ثبت شده
۳۵۵۵۴

بازدید شد
۱۳۸۲

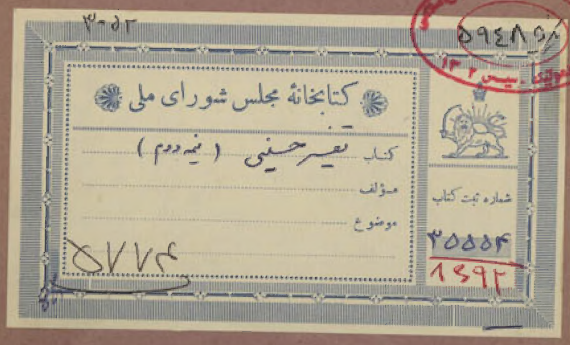

ثبت شده
۳۵۵۵۴

بازدید شد
۱۳۸۲

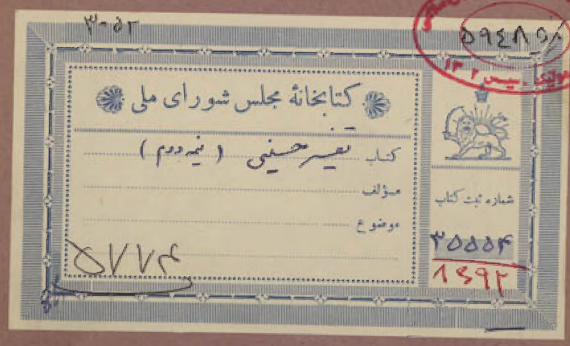

نصف تفسیر ملا حسینی تفسیر حسینی

سورة مریم تسعون وکسته آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

کهیعص در مولفه موقوف بیان رمز الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدولة سمنانی قدس سره فرو آمد مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سه صورت بگونه بشری فرمود تا فرمود انما انا بشر مثلکم در ملک چنانکه مرسوم است بیت مصدق سیم منم گفته الله فوق ایدیهم در باب آمده است که یا من یجیر ولا یجار علیه وعلی اقسام عزیز وعلیم ومدارست وصادر از سادن وی شاید که نام سوره باشد وما بعد آن مترتب بران یعنی این سوره ذکر رحمة ربک یاد کردن خداوند است بنصر یان عبده زکریا بندهٔ خود زکریا بن آذر واو از اولاد رحیم بن سلیمان بن داود علیهم السلام بود پیغامبر عالمیان وبهترین اخیار بیت المقدس بعد از تقرب یقدیان یدل حق جل وعلا دان بنهان که آن باخلاص توبست یاد عالمند میکرد واو گوهر نهان بود چه شرم میداشت که در نوزند سالگی با چرد زنان کلان سال ناز ایندهٔ طلب نوزند کرد پاپری آواز باضعف ساخته بود هر بندی کف کس نمی شنید ونداء او این بود که از روی نیاز قال رب گفت ای پروردگار من انی وهن العظم بدستی که پست شده است استخوانی که ستون خانه بدنست منی از من وجون استخوانی که صلب تن اعضاست سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی واشتعل الرأس وسفید شده است سر من شیبا سفید شدن وگفته اند تشبیه کرده است شیب را در روشنی بآتش ونزدیکی او بوی را باشتعال آن یعنی چنانکه آتش روشن ودرخشنده شد من از پیری ولم اکن بدعائک رب بخواندن من ترا ای آفریدگار من شقیا بی بهره وناامید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده وبن بد وخو گرفته ام والی خفت الموالی در بدرستی که من می ترسم از پی اعمام خود که ایشان در مهم جمعیت واقامت دین تهاون ودرزند خلافت من در ذات نیکو نجانیا وبرند من وراثی از پس مرگ من یعنی خلفی یرثنی وحال آنکه من ایشان را

باکه یدالله فوق ایدیهم در باب آمده است که یا من یجیر ولا یجار علیه وعلی اقسام عزیز وعلیم ومدارست وصادر از سادن وی شاید که نام سوره باشد وما بعد آن مترتب بران یعنی این سوره ذکر رحمة ربک یاد کردن خداوند است بنصر یان عبده زکریا بندهٔ خود زکریا بن آذر واو از اولاد رحیم بن سلیمان بن داود علیهم السلام بود پیغامبر عالمیان وبهترین اخیار بیت المقدس بعد از تقرب یقدیان یدل حق جل وعلا دان بنهان که آن باخلاص توبست یاد عالمند میکرد واو گوهر نهان بود چه شرم میداشت که در نوزند سالگی با چرد زنان کلان سال ناز ایندهٔ طلب نوزند کرد پاپری آواز باضعف ساخته بود هر بندی کف کس نمی شنید ونداء او این بود که از روی نیاز قال رب گفت ای پروردگار من انی وهن العظم بدستی که پست شده است استخوانی که ستون خانه بدنست منی از من وجون استخوانی که صلب تن اعضاست سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی واشتعل الرأس وسفید شده است سر من شیبا سفید شدن وگفته اند تشبیه کرده است شیب را در روشنی بآتش ونزدیکی او بوی را باشتعال آن یعنی چنانکه آتش روشن ودرخشنده شد من از پیری ولم اکن بدعائک رب بخواندن من ترا ای آفریدگار من شقیا بی بهره وناامید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده وبن بد وخو گرفته ام والی خفت الموالی در بدرستی که من می ترسم از پی اعمام خود که ایشان در مهم جمعیت واقامت دین تهاون ودرزند خلافت من در ذات نیکو نجانیا وبرند من وراثی از پس مرگ من یعنی خلفی یرثنی وحال آنکه من ایشان را

Sect. xix. Mary
Juz' 16

قهریه جبیا درحالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله او در ده اند که کودکان محله دوزی در سد ساکی او گفتند ای یحیی بیا تا با تو بازی کنیم فالتفت خلفا ما برای بازی آفریده نشده ایم ویحیی پند عظمت بخبران بازیگاه غفلت داکه عمر بزیدا بیاری میکه داند ویدام قریب الما الحیوة الدنیا لعب ولهو مقصود وشغوفی ی ماند عمر بازیچه بسری بری بازی از اندازه بدری بری بلکه زیانی جان سرکشی طفل نجند بیازی خوشی وجانا ودیگر دایم یحیی را جمعی دمهر بانی در رقت قلبی من لدنا از نزدیک ما لدنی وحنانا وطهارت از گناه یا ستایشی نزدیک خلق وکان تقیا بود تو پکادیا فرمان بردار یا جنب از بوت حرام وآزار والدیه ونیکوکار به پدر ومادر یا فرمان برنده وخدمت کننده مر اشار از وکم یکن جبارا دبنود سرکش یعنی عاق وفرمان نبرنده مر والدین عصیا وبنود عاصی من بردار وخودرا وسلام علیه وسلام از ما یحیی علیه السلام یوم ولد روزی که متولد شد ویوم یموت وروزی که می میرد ویوم یبعث حیا وروزی که بر انگیخته شود زنده یعنی در آخرت کوزند مر او را سلامتی چی است روزی که متولد شد از نفس شیطان ووقوفگاه وخلاف کرد از عذاب قبر ودر روز قیامت از هول رستخیز وفضه خوف وگاه محمی در آن اشتهادست واذکر یاد کن فی الکتاب در قرآن مریم قصه مریم بنت عمران را واو بیست ساله در بیت المقدس بود وی وقت عذ خانهٔ خالهٔ خود وبعد از ظهور محمد بانا آمده وقتی بخانهٔ خالهٔ بود وبغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند وحی بستاده او ان خبر میدهد فاتخذت جون دور شد مریم با کرانه رفت من اهلها از اهل خود یعنی خالهٔ وقوم گفتا نا شیئا در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خالهٔ بجمعه

اعتزال در زمستان وآن موضعی بود آفتاب دروی فاتخذت من دونهم حجابا از پس ایشان یعنی از سوی ایشان حجابا پرده که مانع باشد از دیدن وبیدار ان که غسل فی مود وجامه بی شید فارسلنا الیها روحنا پس فرستادیم ما بسوی او روحنا روح ما را که جبرئیل است اضافت روح بخود جمعه تشریف وتخصیص اوست فتمثل لها بس متمثل شد جبرئیل علیه السلام برای مریم بشرا سویا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بروی نمود مریم گمان کرد مثل خود مرد می بر کاندید قالت انی اعوذ بالرحمن منک بناه می گیرم بخدای بزرگ بنشایش منک از تو ان کنت تقیا اگر هستی پرهیزکار ونایت بیا لخداست در پناه یعنی اگر متقی هستی من از تو پرهیز میکنم وگاه می بوم تکیف که چنین بناشی وگفته اند تقی نام شریری بود در زمان که ستمی بسیار می شد ومریم قصد او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست واذ بجای بسجاده بناء بود اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب او مشاهده نمود قال انما انا گفت جبرئین نیست که من رسول ربک فرستاده خداوند تو ام که بدد بناه می گیری مرا فرستاده لاهب لک تا ببخشم ترا بفرمان او غلاما زکیا پسری وستوده قالت گفت مریم انی یکون جگونه بود مرا پسری ولم یمسسنی بشر ومرا نبوده است آدمی بمنی دست کسی بطریق مباشرت بمن تزویج ولم اک بغیا ونبوده ام زنا کار ووجیده بفجور قال کذلک گفت جبرئیل علیه السلام که چنین است که تو میگوی هیچکس ترا بخاج وسپاهی مهیا نکرده قال ربک گفت پروردگار تو هو علی هین بر من آسانست ولنجعله تا گردانیم او را آیة للناس علامتی مر مردمان که چندین دانایی را مانند وحمة منا

وتا کردانیم او را سبب بخششی از ما بجای آنانکه بدو بگروند وَكَانَ وهست خلق او بی
پدر أَمْرًا مَقْضِيًّا کاری حکم کرده یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح المحفوظ
پس جبرئیل علیه السلام نزدیک وی آمد و بدمید در آستین یا گریبان پیراهن
او فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت در همان دم بعیسی علیه السلام فَانْتَبَذَتْ بس
یکسو شد و دور گشت بِهِ بعیسی یعنی وقتی که در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا بجائی
دور از شهر ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی آن شهر یا بوادی [illegible]
از ایلیا و بعد از هشت ماه یا نه ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یک
ساعت بوده و در زاد المسیر سه ساعت فرموده و مقاتل گوید یکساعت حمل بوده
ویکساعت تصویر و یکساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید
مریم درخت خرمای خشک شده دید شاخهای او بریده و تنه او مانده فَأَجَاءَهَا
الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زادن إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود
بدان باز نهد قَالَتْ گفت يَا لَيْتَنِي مِتُّ کاشکی من مردمی قَبْلَ هَذَا پیش از این
صورت وَكُنْتُ و بودمی نَسْيًا مَنْسِيًّا چیزی بازگذاشته فراموش شده که هیچکس
مرا نداند و در هیچ حسابی نداشتی حالا همه احبار بیت المقدس مرا می شناسند که
دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا علیه السلام بوده ام و همه ببکارت من
قایل شده و شوهر نکرده ام واکنون فرزندی آورده ام و از خجالت این کار ندانم
که چکنم هرچند روی بخود کنم محنت زده چه خود بخبرتم می فَنَادَاهَا پس
آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در زیر او بود یعنی در شکم او بود مراد عیسی است
علیه السلام که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي اندوهگین مباش
و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها خواند یعنی جبریل از زیر وادی فرشته
از زیر درخت خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستی که بیافریده

ودوان کرد

ودوان کرد آفریدگار تو تَحْتَكِ در زیر قدم تو سَرِيًّا جوی آب که از آن بیاشامی
و بدان طهارت کنی وَهُزِّي وبجنبان و میل ده إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی خود تنه درخت
خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ تا فرو ریزد و حفص تُسَاقِطْ میخواند یعنی تا فرو
بیفکند عَلَيْكِ بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر و تازه فَكُلِي پس بخور آن رطب وَاشْرَبِي و
بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن کن چشم را بفرزند یا خوش دل شو
بسبز شدن درخت و بار دادن آن که مناسب حال تو دارد حال آنکه قادر است
باطعام خرما از درخت یابس قدرت دارد بایجاد ولد نامادری و ساطت پدر
پس حق سبحانه ملایکه را فرستاد تا گرد مریم درآمدند و چون عیسی علیه السلام
متولد شد او را فرو گرفته بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم
نهادند و ندا رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر به بینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان
یکی را واز تو پرسد که این فرزند از کجاست فَقُولِي پس تو بگوی إِنِّي نَذَرْتُ
بدرستی که من نذر کرده ام لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا برای خدا روزه و در روزه ایشان
ترک طعام و کلام بوده فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز إِنْسِيًّا
با هیچ آدمی بلکه سخن با ملائکه میکنم و با حق مناجات میکنم و آن مقدار سخن بجهت
اخبار بوده از نذر یا باشارت این خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد
مریم را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هرجا و هرکس میجستند
تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدیم قوم وی بدانجا رفتند و مریم چون
ایشان را بدید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد فَأَتَتْ بِهِ پس آورد
مریم عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ برداشته او را همین که چشم ایشان
بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آوردی شَيْئًا
فَرِيًّا چیزی شگفت یا زشت که در میان اهل بیت تو این واقع نبوده يَا أُخْتَ

هارون

ای خواهر هارون گویند هارون برادر او هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده
در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسق بوده که ضرب المثل اهل فسق بوده پس گفتند
ای مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ نبود
پدر تو عمران مردی بدی بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بود وَمَا كَانَتْ
و نبود مادر تو حنه أُمُّكِ بَغِيًّا زناکار و فاجره تو با وجود این مادر و پدر
فرزند بی پدر از کجا آوردی فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه السلام
که با او سخن کنید و جواب از وی بشنوید قَالُوا گفتند كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن کنیم با
مَنْ كَانَ با آنکه هست فِي الْمَهْدِ در گهواره یعنی در خواب گهواره صَبِيًّا کودکی که
فهم خطاب و قدرت جواب ندارد و گویند عیسی علیه السلام پستان در دهن
داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ
گفت إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که من بنده خدایم آتَانِيَ الْكِتَابَ داده مرا کتاب یعنی
حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد ثعلبی آورده است که تعلیم داده است انجیل مرا
در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و گردانیده مرا پیغامبر گویند در آن حال پیغامبر بوده
و تکلم بطریق اعجاز میکرد وَجَعَلَنِي و ساخت مرا مُبَارَكًا با برکت و نفع أَيْنَمَا كُنْتُ
هرجا باشم وَأَوْصَانِي و امر کرد مرا بِالصَّلَاةِ باقامت نماز وَالزَّكَاةِ و باداء زکوة
مَا دُمْتُ حَيًّا مادام که باشم زنده وَبَرًّا و گردانید مرا نیکوکار بِوَالِدَتِي بوالده من
و مهربان بود وَلَمْ يَجْعَلْنِي و نگردانید مرا جَبَّارًا گردن کشی متعظم که با خلق تکبر کنم
و ایشان را برنجانم شَقِيًّا بدبختی که فرمان او نبرم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای
و بهشت جاوید بر من چنانچه بر یحیی علیه السلام بود يَوْمَ وُلِدْتُ در روزی که زاده ام وَيَوْمَ أَمُوتُ و
در روزی که بمیرم وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و در روزی که برانگیخته شوم زنده ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
آنکه ذکر او گذشت و وصف او کردیم عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری او را وصف

میکنند

میکنند قَوْلَ الْحَقِّ میگویم گفتن درست و راست الَّذِي آن کسی که عیسی پسر مریم است
کسی که جهودان فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن شک دارند یعنی قصه
عیسی که حمل بر چیزها که از آن انشا میکنند یا ترسایان در آن جدل
نموده جمعی او را خدای و بعضی پسر خدا میخوانند مَا كَانَ نیست
و نشاید لِلَّهِ مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی
چه ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از جنسیت منزه است سُبْحَانَهُ
پاک است از اتخاذ ولد إِذَا قَضَى أَمْرًا چون حکم کند و خواهد کاری را
بسازد یعنی اراده ایجاد شیء نماید فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست
که گوید لَهُ كُنْ مر آن شیء را که باش فَيَكُونُ پس باشد بی درنگ
وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای رَبِّي وَرَبُّكُمْ پروردگار من و شماست
فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید هَذَا
این صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ
پس اختلاف کردند جماعتها مِنْ بَيْنِهِمْ میان یکدیگر یعنی جهود و نصاری
در باب عیسی علیه السلام جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان
در جانب افراط افتادند یا مختلف شدن ترسایان سه فرقه گشتند
نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه بثالث
ثلثه قایل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانکه کافر شدند
واستبعاد نمودند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از حاضر شدن در روز بزرگ
که قیامت است یا از مشاهده احوال آن روز أَسْمِعْ بِهِمْ چه شنوا باشند
کافران وَأَبْصِرْ و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما مطیع شوند
بحدی که ایشان را دیدن و شنودن بود و مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان

علیه السلام قصد مصاحبت کرد پدرش گفت که از نزد قوم مشرک کم تو نیایت
خدایی داری تو ان و نخواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام پاسخ او
امیدوار شد بر و سلام کرد و رو نمود سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي زود باشد که آمرزش
خواهم از برای تو رَبِّي از پروردگار خود استغفار برای گناه استدعا تو نمی
است از حق سبحانه بر ایمان ایشان که سبب مغفرت همان می تواند بود إِنَّهُ
بدرستی که خدای بین هست بِي حَفِيًّا بین مهربان و مرا باجابت دعا وعده داده
وَأَعْتَزِلُكُمْ و کناره می کنم از شما یعنی بت پرستان و در وی جرم از جمله شما
وَمَا تَدْعُونَ و از آنان چیزی که میخوانند وَأَدْعُو رَبِّي و می پرستم مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای
یعنی بتان وَأَدْعُو رَبِّي و میخوانم خداوند خود را وی پوشیده بکاکی عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ
شاید که نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن و پرستیدن خدای خود شَقِيًّا قانع و بی
بهره تنگیده است بر انکه شما از خاندان بتان بی بهره ما نیز و من امیدوارم از حق
سبحانه و تعالی که بهره تمام گیرم حایت از کسی خواه که محتاج او باشد بدین نعمت
اند و انعام عمیم در بحار از تفسیر کتاب المسطور آورده که ابراهیم علیه
السلام از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر و سیاحت
تا بدینجا رسید و بخانهٔ تعلق پیش هاذ و کرفت باز بابل آمد و مدت بتان اغاز
کرده و در آن بتها تراشکست و آتش خرد بر وی پرده شد و با سپاه و لوط علیه
شام نمود حق سجانه او را بدین مجمت خبر داد کَلَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آنکاه که دور
شد از ابراهیم از بت پرستان و بکذاشت ایشان را وَمَا يَعْبُدُونَ و آنرا که
پرستیدند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را اسحاق
نَافِلَةً یعنی زیادتی بسری و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و همه را کردانیدیم
پیغامبر وَوَهَبْنَا لَهُمْ و بخشیدیم مِن رَحْمَتِنَا از بخشش خود کفته اند مراد از رحمت

اموال و ولادت که بر ایشان او دانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را
لِسَانَ صِدْقٍ سخن کفتنی مشتمل بر صدق یاد کردن نیکو عَلِيًّا بلند و سایر میان مردمان بآنها
دعا را بر اهیم است صلوات الله علی نبینا و علیه حیث قال وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ
فِي الْآخِرِينَ و ذکر من فی الکتاب و یاد کن در قرآن مویی قصهٔ موسی علیه السلام را که
بدرستی که او كَانَ مُخْلَصًا بود پاک کرده شده از ناپاکی نقایص وَكَانَ رَسُولًا
و بود فرستاده شده از نزد حق نَبِيًّا خبر دهنده از نهانهای اهل معاد در
تفسیر رسول و نبی یا کفته اند فرق آن کفته اند که خدای تعالی او را فرستاد
پس او را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِن جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه ذبر
الْأَيْمَنِ از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک کردانیدیم او را بدرکاه قرب نَجِيًّا
در حالتی که او راز کوینده بود با ما و انکه نجی را بمعنی مرتفع داشته میکوید موسی را
علی نبینا و علیه السلام بالا برد بتدا از آسمان با آسمان و از مجالی بمشی مجالی که آواز قلم
کوش ندید و نیشته می شنید استماع کرد و امام شیلی آورده که نماند میان حق سبحانه
و موسی مکر یک حجاب صاحب کشف کوید حضرت موسی را علی نبینا و علیه السلام
در پیش بود و ام کشوی اشارت بر وی شد و ما آجد موسی عبارت از کشاد قرینا
نجیًا کاد و پیش است خضر را در جون در کشی پرسید خضر را با کوا رنیت یعنی در
سخن تقدیم حضرت و حذیه محض جهت است تا خود دوی حاصل جون کشیدن و
اصلی دیکی کجا بودن بکا وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم موسی را و عطا کردیم مِن رَحْمَتِنَا
از بخشش و مهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ یاری کردن یاد دکها ندن او را بوذانکه
و ند پیغمبر نبیًا در حالتی که پیغامبر بود وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ در
قرآن قصهٔ اسماعیل را إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده
كَانَ رَسُولًا و بود فرستاده نَبِيًّا خبر دهنده از حق او را دو اند که کسی

وعده کرده بود که من در فلان مکان تا بیایم سه شبانه روز و بعضی یکسال اقامت کرد
تا آن مرد بیامد و در بن مدت بجز بیست درخت خرمن چیزی دیکر نداشت
پس دیکی باره در صفت اسماعیل میفرمایند وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ و بود که میفرمود
کسان خود را و کفته اند هر صبحت خود را یا لَصَلَاةٍ و بنماز وَالزَّكَاةِ و بزکوة
بدینه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ و بود نزد آفریدکار خود مَرْضِيًّا پسندیده بجمله باستقامت اقوال و افعال
وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن إِدْرِيسَ ادریس را که پسر نبیره شیث
و جد پدر نوح است علیه السلام و نام او اخنوخ بوده و لقب او بسبب علوم
یاد دین ملقب شده و او کسی که بقلم خط نوشت و الهام عن کفت و خیاطت کرد
و قی بود و سی صحیفه بر و نازل شده و در جامع الاصول آورده که ادریس پیش
از وفات آدم علیه السلام متولد شده وَكَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا راست
کوینده یا بغایت نبیًا خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ و برداشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا مکان
بلند که شریف نبوت است و در چهارم فلک او را بیشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم
چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم او را در یکی
در آسمان چهارم ملاقات فرموده و در رفع او را بیا خبار و متنوعه حضرت ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که دو فرشته در حق او بنبیًا صاحبت آفتاب در یافت
مناجات کرد که الهی با وجود این عقاد بعد که میان من و آفتاب هست از حرارت
باجراق نزدیک شدم تا آن نوشته که حامل اوست جه حال داشته باشد
خدایا با بر آفتاب بر و سیبک کردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت
خود محفوظ دار سحر از تاب آفتاب جوانان چم غم خورد او را که سایه بان عنایت
بناه اوست حق سبحانه دعا او مستجاب کردانید و در یکی آن فرشته کلمه

خرّوا بُكِيًّا ایشان در حالی که سجده کنند گانند ترجمهٔ سابق وَيَزِيدُهُمْ
و زیاد کند ایشان را خوف وی که دیده باستماع کلام ربانی نسبتی خاص هست بخشیت
که قرآن خواند و بگرید و اگر نتواند خود را بتکلف بگریه دارد پس صالح سروی
رحمه الله فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندم
فرمود یا صالح هذا القرآن فأین بکاؤک یعنی کلام در بهت صحیح شوقست چون آتش شوق
در دل کافران بر افروخته گردد از دیده آب حزن ریختن گیرد و إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ
إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ ای در دیدهٔ اشک من در دیدهٔ
ناشناس دلیر پیدا شد اشک از بهر دل بیرون آید و باز در خلق گوهرست و اشک پندار در
خلق این سجدهٔ پنجم است از سجدات کلام الله جهت شیخ فخری سرد این سجده
را که سجدهٔ تلاوت آیات رحمانی و وقوع می باید سجدهٔ انعام گفته و گوید که متوقع
اینست از آنکه بدین فتح و پیروزی او را در سجدهٔ رحمت منتظر لطف و رأفت است تا
موجب بهجت و مسرت نیز تواند آن را در بیت ذیل اندوه و تعب خَلْفَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ
پس در رسید از پس ایشان خَلْفٌ ترکندان بدکار از فرط غفلت أَضَاعُوا
الصَّلَاةَ فرو گذاشتند انواع نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی
روی نمودند آرزوها و نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و امثال آن فَسَوْفَ
يَلْقَوْنَ پس زود باشد که ببینند غَيًّا جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب وادی
گویند تحت جاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن جاه بخدا پناه جویند
رسود و ادیست در جهنم که آتش دوزخ او تیز تر و عذاب او سخت تر گویی نمامان
و سخنان آزار دهندگان را برند إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه باز گشته باشد از معصیت
وَآمَنَ و ایمان آورده بدل و زبان وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده اعمال شایسته فَأُولَئِكَ
پس آن گروه تَائِبٌ مؤمن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آیند در بهشت جنات عدن
یعنی در آیند در بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا و ستمدیده نشوند در چیزی از نیکی
خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند و آن بهشت باشد که ایشان را آورند جَنَّاتِ عَدْنٍ
بوستانهای اقامت الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ آن بوستانها که وعده داده است خدای بآن
عِبَادَهُ بندگان خود بِالْغَيْبِ بنهاد که یعنی ایشان را وعده داده است بهشت
و آن از ایشان غایب است یا ایشان از آن غایب اند و چون وعده است این غیبت
بمنزلت نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ مَأْتِيًّا وعدهٔ خدای یعنی موعود او بهشت
است و مؤمن بدان رسیدنی لَا يَسْمَعُونَ نشنوند بهشتیان فِيهَا در آن
بهشت لَغْوًا سخن بیهوده وَلَا تَأْثِيمًا و نه سخن دروغ لیکن شنوند سلام از خدای یا از ملایکه
یا از یکدیگر وَلَهُمْ و مر ایشان را بود رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعیم بهشتی فِيهَا در بهشت
بُكْرَةً بامداد وَعَشِيًّا و شبانگاه یعنی بقدار طرفین و دو ایشان را نعمتهای بهشت
خود اند چنانچه عادت مسلمانست که دو نوبت طعام می خورند بامداد و شبانگاه
باشد و تواند آن بهشت که چه شب در روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان معرفت
لیل و نهار بدانند و در عین المعانی آورده که نام لیل و نهار شاخ درختها
و بهشتیان درها معلوم شود و بنام هر یکی بهشتی بجانب آن باب و در بشتابند
که در زمان شب کنیزکان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز
غلمان تِلْكَ الْجَنَّةُ آن بهشت که ذکر کردیم الَّتِي نُورِثُ آنست که ما میراث میدهیم
بِعِبَادِنَا از بندگان ما مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر که پرهیزگار باشد آورده اند که
چون آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح
سؤال کردند قریش را که فردا بیاید تا جواب دهیم و استثنا نکرده باشد یا
پانزده یا بیست روز دیر شد جبرئیل فرو نیامد و حضرت صلی الله علیه وسلم بدان
نزول او را گفت دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل جواب داد و حکایت قول او

در قرآن اینست که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرو نمی آییم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ مگر بفرمان
و دستوری پروردگار تو لَهُ مر اوراست مَا بَيْنَ أَيْدِينَا آنچه در پیش ماست از
کارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه از پس ما گذشته است یعنی امور گذشته و
زمان میان این دو وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ و آنچه در میان مکان و زمان مَا هیچ نیست و نبود و نخواهد
بود بود تَرَبُّكَ نسیانا پروردگار تو فراموش کار نیست یعنی آنچه از کامت مرکار
خواهد داد بتو نرسند رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ پروردگار آسمان و زمین
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنست پس آفرینندهٔ ارض و سما و پرورندهٔ اهل
آن نشاید که فراموش کار بود فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش
لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که فراموش نکرده بر عبادت خود
ثابت باش هَلْ تَعْلَمُ آیا میدانی لَهُ سَمِيًّا مر خدا را نامزدی که او را الله توان گفت
یا هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام برده باشد یکی از آنرا بسطوت آلهی
آن بود که محکم از اصل شرک معبود خود را نکنند بلکه آله میگفتند عزت الهیه
و عنوت الوهیت این اینهمه پای دار از تصرف کفار در آن تسمیهٔ بتان بران در
چشم ایشان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان از دلت و سخت سزا و بجهد تا بگوا
ایشان نام بتان جاری گردانید الله احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا
احد تمامست این پس بود نزدیک صاحب معنی وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و میگوید انسان یعنی در میان ایشان میگوید یا این دین خلق استخفاف
دین شده ای آدمی و بطریق استبعاد میگوید أَإِذَا مَا مُتُّ آیا چون بیرم من لَسَوْفَ
أُخْرَجُ هر آینه بیرون آورده شوم از خاک حَيًّا زنده یعنی چگونه تواند بود که مرده
زنده شود و از خاک بیرون آید یعنی سخانه در جواب او میفرماید که أَوَلَا يَذْكُرُ
الْإِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمی کند آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که آفریدیم او را مِنْ قَبْلُ

سعادت کرده که بود و خواهد بود هیچ بشری وفا چون نباشد الا که بدرخ خود آید
اما آتش بر مومنان نبود و سلامت باشد جنابخانه ابراهیم علیه السلام و موید
این قول است آنکه حق جانه میفرماید ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا
آنانرا که بپرهیزکردند از شرک یعنی بدین آیه در دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ
دیگذاریم ستمکاران را فِيهَا جِثِيًّا در دوزخ بزانو فتاده همه کان وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون
خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما بَيِّنَاتٍ هویدا بروشن معانی آن قَالَ
یا بگفتار بین قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند بآیات ما لِلَّذِينَ
آمَنُوا مر آنانرا که گرویدند یعنی تواگران دنیا شان را گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ
کدام از دو گروه خَيْرٌ مَقَامًا بهتر اند از جهة مکان و موضع یعنی ما منازل
اعلی است و همه اسباب بهشت در دو آماده و شما را که گوشهٔ پست معین و نه توشه
معتبا و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال و سعهٔ عیشات ملتقی یعنی انگه
مشرکان مومنانرا میگفتند از ما مومنان کدام خوش حال تر اند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و
چگونه اند مجلس یعنی آراسته تر و بهتر در جمع و همه متاع در عرصات روز جلس
شما اموال و منعمان پس مرجع سجانه بنا انخداع و مباهات ایشانرا در هم شکسته
فرمود که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و شما چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ
گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد و سبب واحد بودند هُمْ ایشان اگر از دیر
أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر از جهة استعداد پست که آنها مبنی بنان باشد وَرِئْيًا و نکوتر از ایشان
در هیئات و منظر آن مال هلاکت ایشان دفع کرد و در مال عذاب انشان باز
داشت قُلْ بر ایشان جمال خویش تکمیل مکن کانرا بچیزی برند و این را بچیزی مثل بگو ایشان
که بمال و منال مختص و مستظهر ند که مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی
یا دوری از حق فَلْيَمْدُدْ بیاید که مدد کند خیانت در صورت امهل یعنی مدد

ی کند حَتَّىٰ مرا و را خدای باز میکشد عمر او را مَدًّا باز کشیدنی یعنی
او را مهلت میدهد و فرصت فی دنیی بدو میسازاند حَتَّىٰ إِذَا تا وقتی که
بینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیی
بقتل و اسیری وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا در روز قیامت بمشاهدهٔ انواع خِزْيٍ و
خواری فَسَيَعْلَمُونَ پس خواهند دانست مَنْ هُوَ شَرٌّ آنکه کیست از ایشان و
گروه مَكَانًا از جهة مکان جای مومنان در جنات نعیم و یا از جهة شرف
نیران وَأَضْعَفُ و بیاستد از جهة ضعیف تر است جُنْدًا از جهة بسیاه یعنی
دوستان ما و کدام اند اهل ایمان و اخلاص و ملائکه مادی و مدد
کاری رسد و مشرکانرا مطلقا یاد و هوادار نباشد وَيَزِيدُ اللَّهُ و می افزاید خدای در دنیی
الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنانرا که راه یافته اند بکتاب او
هُدًى راه نمودنی یعنی کوشش اندر آنچه از قرآن نازل شده و حق جهاد هدایت
ایشانرا تصدیق و هر چه دیگر منزلی شود نرا زیده می کند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ
و عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه با کلمات اربعه و غیر آن مِن ایشانرا
خَيْرٌ بهتر است عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک فرید کار تو ثَوَابًا از جهة پاداشی وَخَيْرٌ
مَرَدًّا و بهتر از جهة بازگشت یعنی اگر کافرانرا در دنیی مال و جاست در آخرت
و بال و نکال خواهد بود اما مومن در دنیی شد هدایت دارد و شد حمایت در
آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم چون الحال بدنیی برخوردانند بعقبی کامل
و کامکار اند آنرده اند که حساب الاربعین رضی الله عنه بر عاصم بن وایل سهمی
دینی بود دو زنی او را یا دای آن تقاضا کرد او گفت وام تا بازنه دهم تا محمد
کافر نشوی خباب گفت لا والله کافر نشوم بدان حرمت نه مرده و نه زنده
و نه دوزخی که برگفتهٔ شوم عاصم گفت ان دورکه مبعوث شوی وام خواه

از نیستان که اکنون میکنی جدت منی لقا آنفضل خام بود و مال و فرزندان من
بیشتر حق جانه آیت فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی تو که کیست دیده
بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن یا طایل وجدت وَقَالَ گفت عَاصٍ یعنی ابن وائل که گوید
قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بدهند مَالًا و فرزندان مال و فرزند در
أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده در غیب و لوح المحفوظ را مطالع کرده و این سخن
میگوید أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا نزدیک خدای عهدی و پیمانی
در این صورت كَلَّا نه چنانست که او میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم
یعنی نگاه داریم مَا يَقُولُ آنچه وی گوید تا او را بدان جزا دهیم یا جنفذ الامر کرنویسند
وَنَمُدُّ لَهُ و زیادت کنیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا باز کشیدنی
یعنی دراز کنیم و پیوسته کردانیم عذاب را بروی که عذابی بر بالای عذاب بدو
رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم از ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا
بمن خواهند داد یعنی مال و فرزندان وَيَأْتِينَا فَرْدًا و بیاید بما بیوت تنها و دست
بستخدیر تهانه مال و فرزندان قرین او وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان
قریش مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان چون اصنام و ملائکه یَكُونُوا
تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشانرا تا سبب عزت و رحمتی یعنی
بشفاعت ایشان معتز گردند نزدیک خدای كَلَّا نه چنانست که عزیز کردند
سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهة اشارة بمعبد
نباشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون با هوال قیامت و اناکردند
کافر کنند بپرستش تا تبرا وَيَكُونُونَ و باشند عَلَيْهِمْ بر معبودان خود ضِدًّا ضد
یا آلهة ایشان دشمن ایشان أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ
فرستادیم شیاطین را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی بر ایشان

میکند ساختیم یا قرین و رفیق ایشان کردانیدیم تَؤُزُّهُمْ می جنبانند ایشانرا أَزًّا
جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر معاصی و انجای می برند بسوی بلاء
و بیاسان فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس مشتاب بر ایشان یعنی بعذاب ایشان مقاسات
مکن ایشان را إِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که می شماریم برای ایشان ایام و آجال ایشان را عَدًّا
شمردنی که در آن غلطه نیست چون آن ایام منقضی گردد بر ایشان فرود آید
آنچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن روزی را که نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فرا آریم پرهیزکاران را
خدا و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا در حالتی که
پیوادان باشند و آقایان بهشت یعنی ایشانرا سوار بر بهشت برنجانیم و
خدای را بدیدار ملوک می برند امام تشریف فرمود که بعضی بنجانیب طارات و
عیاوات یا شتند هوی بر فراکب هم آنانکه بر مراکب طاعت راشتند بهشت
جویانند ایشانرا بر وضه جنان برند و آنانکه بنجانیب هست راشتند خدای
طلبانند ایشانرا بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگر و رحمن جوی دیگر است
در کشف الاسرار آورده که ممتاز دینوری در حالت نزع بود در وی شی تو دانی است
بود دعا میکرد که خدایا بر و رحمت کن و هشت او در کامات کن ممتاز یا بکر و گاهی
غافل می سالست که بهشت را میطلبی و خود وجود و قصد بر من حرام میدهند
و من کوشه چشم هست روی نمیکنم اکنون بدرگاه قرب میروم رحمت حق آورده
و برای من بهشت میخواهی + یا ع فردوس از برای دیدن نشاید مرا +
بجمال بی وصفت رضوان جگاید مرا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و بانم کافرانرا إِلَىٰ جَهَنَّمَ
بسوی دوزخ جنانکه بهایم رانند وِرْدًا تشنگان یا بیاده تا تنها مانده کان
لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند و نیایند شفی و بجرم را در جنات نصب کردن هیچ
شفیعی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر آن کسی را که فرا گرفته باشند عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک

وطبقات نادی وهریلی وما تحت الثری والخ در زیر طبقهٔ آبست ثری مبدء
زیر تواست اما طبقات ارض وآن موضعیست که حفرهٔ صاب بالای اوست در تبیه
وغیر آن از تفاسیر و بروایت وهب بن منبه مذکورست که هفت زمین
بر دوش فرشته ایست بر صخره است وصخره بر شاخ گاو است از فرد وسی و
قوم گاو بر پشت ماهی است نحوی گوئی وماهی ثابت است در بحر بحر بر جو
بر زمین وهمه بیخ وملخ بر جاه از ظلمت وآن حجاب بین ثری وعلم اعلا است
وزمین تا ثری نرسد وما تحت الثری را جز خدای سبحانه وتعالی ندانند
وان جهر فانه یعلم السر واخفی وگوئی اگر بخوانی خدای را پس بدرستی که او یعلم السر
پوشیده واخفی ولیعلم پوشیده تر است از پوشیده گویند پس آنست که
با دل گوید پوشیده تر آنست که با دل گوید و آخفی آنکه دیگری نداند مگر خود خواهند کرد یا سر آنست که
با کسی گوید و اخفی آنکه در دل پنهان دارند الله خدای بحق لا الٰه الا هو نیست
معبودی سزاوار پرستش مگر او له الاسماء الحسنی نامهای نیکو یا صفتها بسندیده هل اتیک آمده است بمعنی حدیث موسی حدیث
عمران وقصهٔ او دانسته شی در سیر محاورات بر وافد کان اذ نادی یاد کن چون
دید موسی نارا آتشی در اجیاد آمده که جون موسی از شعیب علیهما السلام دستوری
طلبید که بمصر رود ومادر وی باد رخود باز بندد شعیب علیه السلام اجازت داد و
اهل او با او روان کرد شبی در کوهسار برد ومتحیر بر وی پدید آمد یا ران راه گم
کرده بتاریک وادی یمن رسیدند ودختر شعیب را صفوان که حامل بود وضع حمل
پدید آمد با آتش محتاج شد موسی علیه السلام چند انگه سوی مدین باز سگ وآتش
بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فقال لاهله امکثوا گفت یاران مرا اهل وعیال
وخدم خود را گفت درنگ کنید در همین موضع انی آنست بدرستی که من دیدم نارا

آتشی لعلی آتیکم شاید بیارم برای شما منها بقبس از آن شعلهٔ آتش در سر چوبی
فروگرفته یا جمرهٔ خرد بستی نیشه یا جز خرد وشی گم وا خبری بیارم او
تصطلون یا شاید بنیام علی النار بر سر آن آتش گرمگه راه نمای که دایشان را
رساند پس کسان خود را بگذاشت وتنها بجانب آتش بدان شد فلما اتیها
پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درخت سبزی که عناب
یا اوسج بوده یا فی درخته ودر عالی آتش هیچگونه تحیر شده از دو شی
آتش وسبزی درخت متعجب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده شد که
ای موسی انی انا ربک بدرستی که منم پروردگار تو نگر ا ضمیر برای تاکید
وتحقیق است یعنی شک مکن وتیقن شو بانکه من آفریدگار توام فاخلع
پس بیرون کن از پای خود نعلیک نعلین خود را گفته اند آن نعلین
نجس بوده از پوست چارپی مرده بوغ راسخ آنست که نعلین از پوست بقر
بوده وطاهر اما حق سبحانه بخلع آن نعلین فرمود تا قدم موسی علیه السلام
تواضع کند بارض مقدسه راسپس کند وبرکت آن بپای وی برسد و
محققان گویند این تقدم طریق تواضع وادبست که بر بساط ملک با نعلین
نتوان رفت ولهذا طائفه از سلف چون بشر حافی قدس سره وغیر او پای
برهنه سیر میرفتند وگفته اند کبی که زمین وآسمان طالب اوست
تا در بکری برهنه پایان دارند امام شیرازی قدس سره فرموده که فکر دنیا
وآخرت را از دل بیرون کن یعنی در عالم تفرید قدم بزن وگوی بتارک
بدر سی که تو را وادی المقدس طوی بادی پاکیزهٔ مبارک بسترده تمام او
طوی است وانا اخترتک ومن برگزیدم ترا برای نبوت فاستمع پس گوش
فرادار وبما یوحی بران چیز را که وحی کرده می شود بسوی وآن وحی کدامست

انی انا الله بدرستی که منم خدای لا الٰه الا انا نیست خدای بحق من
پس مرا پرستش کن وبرمن نماز مقصور بوده بر تقدیر وچیدگی منتهی علم است
وامر عبادت که صلوة است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص فرمود که
واقم الصلوة وبپای دار نماز را لذکری برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا موحد
بثبات یاد کنم ان الساعة بدرستی که ساعت رستخیز آیندهٔ است اکاد
اخفیها نخواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه تخویف بعدا وکه وقت او معلوم
نیست ام تا شاید باشد واکر لفظ ابهامی آنست که نزدیک شده که ظاهر کرد ام آنرا
لتجزی متعلق است بآیهٔ یعنی قیامت وشك آیندهٔ است تا پاداش داده شود
کل نفس هر نفسی بما تسعی بآنچه شتابد در عملها ویکند فلا یصدنک
پس باید که ترا باز ندارد عنها از ایمان بقیامت من لا یؤمن آن کسی که نمی کرود
بها بوقوع آن واتبع ویرو روی کرده است هواه آرزوی نفس خود را سوی بصدق
این کس از داه مرد فتردی که هلاك شوی خطاب با موسی است علیه السلام
ومراد است او وبنداد امم علم الهدی وقبیه ایالیث یاننده از الجاء کو انا اخترتک
تا الجا کا طب بیفاسیر است صلی الله علیه وسلم وبرین تقدیر مراد است وی
باشد والقصد جون موسی علیه السلام نعلین بیرون کرد ودر وادی مقدس
قرار گرفت خطاب رسید که وما تلك وآن چه چیز است بیمینك یا موسی
بدست راست تو ای موسی جمع سماة است سیتاس موسی در رفع عیب با وی
گفت ونمود که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حامل راباش
تا الجاء بآن بتوی قال گفت موسی علیه السلام هی عصای این عصی منست وآن عصا از جهت
مرور وبهشت برد طول آن ده گز بود وشاخ ودو زیر وشناخی نشان داده تا
گفته اند بود با بنه از آدم علیه السلام بشعیب رسیده بود واز وی بموسی رسید

القصد جواب داد بجمعة تعداد نعم ربانی بدان افزود وگفت اتوکؤا تکیه میکنم
علیها بران عصا جون مانده می شوم در راه یا وقتی که برسر رمه می باشم که
بجنبند واهش بها وبزنی بر برگ از درخت بدان عصا علی غنمی بر گوسفندان
خود ولی فیها ومراد دران عصا مآرب اخری کارهای دیگر است آورده اند
که در راه با موسی علیه السلام بخی کفتی واز سباع وهوام او را کاه داشتی ویا
دشمن وی حمله کردی وجون در خواب بودی دمه را حافظت نمودی وبسر
چاه رسیدی تتهٔ او جهل وغیبت بن او بود او شدی وجون بزمین فرو زدی
درخت سایه دار کشتی وهمه سیوم که مرتب موسی بودی بروی پدید آمدی
ودر شبهای تیره جون شمع در بادی وجون موسی اجابت کرد که مرا بالکا ما
قال گفت خدای القها یا موسی بیفکن او را ای موسی حضرت موسی کمان برد که
او را بزمین جون نعلین دور می باید فکند فالقاها بس بیفکند او را از قفای خود
فاذا هی حیة در حال او را اژدهای عظیم کردش رسید تا بس بکریست فزعا وی
حیة ماری بود تسعی می شتافت هرجا جاب آمده الله او را مارفته زدهی شد بیرای
عصا بدان بزرگی بر بشر خوفی ودد انگشت وبجارهٔ سطبر کوه رفتن
آغاز کرد وبیان کنادهای تنین او جبل یا هفتاد زرع برد ودر دهان او
دندانها آبنوسه در خشم جون برق می درخشید بسنکهای عظیم رسیدی
یك لقمه کردی ودرختهای بزرك از بیخ برکندی وبزیر وی جون حضرت
موسی علیه السلام دید بترسان شد ودروی بکریخت فارا خذها گفت
خدای که بگیر او را ولا تخف ومترس از وی سنعیدها زود باز کردانم بحالت
سیرتها الاولی همان آن محسنین که داشت بمنی عصا ساینم جون خطاب
الهی بموسی رسید علیه السلام روی باز دها کرده دوان شد ودست خود را

ملاقات مردند موسی علیه السلام شرح احوال جنابی باز گفت و دیدار آنکه با فرعون
پیش فرعون می باید رفت و او را بخدا دعوت نمود هارون علیه السلام گفت
ای جماعت مشورت و صلاح فرعون از آنچه تو دیده شده و با او دیدی بسیار
حکم بقتل و قتل و سلب میکند موسی علیه السلام اندیشه ناک شد و هر دو بآن
گفتند ای آفریدگار ما
بدرستی که ما
ای ترسیم
از آنکه فرعون مشتی کبیر بما جفا قبل کند بعقوبت ما و نگذارد که حجره بدو تمام
اندر
یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت بآن حضرت تو سخن بالا
گوید
گفت خداوند ای موسی و هارون
ستیسید از فرط وطنیت
او
بدرستی که من با شما هم حفظ و نصرت
می شنوم دعا و آشما را
با آنچه کوید نسبت او
وی بینم آنچه دیباشم یعنی خاطر جمع دارید که
من شنوا و بینا هم نگذارم که شما ضرری برساند
پس بروید بدرو
موسی بگوئید
بدرستی که ما فرستاده پروردگار تو ایم
من
می بزست با ما
فرزندان یعقوب و با بارض مقدسه باز
دیم که مسکن آبا و مادر بوده
و عذاب مکن بر ایشان بگذران اعمال شاق
و کرفتی مقاطعه و قتل اولاد
بدرستی که آورده ایم با آیه نشانی یعنی
بحجت
از نزدیک
آن بیکه دارد
و سلام ملکرا یعنی حق نرسیده است
بر کسی که پیروی هدی یعنی راه راست کرده باسلامت
هر دو سرا خواهد رست
بدرستی که وحی کرده شده است یعنی بر ما
حاکم فرستاده
تا آنکه مذبذب و متردد باشی
بر کسی که تکذیب
کند ما را که آورده ایم
و پشت بر ان کند و از آن اعراض نماید پس موسی و هارون
علیهما السلام بکار آنی
دستگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات

[illegible] پروردگار ما که داده و خلق بجماد او بخشیده و آن کمالی که حق جانه تعیین
کرده بود انکند و
گفت فرعون
پس کیست پروردگار
شما ای موسی که ما تو مستقل و عزت میکنید تکذیر و رد کنا موسی و تخصیص که با آنکه
خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بیان موسی عقده هست دهن او
یک عضو می شود خواست تا او از نزد خدا و علی انفعال دعد و از اطلاق خبر
نداشت پس جزبان فصیح
گفت
پروردگار ما
آنچه است کارش بخش
رحمت
داده است
خلقش
هر چیز را از انواع مختلفان صورت
او و شکل او بوجه موافق حال او و لایق داده هر یک را از خلایق آنچه قوام و استقلال او
در وجود و معاش بدانست
ثم هدی
پس داد نمود او را بدان یا شناسا کرد اینده
بکیفیت انتفاع ایشان یا هر حیوانی را بوجه داد نظر او در خلق و صورت و داد او در
و استرا بر دو نوع و گفت اند گفته
مفعول
است و مقدر بکلام که دال او آنرا یکی
خود را هر چیزی که بدان محتاج اند و وجود مقصود دیران معطی بست آنرا تقدیم
کرد فرعون که این سخن بشنید بتعجب که چیا راقوم او عبادت جنبر خدای
میکنند یعنی را بجای دیکر کنا
وجه تعجب موسی
گفت فرعون
فما بال القرون
الاولی
پس چیست حال امامهای قرنها گذشته من چون قوم نوح و عاد و ثمود ایشان
خدا را نپرستیدند از فرمان در سعادت ابد و لقد یا در شقاوت و گفت
قال علمها
گفت موسی علم حال آن کروه
عند ربی
نزد یک آفریدگار من است
فی کتاب
در لوح محفوظ نوشته شده
لا یضل
خطا نمیکند و فراموش نمی کند آنرا
ربی
پروردگار من
هیچ چیز را
ولا ینسی
و فراموش نمی کند بلکه دانش
او بهمه محیط است و من بنده ام خلق شما نیز ام که آنچه مرا آنان خبر دهند
و گفتند ای موسی فرعون استظهار حال تمام بود گفت چیست حال کذشتکان که

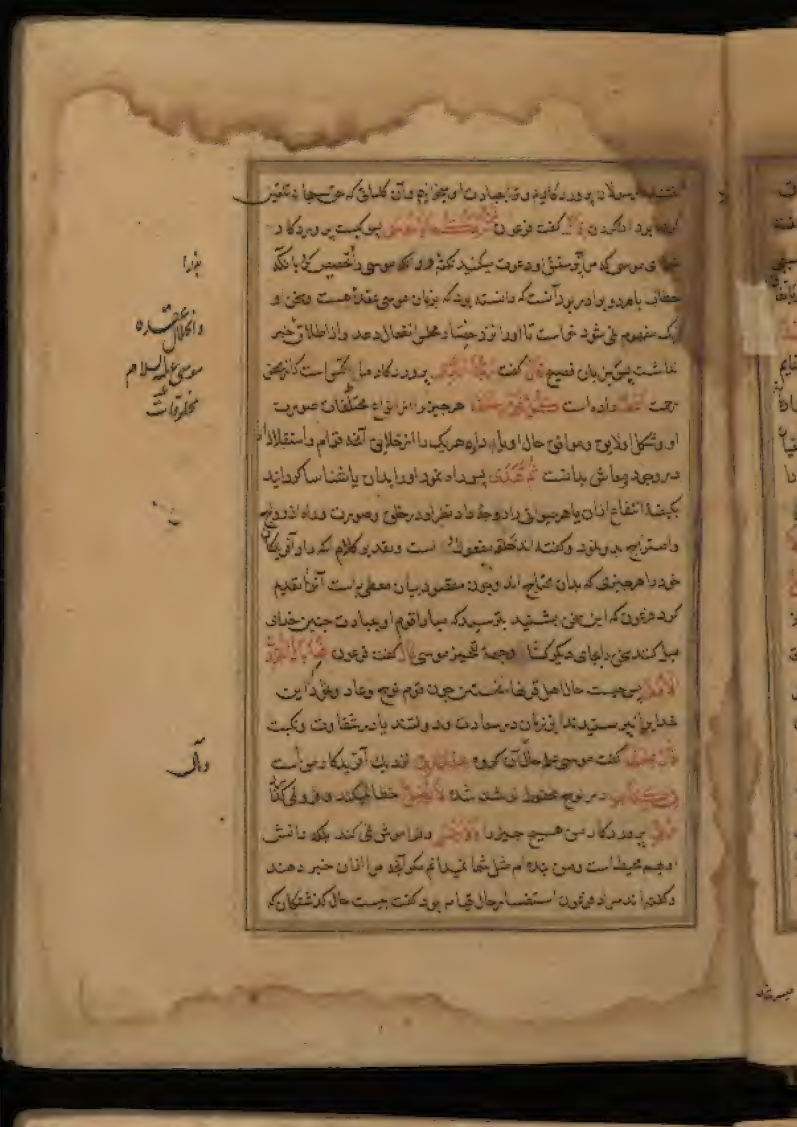

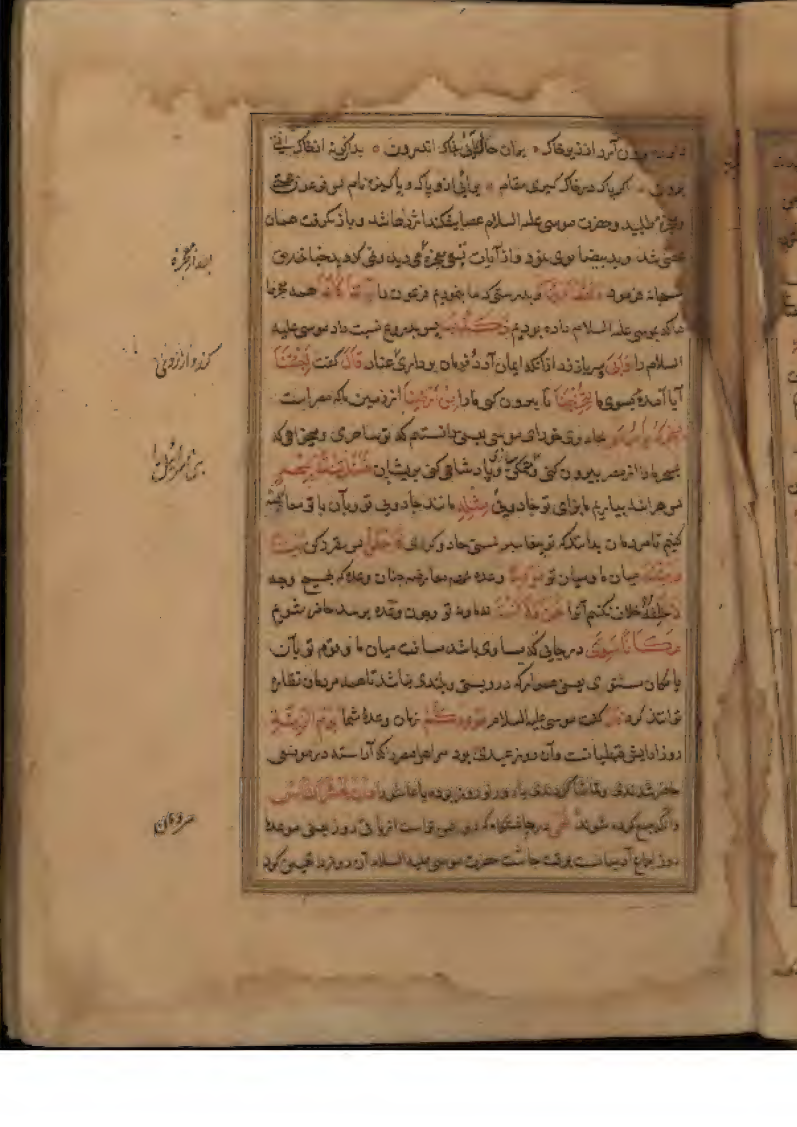

کرده بود بدیم ثبات بر ایمان و قیام بوا و اسرین قالوا گفتند که ما هرگز بر پرستش
ما لن نثبت علیه حتی یرجع الینا موسی خلاف نکردیم ما وعده تو را بقوت و اختیار خود
بل ملکنا ولیکن ما برداشته بودیم و خطی چند خواندیم مخصوص از باب تحویل یعنی
تحمیل کرده شدیم مرا دانست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم اوزارا من زینة القوم از پیرایه
های گروه قبطیان که عاریت کرفته بودیم از ایشان فقذفناها پس بیفکندیم آنرا در آتش فکذلک
همچنان که ما افکنده بودیم القی السامری ساسری نیز آنچه با او بود در آتش فکذلک فاخرج لهم
پس بیرون آورد ساسری برای ایشان عجلا جسدا گوساله کالبدی له خوار
از آنرکه مس و زر بانانک گوساله بود فقالوا پس فراموش کرد موسی خدای را و
بطلب او بکوه طور رفت این قول عبدة عجل است و کویند فخرج لهم عجلا جسدا له خوار
یعنی ترک کرد ساسری آنچه بدو بود از ثبات بر ایمان افلا یرون آیا نمی بینند و
نمی دانند که گوساله پرستان انکه باز نمیکرداند کوساله لهم بسوی
ایشان ولا یملک لهم و نمی توانند ایشان را بهیچ ترتیب جواب ندهند ولا یضرهم
و نمی توانند برای ایشان زیانی را دفع کنند ولا ینفعهم و نمی توانند برسانند
بخیر نه زیان و نه سود یکی و چنین چیزی که دافع خود را جواب ندهد و بر انتقام
و زیان ایشان قادر نبود چکونه توان پرستید ولقد قال بدرستی که کفت
هارون من قبل پیش از بازکشت موسی یا قوم ای قوم انما فتنتم بدرستی که آزمایش کرده شدید
به بدین کوساله و ان ربکم الرحمن و بدرستی که آفریدکار شما خدای بسیار
بخشایش است فاتبعونی پیروی کنید مرا در عبادت او واطیعوا و کردن
نهید فرمان مرا و در دین ثابت باشید قالوا ان نبرح علیه کفتند

آنرا معارف الحاضرون بنده گان ستوده مزین است محمد صلی الله علیه وسلم
وکفته اند عامهٔ مومنان را شد هذا بدرستی و درایکه یاد کردم انرا خبا و موعظ
وموعید لقوم عابدین مر کوبرستند کان را و ما
انت حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم که خبر و موعظهٔ قرآن ایشانرا بنده
است در رسیده بمطلوب وما ارسلناک رنفرستادیم ترا الی عبد دنه
عالمین مکر بخشایش مر عالمیانرا حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم رحمت است
مر مومنانرا که بدو دعوت یافتند انا دعوت مدادند و رحمت مر کافرانرا که بسبب
وی از عذاب استیصال ایمن بودند وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف
الاسرار آورده که اذ بعزت وی نبود که است داد هیچ مقام فرا مرتبهٔ مکر او
در مکه معظمه بود و کعبهٔ مدینه طاهره کوی مسجد مکرم بود و کو در هجرت طاهره مجمع
بذر و اوتری و مقام قاب قوسین یا ادنی بود که السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین تو دار مقام محمود بساط شفاعت کسترده کرید امتی امتی
عاصیان پوکند در امن آمرزکان دست در دامن تو دارند و جان در استین
نا امید از حضرت یا نصرت تو ان شدن چون تو در دهر و عالم رحمة للعالمین
قل یکوای محمد مر کافرانرا انما یوحی الی جزین نیست وحی فرستاده می شود بسوی من
انما الهکم انکه جزین نیست که خدای شما الله واحد خدای یکانه و یکتاست
فهل انتم مسلمون پس آیا هستید شما کردن خداوندان متفقی و یکی را دون او
پس کردن دادن توحید فقل آذنتکم پس بکو آکاه کردم شما را علی سواء بر سویه
یعنی من و شما در علم آنچه اعلام کردم برایرم شما را انا لا ندری ندانیم ما وحی کردند بمشما
در شن شد و میان من و کافران علم مساوی شدند ان ادری ندانم و نمی دانیم من
اقریب که ایا نزدیکست ام بعید یا دور است ما توعدون آنچه وعده داده

شدید بیان از حضرت جلیل سلطان ان الله بدرستی که خدای بهم الجمعه سیداند
کفار ایا ابن القوی از نحن کافران در طعن اسلام و نعلم ما تکتمون و سیداند آنچه
شما می پوشید از حسد بر پیغامبر و حقد بر مسلمانان و ان ادری و نمی دانم
لعله شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما باشد
و متاع الی حین و برخوردن شما بعمر تا وقتی معین و قال رب احکم کفت پروردکارا
بحق و بعدل میان ما و میان قوم ما و ربنا الرحمن و پروردکار ما بخشاینده
و وجود که در ما عیب و جهالت بود بآفرید کان خود المستعان یاری خواسته شده
بحق از و یاری خواهید علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید و میکوید
عذاب موعود کی حق است جبرا یا فردا می آید یا ریا سلام دهیدم مکونسار و تهدید
شدید یعنی شما سخنان ناسزا میکوید و ما از خدای بردان یاری میخواهیم
و امید داری معونت از حضرت امید داریم ما در دین پیش زدکاه پادشاه خواه کر محکم
نشود نا امید در کاه رب ارجعون ارجعنی ارجعنی یا ایها الناس ای مردمان خطاب باعامهٔ مکلفانست میکوید
یتحسید اذ عذاب پرورد کار تو فراز آید ساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت
زمین را شیء عظیم چیزی بزرک و بر هولست استدای تحریک بساعت بیداشت
و این زلزلهٔ علامات قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و
دابة الارض آورده که قبل از نفخهٔ اولی زمین مستعد لرزه شود و ندای از آسمان
برسد که یا ایها الناس آن امر الله قریب عظیم در خلایق پدید آید در طبقات زمین
که هم زلزلهٔ ساعة شیء عظیم یوم ترونها دونی که بینید آن زلزله را تذهل

عاقل شود و فراموش کند از هیبت کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت از آن
فرزندی که دیر داشته میدهد یا رجود حمل را در رحمها می نهد وضع و بنهد
کل ذات حمل هر زنی که خداوند حمل بود یعنی هیچ کس در هر زنی نیارد و در نهد
فرزند خود را و ترى الناس و مر بینی مردمانرا از نهایت دهشت آن روز سکاری
مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده و ما هم بسکاری و نیستند ایشان مستان
بحقیقت نر و که زوال عقل از خوف و حیرت و کر و جد در یابد کی الهین مانند مکر
غالب بی ایشان بحقیقت مست نباشند و لکن عذاب الله شدید و لکن عذاب
خدای سخت است از تصور آن مدهوش نمایند و من الناس من یجادل و از مردمان
کسست که جدال کند در الله در کتاب خدای چون نضر حارث که میکوید
ان هذا الا اساطیر الاولین یا بعضی کفته اند در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف
که اکهاری نماید حشر را بغیر علم و لا هدی و بی برهانی و بحق روشن بی
دلیلی کفته و نجاوند یا در عامهٔ احوال خود کل شیطان مرید هر دیو سرکش
کمراه کرد و از الله کتب علیه نوشته شده است بران یتولاه بر او را بر لوح محفوظ انه
من تولاه انکه هر کرا او را دوست دارد و متابعت کند فانه یضله بی کمان آورد
در بکراه کند تابع خود را و یهدیه و بنماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب
دوزخ یعنی دوست خود را بدان کار دارد که مکافات آن دوزخ بود و در احادیث
نر وده که مقدر خلق واجب فعالست یعنی دوست حکم کرده خدای بر ان جزا کردن
هر که بر دوی دود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان کر بندخطاب با کفار
مکه ان حضرت را میکوید ان کنتم اکر هستید شما فی ریب من البعث در شک از
انکیختن خلق و میکوید داعاء ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اول حال خود
فانا پس بدرستی که ما خلقناکم آفریدیم پدر شما آدم من تراب انخاک و شما از

او پید من نطفة پس شما آفرید از منی ثم من علقة پس از ان منعلقان بسته
ثم من مضغة پس از آن از قطعهٔ کوشت مخلقة و غیر مخلقة تمام خلقت
و درو هیچ عیب و نقصی نبود لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدا آفرینش خود را
و نقر فی الارحام و قرار میدهیم در رحمها ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم چون سقط نشود در رحم یا ند
الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا پس
بیرون آریم شما را از بطون امهاتکم طفلی کوچک انتهاء ضعف یا مولود خود تمام نشوا
حد خود ثم لتبلغوا پس قربیت کنیم شما را تا برسید اشدکم بکمال قوت
و عقل از شما خود که میان سی و چهل سالکیست و منکم من یتوفی و از شما
کسی باشد که متوفی کردد بلوغ یا قبل از آن و منکم من یرد و بعضی
بود که دکر کون شود الی ارذل العمر بفرد ترین زندکانی که سن خرفت است
لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم شیئا بعد از دانستن چیزی را یعنی بحالت
کودکی باز کردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند و مولود آدمی از نهایت بندکی
اشارتست باکه قدرت کامله مجز تدریج و اعاده چنین خلق از ابتدا نداشته
پس دکر بار بحجت استدلال بر بعث میفرماید که و ترى الارض و تو بینی زمین را
هامدة خشک و بی درخت و نوع هموده پژمرده فاذا انزلنا پس ما چون فرستیم از ابر
علیها بر زمین آب یا دابا اهتزت جنبش کند آن و نمو کند و ربت

خدا آن از حساب بعد فی شمارد یکه بجده نشان خضوع دل و غایت تواضع و تذلل
و غایت تعظم و تکبر است و سجده ذات عالم مر خدا را خاضع و خاشع اند بدلالت
حال که افصح است از دلالت مقال سو در کتابی از چین شمرده ۰ جمله ذرات
عالم در سجود ۰ این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآن و در فتوحات
ابن رایحه مشاهده و اعتماد کرده و فرموده که از همه اشیا غیر آدمیان را
تبعیض نکرده پس بنده باید که بسیار درت نماید سجده تا از کثیران باشد که اهل سجده
و فتر بندند از کثیر ثانی مستحق عذاب و عقاب اند وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ وهر که
خوار کرد اند خدای شقاوت یا اضلال یا خذلان یا رخود در درد و رنج خدا
پس نیست او را مِنْ مُكْرِمٍ هیچ کرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت
یا هدایت یا توفیق یا وصول بجنت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند
مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از اهانت و کرامت آورده اند که اهل کتاب با ذمه اصحاب
در مقام مخاصمه آمدند گفتند پیغامبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت
سزاوار دوم از شما مسلمانان جواب دادند که ما پیغامبر خود و پیغامبر شما را
مقدم بر کتیم و کتاب ما و شما یکی پیغامبر ما و کتاب ما ناسخ شما
سید از روی حسد بدو نیکو بدو خوی در طرف ما باشد نه در جانب شما حق جل
آیه فرستاد که هَذَانِ خَصْمَانِ این دو گروه دشمنان خَتَصَمُوا اجتنک کردند
وجدال خود فِي رَبِّهِمْ دَرِين پروردگار خود و از او در قفا مری و منازعه عقده
منتست که سوگند یعنی ربم خدای که این آیت در شان شقی کمراست که در
روز بدر مبارزت کرد مبارزت نجانب کفار عتبه و شیبه و ولید احنم
و از طرف مؤمنان حمزه و علی و عبیده عنهم و در تبیان آمده که
کرده که نزلت الآیة فی سبعة من قریش وبدر بسبعة آورده که فرقه

خصه مدگمراست یعنی صوه و سابیان و نصاری و مجوسی و مشرکان و ملک کن و
نمیرند و مؤمنان علیحده گروه خم را این دو خم پیوسته در زدات صفات خدا
جدل کنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کفر ورزیدند قُطِّعَتْ لَهُمْ بریدند برای
ایشان بقدار جثه ایشان ثِيَابٌ جامها از آتش که جسد ایشان را فرا
گیرد چون حائط جامه بتن يُصَبُّ ریخته شود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از فوق سوی ایشان
الْحَمِيمُ آب گرم که از غایت حرارت يُصْهَرُ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه
در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا وَالْجُلُودُ و پوستها ایشان لعنی
اشعر ایت بر ظاهر و باطن ایشان بوسه وَلَهُمْ و مر تعذیب ایشان را مَقَامِعُ
گرزها باشد درست نرمانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن كُلَّمَا هر گاه كه كفار
خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غم که ایشان را
در یافته باشد أُعِيدُوا فِيهَا باز کرده اند خود بدان گرزها مرد و رنج بسوی ایشان
بکنار و رنج رسید بطرز و جه تذیک شوند نرمانیه گرز بر سرشان مین نند
و مبارزی کرده نشد بدر کات و سر کوبند وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب
آتش عنه نذار إِنَّ اللَّهَ بخشود که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در داد آنانرا که ایمان آوردند
بخدای در رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند صلحا آنرا بسنده جَنَّاتٍ بهشتی
در نوستانها که سیر رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر و مساکن و قصور آن جویها يُحَلَّوْنَ
آراسته کرده اند و بپرایند بندند ایشانرا فِيهَا در هشت مِنْ أَسَاوِرَ بستوانها
از طلا مِنْ ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا و دیبا و اندیشان بپرانند وَلِبَاسُهُمْ و جامها
که بپوشند شان در هشت فِيهَا بزیر خاصه است در حدیث آمده که سر بر پوشد
در دنیا نپوشد در آخرت مراد مردان امت اند که بپوشند بر هشان حرام است
وَهُدُوا هدایت کرده اند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ بسوی پاکیزه

کتابخانه

از قول بعضی بکرده نایند ایشانرا در آخرت و آن چنان باشد که چون نظر ایشان
جهنت افتد گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا بهشت را نمایند بزبان راند که ملک
لِلَّهِ الَّذِي هَبَ عَنَّا الْحَزَنَ وجون در میان در خود در آیند گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
صَدَقَنَا وعده یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و لغتی و باطل نگویند و
نشنوند كَمَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا آنرا که نفسرین بر انند که ایشان را نه
اند بقول طیب که شهادت است یا قرآن یا استغفار در حقان سلی آورده اند که
قول طیب ذکر اعداست یا نصحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مرید است یا دعا
مؤمنان است یا امر معروف و نهی منکر و در لطایف قشیری مذکور است که قول
طیب آنست که صادر بود از دل خالص و معرفتی و مقرون بود بر ضای حق
و در کشف الاسرار آورده که کلام پاکیزه آن بود که از دغوی پاک باشد و از غیبت
و دروغ و بیهوده از نزدیک سیمرغ تر نبوده که در بن کار نلگردیم صنع راه بجون
خود بک تر از نیا نیدیم و هیچ جناب حضرت از دغوی نیا نیم ۰ بمن آیا ست
این راه نیاز تو کنا دغ بیرون از راه بساز ۰ تو بزرگ دغوی و دغوی بکو
وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و اخبری
آنانکه کفر ورزیدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز مبدارند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه
خدای یعنی مردم را از طاعت منع کنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام
بقول اشهر مراد و زحدیبیه است که پیغامبر و اصحاب او را از طواف خانه مسجد
باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجد که ساختیم آنا سَوَاءً بر ابر مردمان
وخصص بر نست بعضی دون بعضی مَنْ یکسانست الْعَاكِفُ بیه
مقیم در وی و آینده بعضی غریب و مصری در قضای مناسک حج و اداء نوافل

خانه مساوی اند در نشاط یاد راین برند مدد آن و بر قول مراد بمسجد همه
حرست و در سکوی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند بجون
حلیف و معتمد در موضع هر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت را فرایم
گذشته و فاء و قی و غیره عدم منقولست که در موسم حج مناد کی فرمود که در بیوت
های مکه نبندند آیندگان هر جا که خواهند فرود آیند وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ و هر که
خواهد در حرم بِظُلْمٍ میل کردن از حق بجور هر که در حرم اراده کند کردیدن
از راه راست بِظُلْمٍ بسم کاری نَذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ از عذاب
دردناک و الحاد در حرم بقول اصحاب از حرام است و گفته اند آنست که
حق دشنام دادن خادم و در کسر کوبد اصحاب طعام و کفر عطا را نند گذارده
گناه در حرم موجب استحقاق عذابست و هر که قصد گناه کند در غیر حرم اگر
بفعل آرد بچیزی نویسند و گویند فلان در حرم که اراده گناه کرد بچیزی
نگفته بفعل آرد خطیه بر وی نویسند ان مسعود رضی الله عنه فرموده که اگر کسی
در بدن قصد کسی کند بکه بعینی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از نهادن
الیم خواهد چشید امام علم الهدی فرموده که چون مکه شرفها الله خصوص است
بضاعف حسنات جد تازی در آن باجتناب از نماز در حرم آن براست پس چنا
در دکی قناست او سایر جوامع جزا در نگ در آیت گفت حد و نست تقدیر
انگه آن کسانی هلاک شدند و زیان کار گشتند إِذْ يُرِيكَهُمُ و دیدکن چون حق
و نشین کرد ابراهیم را مَكَانَ بَيْتِ جای خانه کعبه
دو نست ساختن انگه اینک فی ستادیم نا سابه کرد بان مضاری که زمین خانه را پرد
یا بادی بر انگیختیم بادان اندازه زمین و آن خانه بنا کرد و وحی فرستادیم
بسوی شَيْئًا هیچ چیز وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاکیزه کن خانه مرا لِلطَّائِفِينَ مر طوافان را

قناعت کنند و المعترّ را و المعترّ سوال کننده و خواهنده را و بعضی گفته اند که قانع فقیر مکاسب است و معترّ درویش آوارة کذلک همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر
ایشان سخّرناها لکم رام گردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت و عظم جثه لکم برای شما
تا میگیرید وی می بندید وی میکشید لعلّکم تشکرون شاید شما سپاس داری
کنید خدا را بر نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت چون قربانها خود را بر دیوار
کعبه می مالیدند و آن را سبب قرب می پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان نیز همان
قاعده مسلوک داشتند و خون بر دیوار و حرم کعبه معتقد داشتند حق سبحانه از آن نهی
فرمود که لن ینال الله نمیرسد بخدای تعالی لحومها گوشتها قربانی که صدقه میدهید
ولا دماؤها و نه خونها ایشان که وقت قربان میریزید ولکن یناله ولکن میرسد
بخدای تعالی التقوی منکم اخلاص صاحب اوست با آن و پرهیزکاری آن چنانکه آن
تعظیم امر خداوندیست و تقرب بدو بقربان بسته بدو کذلک همچنانکه یاد کرده شد
سخّرها لکم رام کرد انعام را برای شما لتکبّروا الله تا تکبیر گویید نزدیک ذبح یا
با یکدیگر یا کنید خدا را علی ما هداکم بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر آنها و کیفیت تقرب
بدان وبشّر المحسنین و بشارت ده نیکوکاران را بهشت یا بقبول طاعات ان الله
یدافع بدرستیکه خدای باز دارد مشرکان را و قتل ایشان را عن الذین آمنوا
از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی ان الله لا یحب بدرستیکه خدای
دوست نمیدارد کل خوّان هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است کفور
ناسپاس بر نعمت او که بعضی انعام را بدیشان میدهند و بنام بتان قربان میکنند در
اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان دراز اذای مؤمنان میکوشیدند و هر
ساعت یکی از اصحاب سر شکسته و دست بر بسته بحضرت نبوت آمده شکایت میکرد
حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم

جهت هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در این باب نازل شد این
بود که اذن دستوری داده شد کارزار کردن للذین یقاتلون مر آنانرا که خواهند
کارزار کنند با کافران بانهم ظلموا بسبب آنکه ستم رسیده اند و جفای دشمنان
بسیار کشیده و حضرت پیغامبر علیه السلام تحمل کرده اند یعنی آنانکه کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری
دادیم که قتال کنند وان الله و بدرستیکه خدای علی نصرهم بیاری دادن مظلومان که
اصحاب پیغامبرند لقدیر هر آینه توانا است الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شدند
من دیارهم از سرایهای خود که مکه باشد بغیر حق بناحق یعنی سبب اخراج
ایشان نه حقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان شود
الا ان یقولوا مگر آنکه میگفتند ربّنا الله پروردگار ما خدا است و یگانگی او اقرار
میکردند ولولا دفع الله الناس و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان را
بعضهم ببعض بعضی را ببعضی یعنی بغلبه مؤمنان بر کافران لهدّمت هر آینه
ویران کرده شدی بر استیلای کافران بر اهل ملل صوامع صومعهای راهبان وبیع
و کلیساهای ترسایان وصلوات و کنشتهای جهودان ومساجد و مسجدهای
مسلمانان که عمران یذکر فیها یاد کرده میشود در آن مساجد و گفته اند در
جمیع بقاع مذکوره اسم الله کثیرا نام خدای بسیار ولینصرنّ الله و بدرستیکه یاری
دهد خدای من ینصره کسی که او را یاری میدهد ان الله لقوی بدرستیکه
خدای تواناست بر نصرت مؤمنان عزیز غالب است بر همه کس و همه چیز که
او را خواهد غلبه دهد خدای تعالی درین آیه وعده داد مظلومان را به نصرت و بدان
وفا کرد که احوال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس میگوید
در صفت مأذونان بقتال میفرماید الذین بیان آنانند که بر صفت مذکور ان مکنّاهم
اگر جای دهیم ایشان را و تمکین دهیم فی الارض در زمین یعنی بدیشان دولت و مال دا

بجهة مساعدت بندگان من وامروا بالمعروف و بفرمایند به نیکوئی یعنی آنچه
شرعا و عرفا او را الحسن گویند ونهوا عن المنکر و باز دارند از زشتی یعنی آنچه
اهل علم و عقل آن را قبیح شمرند ولله و مر خدای راست عاقبة الامور نهایة کارها
یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد سرای دولت و مال هر که خواهد
از کاشی و باغ و حوض هر چه خواهد از حق هر کس را که میخواهد آنست سرانجام
کارا و میخواهد وان یکذّبوک و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوهگین مشو که تکذیب
قوم مخصوص بتو نیست فقد کذّبت پس بدرستیکه تکذیب کردند قبلهم پیش
از مشارکان مکه قوم نوح گروه نوح مر نوح را وعاد و گروه عاد هود را وثمود
و گروه ثمود صالح را وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم مر ابراهیم را وقوم لوط و گروه
لوط را واصحاب مدین و اصحاب مدین شعیب را وکذّب موسی و تکذیب کرده
شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فأملیت
پس مهلت دادم للکافرین مر تا گرویدگان را و قوم کوه جان را مقدار عدد آمد ثم
اخذتهم پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح و صرصر و صیحه و خسف
و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن فکیف کان پس چگونه بود نکیر
تا پسندیدن من ایشان را یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختم بمحنت
زندگی را هلاک و عمارت را بخرابی فکأیّن من قریة بس چندی از دیه که اهلکناها
ما هلاک کردیم ما آنها را وهی ظالمة و حال آنکه اهل آن دیه ستمکار بودند یعنی اهل آن
ظالم و مشرک بودند فهی خاویة پس آن دیه افتاده است علی عروشها بر سقفهای
خود یعنی اول سقف بناها آن بیفتاد پس دیوارها بر آن فرود آمد وبئر معطّلة
و چندین چاه در دست باز داشتند که اهل آن هلاک شده اند و کسی نیست که بعمارت آن
پردازد وقصر مشید و چندان کوشک بلند گچ کاری کرده که آن را از ساکنان خالی کردیم

در کتب تفاسیر معتبر هست که این چاه در پایان کوه بود بحضرت موت و قصر
بر قله آن کوه در این باب آورده که بانی قصر پسر عاد ثانی بوده که او را منذر گویند و چاه
آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علی نبینا و علیه السلام با چهار هزار
کس از مؤمنان بدیار بن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت بود و حاضر شدند
و او در حضر موت تمام شد و اصحاب او حلال آن بن سوید با جلیس بن جلاس را بر خود
امیر ساختند و وفات او بحکم رب سواده دادند و بر سر این چاه که بئر معطله اشارت
بدانست فرود کردند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی متمادی
آغاز عبادت بت کردند و از دین آبا بر گشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و
قصر ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که پادشاه کافری در وسط آن غضب
کرد و خواست که او را بکشد و زنی بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان
تو حضر موت که هوای خوش داشت منزل ساختند و چاهی کندند آب تلخ بیرون گر
آمد یکی از رجال الغیب بدیشان موضع چه چاه نشان کرد چون بکندند آب در غایت
لطافت و صفا و غایت رقت و عذوبت بیرون آمد در حین چون شیخ تاج
دنو چشمه آب حیات ایشان آن چاه را کشاده کرده از پایان تا بالا ختم
ندو نقره بر آوردند و بدین سبب بود که او مشغول گشتند بعد از مدتی تفاوت
بعضی بعوض صالحه بر آمد و تقاضا دلالت کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران بعضی
اشتغال کنند و دیگر باره تکل پیری زاهد بدیشان ظاهر شد می داشت بوقت دی
در انواع بایشان ظالم فرمود و چون این دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد
حق سبحانه حنظله بن صفوان را به پیغامبری بدیشان فرستاد بدو نگرویدند
آب ایشان غایب شد و بعد از وعده ایمان بپیغامبر دعا فرمود آب باز آمد و هم قربان
نجمه حق تعالی فرمود که بعد از هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان

که از طیب وصل بوان بتان بنود شادی مینمودند که آلهة ما آفاحو بر ده حق سبحانه
انجن وصعف بتان خبر داد که جز آفریدن مگسی قادر نه اند ونه بر دفع ایشان از
خود ضَعُفَ الطَّالِبُ سست شد جوینده یعنی بت که تتوانست آنچه مگس از ایشان
ربوده وَالْمَطْلُوبُ وسست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند از و استرداد کنند
یاست وعاجز اند پرستنده وپرستیده یعنی مشرک وصنم و هر دو عاجزان که عاجزانرا
بنده اند چون نتکاری نهم نشده اند عجز والحان لازم یکدیگراند پس همه
خلقان هم عاجز اند قوت خواست وقوت آن اوست آن او مغز است وآن او خلوت
آورده اند که مالک بن ضیف وکعب ابن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند که خدای تعالی
عالم را بشش روز آفریده ماند شده پس روز شنبه برای استراحت در پشت خوابیده
آیت فرستاد که مَا قَدَرُوا اللَّهَ نشناختند یهود خدایرا حَقَّ قَدْرِهِ سزای شناختن
او یا تعظیم نمودند اورا حق تعظیم که دیگر وتعب را بدو نسبت دادند و قول آنست آیت
در شان مشرکان است یعنی باید که ایشان خدایرا چنانچه می باید ندانستند که بدو
شرک آوردند وجمادات را آلهه نام نهادند محققان برآنند که چنانچه اهل شرک حق
معرفت او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقة بمعرفت او راه نبردند زیرا که در وبا شی
ولا یحیطون به علما در صحرای بارگاه کبریا هیچ کس را نیست از وقت هر چه خود راه بدو
ما را راه وفید شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که لا یعرف حق قدره الا هو
قدرا وجنا وقتا ز رو بحر معرفت او عرفی نبود میان او وما سوی او هیچ نوع نسبتی
نیست ناد نظر ومعرفت شروع فاند کرد و معرفت بر ما سبب ادلیل ما لان است
ما للتراب ورب العالمین چه نسبت خاک را با حضرت پاک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ توانا است بر خلق اشیا عزیز غالب است بر همه چیزها اللَّهُ يَصْطَفِي
خدای برمی گزیند مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان رُسُلًا فرستادگان که پیغمبر باشند

میان وی وپیغامبران وحی برسانیدن وحی وَمِنَ النَّاسِ وبرگزیند از آدمیان میان
پیغامبران تا خلق را دعوت کنند بوی إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بشنود که خدا و شنواست مقالات پیغامبرانرا
دا در وقت تبلیغ بَصِيرٌ بیناست احوالات او در دعوت وقبول دعوت يَعْلَمُ میداند خدا
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملها که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه
از پی ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ وبسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ
باز گردانیده شده کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا
رکوع وسجود کنید در نماز در اوایل اسلام در نماز همین قعود وقیام بود بدین آیت
رکوع وسجود داخل شد وگویند معنی آیت آنست که نماز کنید وتعبیر کرد از نماز برکوع
وسجود که رکنی اعظم است از آن وحنفیه امام اعظم وامام مالک در این آیت سجده نمی
کنند چه ذکر رکوع وسجود با هم ایمای کند بر آنکه مراد نماز است وامام شافعی وامام احمد
سجده میکنند ومیگویند ظاهر امر سجده است ودر حدیث نیز آمده این سجده غلاف فیه
است ومذهب امام شافعی رحمة الله سجده هفتم باشد از سجدات قرآن حضرت شیخ
قدس سره این را سجده الفلاح گفته وفعل خیر را که بعد از ین مذکور میگردد حمل میکند
بر عبادت پس سجده وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وبپرستید پروردگار خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و
بکنید نیکوئی یعنی هر چه پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار
شوید با مقصد ومطلوب برسید وَجَاهِدُوا وجهاد کنید فِي اللَّهِ در راه خدای در بره
خدا حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صادق ونیت خالص وجهاد دو
یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک ودیگری با دشمن باطن چون نفس وهوا چنانچه حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله بعد از رجوع از غزوه فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر اویشان کشتیم اخصم بودند ماند نفس دشمن اند دون کشتن آن
کار عقل وهوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست واز نیست که امام قشیری قدس سره

فرموده که حق جهاد آنست که یکچشم زدن از مجاهده نفس باز نه استند زیرا که او
این نتوان بود واعتماد خود کرد واعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک شاید
بدیشت هُوَ اجْتَبَاكُمْ او خدا وندیست که برگزید شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ
ونساخت ومقرر نکرد عَلَيْكُمْ بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی تنگ
بر شما فرانگرفته ودر احکام دین تکلیف ما لا یطاق نکرده ودر وقت ضرورت رخصتها داد
چون قصر وتیمم وافطار ومریض وکاهل رخصت پای دوی کنید مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ کیش
پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریه ابراهیم علیه السلام بودند تغلیب
کرد ایشان را بر همه امت یا آنکه ابراهیم پدر پیغامبر ماست صلی الله علیه وسلم وآنحضرت پدر
امت وپدر پدر حکم پدر دارد هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ خدا نام نهاد شما را مسلمانان
مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَفِي هَٰذَا ودر قرآن نیز یا ابراهیم نام کرد شما را
مسلمانان در زمان خود در دین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن
مذکور است ومن ذریتنا امة مسلمة لک ملازم دین او باشید لِيَكُونَ الرَّسُولُ
تا باشد پیغامبر یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ
گواه برای شما بقبول دعوت ومتابعت ملت خلیل وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ وتا باشید
گواهان عَلَى النَّاسِ بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
پس بگذارید نماز را واحد تعظیم امر خدا وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید زکوة را برای شفقت
بر خلق خدا وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ وچنگ در زنید بفضل خدای یعنی در سلی فرموده که
اعتصام بحبل الله امر عوام است وبالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله وقوف است برمر
خدا واوامر وفای واعتصام بالله طرف دلست از ما سوی الله بحضرت الهی هُوَ مَوْلَاكُمْ
اوست یار ینکان ومتولی کار در ماندگان فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ پس نیکو یاریست او وَنِعْمَ
النَّصِيرُ ونیکو مددگاریست یاری هیچ یاری نشد وبدو کار گناهان بخشد یاری

الهی که از یاری دیگران مددکاری او طلب از مددکاری عاجز نشود از یاری خلق یکلای
مرد خدا یاری طلب آنجا که اندوی روا کار تو انکه بساند هر وقت دست تو او که
بگیرد هر جا سُورَةُ الْمُؤْمِنِينَ مِائَةٌ وَثَمَانِ عَشْرَةَ آيَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ قَدْ
أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستگار شدند وبمقصود رسیدند مؤمنان الَّذِينَ
هُمْ آنانکه ایشان فِي صَلَاتِهِمْ در نماز خود خَاشِعُونَ ترسکاران چشم بر سجده گاه نهاده
وسر در پیش افکنده مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در
اثنای نماز جانب آسمان نظر میفرمود وچون این آیت نازل شد نظر بموضع سجود کماشت و
در باب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد وگوشه چشم گشاده در حالت
رکوع باید نگریست وگفته اند خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست وچپ او کیست
واسطی فرموده که خشوع از برای خدا است وحضور الله وملاحظه اعراض واعراض ودر بحر الحقائق
مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکنده ودیده را از التفات چپ
وراست منع کند ودست راست بر چپ نهد وقرآة او ... وحضور باطنی
آنکه خاطر وهوا را منع کند وبصر او را به حق باشد ودر شهود مستغرق گشته
واز مشغله آنها ظهورا ...
باید شدید طالب وصول بقرب بار یا گشت یا دیده راست از نور یا نیز اول از خود
خویش را بیگانه کن خوش ترک هر دو عالم کیرد ... وچون عطار کن
وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان عَنِ اللَّغْوِ از سخن باطل وکردار ناشایست مُعْرِضُونَ
اعراض کنندگانند امام قشیری فرموده که هر چه برای خدا نیست حشو است و آنچه
از خدا باز دارد هو سست ولغو هر چه بنده را در آن حظی باشد لغو است وآنچه خدا نبود لغو است
وحقیقت آنست که لغو چیزیست از اقوال وافعال که بهیچ کار دنیا نیاید وَالَّذِينَ هُمْ وآن
کسان که ایشان لِلزَّكَاةِ مر زکوة واجب را از مال خود فَاعِلُونَ ادا کننده کانند

وگفته اند زکوة تطهیر یا صدقات تطوع وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ و آنانکه ایشان
مر فرجهای خود را از حرام حَافِظُونَ نگاهدارندگانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان
خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا آنانکه مالک شده اند ایشان را أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان
فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که نگاه دارندگان فروج غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده شده
نیستند بشرط آنکه در حیض و نفاس و در روزه و احرام نباشند فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که جوید
برای مباشرت وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر زنان و کنیزکان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه جویندگان
هُمُ الْعَادُونَ ایشان در گذرندگانند از حلال بحرام یا کاملند در ستمکاری
و آنکه استمتاع جایز کند هم ازین گروه است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ
مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بدان امین ساخته باشند از امانات و ودایع
خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت وَعَهْدِهِمْ و مر عهدها
را که خلق بندند رَاعُونَ رعایت کنندگانند یعنی نگاه داشتن آن قیام می نمایند
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهای خویش يُحَافِظُونَ محافظت
می کنند یعنی بدان مداومت نموده بشرایط و اداب آن در وقت ادا میگزارند ذکر
صلوة در مبداء و منتهی این اوصاف که موجب فلاح مؤمنان است اشارتست
بتعظیم شان نماز أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان که جامع این شش صفت اند هُمُ الْوَارِثُونَ
ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وارثت بر ایشان اطلاق توان کرد
الَّذِينَ آنانکه اند وی استحقاق يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ میراث برند فردوس
را که بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل کفار را از بهشت میراث
گیرند چه هر یک از مؤمنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلیست منازل مؤمنان
اندر دوزخ اضافه منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر مؤمنان هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
ایشانند در دار المسیر آورده آنکه بهشت را بنزد کفار در آرند و مقامها ایشان

کو بیان آورند و بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیادت گردد نظر از دوزخ بمنازل
ایمانیکه کافر را در بهشت از دور بنمایند که آن شوند که باشد هُمْ ایشانکه وارثان
اند و می اند فِيهَا در بهشت خَالِدُونَ جاوید مانندگانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده
مِنْ طِينٍ از گل یا آفریدیم آدمی را ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل او را یعنی
آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته
فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاه استوار یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم
ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس گردانیدیم نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون سرخ بسته چهل
روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس ساختیم آن خون را مُضْغَةً آن مقدار گوشت که بخایند
نیم خاییده گوشت بی استخوان چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن گوشت را
عِظَامًا استخوان یا که محکم گردانیدیم او را بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ
پس پوشیدیم استخوانها را لَحْمًا گوشتی یعنی بر وی برابانیدیم گوشت بعد از آن
عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بود ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس پیدا کردیم او را خَلْقًا آخَرَ
آفرینش دیگر در شکم ام یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود
یا بعد از خروج او دندان و موی دادیم و در پستان بروی گشادیم و از مقام
برضاع بمقام رسانیده بعد از آن کی تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ
نهاد قلم تکلیف بر وجاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخیت رسانیدیم
فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگ است خدای أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکوترین آفرینندگان
ابن عباس سبحانه رضی الله عنه روایت کرده که در جمع نزول این آیه عبد الله بن سعد بن ابی سرح کاتب وحی بود
مقدس را بدین نوع ثنا کرد بعد از آفرینش انسان فرموده نظر بدین دلیل تفضیل
و تکریم انسانست بدوین دو آیه گفت خدا آیة گفت که فرو کرد و فی المثنوی

النبوة چون نبوت زهران خمس الضحی ای که ای رنج کوکنه مانند کونت مست و فرق میرو
فی عقل است آن بیرون هم کو بسا شنیدان آسمان که شنیدان آدمی یعقان
احسن التقویم در والتین بخوان که کدامین گوهرست از بحر جان کو بکریم قیمت آن مجع
من بسیار هم بسوز و سستی بعضی از اهل تفسیر گویند که چون در بن آیه لعل الذی آمد
از مقام بیان فرمود و دانسته که او را زبانی که باد دادی حمد ثنای که مستوی باید که
نه باشد خواص بود در ست این ذات مقدس از جانب او ثوابت خود گفت تبارک
الله احسن الخالقین ثُمَّ إِنَّكُمْ پس شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنچه ذکر کردیم از آفرینش شما
لَمَيِّتُونَ هر آینه مردگانید یعنی مآل شما بدان که خواصه کشید و بعاقبت شربت مرگ از
ساقی اجل بالبد جشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تُبْعَثُونَ
برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستی که آفریدیم بر زبر
شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان و طبقه بالای هفت طبقه با هر طبقه از آن راهی از راهها
فرشتگان وَمَا كُنَّا و نیستیم ما عَنِ الْخَلْقِ از این مخلوق که آسمان است غَافِلِينَ
بیخبر که امر او را مهمل گذاریم بلکه او را بدقت معلوم از خلل نگاه میداریم یا از جمیع
آفریدگان غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شکر ایشان مطلعیم وَأَنْزَلْنَا و فرو
فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان در آن
دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین و ترتیباً
از ابن عباس رضی الله عنه نقل می کنند که حق سبحانه پنج جوی از یک چشمه از چشمهای
بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر
بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصرست و انهار یکه و دیعت
در جبال نهاده و بقدر مصلحت جهة منافع خلق جاری میگرداند و اینست که میفرماید
که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا و بدرستی که ما عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آن

و راین ساختن لَقَادِرُونَ هر آینه توانایم چنانچه بر اثبات آن قادر بودیم و گفته
اند بعد از خروج یأجوج و مأجوج جبرئیل علیه السلام فرود آید و قرآن و
حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و انهار خمسه را بآسمان برد از آن
بعد روی زمین را هیچ خیر و برکت نماند فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم لَكُمْ برای
شما بسبب این آب جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ بوستانها از خرمابنان وَأَعْنَابٍ و از تاکستان
تخصیص این دو درخت بجهة اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور است
و نخل و عنب در زمین حجاز از همه بار درخت بیشتر می باشد لَكُمْ فِيهَا
فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ مر شما راست درین بوستانها میوهها بسیار از رطب و عنب وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ و از آن بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن بخورید یا بالابد
معیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی
که بیرون می آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه سینا که جبل موسی است علیه السلام
میان مصر و ایله گویند اول درختی که بعد از طوفان برست این درخت بود
یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میرویاند با روغن وَصِبْغٍ و نان خورشی لِلْآكِلِينَ
مر خورندگان را یعنی درخت زیتون که جامع است دهنیة و صبغیة را هم بدان
روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نان خورشی توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ
و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً
چیزیکه بدان اعتبار گیرند و بر قدرت حق استدلال نمایند نُسْقِيكُمْ و آشا
مانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ
فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ سودهای بسیار که بعضی را
سوار می شوید و برخی را بار می کنید و از بعضی نتاج می ستانید و از پشم و موی
ایشان بهره می گیرید وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی از گوشت

ایشان تناول میفرمایند از ایشان و سیر ایشان دور می‌خورند وَيَشْرَبُونَ وَ بر ایشان
یعنی بر شتران از ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ وَ بر کشتیها در دریا تُحْمَلُونَ برداشته
میشوید یعنی شتر را کشتی شما را برمیدارند و از مومنین بعضی بر شتر و بعضی در کشتی
وهر آینه ما فرستادیم نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم او فَقَالَ پس گفت اَعْبُدُوا
دعوت باقیم اللَّهَ الله را ای کروه من خدا را پرستش کنید مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ
که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ جز وی اَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عذاب وی بپرستید
و عبادت غیر او را یعنی ایمان آرید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفت رؤسای کروه
کافر شده اند مِنْ قَوْمِهِ از کروه او مَا هَٰذَا نیست این کس یعنی نوح إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
مکر آدمی مانند شما بر خورد ن و اشامیدن يُرِيدُ میخواهد اَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ
که فضل جوید بر شما و مسخر کردن شما را بحکم و متبوع خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اکر میخواست
خدای رسولی به بنی آدم و نمیفرستاد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرو میفرستاد ما در شکم مادران
تا مرسل از مرسل الیهم تمیز بوده ما سَمِعْنَا بِهَٰذَا نشنیدیم این را که آدمی رسول
خدای تواند بود فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که گذشته بوده اند
و این سخن را از فرط عناد گفتند یا آنرا چنان اراده کردند که علیه السلام و میان
ایشان مدت مدید کذشته بود و فراموش شده بود که اولاد قوم علیه السلام بیغامبری
بوده اند إِنْ هُوَ نیست نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مکر مردی که در دیوانکی است که اکر چون
دانشوران با سخن او بشریف رسالت نمایند مَرَبَّصُوا بِهِ منتظر باشید در حق او
حَتَّىٰ حِينٍ تا هنکامی از زمان یعنی ببرکند که اندک وقت را بیمود و از وی باز دهید هم
یا از جنون به هوش آید و ترک کفر و این سخن نمودن از کار خود کیرد قَالَ کفت نوح علیه

بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بعد از یاس اجابت فرمود که رَبِّ اى پروردکار
من یاری ده مرا بانتقام من بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنکه مرا تکذیب کردند و
حِينَ أَوْحَيْنَا پس وحی کردیم بنوح اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ که بساز کشتی بِأَعْيُنِنَا نکاهداشتها
و وَوَحْيِنَا بر وحی ما بتدریج ساختن آن فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید اَمْرُنَا فرمان ما بشتاب
بکشتی تا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بر تنوری که زن نان بر وی پزد
از میان آتش آب برآید فَاسْلُكْ پس تو در آر در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر نوعی از
حیوانات که خشک بکرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و ماده وَأَهْلَكَ و اهل خود را بکشتی
نشان خود در آر إِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر آنرا که پیش کرفته است مِنْهُمُ القَوْلُ
از ایشان بعذاب هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ وَلَا تُخَاطِبْنِي مکن با من یعنی بدعا مقرهای در
الَّذِينَ ظَلَمُوا بجانب آنها که ستم کردند بر خود بشرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان
غرق شده کانند بشرک وَارْتَكَبُوا و مرتکب شدند ظلم و عذاب بر آمدند و
در زمان تعلق دارد بکسی که بانست فَلَمَّا فَوَى و چون بشکوفید و دمید تنور
تَوَهَّمَ دستاویز ما را و این نظم تقدیر من آیة ظهور
سکان یعنی بشکافت و فَارَ و چون در وقت نشستن در کشتی تَنُّورُنَا تنور ما
فرود آمد سُئِلَ کَيْفَ کَانَ پرسیدند یا برکت که سبب سلامت و نجات من است و حق
سبحانه تعالی خواند و مصدر می‌باید یعنی فرو رفتن آب را از فرود آوردن آن قُلْنَا احْمِلْ
فِيهَا در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر نوعی از حیوانات نر و ماده وَأَهْلَكَ و اهل خود را
إِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر آنرا که پیش کرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ حکم عذاب بر او
وَمَنْ آمَنَ و هر که ایمان آورد وَمَا آمَنَ معه مکر اندکی از مردم با او ایمان آوردند
و مراد از وقت فرو رفتن آب و بیرون آمدن کشتی بر جودی است که امر بدین
دو کار در وقت واحد شد و مراد از وقت دخول و خروج این دو از یکدیگر
سهولی است نقل میکند که نوح علیه السلام چون از کشتی فرود آمد و بر زمین قرار کرفت
بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که رَبِّ اى پروردکار
من یاری ده مرا بانتقام من بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنکه مرا تکذیب کردند و
حِينَ أَوْحَيْنَا پس وحی کردیم بنوح اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ که بساز کشتی بِأَعْيُنِنَا نکاهداشتها
و وَوَحْيِنَا بر وحی ما بتدریج ساختن آن فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید اَمْرُنَا فرمان ما بشتاب
بکشتی تا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بر تنوری که زن نان بر وی پزد
از میان آتش آب برآید فَاسْلُكْ پس تو در آر در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر نوعی از
حیوانات که خشک بکرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و ماده وَأَهْلَكَ و اهل خود را بکشتی
نشان خود در آر إِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر آنرا که پیش کرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ
از ایشان بعذاب هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ وَلَا تُخَاطِبْنِي مکن با من یعنی بدعا مقرهای در
الَّذِينَ ظَلَمُوا بجانب آنها که ستم کردند بر خود بشرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان
غرق شده کانند بشرک وَارْتَكَبُوا و مرتکب شدند ظلم و عذاب بر آمدند و
در زمان تعلق دارد بکسی که بانست فَلَمَّا فَوَى و چون بشکوفید و دمید تنور
تَوَهَّمَ دستاویز ما را و این نظم تقدیر من آیة ظهور
سکان یعنی بشکافت و فَارَ و چون در وقت نشستن در کشتی تَنُّورُنَا تنور ما
فرود آمد سُئِلَ کَيْفَ کَانَ پرسیدند یا برکت که سبب سلامت و نجات من است و حق
سبحانه تعالی خواند و مصدر می‌باید یعنی فرو رفتن آب را از فرود آوردن آن قُلْنَا احْمِلْ
فِيهَا در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر نوعی از حیوانات نر و ماده وَأَهْلَكَ و اهل خود را
إِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر آنرا که پیش کرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ حکم عذاب بر او

شیطانی بین باشد و آثار و غرائب احوال قدس بیان ناقل باشد هر کاه بر وی حال ایشان
بکذشت آن سزاوار شمرد نازل شدن خود را آنجا و نزول خود در منزلی که در دریا باری بر سیده باشد
یا در رهای خاکش دایم مرجایی اَنْزِلْنِي فرود آر مرا مُنْزَلًا بندکی که در قصهٔ نوح علیه السلام و آنچه
با قوم او کرده شد آیات هر آینه نشانهاست مرا هل عبرت را وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که
بودیم ما لَمُبْتَلِينَ ازمایندکان مردمان را و بلاد هندیه بلای بزرک یا امتحان کنندکان
همه بندکان را بدین آیات تا حال حسد کان و مکذبان ظاهر کردد ثُمَّ آنْشَأْنَا پس پیدا کردیم
مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ از پس قوم نوح کروه دیکر یعنی قوم عاد وکویند خود ایشان
سَلَفَ بِنَا هُمْ نسی فرستادیم در میان ایشان رَسُولًا مِنْهُمْ پیغامبر از ایشان که هود
بود یا صالح علیهما السلام و کفتند مردم ایشان رسول ایشان أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه
بپرستید خدا را مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدایی که استحقاق عبادت
داشته باشد مکر وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عذاب او یعنی بپرهیزید از
عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال ننمایید وَقَالَ الْمَلَأُ و کفتند کانند از
قَوْمِهِ از قوم آن رسول الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا و دروغ زن دانستند
بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ بدیدار قیامت و بازکشتن بعد از مرکب وَأَتْرَفْنَاهُمْ و ایشان را
در دنیا منعم کردانیده بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیا بکثرت اموال و اولاد
یعنی کفت کافران نادیده در دنیا که ما را نعمت داده اند و بندکی
نعمت بدین سزا که عزت و دولت میکند مَا هَٰذَا نیست این رسول إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مکر آدمی مثل شما وهما
وَلَئِنْ اطَعْتُمْ بَشَرًا و اکر بپذیرید بشری را مِثْلَكُمْ مانند خود را إِنَّكُمْ بدرستی شما
آنَاذًا هر آینه کاهکار باشید یعنی بندکان خاسر باشید

بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که رَبِّ اى پروردکار
من یاری ده مرا بانتقام من بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنکه مرا تکذیب کردند و
حِينَ أَوْحَيْنَا پس وحی کردیم بنوح اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ که بساز کشتی بِأَعْيُنِنَا نکاهداشتها
و وَوَحْيِنَا بر وحی ما بتدریج ساختن آن فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید اَمْرُنَا فرمان ما بشتاب
بکشتی تا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بر تنوری که زن نان بر وی پزد
از میان آتش آب برآید فَاسْلُكْ پس تو در آر در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر نوعی از
حیوانات که خشک بکرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و ماده وَأَهْلَكَ و اهل خود را بکشتی
نشان خود در آر إِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر آنرا که پیش کرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ
از ایشان بعذاب هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ وَلَا تُخَاطِبْنِي مکن با من یعنی بدعا مقرهای در
الَّذِينَ ظَلَمُوا بجانب آنها که ستم کردند بر خود بشرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان
غرق شده کانند بشرک وَارْتَكَبُوا و مرتکب شدند ظلم و عذاب بر آمدند و
در زمان تعلق دارد بکسی که بانست فَلَمَّا فَوَى و چون بشکوفید و دمید تنور
تَوَهَّمَ دستاویز ما را و این نظم تقدیر من آیة ظهور
سکان یعنی بشکافت و فَارَ و چون در وقت نشستن در کشتی تَنُّورُنَا تنور ما
فرود آمد سُئِلَ کَيْفَ کَانَ پرسیدند یا برکت که سبب سلامت و نجات من است و حق
سبحانه تعالی خواند و مصدر می‌باید یعنی فرو رفتن آب را از فرود آوردن آن قُلْنَا احْمِلْ
فِيهَا در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر نوعی از حیوانات نر و ماده وَأَهْلَكَ و اهل خود را
إِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر آنرا که پیش کرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ حکم عذاب بر او

بدرستی که شما آنکاه زِنَّا خَارِجُونَ بر آن کردکانند که خود را از مزرع خدا خارج
میکنند أَيَعِدُكُمْ آیا وعده میدهد شما را این بیغامبر أَنَّكُمْ بدرستی که
شما چون بمیرید وَكُنْتُمْ و باشید تُرَابًا خاک وَعِظَامًا و استخوان
چند بیرد از کوشت و پوست و رکها بدرستی که شما مُخْرَجُونَ بیرون
آورده شده کانید از کور ها هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ چه دور است چه دور است
لِمَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده می‌شوید از بعث و جزا یعنی هرکز نباشد راقی نیست ان بندکان
إِنْ هِيَ نیست إِلَّا حَيَاتُنَا زندکانی مکر زندکانی ما الدُّنْيَا در دنیا نَمُوتُ می‌میریم
وَنَحْيَا و زنده میشویم یعنی یکی از ما می‌میرد و دیکری متولد میکردد وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمَبْعُوثِينَ
بر انکیخته کان و زنده شدکان بعد از مرک إِنْ هُوَ نیست هود یا صالح إِلَّا رَجُلٌ مکر مردی که دروغ بندد
عَلَى اللَّهِ بر خدای وَمَا نَحْنُ لَهُ و نیستیم ما مر او را بِمُؤْمِنِينَ کرویدکان
قَالَ کفت هود یا صالح رَبِّ پروردکار من انْصُرْنِي یاری ده مرا بِمَا كَذَّبُونِ
بسبب آنکه مرا تکذیب کردند قَالَ کفت خدای عَمَّا قَلِيلٍ زمانی اندک لَيُصْبِحُنَّ
هر آینه بامدادکنند نَادِمِينَ پشیمانان از تکذیب خود فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّيْحَةُ پس بکرفت ایشان را صیحهٔ جبریل علیه السلام قرار دادیم عظیم کردانیدیم ایشان را
بِالْحَقِّ بحکمت و ضرورت و وجوب کردن ایشان را از قوم نوح کفتند دلیل ایشان اینست که عذاب جمله
مر شرور را بوده و آنانکه کویند قوم عاد بوده مکویند نه سورهٔ اعراف و هود و شعرا
بعد از قصهٔ نوح علیه السلام قصهٔ عاد آورده و ایضاً نوح جمله قرینه عاد میباید بود
فَجَعَلْنَاهُمْ پس کردانیدیم ایشان را غُثَاءً خاشاک و آشغال یعنی بدان صیحه هلاک شدند
فَبُعْدًا پس دوری باد لِلْقَوْمِ مر قوم ظالمان را یعنی بندکان خاسر است مانند شما که
بدی بایشان کرده شد بسبب ظلم و کفر ایشان و دیکر بدی خواهد شد ثُمَّ بعد از هلاک
ایشان أَنْشَأْنَا پیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان قُرُونًا امتهای دیکر
آخَرِينَ که ما ندانیم شما را آنکه آمدند بعد از قوم نوح و عاد

کرده انیم ایشانرا اُشْکُرُوا خون خاشاک آب آورده که بسبب هلاک کردیم و آبرو صاف نمیتوانیم
چون خس و خاشاک که سیل با طراف انگیزد و سیاه کند کردند فَسُحْقًا پس
دوری لِلْقَوْمِ الظّٰلِمِینَ مر گروه ستمکاران را وَاَغْرَقْنَا پس غرق کردیم مِنْهُمْ از
پس ایشان فِرْعَوْنَ فرعون وَقَوْمَهُ و قوم او جَمِیعًا همه با هم وَاَوْرَثْنَا و میراث دادیم اَلْقَوْمَ قوم
علیهما السلام مَا کَانُوا بودند یَعْرِشُونَ بلند میکردند وَجٰوَزْنَا و بگذرانیدیم
عذاب را که همه ایشان مقرر کرده بودیم وَمَا یَسْتَکْبِرُونَ و نه باز میماندند از
ثُمَّ اَرْسَلْنَا پس فرستادیم مِنْ رُسُلِنَا فرستادگان خود را مُوسٰی فرزند عمران
در معجزه یکی کُلَّمَا جَآءَهُمْ آنگاه که آمد بدیشان رَسُولٌ پیغامبری بِمَا لَا تَهْوٰی بخلاف آن که
کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر و دیگر چیزها که ایشان را ناخوش بود
پیمان و قدیم عادات فاسد دیده اند رفت قصد و حرص فرو نشاندند فَرِیقًا
بر دو گونه فَرِیقًا بعضی را هلاک کرد و بعضی حریص کدام مهتر ندیدم
و آخرین را چون این معاقب کردیم وَجَعَلْنَا کردیم وساختیم اِبْرٰهِیمَ
پیوند سخن یعنی پیوست کردانیدیم که دایم عذاب ایشان یاد کنند و بدان مثل
زنند خلاصهٔ سخن آنکه ایشان خبر حکایت باقی قبائل که مردم افسانه یاد میکنند
و آن شخصی نگذاشتند یا ماند به بودی بدل کرده ۞ تفی و تبقی عند حدثه
فاجعلونی لحسن حدیثه ۞ و بدل ترجمهٔ آن فرموده اند ۞ پس از تو این عبرت
فسانه خواهند ماند دیگران بگوئی که بگو افسانه باشد لَعَلَّهُمْ مردم تا بود که باز نیز چون
حق یَرْجِعُونَ مر گروهی را که نیکوتر بدو تصدیق ایشان فی کنند اَلَمْ تَرَ
مُوسٰی پس ترسانیدم ما موسی را اَنْ اَخْرِجْ عِبَادِیَ فرو آر عبادان را بِاٰیٰتِنَا
معجزها و بفرمانها آما وَسُلْطٰنٍ مُبِینٍ و حجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را
بجهة آنکه اژدها معجزات موسی علیه السلام آن بود چند چیز را دیگر چون فرو بردن جادو

رشکا فتن دریا و دران شدن آب از دست تعلق بوی ساخت پس موسی دریاد
اوها رون را علیهما السلام بخدمت قسم فرستادیم اِلٰی فِرْعَوْنَ و ملک او
بسوی فرعون و قوم او فیشان بپیغام ما رسانیدند فَاسْتَکْبَرُوا پس سرکشیدند
قوم قبط از ایمان و ثابت بفرمان ما کَانُوا قَوْمًا عَالِینَ و بودند کار و کردن کش
بر مردمان بقهر و غلبه فَقَالُوا آنگه گفتند اَنُؤْمِنُ پس گفتند آیا ایمان آریم تصدیق کنیم لِبَشَرَیْنِ
مِثْلِنَا مردی آدمی را که مانند اند در صفتها بر ما بشریت وَقَوْمُهُمَا و حال آنکه قوم ایشان بنی
اسرائیل لَنَا مَاعِدُونَ ما را بردستند کاندبعنی مر قوم ما اند چون بندگان مر خواجگان
و در بعضی از نفاسیر آمده که بنو اسرائیل فرعونی پوشیدند یا کی ساله فَکَذَّبُوهُمَا
پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون را فَکَانُوا و بر گشتند بسبب
آن تکذیب مِنَ الْمُهْلَکِینَ از هلاک شدگان بعنی غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ
آتَیْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَی الْکِتٰبَ موسی را توریه بعد از هلاک فرعون و قوم او
لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل مر کتاب را یَهْتَدُونَ راه یابند باحکام شریعت وَجَعَلْنَا
مَرْیَمَ و ساختیم فرزند مریم عیسی را وَاُمَّهُ و مادر او را اٰیَةً حجتی بر قدرت ما هر کرا
آیتی ساختیم یا استدلال بر ما یگانه در بعضی تفاسیر آمده که مادر بابا نگذاشتی ساس
بشری جان بری بنار وَآوَیْنَاهُمَا و جای دادیم مادر و پسر را وَقَوْمٍ که از بیهودگی فرار
کردند و باز آوردیم اِلٰی رَبْوَةٍ بسوی مرویهٔ از زمین بیت المقدس یاد دشتی یاده که
یا فلسطین یا مصر مرویه سوبی بود ذَاتِ قَرَارٍ جدا و بند قرار یعنی مستقری که
بر او رام توان گرفت وَمَعِینٍ و جدا و نظاهر در کشاف از ابو هریره نقل
کند که ملازم کینه این دو ملت نخواهد بود یا بوده است که خدای در قرآن یاد کرده
آورده اند که مریم با پسر خود و پسر عم خود یوسف ابن ماثان دو هزار سال در آن
موضع بسر بردند طعام عیسی علیه السلام از نخلهای دیبا خوردی و دیبا خوردی که ما در سر غری میخورند

یَا اَیُّهَا الرُّسُلُ خطاب با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید کُلُوا بخورید
الطَّیِّبٰتِ پیغمبران از طعامها که پاکیزه و حلالی مر شما را مستحب کردیم
قوت القلوب آورده که اکل طیب دا بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که آن نتیجهٔ است
حضرت شیخ الاسلام فرموده که لقمهٔ خشت و عمل بر مقتضای یکدیگر بر تقی هجده رساجع
آورده که هر غذایی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که
موزون است دران سرایت کرده پس هر که آنرا تناول غاید از عدالت که از حکم شرع
باین غذا صرف است در نفس رسمه اعضا پدید آید و آن هنگام در آداری عبادتی مر
ر استقاده خوند ثم غیر جلودهم و قلوبهم لذکر الله اشارت بدین است و هر چه شرع
آنرا حرام کرده یا رجحت آن مشتبه و بر شبهه است حکم بحرمان و مخالفت شرع یا
غذا سبب و کار هد یک لقمه بود همراه یا شد و چندین حکم الحرام آن غذا بنفس
و اعضا سرایت کند و انار عصیان و طغیان و لوازم آن مثانی و سیاشرت اخلاق ذمیمه
بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب دو شبه الا
نومونه است ۞ دست دل از زمین و کوه بشوی ۞ آب از سر چشمهٔ تقوی بجوی
لقمه که در اصل نباشد حلال ۞ نور نقد مرد مکن ضلال ۞ فطرهٔ یاد ران و چون مسلمانی
کو هرد دیانی تو شفای جست ۞ و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیاء
در یک درجه ایشان را زنده خوانده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در
زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پیر همه در رعایت این خطاب داخل باشند و
بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم و او را بنام همه
پیغامبران خوانده زیرا که سید همه است و ذات مفاخر او جامع فضایل همه
لذات که ما همه پروده او قدیم او حضن نیک اخلاص ۞ آخر همی بار همه دارند تو
تنها داری ۞ و در رموز آورده که خطاب با حضرت میفرماید که انت علی صنعت ما یکره

حلال خرید و عمل صالح کنید اِنِّی بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما
میکنید عَلِیمٌ دانا ام وَاِنَّ هٰذِهِ و بدرستی که این ملت شما ای
رسل اُمَّتُکُمْ ملت کاند یعنی متفق یا ایمان و توحید وَاَنَا رَبُّکُمْ و من آفریدگار شما م
فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در مخالفت که فَتَقَطَّعُوا پس پدید شدند ساخته
اهل کتاب اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ کار دین خود را در میان یکدیگر زُبُرًا پاره ها یعنی گروه
گروه شدند و اختلاف کردند کُلُّ حِزْبٍ هر گروه از ایشان بِمَا لَدَیْهِمْ بآنچه
نزدیک ایشانست از دین فَرِحُونَ شادان و نادانند و اعتقاد کرده که حق آنست
مَتْرُکْهُمْ پس بگذار ایشان را فِی غَمْرَتِهِمْ در گرداب غفلت و ضلالت
ایشان حَتّٰی تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند اَیَحْسَبُونَ آیا پندارند
مشرکان مکه اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ آنکه آنچه عطا میدهیم ایشانرا و مدد میکنیم یار بآنچیز
بِهِ مَالٍ وَبَنِینَ از زمال و پسران نُسَارِعُ لَهُمْ می شتابیم بیاری ایشان بآنچیز
فِی الْخَیْرَاتِ در نیکیها کمان می برند که امداد ایشانرا بمال و فرزند سارعت
است انما یاری ایشان در نیکوئی و اعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما یاری
آن باشان نکنیم کلا نه چنین است که می پندارند بلکه لَا یَشْعُرُونَ نمیدانند که
امداد استدراجست نه مسارعت در خیر اِنَّ الَّذِینَ هُمْ بدرستی که انانکه ایشان
مِنْ خَشْیَةِ رَبِّهِمْ از عذاب آن یکتا رخود مُشْفِقُونَ ترسانند عذاب او خشیت گفت
حذر آن سبب است وَالَّذِینَ هُمْ و انانکه ایشان بِآیَاتِ رَبِّهِمْ بآیتها و برهانهای
خود که قرآن است یا دلایل قدرت یُؤْمِنُونَ میگروند وَالَّذِینَ هُمْ و انانکه ایشان
بِرَبِّهِمْ بخدای خود لَا یُشْرِکُونَ شرک نمی آرند نه شرک جلی نه شرک خفی وَالَّذِینَ یُؤْتُونَ
و آنانکه میدهند مَا آتَوْا آنچه میدهند از صدقات وذکوات و نفقات فی سبیل خدای

حق با انواع خیرات و مبرات وَقَتَّلُوا الْأَنْبِيَاءَ وَدعاة ایشان ترسانست
کدنا گاه خیرات ایشان مردود نکردد و بیداد تا نگه کنی ایشان لَا يَرْتَقِبُونَ وَلَا
پرهیزکار نباشند و باکردنکانند اُولٰٓئِكَ ان کروه که بدین صفتها موصوفند يُسَارِعُ
خَيْرٰتِ می شتابند فِي الْخَيْرَاتِ در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه اعمال صالحه مستعد
کما قال الله تعالی فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ وایشان بسوی
آخرت سابقون کسی کرینکانند یا سابقند بوصه مردم بس نوطاعت بجهول
ثواب بایدخود پیشت مُذَكَّرٌ مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا
او یعنی بتدطاعت وَلَدَيْنَا كِتَابٌ یعنی نزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ که
يَنْطِقُ بحق کوید یا سبق یعنی مخالف واقع دران نوشته نیست یا نزدماست نامه
اعمال هرکسی که کواهی دهند بر کردارهرکس وَهُمْ وایشان که لَا يُظْلَمُونَ
ستمدیده نخواهند شد با نزول عقاب یا نقصان ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهای کفار
فِي غَمْرَةٍ در غفلت وحیرت است مِّنْ هٰذَا از بی حق که کفته شد یا از کتاب یا از قرآن
وَلَهُمْ اَعْمَالٌ وبر ایشان است صلهآ ناپاک وخطاها مِّنْ دُوْنِ ذٰلِكَ بجز این و
خطاهای عظیم که برانند یعنی شرکه مراد است که شرط شرکه کناهان دیکرست که
ایشان بر آنها ساهون کنکاشند بجهت قضا ولازم نقضانه وایشان در غفلت
وتعجبت باشند حَتّٰٓى اِذَآ اَخَذْنَا تا وقتی کهکیریم مُتْرَفِيهِمْ مستعمان ایشان را
بِالْعَذَابِ بعذاب جوع واقسل اِذَا هُمْ يَجْـَٔرُونَ ناکاه ایشان فریاد درکه بزید واستغاثه
کنند وما کوییم لَا تَجْـَٔرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز وجمع فریادرسی نمانید اِنَّكُمْ
مِّنَّا بدرستی که شما از جهة ما لَا تُنْصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یعنی از عذاب
ممنوع نخواهید کشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن که
در هر وقت تَتْلٰى بر شما خوانده می شود عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ پس هستید از شنیدن آن سکی

فَكُمْ بر پاشنهاء خود تَنْكِصُونَ باز می کردید یعنی رجوع میکنید وکلام قوم شنوید
مُسْتَكْبِرِينَ در حالتی که طلب ریاست دارید بر مردمان و معظم می نمایید بدان بِهٖ سَامِرًا
ومیکوید اهل مریم را بستکبر بدشکذب قرآن سَامِرًا حدیث کنندکان در بیت
تَهْجُرُونَ هذیان میکوید یا می کذارید قرآن را پنداشتید را باخانه را که در حوالی آن
خانه سکونید وبدین وی نازید وطغیان نمیکنید اَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر نمیکنند
در قرآن تا بایجاز لفظ وشرح یعنی بداننده که کلام حق است اَمْ جَآءَهُمْ یا آمد
بدشان از کتاب و رسول مَّا لَمْ يَأْتِ آٰبَآءَهُمُ الْاَوَّلِينَ به پدران
پیشین ایشان تا عذر کنند که ما از کتاب و پیغامبر خبر نداشتیم یعنی نخستان مانند نوح
و ابراهیم علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم محمد را نیز بدانها ایشان
بر کجستیم ناعذر دنیا نیارند قال الله تعالی لِئَلَّا يَقُولُوا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ یا
نشناختند رَسُولَهُمْ پیغامبر خود را یا نه دلیسی و علم و فاذ کار مروت و
بنکرند و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهٗ پس ایشان مر او را مُنْكِرُونَ منکرانند
و ناشناسندکان اند یعنی نه آنست که نمی شناسند حضرت پیغامبر را نا انکار کنند
و کویند بکذاست و حقیقت حال دانیدانیم اَمْ يَقُولُونَ یا میکویند بِهٖ جِنَّةٌ
دیوانه است و ما میکویم که کونه این سخن از وحساب ندارند بَلْ نه چنین است که ایشان میکویند
بلکه جَآءَهُمْ آمد بدیشان بِالْحَقِّ دین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست
وَاَكْثَرُهُمْ و بیشترکه ایشان لِلْحَقِّ کَارِهُونَ مردم را ناخوشایند که مخالف طبع و آرزوی ایشان
است و کفتن برای آنست که یعنی کفار انند که نوح مریم را پسر خدا نامیدند و ذکریا را
و یحیی را و عیسی را و کوهر ایشان ناپسندیده است وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و کر دروی کردی حق جهاد اَهْوَآءَهُمْ آرزوها و کامرانیهای ایشان را
یعنی اکر بفرمودی خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ هر آینه تباه و ناچیز
شدندی آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هرکه در آسمان و زمین است از ملائکه و انس

وجن و هر آن چنانچه پرستیدکان ایشان کفتند لَوْ كَانَ مَعَهٗٓ آلِهَةٌ یعنی شریک شدند
حق بیکانه قدرت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدندی
بَلْ اَتَيْنٰهُمْ بِذِكْرِهِمْ بلکه آوردیم بدیشان کتاب ایشان که وعظ ایشانست یا پند به عزت
و رفعت شرف ایشان در آنست فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ایشان از موعظه خود یا از نامه
سیاوند کی خود در بیقی و آخرت مُعْرِضُونَ دوری کرده اند کان اند یا از نکاه
تربیهای ایشان بداد ای رسالت خَرْجًا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان نرا متهم دا
برند بر رسالت خَرٰجُ رَبِّكَ پس خَيْرٌ مزد پروردکار تو که دهنده دنیی و آخرتی خَيْرٌ
بهتر است تا از مزد ایشان وَهُوَ وخدای خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ بهترین دهندکان روزی ها تا
وَاِنَّكَ لَتَدْعُوْهُمْ و بدرستی که تو بخوانی ایشان را بازمزد اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ براه
راست که دین اسلامست وَاِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ و بدرستی که آنانکه نمی کروند بِالْاٰخِرَةِ
سرای دیکر یعنی بقیامت و متعلقات آن عَنِ الصِّرَاطِ از راه راست لَنٰكِبُوْنَ کروندکان
و میل کنندکان بدبیان که دانی وَلَوْ رَحِمْنٰهُمْ واکر بیخشایم بدیشان وَكَشَفْنَا بکردانیم
مَا بِهِمْ آنچه بدیشان دانع است مِّنْ ضُرٍّ از محنت یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده
لَلَجُّوْا هر آینه ستیزه کنند فِيْ طُغْيَانِهِمْ در سرکشی خود يَعْمَهُوْنَ سرکشته میروند
و ترددمی نمایند یعنی کر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از کفر و ستیزه و فساد باز
نکردند بل یعنی کر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از کفر و ستیزه و فساد باز
نکردند وَلَقَدْ اَخَذْنٰهُمْ و بدرستی که آنانرا کرفتیم بِالْعَذَابِ بعذاب جوع واقسل
فَمَا اسْتَكَانُوْا پس نه فروتنی کردند لِرَبِّهِمْ مر خدای خود را وَمَا يَتَضَرَّعُوْنَ و تضرع و زاری نمودند یکدکه
صحنان بر سکشی و نافرمانی بایستادند حَتّٰٓى اِذَا فَتَحْنَا تا آنکه چون بکشادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان
بَابًا دری ذَاتَ عَذَابٍ شَدِيْدٍ خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدت آن
از قتل و اسیری بیشتر است اِذَا هُمْ فِيْهِ چون ایشان در میان عذاب مُبْلِسُوْنَ
ناامیدان و فرومانندکان و بر کردانا نندکان که اغنیای ایشان از تو طلب
عافیت و رحمت مینمایند وَهُوَ الَّذِيْٓ اَنْشَاَ و اوست الکه پیدا کرد لَكُمُ السَّمْعَ
برای شما کوشها تا بشنوید بدان شنودنیها وَالْاَبْصَارَ و دیدها تا بینید بدان
دیدنیها وَالْاَفْـِٕدَةَ و دلها تا تفکر میکنید آن و استدلال نمایید و شما قَلِيْلًا اندک
مَّا تَشْكُرُوْنَ اندک را شکری کنانید چه عدد بر فکر کذاری آنست که استعمال کنید این
آلات ادراک را در آنچه موجب شناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِيْ ذَرَاَكُمْ واوست
آنکه بنیاد خلق او منتشر ساخت فِي الْاَرْضِ در زمین وَاِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ و بسوی
او جمع کرده خواهید شد در وقت قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وَهُوَ الَّذِيْ يُحْيٖ
واوست آنکه زنده می کرداند يُمِيْتُ و می میراند وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و راست
بیعنی بایراست مخالفت شب و روز در آمد و شد یا تعاقب یا تفاوت ایشان می کند کاه
اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ یا تفکر نمی کنید که قدرت بر همه کاینات دارد و هیچ چیز بر وجود آن نه
رنجد زنان جسلاست چه هیچ یا بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس جزا
کردار آن بکنید کفار مکه تعقل نکردند بَلْ قَالُوْا بلکه کفتند مِثْلَ مانند
مَا قَالَ الْاَوَّلُوْنَ مانند آنانکه کفته بودند از کفار قریش تا آنها کفتند
آیا جون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانی خالی کهنه اَئِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ
آیا ما برکیخته کان شویم استفهام انکار است و کرار از برای تاکید دان یعنی نه خاک
کردیم حشر و بعث چکونه باور باید لَقَدْ وُعِدْنَا هٰذَا همانا وعده داده شدیم ما

بخدای دیدن ذنا ثابت جهلدان بحدای اقتضای جنحد میکند در اقامت
حدود و یشهد و باید که حاضر شوند عذابهما در وقت عذاب آن در وقت
بعنی زنا و اقامت حد جمایشان طایفة من المؤمنین گروهی از مؤمنان
تا شهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع کردن از معاودت حلال آن عمل
بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله از جمله کسی که بعد از شهود زنا اند
شرط نباید و بقول ابو حنیفه کسی گفایت زنا ده کسی نیز گفته اند در اسباب
نزول آمده داود ابن عمر رضی الله عنهما که امام محمد دیگه کی از صاحب ذانیان بود
در مخابات نقل میکرده که هرگه او را بجماعت مؤمنان آنجی را بتمام کفایت
کنند مؤمن خواست که بدین سبع خام نان خورد خته سازد قصد کاسه روی کرد
حضرت عزت بجهة آنکه مسلمانی بزنا منسوب آیه فرستاد الزانی لا ینکح الخ
لا یتزوج مگر زن زناکننده را او مشرکه یا مشرک آرنده و این حرام است
کردن زنا الا امامت عفت بحسب خواهد بود الزانیة او زن پلیدکار لا ینکحها
در نیابد او را الا زانی مگر مرد پلیدکار او مشرک یا مشرکه آرنده هرگز مرد کدار بلیدی
برنده و دعوی عفت دارد در جنبان آورده که بعضی از یهود یا مشرکان مدینه در
مجلس نشسته هر یک بدو سه زنا و باجی نسب کرده است و میدانند و عرض خود ندارد
و چون کوفتند عایشه مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتند از تنگ دستی و بیشه
حلال کنند بعد از آنکه توبه کرده ایشان را بنکاح در آرند و کرایه نفس ایشان کرفته
بوضاعت اهل جایه معاش کنند اند خوش سیجاده منع کرد و فرمود و حرم ذلک
علی المؤمنین تزویج فاحشه بر مؤمنان حرام کرده اند و بر مؤمنان فرض آنست که این حکم را دانند سلام
بوده الله و کلا بایشان شنوده و قد نسخ هذا بقوله و انکحوا الایامی منکم و ناکحان مرد کنید زنان عصمه را
بزنا مرد محصن نیز بدین دلیل است و احصان از جمله عفت است و بقول ابو حنیفه رحمه الله زنا با

و آنانکه مردی یا زنی را که بصریح این یخ صفت مرصوف باشد بزنا دشنام دهند ثم لم
یاتوا پس نیارند نزدیک حکام باربعة شهداء چهار کواه عدل بصفت جهار مرد بالغ
مسلمان نیامرند بر اثبات آنچه دعوی کرده اند بدان عاجلوهم پس بزنند ایشان را
ثمانین جلدة هشتاد تازیانه و مذوق که بخورند ایشان را باشد حد قذف بزنا که غیر محصن
را بود تصریح است بحد و حد قذف را حد و حد شرب خمر است زیرا که حد زنا بقرآن
ثابت شده جماعه کذشته و حد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم مرتب شده
مرحد ده و لا تقبلوا لهم شهادة و قبول مکنید از ایشان کواهی که قذف کرده اند و کواه نیا ورده
و تا نزنا نه خورند شهادة کواهی را در هیچ حکمی ابدا هیچ وقت ابدا ما دام که بر قذف
توبه و اولئک آن کروه فاسقان هم الفاسقون ایشان فاسقانند بعین ایشان
حکم کرده شده است الا الذین تابوا مکر آنانکه توبه کنند من بعد ذلک از پس این قذف
و بدکرد قذف کنند و اصلحوا و صلاح آرند بنیت خود در آنچه کذشته
قسق از ایشان بپرهیزند اما توبة شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک رحمهما الله مؤید
باشد و نزد امام شافعی و امام احمد رحمهما الله توبة شهادت و تفسیق هردو باطل است
پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده کناه بنده است رحیم مهربان بر کردن توبه کنندکان
آمرزنده الذین یرمون المحصنات الخ این آیت عاصم ابن عدی رضی الله عنه کفت است یا رسول الله شاید که مردی
یکانه را با زن خود بیند کوا طلب کواه شغول میکردد تا جمع شدن شهود کسی از حاجت
خود فارغ شده رفته است کوی کواه جنی میکوید هشتاد تازیانه میزنند و توبة شهادت
بر سر این حال چکونه باشد حضرت رسالت فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاده
عاصم انجلس بیرون آمد و بن عم او را در رسید کفت ای عاصم شریک خود را بن فکر زن
خود خواند دیدم عاصم کفت و الله نباید که دروغ بکویم بدانجا رسید و پس از کشتن او بر نفس خود
رسالت رسانید حضرت خواند او را طلبید و از در رسیدن کاه کرد و آیت بدان نازل شد که

صادر شده وَمَحْظُورٌ وردی کرده اند از تمام و انما عنی فی ما یبدو لَا یَحِلُّونَ آیا دست نمیدارید اَنْ تَغْفِرَاتُ لَکُمْ انکه خدای بیامرزد شما را پس شما را پس سرکرده در کردن وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است باکمال قدرت بر تمام رَحِیمٌ مهربان بر عصاة جرایم و انام شما نیز فضل باطلاق وی شوید عطا اوی آیه استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب کشاف نزسرد که وجه تحیج آن الفضل الله و حکم سناق دون باب نزسرد بود چندان کرامت فضلش که اولی الفضل خواند دنی الفضلش من صورت و سیرت شق همه جان بود دان زچشم عوام پنهان بود دوز شمال زمام در همه کار و ثمانی اثنین اذ صاغی الفار ثانی اثنین بدیرستی که آنکه یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ دی میکنند زنان محصنه و الْغَافِلَاتِ بخبران از انچه قذف میکنند ایشان را بدان لُعِنُوا فِی الدُّنْیَا و الْآخِرَةِ دور کرده شده اند از رحمت دنیا و آخرت و در دنیا بنام نیک و در آخرت از رحمت یعنی بدان عالم ملعون و مردود بند و در دان سرا معذبون و مطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ و مر ایشان را عذاب عَظِیمٌ بزرگ بحدت که از بزرگ وان عذاب ایشان بود یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ در روزی که گواهی دهند دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پاهای ایشان بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از حرام و انام یَوْمَئِذٍ در روز قیام یُوَفِّیهِمُ اللّٰهُ دهد خدای ایشان را جزای کرد ایشان دِینَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاست بدیشان وَیَعْلَمُونَ و بدانند دان روز اَنَّ اللّٰهَ که خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ اوست ثابت بذات خود و پیدا بوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب جزات اَلْخَبِیثَاتُ خبیثان ناشایسته و ناپاکه جنس مر ناپاکه را سزاست یعنی مر ایشان ظاهر کرد دیدان سکل کردند وَالطَّیِّبُونَ و پیدان نیز سرشته

مر پختنان پلید را سید طیب ایشان بدان مایلست از خبیثه بخلاف وَالطَّیِّبَاتُ و کلمات پاکیزه لِلطَّیِّبِینَ مر مردان پاکه راست یعنی ازیشان سزاست کند وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ و پاکیزه دان نیز در خور مر خنان پاکه دل آنها تیز فهم باشد اَلْخَبِیثُونَ انکونه خنان بدرون نوآر کدورت و کفت اند زنان ناپاکه بر ای مردان ناپاکه اند و مردان ناپاکه راغب بدیشان و زنان پاکه برای مردان پاکند و مردان پاکه مایل بدیشان مخرج یعنی انگه در رحم محترم حرمت رسالت حق بر سید و سلم کفیا کنون موجود است حرم پاکیزه حوی عایشه صدیقه رضی الله عنها سرآمد جنیت بسبب الفت و محبت و الیه الاشارة فی المنثوی ذرة کاندر هوا رقصان شما جنس خود را همچو کهربا است نادیان مر زنان را جاز نند تو دیان مر مردان را طالبند مر ناطلان را طلاق نمیکنند اطلاق تطلیق همه سر خوش اند طیبات آمدند مر طیبین طیبان ایشان است بس ذکر فضایل و مصایب حضرت صدیقه رحمت الله علیها و رضی عنها در رساله مرآت الصفا و سبیل استقصا کرده شده اجرم اینجا بر تجدید آیات اقتصار نمود اُولٰئِکَ آن کروه یعنی حضرت پناهیه و عایشه و صفوان مُبَرَّءُونَ بزار کرده شدکان یعنی ستوده و سپرانده مِمَّا یَقُولُونَ از انچه میکویند در باب اطلاق منصب عفت لَهُمْ مَغْفِرَةٌ ایشان را عالی توانست که دیل بحمت زمینه حاضر و ولوث خبیثین شبهتی آرده کردد وَرِزْقٌ و مر ایشان راست کریم و از بهر آنجا ها اورا نیز بین قسمت منصم خوان کرد اَلَمْ تَرَ مر ایشان را آمر نمی اخطاری بِرَوِّیَّةِ بصر ذی بَصَرٍ و دروزی بکو یعنی بمرح دیسیاد و بیاد مزد غیم غیم هشت یا اَلَمْ تَرَ اَنَّ آسمان اَنَّکَ که کرویده اند و رسول او را تفاوت در میاید در ربه یُوحِی خاها فرو بردن خاف اخوذ که دان ساکنید یعنی هیچ وحدا در یکان در میاید حَتّٰی تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که حبکنید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا بر اهل الْبُیُوتِ خانه و در روایت آمده است که بکویند السلام علیکم ادخل یا سلام کنید قبلی آمده زن انصاری بجناب نبوی آمد بو قت عرض رسانید که در خانه ما

مر خانه

برسختی و یا غیم که نجرام هیچ کس بایدان حال بیند و ناکاه یکی از کسان ما خانه دری آید و یا داماد بر رحمی که شاید بیند حرمی سجاد آیه فرستاد و حکم شد که بخانه کسان در میرود در میاید اَلَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بیکران استعلام و استیذان حَتّٰی تَسْتَأْنِسُوا مر خانها را تا اهل آنها را جازت دهند و کفت اند کسی که بر میال خود دری آید باید که کلمه یا آواز دهد تا اهل خانه بستر عورات و زنه مکو روان اقدام نهاد بر ان حکم کردیم تَذَکَّرُونَ تا شاید که خاطر کیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اکر نیابید فِیهَا خانها فیه و حوله یکی که دستوری دهند شما را لَا تَدْخُلُوهَا پس در میاید در ان حَتّٰی یُؤْذَنَ تا وقتی که دستوری دهند شما را بِهِ کسی یعنی خود و شما را اجازت دهند چه تخلی در خانه خالی بی اذن کسی مخل وَإِنْ رُجِعُوا و اکر کویند شما را بِدا ارجعوا باکردید ارْجِعُوا باز کردید بدین توقف و الحاح مکنید وَهُوَ و در خانه منشینید که آن مضرت صاحب بیت را أَزْکٰی آن پاکتر و پاکیزه تر لَکُمْ مر شما را وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه شما میکنید داناست و بر ایام کریم و انات دوران مکافات خواهد داد و بعد تفوق ابو بکر صدیق برین مر سانید که یا رسول الله در داد نام و عزاز اهل عبارت و اتقای مخالف که در کاه دوان سرای و نزاع باط بساط استراحت بکسترند و بود کسی دران مقام مقیم نیست اکه دستوری طلبند این آیه آمد که لَیْسَ عَلَیْکُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ کناهی اَنْ تَدْخُلُوا از انکه در آیید بی دستوری بُیُوتًا خانها غَیْرَ مَسْکُونَةٍ در خانهای که مسکون نیست یعنی کسی دران اقامت نمی کند بلکه برای آنه در سرو نه چون کاروان سرای و رباط فِیهَا دران خانها مَتَاعٌ برخوردی لَکُمْ مر شما را که از سرما و کرما دران پناه میکیرید و بر خورد و انعام شما دران محفوظ می ماند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه اشکارا میکنید دا استیذان دان وَمَا تَکْتُمُونَ آنچه پوشیده دارید نیت دخول در خانها بقصد

بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید دا استیذان و ابرام کریم دا ماست دران مکافات خواهد داد وَقُلْ و بکو لِلْمُؤْمِنِینَ مردان کرویده را یَغُضُّوا فرو کیرند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیده ها خود را از دیدن نا محرم که خلاف شرع است زیرا که حواس دکر در حواس دیکر ساکن خود ساکن کردند و تا چیزی بدیشان فی رسد باستدراک آن مشغول فی توانند شد دیده حاسد نیست که اندر مر دیدن بلا و انام را حسد میکند این همه آفت که بین میرسد از نظر قوم شکن میرسد دیدا فرو پوش جوئی و در صدف تا نثری بیطلا از حدقه دیده ها شکل میرسد وَیَحْفَظُوا و نکاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهای خود را از حرام یا پوشند عوان خود را ذی تا رکبد ذٰلِکَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْکٰی پاکیزه تر است مر ایشان را در دین و آخرت إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای دانست بِمَا یَصْنَعُونَ بانچه میکنند بنظر حلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و انام وَقُلْ و بکو لِلْمُؤْمِنَاتِ و بکو نان کرویده را که از دی عفت یَغْضُضْنَ بْنَ أَبْصَارِهِنَّ پوشند دیده ها آخر دا و نکنند بمردان نا محرم وَیَحْفَظْنَ و نکاه دارند فُرُوجَهُنَّ فرجهای خود را از نظر بحلال و حرام وَلَا یُبْدِینَ و ظاهر نسازند زِینَتَهُنَّ آرایش خود را از پیرایها و جامها و زیکها إِلَّا مَا ظَهَرَ مکر آنچه ظاهر شود از زینت بروت ساختن کلها و جامها خام و اطراف نیاب و کحل در عین و خضاب در کف و کفته اند مراد از زینت موضع آنست وَلْیَضْرِبْنَ و باید که فرو کذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعه ها خود را عَلٰی جُیُوبِهِنَّ بر کریبانها آخر پیش یعنی کردن خود را بمقنعه پوشند تا موی و نا کوش و سینه ایشان پوشیده ماند وَلَا یُبْدِینَ و آنکه ا نکند زِینَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و کردن بند و خلخال آن إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مکر برای شوهران خویش که زینن از برای ایشان است أَوْ

فرموده که خدای با نور توان گفت و طبیارسی بوشی نتوان گفت حه روشن مدل
تاریکست و خدای آفریدگار این مردم ضدّست و بباید دانست کنور متعارف کیفیتی
نست که با صرف آنا در یابد و بواسطت و ثانیاً ابصار را ادراک کند چون کیفیتی
که فایض کرد مثلاً از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که حاذی او باشند و بدین معنی
اطلاق نور بر سنگ چنانه در باست و چون خود را بدین نام خانده از تقریر آن جارم
نباشد دانست که صاحب کشاف میفرماید که نور السّموات والارض اوست خدا
ند نور آسمان و زمین یا نور اهالی آن هر چه از برای عالم هست و مناسل باید
و مفاثر بسین نور قدر آند ذاتی یا عرضی جمله عطیهٔ اوست — در لغات عدم
عصمه بودیم پخیر — نور چیز سر شعور را و یا نیم — یا قیوم مصدر است بمعنی دائم و عالم
گفت حق تعالی پس منظور این کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده آسمان
بدلائکه مقربین و نور دهندهٔ زمین بانبیاء مرسلین یا نور بخش بآنچه
دهد آسمانیان را رضی و سما یان را نور معرفت و توحید و تبصره آورده که آرایش آسمان
و زمین است و آنکه امام جعفر صادق قدس سره در شرح اسماء حسنی بدین وجه
آورده که جمله آرای او نور کفای سزاوار نور است انگاه امام تقی در بیان آن بدین
گونه میکوید بدیار است سعادا بصر فارسی که ساکن طاعات ملائکه کراست و زمین
و اهل اجداد نی که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سعادا بشمس و قمر و ستارگان
و زمین یا بانبیاء و علماء و مؤمنان یا آسمان را بتسبیح خویش و قدیس مقدسان
و زمین به تلبیهٔ جبیان و کبیر عاذیان و یا سعادا بیت معمور و زمزم و بحیره و مشعر
و گفته اند مدبر السموات والارض اهل آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید
ساخته تدبیر اوست مدبر امور خود را که دای افکار کند و بتدبیر او محکم سازند
نور البلاد میگویند کما یقال الشاعر فوق الفلک و بین تقدیر اوست

کار آسمانیان و زمینیان میسازد و مجموع را بطیفه کُن فیکون پدید آرد و بر قرار
از خان خانهٔ احسان تو هر جا صفه کس کار آمد فرود آید و فضل عمیم تو بیان
آورده که مدبّر السموات والارض حد هر دلیل از دلایل قدرت و بدایع حکمت
که در دو اربسیار بون و هر کرد میین واقع است دلائلی واضح و ادله بر روشن
و قدرت و علم و حکمت کنی کل شیء الله آیه وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت
اوست و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که هادی اهل السموات
والارض و معنای اصلا آسمان و زمین است که بمدایهٔ او هستی خود را یابند
و بارشاد او مصالح دین و دنیا شناسند و در لطایف صنعی او ضل ابو سهل
بدوح در وجه نقل میکند که سر و د اهل السموات والارض تاریکی موجب ملائکه
و ظلمت سبب حزن و وحشت است و چون کسی از تحت تاریکی بابت دوشنایی
رسید فرح و بهجت و نشاط و مسرّت او را فزاید انجا بنزاکار انوار تجلیات
جمال آلهی سبب سرور و ابتهاج لامتناهی است — چون بجهان شوی از نفس عبد
تاریکی کفرم — چون بر پیدا شوی بر من مسلم فهان تو — بعضی از علما گویند
که روشن کرداند چیزها را تا بامر او دلالت کنند و بدان راه یابند پس در جمله
بیان کرده است آنچه ای ما آنچه در حاضر و معاد یکار آید و ما بدان بر و بدایم
بر ده ایم نس و ما نور فرمان گفت : صاحب کشاف آورده رحمه الله
در زمان ملت هیچ کس را نرسد که از نفس خود تاریکی تیز کند و قبح
از منبع باز نماند و چون در آیت نور ظهور نور خیر ظلام روی با غرام آورند
و وجودات و کیفیات ظاهر کرد و از جوهر متمیز کرد مدرکه انسانیه
را تا که استفادهٔ این دانش و تمیز بنور کرده اما دارد ادراک نور مجرد باشد چون
داند که عالم از نور محسوس است و بعضی ظاهر بدلالات و بعضی باذات بس دانا

قوله مصباح خیال مشعله باشد در انموبه المصباح آن چراغ است که در خانه
در قندیل افروزند و زجاجه آن آبگینه از غایت صفا و لطافت کوکبی
ستاره ایست دُرّی درخشنده چون ذهره و مشتری و آن آبگینه چون آن ستاره
که در روست تو گفت آن نور خدا است در ابتدا مثل نوره کمشکوة ذکر فرمود
با یک بسیار تطع نمود آن چیزی نیست در زمین مقدسهٔ و هفتاد پیغامبر
بوده دعا کرده اند آن جمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام
نه در جانب شرقیت ذکر نمود چون نه کنند و نه بار چنین وضعا
و نه در طرف غربی آنان چون نخله و طرسوس و ولایت تیرهان بلکه منبت آن
اراضی و جبال ولایت شام است پس بوسیلهٔ آفتاب است تا محترق کردد و نه
بدام در سایه تا میوهٔ او خام باشد بلکه هم از تاب آفتاب خرم شدست و هم
از حمایت و در قایهٔ سایه محفوظ امام حسن بصری فرموده که اصل این شجره
از بهشت است بدنیی آورده اند پس از انجا این عالم نیست صفت شجره شرقی
و غربی بدو خلاق توان کرد نه در نیست که روغن آن در وقت
روشنی دهد بنفس خود — و یکاد زیتها که وجه فرید باشد بودن آتشی
بیرون دهد نشنک و دباق روی بشاشه ایست که در آتش بر روشنی نخشد و او
دو شنی افزوده بدو شنی یعنی صفات زیت با روشنه با نور چراغ
و زجاج لطافت افزوده بدو شنکه که ضابط اشعه و جامع انوار است
دلیلی نماید خدای — بنور معرفت خود — هر که را بخواهد و یضرب
و میزند خدا مثلها را بعنی معقولات را در قرآن محسوسات بیان میکند
برای مردم تا در قرآن در یابند و مقصود حق بر ایشان هویدا کردد
و خدای بهمه چیزها از این معقولات و محسوسات و خاوی جلیات

اند نور کوید و نزد محققین حقیقی حسی است که صحهٔ موجودات بدو ظاهر شد
و او از صحهٔ خفی و حضرت ولایت دتبک قدس سره در شرح دیباچات قرمود که
هر چه ادراک کرا تواند شد مدرک شود که چه از ادراک این ادراک غافل باشی هان
غایت ظهور نخی ماند چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطهٔ ضیاییست که محیط
است بآنها و فرد است در رؤیهٔ با وجود این چند ره در ادراک آنها از ادراک
ضیا غافل میشود و غیبت ضیا معلوم میکرد که در ای آنها امری دیکر مدرک بوده
که ضیا ست همچنین نور حسی حقیقی که محیطست ضیا را و الوان و اشکال بجمیع
موجودات ذهنیه و خارجیه قیوم همه است و ادراک او محالست که جدا از
ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطهٔ دوام ظهور است که این نور چون
ضیا غایت شدتی ظاهر کشتن که در وقت ادراک موجودات حواست سجاده نیز
مدرک بوده — هر که بذات خود هویداست جز خود ذات مکونات از نور
یافت ظهور — هر چیز که از فروغ او افتد دور — در لغات نیشی یابد مستور —
و در رساله حق الیقین آورده که هر خدای تعالی پیدا تر از همه چیزهاست
زیرا که بجز پیدا ست و پیدایی سایر هستیها بدوست اند نور السموات والارض
همه اشیا — چون هستی او بذاته محض است و سنداد ادراک همه هستی او ست
از جانب مدرک و هم از جانب ادراک و هر چه ادراک کمتر هستی دارد کمتر شود
و کمیه از ادراک غافل باشی و از شدت ظهور مخفی ماند — همه عالم بنور است پیدا
کجا کند از عالم هویدا — ذهی نادان که از مخبر شید تابان — بنور شمع جوید
در بیابان — صفت نوری که منسوب بدوست — ما ندیدیم و نه شنیدیم
در پوای که غایت او خارج ده ندارد چه خلاق ذی مقدار جان جای خود
و نیک دوشن و کوینده مشکوة انبوبه ایست لاهی که در وسط قندیل باشد و بین

این کتاب مستطاب بوقف خاص حضرت سلطان ابن السلطان السلطان الاعظم
السلطان محمد خان خلد الله ملکه و سلطانه در کتابخانه عامره
ایروان وقف شد

حرام باد داشته شده است و کونه این قوم کفار است چون مکه
بر ایشان ظاهر شدند بدین کلمه پناه جستند بخدای از نفاق ایشان روز
نادامتی آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدند که او قوت سیدا
گفتند روی بحرم آورد تا از ترس این بیشتر بکار خیال بستند که بدین کلمه
از شدت مرگ یا عذاب قیامت خلاصی خواهند یافت وَقَدِمْنَا وقصد کنیم
تا عَمِدُوا بسوی آنچه کردند فکان فرمان عَمَلٍ از کداری که در صورت شکر باید
چون صدقه رحم و میهمان داری و اطعام کرسکان و کوام یتیمان و فریاد رسی
مظلومان و امثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم آن عمل را هَبَاءً مَنْثُورًا غبار پراکنده
در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر باد برده یعنی جمله سازیم صلحا آیشان را
در آنچه شرط در قبول این اعمال ایمان است و ایشان نابوده اَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران
بهشت یَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا بهتر است از روی قرار گاه
یعنی ساکنان ایشان در آخرت به از سائل کافران است که در دنیا داشتند اَحْسَنُ
مَقِيلًا و نیکوتر است از جهت مکان استراحت روز گاه که در بهشت خواب نباشد و
نه روز دیگر روز گاه که در آن تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشکافد آسمان بِالْغَمَامِ
که بالای بقعه صحت آسمان است و غمامه را برای عصیان اهل موقف
از همه آسمانها حق سبحانه امر فرماید تا بقدرت نگاه داشته در قیامت اورا
بر آسمانها آنگه بفرماید که رسد آن آسمان شکافته شود وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ
و فرو فرستاده شوند فرشتگان آنجا بزمین تَنْزِيلًا فرو فرستادنی تا در زمین
فرشته بگردد و در موقف آورده که ملائکه هفت آسمان بگرد عالم برآیند و
گیرند یا بعضی است یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود تا غمام فرو آید
و این آن غماست که حق سبحانه فرموده که وَظَلَّلْنَا سایه کردیم بر اجسام و در عین آمده که

این غایت که غلبهٔ بعضی سائل بوده یاد شاهی و آن
دوغ آخر مَا بَيْتَ اَبَرْخَرَ من خدای لشکر بنده راه مدتیان زیاده تحوّل اورا
کلبه یا مسجد باشد و کان و باشد آن او روز یَوْمَ تَكُونُ فرو نکاوند
غَمَامَةٌ دشوار ترشدت احوال وَنُزِّلَ و باز کردن دوزی دادکه از قرط حسرت
يَعَضُّ الظَّالِمُ بخاید ظالم عَلَىٰ يَدَيْهِ بر دستها خود یعنی بدندانها میکند دست
جنانکه مختصران میکند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبهٔ ابی معیط از سنوی
باز آمده مردمانرا ضیافت میکرد بسبب جوار حضرت سید ابرار صلی الله
علیه وسلم طلبیده بود آنحضرت فرمود تا کلمهٔ شهادت بگوید اطعام نخورم
عقبه کلمهٔ بگفت بیزبان راند و این سخن بابی بن خلف با عقبهٔ درسن داشت سپید
رنده روی آورد و گفت مکر از دین آبا برگشتهٔ گفت نه بخدای شنوی و کلمه میگوید
گفت نی چیزی دهم اما عادت داشتم که مهمان طعام من ناخورده بیرون
رود بای گفت از ترا می نشوم تا آب دهن بروی وی عقبه رفت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آمد و آنحضرت در دار الندوه بجده بود و آب دهن او در
شعلهٔ آتش جان سوز گشت و بیان حضرت نرسید بوی گفتار دین و عهد
دروغ دوی بسوخت و نابود آن ماغا یَعَضُّ الظَّالِمُ حسرت خورد که
ای عقبه تو با بیرون مکه نمی رسم که سر تو با شمشیر برداریم در غزوهٔ بدر بحکم
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بقتل او مباشرت کرد بر دست امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه کشته شد و آیهٔ آمد در شان وی مفسّران گفته اند دو آیهٔ است

بسیا بخاید سر انگشت ندامت صاحب اخلاص آمده چهار هزار بار بخاید الاف
اصابع یا نامرد حق سبحانه دیگر بار دست و پا بروبانند دو دیگر بار بخاید
و همین نظر بر یَا کوید یَا وَيْلَتَىٰ کاکه فریاد میکند تَا لَيْتَنِي ای کاشکی
فُلَانًا فلان یعنی ابی اُبَيًّا دوست او را خَلِيلًا دوستی تخاختی لَقَدْ أَضَلَّنِي
گمراه کرد مرا و باز داشت مِنَ الذِّكْرِ لا یاد کرد خدای یعنی کلمهٔ شهادت یا سوگند
پیغامبر بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس از آنکه آمده بود بمن وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست
دیو دور از رحمت لِلْإِنْسَانِ مردمان خَذُولًا فرو گذارنده یا بسیار فرو گذارنده که شیاطین لا نسان را
فرو گذارند یا بسیار فرو گذارنده که بسیار بانجا نرسد رسول خدا
و چون در دام هلاک افتد فریاد نمیکند و نفع نمیتواند بکه از و بر میکند
وَقَالَ الرَّسُولُ یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در دنیا بگه بدید آخرت یَا رَبِّ
ای آفریدگار من اِنَّ قَوْمِي بدرستی که خویشان من گرفتند وساختند هَٰذَا
هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن مَهْجُورًا متروک بهریان یا فی گذاشته که بدو ایمان نمی
آورند و از استماع آن اعراض میکنند وَكَذَٰلِكَ همچنین که این کفره را دشمن قوم
دانیدیم جَعَلْنَا کردانیدیم و مقرر ساختیم لِكُلِّ نَبِيٍّ هر پیغامبر را عَدُوًّا دشمنی
دشمنی از کفر بعوده مِنَ الْمُجْرِمِينَ از مردمان موحی را و ایشان صبر
کردند تو نیز صبر فرمای یَا مُحَمَّدُ و بسنده است پروردگار تو هَادِيًا
راه نماینده تا بطریق شکیبایی و یاری دهنده بر دشمنان وَنَصِيرًا
و گفته اند آنگه کافر شدند از جهود و نصاری یا مشرکان عرب وَكَفَىٰ جایز
فرستاده نفی خود بِرَبِّكَ الْمُؤْمِنِ بروردگار تو آن جُمْلَةً جمله یکبار
نعیمی یکبار چنانچه توریة و انجیل هَادِيًا نمونی و ستادم پرکردن
تا ثابت کردایم و قوت دهیم بِهِ بآن فؤادَكَ دل ترا
تا بتقویت دل بدو تا بحفظ آن تمکن سازیم وَرَتَّلْنَاهُ دیدو خواندیم قرآنا
تَرْتِيلًا خواندنی بهلهله و تانی و انقطاع بعید از اعراض مشرکان هیچ

حاجتی نداشت جانهار قرآن با تکه بر کنده یا بجمع نازل شود مختلف
نیشود و در تفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود
و عیسی علیهم السلام که کتابایشان یکبار فرو آمد خواندنی
و فراینده بودند و آنحضرت امی بود که کتابا و یکبارنازل شدی حفظ آن
مشکل بودی و دیگر نزول قرآن حسب وقایع موجب مزید بصیرت میشد
و سبب زیادتی حفظ در معنی آن و دیگر هر بخشی که فرو می آمد تقرر میشد
و انصار فی آن و قهر ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبریل علیه السلام
اگاه واجب نسبی خاطر آنحضرت میشد و دیگر قرآن ناسخ و منسوخ هست
و هر اینه ناسخ متاخر از منسوخ باید تا اجماع هر دو در آن واجد نشاید و
دیگر آنکه قرآن مشتمل بر اسوله و وجوه و جواب هر عتب سوالٍ کَذَٰلِكَ
وَلَا يَأْتُونَكَ و قی آرند مشرکان بر او تو مثل بعنی در بیان قدح نُبُوَّتِ و طعن
کتاب تو بخنی می کویند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مکر می آریم بر او تو جواب راست در دت
که بیرهان ساطع فرو آیند ایشان را وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و می آریم آن چیزها
که نیکو تر است از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند
عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود بعنی نگونسر بزمین خوانده میروند
در دوزخ أُولَٰئِكَ آن کروه شَرٌّ مَكَانًا بدتر نانند دوی مکان بعنی مکان ایشان
بدترات از منازل دُنْيَا در دنیا وَأَضَلُّ سَبِيلًا و ایشان طعنه میزنند که اگر قرین
خیر مقام و احسن ندیا وَلَقَدْ آتَيْنَا و بیج تو نا صواب بمراد رحمت رانج
ایشان مقضی آنرا دوزخ است وَجَعَلْنَا و آنینه ساختیم وَزِيرًا
موسی را علیه السلام تدبیر کار بعد از غرق شدن فرعون
دکه ایدیم پس اکان مَعَهُ با او أَخَاهُ برادر هارون ردیر

عظیم آمرزنده گنه کاران به توبه مرجوع محو بیان پریشان بانبات توبه دیر و
ایشان وعن تاب وهرکه توبه کند در معاصی مراد غیر از شرک وقتل و زنا یعنی
هرکه از معاصی دیگر بین منحیث توبه کند ودست باز دارد وعمل صالحا و بکند
عمل شایسته یعنی تلافی ما فات نماید فانه یتوب الی الله متاب پس در ستی که باز
میگردد بسوی خدای متاب باز گشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده والذین
لا یشهدون الزور وبندگان حق آنانند که شهادت نمیدهند بدروغ حاضر نمیشوند بمجالس کاه مشرکان وبعضی
گویند مراد بزور اعیاد ایشان است وبعضی گویند بانچه مشرکان در آن خوض میکنند
وضاری یاران کاه ایشان یعنی مواعظ قرآن و اذا مروا باللغو مرّوا کراما و چون بلغو
و بیهوده بگذرند مرور بزرگان میکنند یعنی ناپسندیدها میگذرند بدور و یا
و بر صیغه بان از ان مرّوا کراما و آنانکه چون پند داده شوند بآیات ربهم
بآیتها و پندهای پروردگارشان یعنی مواعظ قرآن لم یخرّوا علیها صما و کور نمیافتند بر
بیان یعنی بر استاده نزدیک استماع آن صمّا کران کوش که نشنود اسماع آن
وعمیانا و نه کوران که نه بینند آنرا بلکه بگوش هوش میشنیدند و میدیدند
بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه آیات الهی تغافل نمیورزیدند والذین
یقولون و آنانکه میگویند ربنا هب لنا ای پروردگار ما بخش ما را من ازواجنا
از زنان ما وذریاتنا و فرزندان ما قرة اعین روشنی دیدها یعنی مراد اهالی و
صالحاند چون هر من اهل را صالح دیدند دلها شاد وچشم ابها روشن
گردد واجعلنا للمتقین ما را پیشوا یعنی پیشوایان یا ائمه جنبدان
پرهیزگاران را که شایسته امامت متقیان شویم اولئک آن گروه که مدح شدند
یجزون الغرفة پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلند ترین موضعی در آن و گفته اند
غرفه اسم آنجا هست و در فصول عبد الوهاب آمده که کوشکهاست بر پهنه
قایمه شاه از زر و نقره و لولو و مرجان و زبرجد بنا کرده بنیاد هند صبروا

بصبر کردند بر مشقت دنیی و ادای کفار و ترک منکرات یا بر فرایض
یا بر ادای فرایض ویلقون یابند و دریابند و تحفی یلقون یافت پذیرفته
و بحیه فیها خلودا یعنی معاد اده شوند فیها در بهشت خالدین جاودانان باقی
و سلاما از آفات و منافات دعا و تحیت و سلامت شنوند و یا ملایکه بر ایشان
تحیت و سلام نثار شنوند خالدین جاودانه که هرگز از کجا بدان باشند فیها در غرفه
یا بهشت حسنت مستقر نیکو قرار گاه هست و مقاما و جای بودن نیکو اقامت
قل ما یعبؤا بکم ربی لو لا دعاؤکم بگو نزد کاهیست پروردگار من شما را اگر نه
عبادت شما یعنی چه وزن خواهد خدای تعالی شما را یعنی چه باشد
شما را نزد خدای و اگر نه خواندن دین شما یا مشرکان مر او را چه
کسی انسان بشناخت عبادتست فقد کذبتم پس بدرستی که شما تکذیب کردید
ما و تضمن خواهید در عبادت حق فسوف یکون لزاما پس زود باشد تکذیب شما
و ملازم شما که نرگ کنید و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را
بدوزخ رساند و آنجا بر ملازم شما بود و گویند لزام قتال روز بدر است

طسم در سخنها آمده از فقاده بر سماء الله حروف مقطعه اسامی قرآنند و
اشاره اند بغیب بعد از بن حروف ذکر قرآن می آید و بر ندا سبت از سماء الهی یا بهر حرف
اشارتست باسمی چند بلند مرتبه ظاهر و باطن و مجید و گفته اند مسمّیست بقسم
بسورة و مجد صلی الله علیه وسلم و در بعضی آورده که طا اشارتست بطهر من مراد عصمه
طاووا ماند و سین اشارت بسرور و نکاران طریقت معرفت که سا پا عدالت
و میم ابایی مکه و منی ساکنان سبیل عبودیت که میرود فرا فرا یا
اشارتست طالب مبتدیان و سرور متوسطان و مشاهدهٔ منتهیان و
کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد نکرده جز بچیزی قسم آنکه و تنزیل

این سورة آیات الکتاب المبین آیتها آنکتاب هر بیانست بحق قرآنکه دو روشن است
احکام حلال و حرام او و مبرّن بحق بندکت و بنیز حجت حق و باطل باظاهر
میکرداند و معلمات هدایت و مباع ضلالت و آشکار میساند و بعض از قریش
ایخبرین کانوا بما تکذبون کرده بیان نیاورند و حتی ترسالت صلی الله علیه وسلم
یا بمان ایشان نهایت حریص بود این صورت خطاب با کی رفی شاق آمد و رنجها
بحجت تسلیه دل مقدس وی فرستاد لعلک باخع نفسک هلاک کننده
نفس خود را الا یکونوا مؤمنین تا نگروند یا ایشان مؤمنین گردیدگان بقرآن ان نشأ
نرما خواهیم ننزل علیهم فرو فرستیم بیشان من السماء آیة از آسمان نشانه
از یابات قدرت یا بلیه از بلاها قاهره فظلت اعناقهم پس گردد در گردنهای
ایشان یعنی گردن گشان و بزرگان ایشان شوند لها مران آیه را خاضعین
فروتنان و انقیاد کنندگان و ما یأتیهم و نمی آید بدیشان من ذکر هیچ موعظه
من الرحمن از خدای بخشاینده محدث فرستاده بحسب حسب هیچ سورة از قرآن
فرو نیاید بعد از نکرون مگر که باشند عنه معرضین از او روی
گردانندگان فقد کذبوا پس تکذیب کردند مرقی آنرا و بتکذیب خود محقق شدند
فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرکه یا بوقت بعث یا وقت
بدر انباء ما کانوا به یستهزؤن خبرهای آنچه بودند که بدان بحسب استهزا میکردند
و با ور نمی داشتند و بعد از اسمان آن اخبار و بشمار نفع ندهد
اسرکه بدان مسخره خویش که فرا داد و بشمار شوق سود ندارد کم یروا
آیا نمی بینند و نگاه نمی کنند الی الارض بزمین که بعض قدرت کم انبتنا
چند بر رویانیدیم فیها در آن بعد از مردن یکی و افسرده کل زوج من کل زوج
از هر صنفی گیاه کریم نیکو بسندیده و بسیار نفع ان فی ذلک بدرستی که در این رویا

آیة هر آینه دلالت است بر کمال قدرت و حکمت و ما کان اکثرهم و نیستند بیشتر
بیشتر ایشان در علم الهی مؤمنین گردیدگان و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو
لهو العزیز الرحیم او است غالب و قادر
با تمام عذاب بر کافران مهربان بیشتر بسط عطا برای مؤمنان و اذ نادی و یاد
کن آنرا که ندا کرد ربک موسی پروردگار تو موسی را ان ائت بانکه بیا القوم الظالمین
بگروه ستمکاران قوم فرعون یعنی کروه فرعون که بخود ستم کردند بشرکت
و بدعتی اسرائیل چرا لا یتقون آیا نمی ترسند از عذاب الهی و دست
از کفر بدارند و نمی اسرائیل با یکدیگر بدند قال رب گفت موسی پروردگار من
انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان یکذبون اناکه مرا تکذیب کنند در رسالت
و لا ینطلق و نمی گشاید صدری و تنگ شود دل من از اظهار تکذیب و لا ینطلق
لسانی و گشاده نشود زبان من بعقدة که در دهان داده که دران سخن قبول از زبان حسبه بود
و هارون را تا لاو آن فأرسل من بفرست جبرئیل را یا هارون بسوی هارون برادر من
و او را شریک من کردان در رسالت تا با عانت او نزد فرعون و قومش بیان و مر
علیّ ذنب و مرایشان را بر من ذنبی دعوی کنانست و آن قتل قبطیست بدیشان
ایشان کناه میکنند فأخاف پس می ترسم ان یقتلون اناکه مرا بکشند بعوض
قبطی بیزاد ای مرسالت قال کفت خدای کلا باد ایست اذهبا بازیدا کنان که ایشان
برو دست نیابند فاذهبا مس بروید و بروادی بآیاتنا بنشانهای ما یعنی
بحجتان که دلیل قدرت و حجت نبوت توانند انا معکم بدرستی که ما با شما هم
مستمعون شنوده آنچه بزاکه میان شما و فرعونیان رود یعنی حجت شما و ایشان
گویند و کشید بود بر شنوده نیست فأتیا کنون باید بفرعون فقولا بس بکوید
انا رسول رب العالمین ما فرستاده خداوند کاه عالمیانیم ان ارسل و بفرست

وقوت وغالبیة فرعون فَاَلْقٰی مُوسٰی پس بیفکند موسی یا مرآنی عَصَاهُ عصای خود را فَاِذَا هِیَ تَلْقَفُ ناگاه آن عصا فرو میبلعید
وهاروت فَاَلْقَوْا موسی پس بیفکند موسی یا مرآنی عَصَاهُ عصای خود را فَاِذَا هِیَ تَلْقَفُ ناگاه آن عصا فرو میبلعید
کشت فَاَلْقَوْا پس آنجا عصا افگندند تَلْقَفُ فرو میبلعید مَا یَاْفِکُوْنَ آنچه تزویر میکردند
کردند بصورت اژدهای سیمگون تَلْقَفُ فرو میبلعید مَا یَاْفِکُوْنَ تزویر میکردند فَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ پس بیفکندند ساحران
ساحران سَاجِدِیْنَ سجده کنندگان قَالُوْٓا گفتند اٰمَنَّا بگرویدیم بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ بپروردگار جهانیان
عمران وَقَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون اٰمَنْتُمْ بِهٖ بگرویدید بدو قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مرشما را
ازایمان بموسی خبر یافت اِنَّهٗ لَكَبِیْرُكُمُ که او بزرگ شماست الَّذِیْ عَلَّمَكُمُ که بیاموخت شما را
آنکه بیشتر بطریق خبر میخواند یعنی که دیدید که من میگویم قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مرشما را
گفت پیش از آن که دستوری دهم مرشما را فَلَاُقَطِّعَنَّ اَیْدِیَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ بدرستی که ببرم دستهای شما و پایهای شما
او مهتر شما الَّذِیْ عَلَّمَكُمُ آنکه بیاموخت شما را السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوی و یا یکدیگر را تعلیم
کردید در ملاک من و فساد ملک من فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود بدانید که کدام
ممکنیت خواهم کرد که فَلَاُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم اَیْدِیَكُمْ دستهای شما را
شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی هر یکی را طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم
از جهت خلاف که با من کردید وَلَاُصَلِّبَنَّكُمْ وهر آینه بردار کنم همه شما را
تا بمیرید وهمه مخالفان عبرت گیرند قَالُوْا گفتند جادوان ایمان آورندگان لَنْ نُّؤْثِرَكَ
صبح فردی وبخریت برا از قدیم تر وما از مرکب فی تسلیم اِنَّاۤ اِلٰی رَبِّنَا بدرستی که
ما بثواب پروردگار خود مُنْقَلِبُوْنَ بازگردندگانیم اِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع میداریم
اَنْ یَّغْفِرَ اگر بیامرزد رَبُّنَا پروردگار ما لَنَا خطایا ما را
اَنْ كُنَّاۤ برای آنکه ما بودیم اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ اول گروندگان بخدای
آمده اند که فرعون بفرمود تا دست و پای جب آن مؤمنان ببریدند

ایشان را از دار بیاویختند و بحضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام پناهی
ایشان میکردند حضرت عزت جایها برداشته منازل قرب ومقامات انبیارا
دایشان فرو فرستاده آوردند تا نیفتند جادوان کاندست و پا دریاختند درنظر
قرب مولی تاختند کبرفت آن دست و پا بجای او درست آدمی بالها بجای
تا بدان پرها پرواز آمدند درهوای عشق شهباز آمدند پس موسی علیه السلام
بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان بآن دعوت میکرد ومعجزات
بدیشان مینمود ودر فرعونیان ومنافقان ونفسانیات ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان
نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون روند کما قال
وَاَوْحَیْنَاۤ ووحی کردیم اِلٰی مُوْسٰی بموسی اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْۤ آنکه ببر بشب
بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما وهلاک کفره در آنست اِنَّكُمْ مُّتَّبَعُوْنَ
بدرستی که اینک دررسند بشما فرعون وقوم او پس بفرستاد فِرْعَوْنُ فِی الْمَدَآئِنِ
او مهتر شما الَّذِیْ عَلَّمَكُمُ آنکه بیاموخت شما را السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوی و یا یکدیگر را تعلیم
کردید در ملاک من و فساد ملک من فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود بدانید که کدام
ممکنیت خواهم کرد که فَلَاُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم اَیْدِیَكُمْ دستهای شما و پایهای
شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی هر یکی را طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم
از جهت خلاف که با من کردید وَلَاُصَلِّبَنَّكُمْ وهر آینه بردار کنم همه شما را
تا بمیرید وهمه مخالفان عبرت گیرند قَالُوْا گفتند جادوان ایمان آورندگان لَنْ نُّؤْثِرَكَ
صبح فردی وبخریت برا از قدیم تر وما از مرکب فی تسلیم اِنَّاۤ اِلٰی رَبِّنَا بدرستی که
ما بثواب پروردگار خود مُنْقَلِبُوْنَ بازگردندگانیم اِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع میداریم
اَنْ یَّغْفِرَ اگر بیامرزد رَبُّنَا پروردگار ما لَنَا خطایا ما را
اَنْ كُنَّاۤ برای آنکه ما بودیم اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ اول گروندگان بخدای
آمده اند که فرعون بفرمود تا دست و پای جب آن مؤمنان ببریدند

وقوت وغالبیة فرعون فَاَلْقٰی مُوْسٰی پس بیفکند موسی یا مرآنی عَصَاهُ عصای خود را فَاِذَا هِیَ تَلْقَفُ ناگاه آن عصا فرو میبلعید
وهاروت فَاَلْقَوْا پس بیفکند موسی یا مرآنی عَصَاهُ عصای خود را فَاِذَا هِیَ تَلْقَفُ ناگاه آن عصا فرو میبلعید
کشت فَاَلْقَوْا پس آنجا عصا افگندند تَلْقَفُ فرو میبلعید مَا یَاْفِکُوْنَ آنچه تزویر میکردند
کردند بصورت اژدهای سیمگون تَلْقَفُ فرو میبلعید مَا یَاْفِکُوْنَ تزویر میکردند فَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ پس بیفکندند ساحران
ساحران سَاجِدِیْنَ سجده کنندگان قَالُوْٓا گفتند اٰمَنَّا بگرویدیم بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ بپروردگار جهانیان
عمران وَقَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون اٰمَنْتُمْ بِهٖ بگرویدید بدو قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مرشما را
ازایمان بموسی خبر یافت اِنَّهٗ لَكَبِیْرُكُمُ که او بزرگ شماست الَّذِیْ عَلَّمَكُمُ آنکه بیاموخت شما را
آنکه بیشتر بطریق خبر میخواند یعنی که دیدید که من میگویم قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مرشما را
گفت پیش از آن که دستوری دهم مرشما را فَلَاُقَطِّعَنَّ اَیْدِیَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ بدرستی که ببرم دستهای شما و پایهای شما
او مهتر شما الَّذِیْ عَلَّمَكُمُ آنکه بیاموخت شما را السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوی و یا یکدیگر را تعلیم
کردید در ملاک من و فساد ملک من فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود بدانید که کدام
ممکنیت خواهم کرد که فَلَاُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم اَیْدِیَكُمْ دستهای شما و پایهای
شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی هر یکی را طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم
از جهت خلاف که با من کردید وَلَاُصَلِّبَنَّكُمْ وهر آینه بردار کنم همه شما را
تا بمیرید وهمه مخالفان عبرت گیرند قَالُوْا گفتند جادوان ایمان آورندگان لَنْ نُّؤْثِرَكَ
صبح فردی وبخریت برا از قدیم تر وما از مرکب فی تسلیم اِنَّاۤ اِلٰی رَبِّنَا بدرستی که
ما بثواب پروردگار خود مُنْقَلِبُوْنَ بازگردندگانیم اِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع میداریم
اَنْ یَّغْفِرَ اگر بیامرزد رَبُّنَا پروردگار ما لَنَا خطایا ما را
اَنْ كُنَّاۤ برای آنکه ما بودیم اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ اول گروندگان بخدای
آمده اند که فرعون بفرمود تا دست و پای جب آن مؤمنان ببریدند

او را خبر دادند که آن صندوق در قعر دریا بر نشست صرصر الحاح آن اشتغال نمود
وقوی که قعر بن سطه استمار سیده مهم ساخته دوی براه نهادند وآخر روز خبر
فروج ایشان بقبطیان رسید حدی پنداشتند که بنی اسرائیل بتحیت اسباب عید
درخانها وخداقات نموده اند دوز دیم خاستند که از عقب ایشان دوند در
خانه هر قبطی یکی از اعزهٔ قوم خود بتعزیت او مشغول شدند ودرین دوری
امر کردیم کردن لشکر فَاَتْبَعُوْهُمْ پس فرستاد فرعون فِیْ الْمَدَآئِنِ در شهرستانها
گذ بیاوقت نزدیک بود حَاشِرِیْنَ جمع کنندگان لشکر را وگفت اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستی که
این گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِیْلُوْنَ هرآینه گروه اندک وحالا اندک عدد مردان
گاه بنی اسرائیل که درسن آوادیت. گذشته دو شست نرسیده بودند ششصد و
هفتاد هزار کس بود وعدد مجموع قوم ادشان میان وکهول وشیوخان هزار هزار
دویست هزار دیگری اما فرعون ایشان را نسبت لشکر خود اندک شمرد وگفت این
تروه بسیارند وَاِنَّهُمْ لَنَا لَغَآئِظُوْنَ وایشان ما را خشم آرندگانند ازانکه کردند
گاه بیاوردند وَاِنَّا لَجَمِیْعٌ ما همه یعنی لشکر ما حَاذِرُوْنَ سلاح
دارندگان ما را نیز بعدد لشکر مرسم حرب دانقریب است باکه قوم موسی را سلاح تمام
دارند وبه علم حرب دانند فَاَخْرَجْنٰهُمْ پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی
داعیهٔ خروج درایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند مِّنْ جَنّٰتٍ از بوستانها
وَّعُیُوْنٍ وآبشخها وَّكُنُوْزٍ وگنجها وَّمَقَامٍ كَرِیْمٍ وازمنزلهای
نیکو کَذٰلِكَ همچنین کردیم یا ایشان اَوْرَثْنٰهَا ومیراث دادیم باعها را بوستانها
ایشان بَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ مرتزندان یعقوب راجد قوم آنست که درزمان دولت
داود وسلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متمرن جماد قبطیان
شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بن مقدمه لشکر خود روان کرد و

ششصد هزار بن بیمه وششصد هزار پیرو مرد نود وششصد هزار
کس درساقه لشکر معتمد کرد وخود باطلوع پشماده در قلب قرار گرفت سپه
یکی لشکر سراپا غرق آهن شده در بوج جوشه دریای آهن جوشش بر
پر کین وخود دین بقصد خون مردم تیغها تین آخَتُوْهُ پس اندوده در آمدند
قبطیان بنی اسرائیل را اَشْرِذِمَةٌ قَلِیْلُوْنَ فقد کنندگان بهمت مشرد که لشکر بنی اسرائیل
بدان صوب دفته بودند یاد اخل شده کان در وقت طلوع آفتاب بر بنی اسرائیل
رسیدند ودران دمان موسی بکنار دریای قلزم رسیده بود بر بیرون
میکرد ند که ناگاه اقتر عونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَٰٓءَا الْجَمْعَانِ آنگاه که دیدند
هردو گروه یکدیگر را قَالَ اَصْحٰبُ مُوْسٰۤی گفتند یاران موسی اِنَّا لَمُدْرَكُوْنَ هرآینه ما دریافته
شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را دریافتند درمیانست کرفتار خواهیم
شد قَالَ گفت مُوْسٰی علیه السلام كَلَّا حق بنیت که ایشان شما را دریابند اِنَّ مَعِیَ
رَبِّیْ بدرستی که با منست پروردگار من سَیَهْدِیْنِ زود باشد
نماید مرا بدین حیوت طریق نجات پدید آورد بحقتان گفت اندکه موسی علیه السلام
در کلام خود سید امعتقد ما شت که ان موعود حق وحضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در قول خود که اند معاصرة واقع خواهد شد ما بین شما وفرعون روشن کرد که کلام
او خود بحق گویست واین مقام مریداست وجیب او بحق بخود نظر کرد واین مرتبه
مر ایشان مرید اهر چه گویند آن گوید ومراد هر چه گوید جناب کبریا آن بود
دوی او با دوق دوست واین او کدوا وقوا وخود دوی اوست آورده اند که
چون لشکر فرعون بدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه بجبال انجا در میان
فرونیشتن پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعونیان چون خود را گفت فرو
آمدند تا آفتاب او تفاع یافته بجا دانیان برخیزند وما بر سر ایشان رویم که

مخلص بر ایشان بستد است دریا از پیش لشکر ایشان عقب ایشان بکاوانده کریشه
بجاروبی که ذهر سر کوه بنداری اتباعی ایشان اضطراب بر تبدر سانیدند تکه
موسی علیه السلام بنا بید وحی بر سید که ما دریا را بچوبی که در دست داری بزن تا بحالت بخواند
در بوجکم نزای چنانچه فرمود فَاوْحَيْنَا پس وا حی کردیم اِلٰى مُوسٰى بسوی موسی
اَنِ اضْرِبْ بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام
بر اب دریا آمده عصا بر وی زد و گفت یا با خالبه دا داده فَانْفَلَقَ پس شکافت
دریا و دو از ده راه پیدا آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده كَالطَّوْدِ
الْعَظِيْمِ همچو کوه عظیم و فی الحال بادی بتگ در باز در دریا را وخشک شد
و هر سبط از داهی بدیا در آمدند وَاَزْلَفْنَا وجمع کردیم ثَمَّ الْاٰخَرِيْنَ آنجا دیگر آنرا
که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم کردآ ردیم و چون فرعون
بکنار دریا رسید و آن راه را مشاهده کرد خواست که سفاه قوم در تربت دهد
گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده ها مان بطریق
نشانه رت یا وری کنید تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع است برنه
بدریا تیاپی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام
بر ادیانی اشتد خود را بفرعون بنداد انگند و فرعون با جنود خود بَغْيًا وَّعُدْوَانًا
مادیان شتینه عنان بیالک از دست فرعون بیرون برده دوی بدریا نهاد و
هر قومی از لشکریان از داهی بدریا در آمدند و میکائیل بر عقب لشکر می آمد
و اینها را میراند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الهی در رسید که دریا
بحال خود باز رود بکار آنها بهم موست و مجموع فرعونیان غرق شدند و
بنی اسرائیل بسلامت گذر کرده بکنار دریا فرا گرفتند کما قال الله تعالی
وَاَغْرَقْنَا مُوْسٰى وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ و نجات دادیم موسی را و هر که با او بود اَجْمَعِيْنَ

هذا ایشانا وَاَغْرَقْنَا الْاٰخَرِيْنَ پس غرق کردانیدیم دیگران را اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ
بدید ستی که در اینقصه موسی و قوم او و هلاک فرعون و حزب او لَاٰيَةً هر آینه
علامتی است در شان دلالت بر قدرت الهی وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ
و نبودند بیشتر قوم فرعون مُّؤْمِنِيْنَ گروندگان چه از ما بقی قبط
خزیل که موسی آل فرعون بود گرویدند کسوا ایمان نیاورده و یا حضرت موسی
علیه السلام از مصر بیرون آمد بود وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو هُوَ
الْعَزِيْزُ امت غالب و کسی را قوت قلم بر دنیست الرَّحِيْمُ مهربانست
عقوبت نکند مگر بعد از اتمام حجت وَاتْلُ بخواند عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب
نَبَاَ اِبْرٰهِيْمَ خبر ابراهیم که ایشان بدو نسبت درست میکنند و بقرابندی
او فخر و مستظهر ند وَاذْكُرْ یاد کن آنرا که ابراهیم گفت لِاَبِيْهِ مر پدر خود
آزر وَقَوْمِهٖ و قوم خود یعنی اصل بابل را و ایشان پرستیدکه مَا تَعْبُدُوْنَ
چیست آنچه می پرستید قَالُوْا نَعْبُدُ گفتند می پرستیم اَصْنَامًا بتانرا فَنَظَلُّ
پس همیشه می باشیم لَهَا مر آنرا عٰكِفِيْنَ بجا در ربسالازم بر عبادت
مر دشاهاست که ساخته بود ند انواع فنون بت ها نه و بر عبادت
او مداومت میکردند قَالَ گفت ابراهیم کر بتان هَلْ يَسْمَعُوْنَكُمْ آیا می شنوند
خواندن شما را اِذْ تَدْعُوْنَ وقتی که بخوانید ایشانرا و خوانده را جابت میکند
اَوْ يَنْفَعُوْنَكُمْ یا سود می رسانند شما را که پرستش ایشان میکنید اَوْ يَضُرُّوْنَ
یا زیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان ما کوهی نمایید
قوم ابراهیم نتوانستند که او را بهیچ جواب دهند بجانه تقلید پیش آورده
قَالُوْا بَلْ وَجَدْنَا گفتند از ایشان همچنین دیدیم و شنیدیم از پدران خود
آبَآءَنَا پدران خود را که ایشان كَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ همچنین میکردند بیعی

ایشان را پرستش می نمودند و بدان قیام می نمودند قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام
اَفَرَءَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که هرچه
آنچه که می پرسید مَّا كُنْتُمْ تَعْبُدُوْنَ
یعنی خدا بر پرستیدگان ایشانرا تصور نکرده در نموجود بر سبیل تعریض
ایشان حمد آن در نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی بتان مر عبدهٔ خود را ظاهرتر
چه ضروری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آنست
که من دشمنم مر ایشانرا همچنانکه دشمنی دارند و نیز دشمن است پیوسته دشمنی
ایشان ظاهر کرد یعنی مخالف و معادی ایشانم اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمُ الْاَقْدَمُوْنَ لیکن دوست
من پروردگار عالمیان است الَّذِيْ خَلَقَنِيْ آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود
آورد فَهُوَ يَهْدِيْنِ پس او راه مینماید مر اورا در دنیا سوی بهشت و نعیم
من برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِيْ هُوَ وآنکه او يُطْعِمُنِيْ
می خوراند مر از نعمت قوة اجزاء بدن من بآنست وَيَسْقِيْنِ و می اشاماند مرا
شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت اعضای منست در بهشت یا
آبی که مراد طعام الفت و سرا پرده محبت است صاحب طرب نموده که طعام
عبودیت است که دلها با آن قنداوند بود و شراب طهور تجلی و صفت دیدنیست که
ارواح بدان تازه باشد و در کشف الاسرار آورده از ذی النون مصری قدس
سره که طعام الفت و شراب شراب محبت است و این بنده بیت خوانده اند
شراب المحبة خیر الشراب وکل شراب سواه شراب وانجواهر کلمات محققان
شنیدم از اسرار کلام حقاند نظام است عندلیب بطهوری ربستیقنی بری می تواند برد
بسم تواند دید دم دخوان بطهوری تو اینجا له مدام از شراب بستیقنی

نصحت لکم ولکن لا تحبون الناصحین ۞ وقال یا قوم من یمنعنی من الله ان طردتهم افلا تذکرون ۞ ولا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول انی ملک ولا اقول للذین تزدری اعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله اعلم بما فی انفسهم انی اذا لمن الظالمین ۞ قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین ۞ قال انما یاتیکم به الله ان شاء وما انتم بمعجزین ۞ ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم هو ربکم والیه ترجعون ۞ ام یقولون افتراه قل ان افتریته فعلی اجرامی وانا بری مما تجرمون ۞ واوحی الی نوح انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون ۞ واصنع الفلک باعیننا ووحینا ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون ۞ ویصنع الفلک وکلما مر علیه ملا من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون ۞ فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه ویحل علیه عذاب مقیم ۞ حتی اذا جاء امرنا وفار التنور قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلک الا من سبق علیه القول ومن آمن وما آمن معه الا قلیل ۞ وقال ارکبوا فیها بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی لغفور رحیم ۞ وهی تجری بهم فی موج کالجبال ونادی نوح ابنه وکان فی معزل یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین ۞ قال سآوی الی جبل یعصمنی من الماء قال لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم وحال بینهما الموج فکان من المغرقین ۞ وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظالمین ۞ ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین ۞ قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین ۞ قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم وان لم تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین ۞ قیل یا نوح اهبط بسلام منا وبرکات علیک وعلی امم ممن معک وامم سنمتعهم ثم یمسهم منا عذاب الیم ۞ تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت ولا قومک من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقین ۞ والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من الله غیره ان انتم الا مفترون ۞ یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون ۞ ویا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا ویزدکم قوة الی قوتکم ولا تتولوا مجرمین ۞ قالوا یا هود ما جئتنا ببینة وما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک وما نحن لک بمؤمنین ۞ ان نقول الا اعتراک بعض آلهتنا بسوء قال انی اشهد الله واشهدوا انی بری مما تشرکون ۞ من دونه فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون ۞ انی توکلت علی الله ربی وربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم ۞ فان تولوا فقد ابلغتکم ما ارسلت به الیکم ویستخلف ربی قوما غیرکم ولا تضرونه شیئا ان ربی علی کل شیء حفیظ ۞ ولما جاء امرنا نجینا هودا والذین آمنوا معه برحمة منا ونجیناهم من عذاب غلیظ ۞ وتلک عاد جحدوا بآیات ربهم وعصوا رسله واتبعوا امر کل جبار عنید ۞ واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیامة الا ان عادا کفروا ربهم الا بعدا لعاد قوم هود ۞ والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من الله غیره هو انشاکم من الارض واستعمرکم فیها فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب ۞ قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهانا ان نعبد ما یعبد آباؤنا وانا لفی شک مما تدعونا الیه مریب ۞ قال یا قوم ارءیتم ان کنت علی بینة من ربی وآتانی منه رحمة فمن ینصرنی من الله ان عصیته فما تزیدوننی غیر تخسیر ۞ ویا قوم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تاکل فی ارض الله ولا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب قریب ۞ فعقروها فقال تمتعوا فی داارکم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب ۞ فلما جاء امرنا نجینا صالحا والذین آمنوا معه برحمة منا ومن خزی یومئذ ان ربک هو القوی العزیز ۞ واخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین ۞ کان لم یغنوا فیها الا ان ثمود کفروا ربهم الا بعدا لثمود ۞ ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ ۞ فلما رءا ایدیهم لا تصل الیه نکرهم واوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط ۞ وامراته قائمة فضحکت فبشرناها باسحاق ومن وراء اسحاق یعقوب ۞ قالت یا ویلتی ءالد وانا عجوز وهذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب ۞ قالوا اتعجبین من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید ۞ فلما ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ۞ ان ابراهیم لحلیم اواه منیب ۞ یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب غیر مردود ۞ ولما جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا وقال هذا یوم عصیب ۞ وجاءه قومه یهرعون الیه ومن قبل کانوا یعملون السیئات قال یا قوم هؤلاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله ولا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید ۞ قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق وانک لتعلم ما نرید ۞ قال لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید ۞ قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم احد الا امراتک انه مصیبها ما اصابهم ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب ۞ فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیها حجارة من سجیل منضود ۞ مسومة عند ربک وما هی من الظالمین ببعید ۞ والی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من الله غیره ولا تنقصوا المکیال والمیزان انی اراکم بخیر وانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط ۞ ویا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین ۞ بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ ۞ قالوا یا شعیب اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد آباؤنا او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء انک لانت الحلیم الرشید ۞ قال یا قوم ارءیتم ان کنت علی بینة من ربی ورزقنی منه رزقا حسنا وما ارید ان اخالفکم الی ما انهاکم عنه ان ارید الا الاصلاح ما استطعت وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب ۞ ویا قوم لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح وما قوم لوط منکم ببعید ۞ واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود ۞ قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول وانا لنراک فینا ضعیفا ولولا رهطک لرجمناک وما انت علینا بعزیز ۞ قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله واتخذتموه وراءکم ظهریا ان ربی بما تعملون محیط ۞ ویا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه ومن هو کاذب وارتقبوا انی معکم رقیب ۞ ولما جاء امرنا نجینا شعیبا والذین آمنوا معه برحمة منا واخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین ۞ کان لم یغنوا فیها الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود ۞ ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا وسلطان مبین ۞ الی فرعون وملائه فاتبعوا امر فرعون وما امر فرعون برشید ۞ یقدم قومه یوم القیامة فاوردهم النار وبئس الورد المورود ۞ واتبعوا فی هذه لعنة ویوم القیامة بئس الرفد المرفود ۞ ذلک من انباء القری نقصه علیک منها قائم وحصید ۞ وما ظلمناهم ولکن ظلموا انفسهم فما اغنت عنهم آلهتهم التی یدعون من دون الله من شیء لما جاء امر ربک وما زادوهم غیر تتبیب ۞ وکذلک اخذ ربک اذا اخذ القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید ۞ ان فی ذلک لآیة لمن خاف عذاب الآخرة ذلک یوم مجموع له الناس وذلک یوم مشهود ۞ وما نؤخره الا لاجل معدود ۞ یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی وسعید ۞ فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر وشهیق ۞ خالدین فیها ما دامت السماوات والارض الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید ۞ واما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السماوات والارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ ۞ فلا تک فی مریة مما یعبد هؤلاء ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل وانا لموفوهم نصیبهم غیر منقوص ۞ ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه ولولا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم وانهم لفی شک منه مریب ۞ وان کلا لما لیوفینهم ربک اعمالهم انه بما یعملون خبیر ۞ فاستقم کما امرت ومن تاب معک ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر ۞ ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون ۞ واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین ۞ واصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین ۞ فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ممن انجینا منهم واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه وکانوا مجرمین ۞ وما کان ربک لیهلک القری بظلم وهم مصلحون ۞ ولو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین ۞ الا من رحم ربک ولذلک خلقهم وتمت کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین ۞ وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک وجاءک فی هذه الحق وموعظة وذکری للمؤمنین ۞ وقل للذین لا یؤمنون اعملوا علی مکانتکم انا عاملون ۞ وانتظروا انا منتظرون ۞ ولله غیب السماوات والارض والیه یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون ۞

سورة یوسف مکیة وهی مائة واحدی عشرة آیة وثلاث رکوعات

بسم الله الرحمن الرحیم

الر تلک آیات الکتاب المبین ۞ انا انزلناه قرءانا عربیا لعلکم تعقلون ۞ نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرءان وان کنت من قبله لمن الغافلین ۞ اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رءیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رءیتهم لی ساجدین ۞ قال یا بنی لا تقصص رءیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین ۞ وکذلک یجتبیک ربک ویعلمک من تاویل الاحادیث ویتم نعمته علیک وعلی ءال یعقوب کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم واسحاق ان ربک علیم حکیم ۞ لقد کان فی یوسف واخوته ءایات للسائلین ۞ اذ قالوا لیوسف واخوه احب الی ابینا منا ونحن عصبة ان ابانا لفی ضلل مبین ۞ اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم وتکونوا من بعده قوما صالحین ۞ قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف والقوه فی غیابت الجب یلتقطه بعض السیارة ان کنتم فاعلین ۞ قالوا یا ابانا مالک لا تامنا علی یوسف وانا له لناصحون ۞ ارسله معنا غدا یرتع ویلعب وانا له لحافظون ۞ قال انی لیحزننی ان تذهبوا به واخاف ان یاکله الذئب وانتم عنه غافلون ۞ قالوا لئن اکله الذئب ونحن عصبة انا اذا لخاسرون ۞ فلما ذهبوا به واجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب واوحینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا وهم لا یشعرون ۞ وجاءوا اباهم عشاء یبکون ۞ قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق وترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب وما انت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین ۞ وجاءوا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون ۞ وجاءت سیارة فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام واسروه بضاعة والله علیم بما یعملون ۞ وشروه بثمن بخس دراهم معدودة وکانوا فیه من الزاهدین ۞ وقال الذی اشتریه من مصر لامراته اکرمی مثوله عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا وکذلک مکنا لیوسف فی الارض ولنعلمه من تاویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون ۞ ولما بلغ اشده اتیناه حکما وعلما وکذلک نجزی المحسنین ۞ وراودته التی هو فی بیتها عن نفسه وغلقت الابواب وقالت هیت لک قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای انه لا یفلح الظالمون ۞ ولقد همت به وهم بها لولا ان رءا برهان ربه کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین ۞ واستبقا الباب وقدت قمیصه من دبر والفیا سیدها لدا الباب قالت ما جزاء من اراد باهلک سوءا الا ان یسجن او عذاب الیم ۞ قال هی راودتنی عن نفسی وشهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین ۞ وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین ۞ فلما رءا قمیصه قد من دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم ۞ یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین ۞ وقال نسوة فی المدینة امراة العزیز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنراها فی ضلل مبین ۞ فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن واعتدت لهن متکا واتت کل واحدة منهن سکینا وقالت اخرج علیهن فلما رءینه اکبرنه وقطعن ایدیهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم ۞ قالت فذلکن الذی لمتننی فیه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم یفعل ما امره لیسجنن ولیکونا من الصاغرین ۞ قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه والا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن واکن من الجاهلین ۞ فاستجاب له ربه فصرف عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم ۞ ثم بدا لهم من بعد ما راوا الایات لیسجننه حتی حین ۞ ودخل معه السجن فتیان قال احدهما انی اراننی اعصر خمرا وقال الاخر انی اراننی احمل فوق راسی خبزا تاکل الطیر منه نبئنا بتاویله انا نراک من المحسنین ۞ قال لا یاتیکما طعام ترزقانه الا نبئتکما بتاویله قبل ان یاتیکما ذلکما مما علمنی ربی انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون بالله وهم بالاخرة هم کافرون ۞ واتبعت ملة ابائی ابراهیم واسحاق ویعقوب ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء ذلک من فضل الله علینا وعلی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون ۞ یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ۞ ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم وابآؤکم ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا ایاه ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون ۞ یا صاحبی السجن اما احدکما فیسقی ربه خمرا واما الاخر فیصلب فتاکل الطیر من راسه قضی الامر الذی فیه تستفتیان ۞ وقال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک فانساه الشیطان ذکر ربه فلبث فی السجن بضع سنین ۞ وقال الملک انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف وسبع سنبلات خضر واخر یابسات یا ایها الملا افتونی فی رءیای ان کنتم للرءیا تعبرون ۞ قالوا اضغاث احلام وما نحن بتاویل الاحلام بعالمین ۞ وقال الذی نجا منهما واذکر بعد امة انا انبئکم بتاویله فارسلون ۞ یوسف ایها الصدیق افتنا فی سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف وسبع سنبلات خضر واخر یابسات لعلی ارجع الی الناس لعلهم یعلمون ۞ قال تزرعون سبع سنین دابا فما حصدتم فذروه فی سنبله الا قلیلا مما تاکلون ۞ ثم یاتی من بعد ذلک سبع شداد یاکلن ما قدمتم لهن الا قلیلا مما تحصنون ۞ ثم یاتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس وفیه یعصرون ۞ وقال الملک ائتونی به فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک فسئله ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن ان ربی بکیدهن علیم ۞ قال ما خطبکن اذ راودتن یوسف عن نفسه قلن حاش لله ما علمنا علیه من سوء قالت امراة العزیز الئن حصحص الحق انا راودته عن نفسه وانه لمن الصادقین ۞ ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب وان الله لا یهدی کید الخائنین ۞ وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم ۞ وقال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین ۞ قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم ۞ وکذلک مکنا لیوسف فی الارض یتبوا منها حیث یشاء نصیبنا برحمتنا من نشاء ولا نضیع اجر المحسنین ۞ ولاجر الاخرة خیر للذین ءامنوا وکانوا یتقون ۞ وجاء اخوة یوسف فدخلوا علیه فعرفهم وهم له منکرون ۞ ولما جهزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم من ابیکم الا ترون انی اوفی الکیل وانا خیر المنزلین ۞ فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی ولا تقربون ۞ قالوا سنراود عنه ابانا وانا لفاعلون ۞ وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون ۞ فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا ابانا منع منا الکیل فارسل معنا اخانا نکتل وانا له لحافظون ۞ قال هل امنکم علیه الا کما امنتکم علی اخیه من قبل فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین ۞ ولما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت الیهم قالوا یا ابانا ما نبغی هذه بضاعتنا ردت الینا ونمیر اهلنا ونحفظ اخانا ونزداد کیل بعیر ذلک کیل یسیر ۞ قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا من الله لتاتنی به الا ان یحاط بکم فلما اتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل ۞ وقال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة وما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون ۞ ولما دخلوا من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شیء الا حاجة فی نفس یعقوب قضیها وانه لذو علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا یعلمون ۞ ولما دخلوا علی یوسف اوی الیه اخاه قال انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون ۞ فلما جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل اخیه ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون ۞ قالوا واقبلوا علیهم ماذا تفقدون ۞ قالوا نفقد صواع الملک ولمن جاء به حمل بعیر وانا به زعیم ۞ قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض وما کنا سارقین ۞ قالوا فما جزاؤه ان کنتم کاذبین ۞ قالوا جزاؤه من وجد فی رحله فهو جزاؤه کذلک نجزی الظالمین ۞ فبدا باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه کذلک کدنا لیوسف ما کان لیاخذ اخاه فی دین الملک الا ان یشاء الله نرفع درجات من نشاء وفوق کل ذی علم علیم ۞ قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل فاسرها یوسف فی نفسه ولم یبدها لهم قال انتم شر مکانا والله اعلم بما تصفون ۞ قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا فخذ احدنا مکانه انا نراک من المحسنین ۞ قال معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون ۞ فلما استیاسوا منه خلصوا نجیا قال کبیرهم الم تعلموا ان ابانا قد اخذ علیکم موثقا من الله ومن قبل ما فرطتم فی یوسف فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله لی وهو خیر الحاکمین ۞ ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق وما شهدنا الا بما علمنا وما کنا للغیب حافظین ۞ واسئل القریة التی کنا فیها والعیر التی اقبلنا فیها وانا لصادقون ۞ قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل عسی الله ان یاتینی بهم جمیعا انه هو العلیم الحکیم ۞ وتولی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم ۞ قالوا تالله تفتؤا تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین ۞ قال انما اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون ۞ یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تایئسوا من روح الله انه لا ییئس من روح الله الا القوم الکافرون ۞ فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین ۞ قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون ۞ قالوا ءانک لانت یوسف قال انا یوسف وهذا اخی قد من الله علینا انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین ۞ قالوا تالله لقد اثرک الله علینا وان کنا لخاطئین ۞ قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین ۞ اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا واتونی باهلکم اجمعین ۞ ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون ۞ قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم ۞ فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون ۞ قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین ۞ قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم ۞ فلما دخلوا علی یوسف اوی الیه ابویه وقال ادخلوا مصر ان شاء الله ءامنین ۞ ورفع ابویه علی العرش وخروا له سجدا وقال یا ابت هذا تاویل رءیای من قبل قد جعلها ربی حقا وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو من بعد ان نزغ الشیطان بینی وبین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم ۞ رب قد اتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السماوات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین ۞ ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم وهم یمکرون ۞ وما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین ۞ وما تسئلهم علیه من اجر ان هو الا ذکر للعالمین ۞ وکاین من ءایة فی السماوات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون ۞ وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون ۞ افامنوا ان تاتیهم غاشیة من عذاب الله او تاتیهم الساعة بغتة وهم لا یشعرون ۞ قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی وسبحان الله وما انا من المشرکین ۞ وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم ولدار الاخرة خیر للذین اتقوا افلا تعقلون ۞ حتی اذا استیاس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء ولا یرد باسنا عن القوم المجرمین ۞ لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ما کان حدیثا یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل کل شیء وهدی ورحمة لقوم یؤمنون ۞

سورة الرعد مدنیة وهی ثلاث واربعون آیة وست رکوعات

بسم الله الرحمن الرحیم

المر تلک ءایات الکتاب والذی انزل الیک من ربک الحق ولکن اکثر الناس لا یؤمنون ۞ الله الذی رفع السماوات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون ۞ وهو الذی مد الارض وجعل فیها رواسی وانهارا ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی اللیل النهار ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون ۞ وفی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون ۞ وان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا ءانا لفی خلق جدید اولئک الذین کفروا بربهم واولئک الاغلل فی اعناقهم واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ۞ ویستعجلونک بالسیئة قبل الحسنة وقد خلت من قبلهم المثلات وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وان ربک لشدید العقاب ۞ ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه ءایة من ربه انما انت منذر ولکل قوم هاد ۞ الله یعلم ما تحمل کل انثی وما تغیض الارحام وما تزداد وکل شیء عنده بمقدار ۞ عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال ۞ سواء منکم من اسر القول ومن جهر به ومن هو مستخف باللیل وسارب بالنهار ۞ له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له وما لهم من دونه من وال ۞ هو الذی یریکم البرق خوفا وطمعا وینشئ السحاب الثقال ۞ ویسبح الرعد بحمده والملئکة من خیفته ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء وهم یجادلون فی الله وهو شدید المحال ۞ له دعوة الحق والذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء الکافرین الا فی ضلل ۞ ولله یسجد من فی السماوات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والاصال ۞ قل من رب السماوات والارض قل الله قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار ۞ انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا ومما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله کذلک یضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض کذلک یضرب الله الامثال ۞ للذین استجابوا لربهم الحسنی والذین لم یستجیبوا له لو ان لهم ما فی الارض جمیعا ومثله معه لافتدوا به اولئک لهم سوء الحساب ومأویهم جهنم وبئس المهاد ۞ افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب ۞ الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون المیثاق ۞ والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب ۞ والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة ویدرءون بالحسنة السیئة اولئک لهم عقبی الدار ۞ جنات عدن یدخلونها ومن صلح من ءابائهم وازواجهم وذریاتهم والملئکة یدخلون علیهم من کل باب ۞ سلم علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار ۞ والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار ۞ الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر وفرحوا بالحیوة الدنیا وما الحیوة الدنیا فی الاخرة الا متاع ۞ ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه ءایة من ربه قل ان الله یضل من یشاء ویهدی الیه من اناب ۞ الذین ءامنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب ۞ الذین ءامنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مئاب ۞ کذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم لتتلوا علیهم الذی اوحینا الیک وهم یکفرون بالرحمن قل هو ربی لا الا هو علیه توکلت والیه متاب ۞ ولو ان قرءانا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا افلم ییئس الذین ءامنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا ولا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة او تحل قریبا من دارهم حتی یاتی وعد الله ان الله لا یخلف المیعاد ۞ ولقد استهزئ برسل من قبلک فامهلت للذین کفروا ثم اخذتهم فکیف کان عقاب ۞ افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت وجعلوا لله شرکاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا یعلم فی الارض ام بظاهر من القول بل زین للذین کفروا مکرهم وصدوا عن السبیل ومن یضلل الله فما له من هاد ۞ لهم عذاب فی الحیوة الدنیا ولعذاب الاخرة اشق وما لهم من الله من واق ۞ مثل الجنة التی وعد المتقون تجری من تحتها الانهر اکلها دائم وظلها تلک عقبی الذین اتقوا وعقبی الکافرین النار ۞ والذین ءاتیناهم الکتاب یفرحون بما انزل الیک ومن الاحزاب من ینکر بعضه قل انما امرت ان اعبد الله ولا اشرک به الیه ادعوا والیه مئاب ۞ وکذلک انزلناه حکما عربیا ولئن اتبعت اهواءهم بعد ما جاءک من العلم ما لک من الله من ولی ولا واق ۞ ولقد ارسلنا رسلا من قبلک وجعلنا لهم ازواجا وذریة وما کان لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله لکل اجل کتاب ۞ یمحوا الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب ۞ وان ما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فانما علیک البلغ وعلینا الحساب ۞ اولم یروا انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها والله یحکم لا معقب لحکمه وهو سریع الحساب ۞ وقد مکر الذین من قبلهم فلله المکر جمیعا یعلم ما تکسب کل نفس وسیعلم الکفر لمن عقبی الدار ۞ ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب ۞

سورة ابراهیم مکیة وهی اثنتان وخمسون آیة واثنتا عشرة رکوعا

بسم الله الرحمن الرحیم

الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمت الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید ۞ الله الذی له ما فی السماوات وما فی الارض وویل للکافرین من عذاب شدید ۞ الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الاخرة ویصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا اولئک فی ضلل بعید ۞ وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء ویهدی من یشاء وهو العزیز الحکیم ۞ ولقد ارسلنا موسی بایاتنا ان اخرج قومک من الظلمت الی النور وذکرهم بایام الله ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور ۞ واذ قال موسی لقومه اذکروا نعمة الله علیکم اذ انجیکم من ءال فرعون یسومونکم سوء العذاب ویذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم ۞ واذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید ۞ وقال موسی ان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید ۞ الم یاتکم نبؤا الذین من قبلکم قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله جاءتهم رسلهم بالبینت فردوا ایدیهم فی افواههم وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به وانا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب ۞ قالت رسلهم افی الله شک فاطر السماوات والارض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم ویؤخرکم الی اجل مسمی قالوا ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبد ءاباؤنا فاتونا بسلطن مبین ۞ قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم ولکن الله یمن علی من یشاء من عباده وما کان لنا ان ناتیکم بسلطن الا باذن الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ۞ وما لنا الا نتوکل علی الله وقد هدینا سبلنا ولنصبرن علی ما اذیتمونا وعلی الله فلیتوکل المتوکلون ۞ وقال الذین کفروا لرسلهم لنخرجنکم من ارضنا او لتعودن فی ملتنا فاوحی الیهم ربهم لنهلکن الظلمین ۞ ولنسکنن

یوعدون

ست مکرر دید

نزشت

پسرید

اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام
فرمود که کی اجازت باشد من جواب گویم داود علیه السلام دربرادستوری
داد سلیمان گفت ای غریب ترین آشیا با آدمی آشناست و ای بعد آشیا آنچه میکند از
دنیی و مانوس تر دنیا آشیا چند انسانست یا روح و او چنی آشیا بدان
خالی از روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و دور شمس و قمر
و حیات و کاری که آفرینش خود است حاضر و قایم خشم و کاری که عاصیتنی مذ
قوم است حدت در وقت غضب و چون جواب مسایل سوالی که جناب مستطاب
آگاه دینی اهل عصر بر تفضیل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند
داود علیه السلام ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات فرمود سلیمان
علیه السلام بر تخت نشست و روز اول که بر تخت آمد او مردمان عالم
[illegible] آمرخته شدند گفتار مرغان و هر جانوری را فهمید و از زبان که چی
نوع ایشان از ان فهم معانی و اغراض میکنند و آنچه سلیمان علیه السلام آموخته شد
آن بود که فهم کند مرغان از یکدیگر آموزه اند که دوزدی سلیمان علیه السلام
بیلی داد دید پرشانی نشسته سر و دم و جنبانید و صدای کرد و اعجاب خود را
گفت که میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان گفت
میگوید امروز نیم خرما خورده ام خاکه بر سر دنیی باد انداخته آواز کرد گفت میگوید
کاشکی خلایق بخلود نشدندی و هم از سلیمان علیه السلام منقولست که
روشان میکوید چرا بید بوای مرده شوید کند برای خراب شدن شما و طاوس
میگوید هر چه بکی نکنات بیابی و طمع دهد میگوید هر که رحم نکند بر و رحم
کنند و منطات میکوید ای منی مزسید تا توند خدا بیامرزید و حامد میگوید هر که
حرص بسیار دارد اهل ملا سمانه و ارضند و قناعت میکوید هر که خاص غنی باشد

سلامت ماند و طمع نکوید و ای بر کسی که مطرب و مقصود دنیا باشد
و باز میکوید سبحان ذی العظیم و بحمده و هر دم میکوید استغفار کنید ای کنه کاران
و خدای میکوید کل شیء هالک الا وجهه و هزار داستان میکوید سبحان الله الحان
اندام و غرایب تقرین میکوید بر عنقاء رد و وسیط باستاد خود نقل میکند از
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند
که فرمودند فرباد میکوید فرمود میکوید که ادکروا الله یا غافلون و هم در
وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که جکا و له در هر خیزد میکوید که
بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و دشمن آل محمد و سار میکوید بار خدایا از تو زوال
روز بروز بینوا هم باد ازدن و دراج میکوید الرحمن علی العرش استوی القصه
و انسی زبان مرغان چون سلیمان بود علیه السلام اذان سبب فرمود منطق
الطیر با در آموختند و آتینا و داده شدیم بینی ما را عطا دادند من کل شیء
از هر چیزی که بدان محتاج بودیم ان هذا بدرستی که این عطا
آنفرو ذاست اشکارا که بر هیچکس پوشیده نیست آورده اند که سلیمان علیه
السلام پرتخت بود که هدهد بر او از سلاطین نبود در موضع آورده که در زمین تخت او
دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و پریان داود دویست هزار کرسی دیگر برای
اشراف جن و بر جانب راست سلیمان حوض خانه دنی و احبار انسیون بدان
نشستندی و بر پیاده بر همین عدد سنه و احبار جنیان بران قرار
گرفتندی و مرغان بن بر سر دنی بر در پرها فشاندی و جن و انس بر کرسیها اجتماع
کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی و حشر سلیمان جمع کرده شد برای
سلیمان جنوده لشکرها از موجود از دیوان و دنی و آدمیان و حشر و
مرغان فهم پس این لشکر و انبوه دانده خدا تعالی بوقت سیر او باز داشته

در احبار حرص کنندی

برزمین نگسته

شده بودندی تا درهم نشوند امام راغب در تفسیر خود آورده که با روهی که خود
عدد و مقدار ایشان نبود بلکه ضبط و ربط ایشان بین نهاد بود که هیچ کس از
لشکریان از مقر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشان و اکشر تفاسیر هست
که لشکر گاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست ربع فرسخ برای لشکر جن و مثل
آن برای انس و ربع آن برای طیور و مواشی آن برای وحش بیست و یک بساط
پانصد بود ند یک فرسخ از بیشم و قصب او ادریسان بساط خاص ذهبی و اشراف
و اکابر بر یک سیمها که بر بالای تخت بود نشستندی و یاران آن بساط دار و اشرف
دیوان دنی بکاهدان و عبدی دوزخ از ولایت شام بطرف یمن فوجفوجه
میرفتند حتی اذا اتوا علی وادی النمل بر وادی نمل بعد از دیوان
و انس که در جنود طایفه است در آمدند قالت نملة گفت مورچه یا نمله که او
سنزده ماده باسلاحه یا مرد نام او بود و در باد داشت و در کشف تبلیغ گفته
هر یا بخروسی بود و در بن مک و در نهاد المسیر آورده که بعضد نجد بود و در
احقاف مساوی کرک داو مهتر مورچه کان آن وادی بود چون سلیمان را دید
بلندی بر آمد و گفت یا ایها النمل ای مورچکان ادخلوا در آیید مساکنکم
در مسکنهای خود لا یحطمنکم تا بایکه در هم نشکنند شما را سلیمان وجنوده
سلیمان و لشکرهای او بر اداز فی شکن از حطم فی مورچه کان است از توقف
بجیشی که عرضه ثمان فرسخ در ثمان فرسخ و لشکریان سلیمان ندانند که
شما را پایمال می سازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع حضرت
سلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید تبسم کرد
در حالتی که عجب بود من قولها از گفتار آن مورچه و گفت ای مورچه ندا فرق کن
با درک مقاتل آورده اند که او اطلبید و گفت ای مورچه ندا فرق کن لشکر من

سم گفت که گفتیم ما که خمر ان قوم سر از نصیحت ایشان چاره نیست گفت
لشکر من دو هزار بودند چگونه توانیا پایمال کردندی جواب داد که عرض آن
نبود که کاشوند مراد من آن بود که میدانید که بدیدید و کوکبه و تنظام لشکر
مشغول شده امر کرد خدای را ذاکر شدند و در میدان خلقت پایمال خذلان کردند
یا ملکی تبه بینند و آزرده نبی در دل ایشان پدید آید و دنیی بمنزله
حواست در کشف لا سراد آنرده که سلیمان از مرچه پرسید که لشکر تو
چندست گفت چهار هزار در سر هنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب
و زیر دست هر نقیبی چهل هزار سردگفت چرا لشکر خود را بیرون نیاوردی
جواب داد که یا نبی الله داروغه دنیی میدانند یا اختیار نکردم و زیر دست من
جای بر گرفتم تا کسی بر خدای حال ما را ندانند آن که گفت ای پیغامبر خدای او عطا
ها کداد الله تعالی تا داد و یکی گفت یا داد اکم کب ساخته غذ ذا صاحبی قد ذا جها
شهر گفت دانی که این جند معنی دارد بین هر چند تا داده اند از مملکت دنیوی تا
پادشاه که در اید و نیاید و در مدین معنی گفته اند سم به پادر فرق عصر
کاه شام نبی سلیمان علیه السلام باخر رسید که بر او نشت خنک آن
که باد انشی و داد رفت سلیمان علیه السلام بعد از استماع این کلام روی
بمناجات ملک علام آورد و قال و گفت رب اوزعنی ای بر دردگار من الهام
ان اشکر نعمتک آنکه شکر کویم نعمتک التی انعمت علی گدا انعام
کردی بر من و علی والدی و بکرم محض انعام فرمودی بر پدر و مادر من جد فقع
آن نعم راجع بودی بوی و ان اعمل صالحا و بر آنکه بکنم کار شایسته که بفضل
خود ترا پسندی آنرا و ادخلنی و در داء رحمتک بعنایت خود
فی عبادک الصالحین در میان بندگان شایسته خود بیشت در جمله اخیار

تشبیه میکند دادی تمثل داد هوای نفس مرا بدین وعده مسترده دانفس تو آمده
د سلیمان تو اطلب و مساکن دانحواس دا تا تامل درون سخن باقی قصه بر سالک
سخن دان که دیان مرغان خوای شوق دای شناسد ظاحرات سه هدهد شریف
دی سلیمان زاه ترجمه دانی دیان مرغانا ۵ آمده اند که در حین سفر بیابانی
بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود
د دلیل لشکر را بآب صعب بود او را طلب کرد ندیافتند و گفته اند سلیمان
علیه السلام بر تخت بود ناگاه قریحه در مظلهٔ طیور پدید آمده آفتاب بروی
زیاد نگاه کرد موضع هدهد را خالی دید تفحص در آمد یَفْقُدُ الطَّیْرَ و بازجست
بس گفت که نه خبر است مَالِیَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ هُوَ مِنَ الْغَائِبِينَ فرجع هدهد را آیا چشم من
بر وی نمی افتد أَمْ كَانَ یا هست مِنَ الْغَائِبِينَ او از غایب شدگان ازین بجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ
عذابا هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و محض عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت که
پر و بال او را فرو ریزد و او را بر زمین اندازد أَوْ لَأَقْتُلَنَّهُ
یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید پیش سُلْطَانٍ مُبِينٍ
بحجت روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس نه بسیار درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ
مر مان نه دیر زود در آمد سلیمان علیه السلام را وی صاحب آغاز کرد فَقَالَ
پس گفت هدهد أَحَطْتُ شاهد کردم در رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بدان چیزی که
تو شاهد نکرده و ندانسته وَجِئْتُكَ و آمدم ترا مِنْ سَبَإٍ از شهر سبا که
عرب گویند بِنَبَإٍ يَقِينٍ بخبر حق یعنی از شهر سبا خبری بتو آورده ام و خبر
آنست که در حوالی هدهدی رسیدم که از آن ولایت بود و بآن عظمت پادشاه خود
و بخوبی حوای آن دیار قدرت کرد و هوس مشاهده آن نموده رفتم و دیدم سلیمان
علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست زنی او را و رعیت او چیست

وَجَدْتُ امْرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی را مَلِكُهُمْ که از وی اقتدار تَمْلِكُهُمْ
بادشاهی میکند ایشان را وَأُوتِيَتْ و داده شده است آن زن را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ تختی عَظِيمٌ بزرگ
است بالنسبت بآل یا بالحقیقة آنسلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز باشد اگر
طول و عرض آن تخت بر دارند و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدْتُهَا یافتم آن زن را
وَقَوْمَهَا و کس را که از قوم او بود یَسْجُدُونَ سجده میکنند مر آفتاب را
وی پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ
برای ایشان شیطان أَعْمَالَهُمْ کردار های ایشان را فَصَدَّهُمْ پس باز داشت ایشان را از طریق
حق تعالی بسبب آن کردار ها عَنِ السَّبِيلِ از راه فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ پس ایشان راه نمی یابند
که سجده کنند أَلَّا يَسْجُدُوا که سجده نکنند لِلَّهِ مر خدای را الَّذِي آن خدائی که
نَاقِهٔ بیرون می آرد الْخَبْءَ پوشیده ای آسمانها و زمین را وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ آنچه
پوشیده میدارید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنید اللَّهُ خدای نوع آخر از صنع معبود
بر حق است مکرر اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ آفریدگار عرش عظیم است آن عرشی که محیط است
بکل موجودات که موجود است بر آسمانها و زمین و عظمت این عرش چنین قیاس باید نمود
چه نسبت است سطح آسمان آفتاب در چشمان این بیدل است بقول امام اعظم
و مفسر بقول امام ثانی و در فتوحات این بیدل را سر نخی گویند و در موضع بحر پر شکن
فتوحات بعضی بیدل قرات کرده اند الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

قَالَ گفت سلیمان سَنَنْظُرُ زود باشد که در نگریم أَصَدَقْتَ آیا راست گفتی
أَمْ كُنْتَ یا بودی مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان سلیمان علیه السلام نامه نوشت
و گفت اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا ببر این نوشته مرا فَأَلْقِهْ پس بیفکن بسوی
ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس بگردان عَنْهُمْ از ایشان و ببین که فَانْظُرْ
بسوی چه کس ایشان مَاذَا يَرْجِعُونَ چه جواب باز میکردند یعنی در جواب مکتوب
چه نوع بایکدیگر رجوع میکنند بخبر را بر چه قرار میدهند ارباب تفسیر بر اند که
بلقیس دختر شراحیل پادشاه یمن مالک بود و چهل پادشاه سرا حیل در ملک یمن پادشاه
بودند او دا ماجون ملت اند و یا فارعه جنیه و در بعضی اخبار گفته که بلقیس
بنت شیصا نو المخواست و بلقیس لذ و متولد شد و بعد از پدر ملک را نوذ کرد
و خویشان مادری او از جن مدد کاری کردند و برای او تخت بزرگ ساختند
و او با قوم خود آفتاب پرست بودند چون هدهد خبر او بسلمان عرضه نمود
و علیه السلام رسانید وی نامه نوشت و مهر فرموده بهدهد داد و نامزد شان
بر هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در بحوکه بلقیس بر تخت بود و ارکان
دولت حاضر بودند بر زیر تخت بنشست و در میان بوقلمون بگرفت
نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس دختر شاه بر تخت تکیه کرده
بود و در حال بسته هدهد از روزنه در آمد نامه را بر سینه وی افکند
بلقیس بر خاست و نامه برداشت و مطالعه فرمود بوزیران و ارکان اعیان حضرت
و حاضر شدند و نامه در دست بر ایشان آمد و متوجه ایشان شده اختیار
الملا گفت ای گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ کنیدم که افکنده شده است بسوی من
كِتَابٌ كَرِيمٌ نوشته بزرگ که نامه را بزرگ گفت یا معتبر و گرسنده او که بغایر

بزرگوار بود یا بسبب انکه آورده مرجی بود و این امر غریب است یا بجهت آنکه
مهر داشت الم تشعری فرموده که بزرگ بدان واسطه بوده که دران طمع ملک
بوده بلکه دعوت مالک الملکی بوده و گفته اند چون مضمون نامه نام حضرت
تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین هدیه نامها باشد سه ای نام تو بهترین سرآغاز
و نام تو نامه گرانمایه ها ست ۵ آرایش نامها ست نامت ۵ و آسایش سینه ها کلامت ۵
القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند کان دولت پرسیدند که از که آورده اند
فرمود إِنَّهُ از سلیمان مِنْ سُلَيْمَانَ از نزد یک سلیمان است وَإِنَّهُ و بدرستی که مضمون
آن اینست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ
بر من بزرگی منمائید و سرکشی نکنید وَأْتُونِي و بیائید بمن مُسْلِمِينَ گردن نها
دگان و فرمان برندگان چون ایشان بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با
وجود و جلالت الفاظ دلالت بر مهابت و ابهت دارد حال با ایشان بگوید و مضمون
و صراحه گفتند قَالَتْ بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان را ایشان سیصد
سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت هر یکی بوده هزار کس حکم کرد تا لشکریان ایشان را
جمع کردند فرمود که أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي أَمْرِي در کار من وَلَقَدْ صالح و روا
باشد امر من کَنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا نبوده و فیصل دهنده کاری را
حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ تا شما نزد یک من حاضر گردید بمجلس من و مشورت
شما کاری نکنم قَالُوا گفتند آن گروه نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم
بَأْسٍ شَدِيدٍ و خداوندان کار زار حضرت قوت داریم و ما عدت و ما شجاعت
و ما لشکر وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ و کار موقوف بحضرت و رای تو فَانْظُرِي پس نگر در
بین مَاذَا تَأْمُرِينَ تا چه میفرمائی ما را در مصالحه سه گوئی که خواهی
بنزد آریم و دلد شما فرا بدرد آریم ۵ و گر صلح چون نمائید ما نیز تسلیم

شو تنگهات مطرا بارانی از سنگ فساء پس بد بارانیست مطر المنذرين
باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند قل الحمد لله گفتیم
لوط را که بگو ستایش مر خدایراست بر هلاک کفره وسلام على عباده وسلام
بر بندگان او الذين اصطفى آنانکه برگزیده است ایشانرا بعصمت ونگاه
داشته از فواحش ونجات داده از عقوبت وقول اصح آنست که مامور شد
پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم بحمد حق سبحانه در ین سوره قصهارا که دالست
بر کمال قدرت چون قصه موسی و بر اختصاص رسل بآیات کبری چون
قصه سلیمان ومشتمل است بر اهلاک اعدا ونصرت اولیا چون قصه
صالح ولوط على نبينا وعليهما السلام وی فرستاد و توقف بدان نمی
بکند پس پیغامبر ما امر کرد و بسلام بر بندگان گزیده که انبیا اند یا صحابه
کرام آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا اهل قرآن یا عامه مؤمنان وگفته اند
اهل آن سلام آنانند که دل ایشان سالم است از نوع علایق و سر ایشان
خالیست از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند وفردا بی واسطه
شنوند سلام قولا من رب رحيم هر بنده که امروز مشرف بسلامت
البته فردا بخلعت تشریف سلامت لطف کن و بنواز دلها را بسلامت
زیرا که سلامت همه لطف است وکرامت آلله آیا خدای بهتر خير اما
يشركون بهتر است یا آنکه انباز میگیرند مشرکان امن خلق السموات
والارض یا آنکس که بقدرت بیافرید آسمان وزمین را که اصول عالم کون و
فساد اند وانزل لكم وفرو فرستاد برای شما من السماء از آسمان یا ابر ماء
آبی فانبتنا پس برویانیدیم به بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص
فعل است بذات او یعنی ما توانایم و بس که برویانیم بآن باران حدائق بوستانها

الجزء العشرون

دیوار

دیوار بست ذات بهجة خداوندان خوبی وخرمی یعنی آراسته وزیبا ما كان
لكم نیست مر شما را ان تنبتوا آنکه برویانید شجرها درختان آن بوستانها
ءاله مع الله آیا هست یعنی نیست معبودی با خدای که یاری دهد خداوند را
درین افعال زیرا که منفرد است بخلق وتکوین بل هم بلکه مشرکان قوم يعدلون
میل میکنند از راه توحید بشرک می آرند بخدای را و دیگری را عدیل او میکنند
امن جعل الارض آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسیکه گردانید زمین را قرارا قرارگاه
آدمیان وآب وجعل خلالها وپیدا کرد در میان جاهای زمین انهارا جویهای
آب وجعل لها رواسی وبیافرید برای استحکام زمین ثابتهای کوهها بلند که دران
معادن مکون گردد واز حضیض آن چشمها مستخرج شود وجعل وگردانید بين
البحرين میان دو دریای عذب و صالح یا دو خلیج فارس وروم حاجزا مانعی که
با یکدیگر مختلط نشوند ءاله آیا هست خدای یعنی نیست مع الله با او که در
آفرینش اشیا مدد او باشد بل اكثرهم بلکه بیشتر ازیشان لا يعلمون نمیدانند
تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم شریک میآرند ایشان بهتراست امن يجيب المضطر
یا کسی که اجابت کند فرو مانده را اذا دعاه چون بخواند او را مضطر گویند
که او را هیچ وسیله نباشد مگر حق سبحانه وگفته اند مضطر کسی است که دل
از همه چیز بر داشته باشد چون غریق بحر یا گم شده در بیابان یا بیمار با ما
ناامید از صحت شیخ داود طائی در بیماری [illegible] رفته بود گفت
ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری اجابت بدعاء
مضطر بازبسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد وحق سبحانه تعالی نیاز
بیچاره را که او دوست میدارد [illegible] آن نیاز مرغی بود دست و درد [illegible] کار
کار جهان طفلی سخن آغاز کرد هرکجا دردی دوا آنجا بود هرکجا فقری نوا

کراهی اند رضد ارکه زنکان

ومعادن [illegible]

برزخ قالیند آیا

آنجا بود

پیشرو بلند ناله او زوی نیاز بکه عمری بی نیاز انده [illegible] پس چون نیاز
بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابت فرماید ويكشف السوء و بر دارد بدی را یعنی
دفع کند از وآنچه او را بد آید ويجعلكم آیا بهتراست یا آن خدای که گرداند شمارا
خلفاء الارض خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد
در زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آرد ءاله مع الله آیا خدای دیگر هست
با خدای حق که در بن کارها اعانت کند یعنی نیست نشاید قليلا ما تذكرون
اندکی پند می پذیرید یا خدای را اندکی یاد میکنید وگفته اند مراد بقلت عدم است
یعنی یاد نمیکنید خدای را و پرستش تان بکنید آیا ایشان بهترند امن
يهديكم یا آنکس که راه مینماید شما را في ظلمات البر والبحر در تاریکیهای بیابان
و دریا ومن يرسل الرياح وکسی که میفرستد بادها را بشرا مژده دهندگان
بين يدي رحمته پیش از رحمت که آن بارانست ءاله مع الله آیا باشد خدای
دیگر با خدای حق یعنی نتواند بود تعالى الله برتر است خدای تعالی و برتر
عما يشركون از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از
مشارکت عاجز مخلوق و بیجان شریک چیتی باشد امن يبدؤا الخلق یا آنکه بیافرید
واز عدم بوجود آورد ثم يعيده پس باز آورد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد
یعنی بر انگیزد در قیامت ومن يرزقكم وآنکه روزی دهد شما را من السماء
از آسمان بباران والارض واز زمین بنباتات یا باسباب سماوی وارضی شما را
روزی بخشد ءاله آیا خدای هست مع الله شریک با خدای که این کارها تواند کرد
قل هاتوا بگو بیارید برهانكم حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله برینها قدرت دارد
ان كنتم اگر هستید شما صادقين راست گویان خطاب بپیغامبر واصحاب اند
صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم که پرسیدند کفار [illegible] میخودند [illegible]

خلق را

قل لا يعلم من في السموات والارض بگوای محمد نمیداند هرکه در آسمان وزمین است
الغيب غائب پوشیده را الا الله لیکن خدای بیدا نمیدانند قدرت که صفت
مخصوص است علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وما يشعرون ونمیدانند کدام وقت بر
انگیخته خواهند شد بل ادارك بل بمعنی ام است یعنی همزه استفهام بمعنی نفی باشد
یعنی در هم رسیده کامل نشد علمهم دانش ایشان في الآخرة در کار [illegible] از وقت
آن بل هم في شك بلکه ایشان از آخرت عمون نابینایانند یعنی چشم دل ایشان
از مشاهده دلایل بعث وحشر پوشیده است وقال الذين كفروا وگفتند
آنانکه کافر شدند بسبب نابینایی دیده بصیرت اءذا كنا یعنی چون گردیم
ما خاک ترابا وآباؤنا و پدران ما نیز خاک شوند ءانا لمخرجون آیا ما بیرون آورده شویم
از گورها یا پدید آمده گان از مضیق فنا وورود آمده گان بسعت حیوة لقد وعدنا
که وعده داده شده ایم هذا این بعث ونشر را نحن وآباؤنا ما وپدران ما من قبل
پیش از وعده محمد یعنی انبیا این وعده داده اند وتحقیق نیافتیم ان هذا نیست
این وعده الا اساطير الاولين مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانهای [illegible]
[illegible] حقیقت قل سيروا بگو بروید في الارض در زمین اهل تکذیب چون دیار
[illegible] فانظروا كيف كان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المجرمين
سرانجام گنهکاران ولا تحزن واندوه ناک مشو علیهم بر تکذیب واعراض
مشرکان ولا تكن ومباش في ضيق در تنگدلی مما يمكرون از آنچه ایشان مکر کنند
در [illegible] عصمت [illegible] غم مخور [illegible]
این جهان آن جهان [illegible] از تو [illegible]
ويقولون ومی گویند کافران متى هذا الوعد کجاست وکی خواهد بود این موعود
ان كنتم اگر هستید شما صادقين راست گویان خطاب بپیغامبر واصحاب اند

ونمیدانند مشرکان [illegible]
[illegible]
في الآخرة [illegible]
آخرت [illegible]

[illegible]

صور ترسنا کخواهند شد اهل آسمان و زمین و هر که
نگاهی
کخواهد خدای بیهوش خدا بیشت و دوزخ باشند یا اسرافیل که نالفت یا
چهار فرشتگ مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام باشند
علیه السلام که در طرف او راست شده بوده و در نیز هر کو بدان آمر بیل است علیه
السلام و کل و صد مرده ان آنوقه آیند کامند بوقف و حفص آنرا خواند بصیغهٔ
جمع یعنی مستعد اخواند یعنی صد بیایند بر صد کاه احیاء خواهند شدکان و
مکان بیان که بر پشت کوه اند در آن روز تسبیح بندارند یا در احاطهٔ
استاده اند و حال آنکه آن جبال سیر میروند و می کذرند سحاب مرفق ابر در
سرعت و آن حرکت مذکر نیشود زیرا که اجسام کبار چون بر سخت واحد حرکت سخت
حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانند در سیر بحاب مشاهده میرود و متحقق فرموده
که اولاد در میان خلق بر سه رسوم واقعند و خلق از حرکات باطنی ایشان که
بیدک دم اند بر هفت اقسام طریق خیر ندارند سوء بنون آن یاء ها دار بر زمین
زانکه بر روی مرده و ساکنان پشت اند و منزل کور تاه و دراز و زنده دار بند
کوست بست و دلداده آن دراز و کوته او مسافر نیست مرفق ادو آنچه دیکر رفقا
دست زن و پای زن رو با قدم آنچنانکه تا نفت جاها از عدم صنع الله الذی اتقن
بکرد خدای آن خدائی که استوار کرد آفریدت همه چیزها و بیاراست
بر وجهی که شاید بدرستی که او داناست بما تفعلون بآنچه شما میکنید
من خیر بالفتح هر که باید بیکوئی فلا خوف پس او را جزا بیست بهتر
ازان زیرا که فائق و حد و باقی بستاند و بکو را عقصد عوض باید و اکو حسنة کلمهٔ
شهادت دارند پس مرو را حیزی بها صل شود ازان کلمه و من کریکه کنندکان
من فزع از قبر و هول یومئذ آن روز یعنی قیامت آمنون ایمنند و من جاء

وهر که بیاید بالسیئة بدی که شرکت است پس لکبوه شود وجوههم
رویها ایشان فی النار در آتش یعنی ایشانرا کبنارند در دوزخ کفند و
کویند هل یجزون آیا جزا داده شدید یعنی جزا دادند شما را الا ما کنتم
مکر آنچه بود دیکه در دنیا تعملون میکردید انما امرت جز این نیست که فرمود
شده ام ان اعبد آنکه پرستش کنم ربّ هذه البلدة خداوند این شهر را الذی
است آنکه حرمها خدائی که بحرمت حرام کرد این بلده را ما ماخاء
هاء آنرا فی برند و حشیش و نی دروند و صید را نی برهانند و له و مر آن خدا
را ند است این کل شیء همه چیزها بعنی جمله مخلوق و مملوک او یند امرت
و مامور شده ام ان اکون باشم من المسلمین از استادکان بر ملهٔ اسلام
و ان اتلوا القرآن و بآنکه تلاوت کنم قرآن را فمن اهتدی هر که هدایت یافت تمام نام تا
حفاظ این بعین کشوف کردد فانما یهتدی پس هر که داه یابد لنفسه بسبب ثنا بحث
دین و او ام پس جز این نیست که داه می یابد لها برای نفس خود یعنی
منافع آن بوی باز میکردد و من ضل و هر که کم داهش در بحث مخالفت دین
امور خدا پس بکو انما انا جز این نیست که من المنذرین از بیم کنندکانم
کافیند و بر من جز بلاغت نیست و بدایل و دلائل بیکوئی بر بعض مستند قل الحمد
و بکو شکر ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت با بآنکه عطا کرد ما را علما نافع و عمل
صالح سیریکم زود باشد که بنماید خدای شما آیاته نشانهای قدرت
خود را فتعرفونها پس بشناسید آنرا بآیات ظاهر در دنیا که دانید بدرست
و در آخرت که عذاب ابدست و ما ربک و نیست پروردکار تو بغافل عما تعملون
از آنچه میکنند مردمان و خلق فقط بخوانند بعین راء

شما بکنید پس تا خیر عذاب ایشان یا شتاب او بحکمت است که سر آن معلوم ماست
و بس مر چه آورده ای و بر وی پیش و پس حکمت آن اندر حز تو کس
یا فهی تدمر بسته فرموده که حق سبحانه این عروق را سبب محافظت قرآن
کردانیده ام فرق سیاران زیاده و نقصان و بتر فشار الیه در آیهٔ و انا له
لحافظون این عروق است امام فخر رحمی آورده که طهارت است بطهارت
خصوص مایدان از عبادت اخیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار
و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود
غیر حمدا سبی کو بید رحمد الله سبحانه و تعالی از اسرار آنی با عاصیان بنجات
و با سلیمان بدرجات و الحیوان بدوام مناجات و در خطاب این کفته که مرحم
ایا بیت بانت خانی برکانه خلاین در قیام بکفایت مهمات بر قدر حاجات
و اساجات او کفته اند عروق انسان قسم است بطوسینا و سکندریه و مکه
بو علی یکی الله این سوره با این آیات آنا انزلناه آنچنان کا بر دوشن
است یا دوشن کننده طریق حسن آنرا بحقایق یعنی بحقایق امور تنزیل
الروح برق و صاعقه یعنی لغت من امری فرعون یعنی لغت بر متی
بر ای کروهی تصدیق میکنند ان فرعون بدرستی که فرعون
برتر رفت و تکبر و تجبر کرد فی الارض در زمین مصر و استعلی و کردنید خود
را بر همه ادر قطعات ملوک من العالین کرده و هر که کرده و بی کاه ناتوان کرده
و بود که زبون کرفت و مقهور ساخت طائفة منهم کروهی از ایشان
یعنی بنی اسرائیل یذبح میکشت پسران ایشان را که کاهنان کفته بودند
که بزوال ملک بنی اسرائیل علی ایدی کسانی از ایشان که مملکت تو اسباب دولت تو بدست ایشان در همه

بوده ها و یستحیی نساءهم زنان ایشان را بکشتن نمیکرد انه کان من المفسدین
شر بتدبیر ایشان و بار ایشان خدمت خواجکان فیها بمصر و بدرستی که فرعون
بود من المسرفین از تباه کاران که مرادت می نمود در قتل اولاد بیغامبر و کان
زیادت دلک بکفت و قال موسی اسرائیل را انی عذت نعم و بدرستی که من
پرناکه زبون کرفته شده بودند بجبار کشته و لا یؤمن بیکدیکر ایمان
نمیاورند بیوم الحساب بروز شمار و یصدون و باز میکردند عن سبیل الله از راه خدا
فرعون و دسائیم ایشانرا پیشوایان در امور دین و خواندکان
بخیر و صالح و کادوا نزدیک بود ایشانرا و ارثان اموال
و املاک فرعونیان و جعلنا کردانیدیم ایشانرا ائمة پیشوایان
در زمین مصر و شام و نریهم فرعون و وزیران
هامان و عساکرها ایشان را ما کانوا یحذرون آنچه بودند که حذر میکردند از زوال ملک و هلاک ایشان بردست
آنچه بودند که حذر میکردند از زوال ملک و هلاک ایشان بردست
فرشتکان و دیدند این صورت را و فرق در میان علامت فرق شده مشاهده
کردند و چون اجرامی را تقریب کنان بسا حل دریا بنظر در آوردند و دانست که
بسبب ظلم و قهر او مغلوب و مقهور شده اند و مظلومان بیچاره بر او دعا کنند برادر سیده
نالب و سر فرو کشتند و در سریوم المظلوم من الظالم ما لا یوم المظلوم من الظالم
آنکه داشد و ما کانوا یعرشون و ساختند فرعون از بوستانها و کوشکها
و ما کان یصنع و آنچه ساخت فرعون و قومه و آنچه بر آورد
و جاوزنا و بکذاشتیم ببنی اسرائیل البحر دریا را فاتوا بکذشتند
فاتبعهم و پس در آمدند فرعون و لشکر او بغیا و عدوا بر سبیل ستم و دشمنی
حتی اذا ادرکه تا چون در رسید الغرق غرقاب آب قال آمنت فرعون کفت
ایمان آوردم انه لا الا بدرستی که نیست الذی آن خدائی که آمنت بنو اسرائیل
بدو ایمان آوردند و انا من المسلمین و من کردنکشان بر ملهٔ اسلام
آلآن اکنون و قد عصیت و حال آنکه نافرمانی کردی قبل پیش ازین و کنت
و بودی من المفسدین از تباه کاران فالیوم ننجیک امروز بر هانیم ترا ببدن
ببدنک تا باشی لمن خلفک مر آنکسانرا که پس تو اند آیة نشانی و عبرت
و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان عن آیاتنا از نشانهای ما
لغافلون هر آینه غافلند و لقد بوأنا و بدرستی که جای دادیم بنی اسرائیل
مبوأ صدق جای راست و رزقناهم و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از پاکیزه ها
فما اختلفوا پس اختلاف نکردند حتی جاءهم تا آنکه آمد ایشانرا العلم علم
بآنچه بود که اختلاف کنند فیه در آن ان ربک بدرستی که پروردکار تو یقضی
حکم کند بینهم میان ایشان یوم القیامة روز رستاخیز فیما کانوا فیه
در آنچه بودند که یختلفون اختلاف میکردند فان کنت پس اکر هستی در شک
مما انزلنا از آنچه فرو فرستادیم الیک بسوی تو فاسئل بپرس الذین
آنانرا که یقرءون الکتاب میخوانند کتاب را من قبلک پیش از تو لقد جاءک
بدرستی که آمد ترا الحق راست من ربک از پروردکار تو فلا تکونن
پس مباش من الممترین از شک کنندکان و لا تکونن و مباش من الذین
آنانرا که کذبوا بآیات الله فتکون که دروغ زن شمرند آیات خدا را فتکون
پس باشی من الخاسرین از زیانکاران ان الذین بدرستی که آنانرا که
حقت کلمة ثابت شد و واجب شد قول ربک فرمان پروردکار تو علی بر
لا یؤمنون ایمان نمیاورند و لو جاءتهم اکر چه بیایدشان کل آیة هر نشانی
حتی یروا تا ببینند العذاب الالیم عذاب دردناک فلولا چرا نبود که
کانت بود قریة هیچ دیه آمنت ایمان آورد فنفعها تا سود کند ایمانش
الا قوم یونس مکر قوم یونس لما آمنوا چون ایمان آوردند کشفنا
بر داشتیم عنهم از ایشان عذاب الخزی عذاب خواری فی الحیوة الدنیا
در زندکانی دنیا و متعناهم و برخوردار کردیم ایشانرا الی حین تا وقتی

فراگرفت وفرا وی نگریسته والدجان بیفگشت وبجهت عظیم افتاد مولود در
وی پدید آمد گفت ای زن غم مخور ترا فرزندی نکنم و سر کلانی آرم که
گفته دختی آمد مژده او را فحاکه گوید اما شرط آنست که فرزند ترا هیچ یک از افتو
وهمسایگان نه پندد مادر موسی علیه السلام بگاه پایشتر او را پنهان داشت
وقولی آنست که چندان ولادت موسی از مردمان خانه لگندند وخرهنر
مولود را بودی داشته در تنوری که بنای آن پختی آتش کرده بودند افگندند وآن کودک
بخدا نادیده آن خانه بیرون رفتند ومادر پسر را ترور آمده دید که آتش گرفته
برفتان شده موسی با علیه السلام بآذر بازی میکند القصه او را محق بود شی می
دارد در بستر فرزندان وهمسایگان بر بجهت آنکه فرعون یاران ذبح پسران بنی اسرائیل
بقتل مشغول شدند در این وقت الهام الهی بوی رسید جنانچه فرمود وَأَوْحَيْنَا
وحی کردیم یعنی الهام دادیم بر علم الهی فرعون که شاید که موسی از مردمان
باشد اما نه مانند آن مرد که ظهیر آن ابی اسرائیل کرد یعنی موسی که اذا ولادت بن یعقوب
بود علی نبینا وعلیه السلام أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر دهید او را فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ
پس چون بترسی بر وی یعنی کسی که مردم ما نستند وقصد او نخواهند کرد فَأَلْقِيهِ
پس بیفگن او را فِي الْيَمِّ در دریا یعنی نیل آب بنیت پس بعد از آنکه او را در صندوق
نهاده باشی او را در آب نیل فگن وَلَا تَخَافِي وترس که او را ضایع نخواهد ماند وَلَا تَحْزَنِي
واندوه مبر بر فراق او إِنَّا رَادُّوهُ بدرستی که ما باز گردانندهٔ اویم إِلَيْكِ بسوی تو
ایک در حالی که او را بوحی که خواهیم گفت وَجَاعِلُوهُ وگرداننده او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ
از فرستادگان بسوی اولاد اسرائیل بنبوت آن قولی خواهیم داشت وچون مادر موسی
علیه السلام دریافت که فرعون در نفس او تقصی بنای بنی اسرائیل میافگند فرزند
بخانه دربود فرمود که آشنا خمیر آن مولود که صندوق تخته شیر در شیر مالید

وقتی خبر یافتن مسعود بود از فرعون چون صندوق تمام شد و با در موسی تسلیم
نمود در خاطرش گذشت که او کودکی را دیده است که در صندوق کرده از موکلان
بگیرند نزدیک کاشفها فرعون آمده خواست که صورت حال باز نماید زبانش
بسته شد چنانچه مژده آمدن او خواست که پیش فرعون رود و زبانش دچیش
نایینا شد داشت که آن مولود که کاهدان نشان داده نداشت و خطا نادیده
بدریا یاد آمد و موسی آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را بقیر
بیندود موسی را در آنجا خابانیدند و سر صندوق را بقیر محکم ساخته در رود
نیل افگند و فرعون با دختر قرق بود بلعت بر لب نیل شده بود اهل کهانت گفت
بود که فلان روز در رود نیل طفل خرد سالی پدید شود و این علت بآب
دهن او نابینا کرد و تا آن روز فرعون و زن و دختر و خویشان وی بر کنار رود
نیل آمده انتظاری بودند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون
سالاران را گفت بگیرید و بیارید فَالْتَقَطَهُ پس فرا گرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ
کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد یا باشد لَهُمْ مر فرعونیان را عَدُوًّا دشمن و مایهٔ
که بسبب وی فرقه شوند وَحَزَنًا واندوه بزرگ مر ناکه ایشان را برده کشید
یعنی عاقبت منه وحزن کردن ایشان آن فرعون بدین سبب که فرعون وَجُنُودَهُمَا
وهامان وباشکرهای ایشان مردی کانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاکاران
در همه حیز آورده آمد که چون سر بازون کشادند موسی را دیدند محبت او در
دلها خزان وناظران پدید آمد و فرعون دخدند گرد که این مولود چگونه از نقل
جسته بیاد اگه آن مولود که میگویند این بوده باشد زن فرعون گفت مراد
بخشان شنوده ام که در فلان شب از آنجه بر فرعون می نویسند خاطر جمع شده
دست از وی بقتل بدارد و گذارتا دختر خود را علاج بکنیم پس قدری آب دهن وی

بر موضع بر موسی آن دختر ما پدید فی الحال نابینا بگشت ع . آمد بغیب در دل بگیا بر
یافت مَرَيَمُ رشناة فرعون گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و از قوم بنی
اسرائیل بوده او سیط بنوت رسیده بزنانی آن رده که خدا موسی بود عليه السلام وبن
هر قدر بگفت او فرعون خَيْرٌ این کودک نزد من خوشی چشمت لِي وَلَكَ
مرا و تا کو بسیار فرزندما شفا یابد لَا تَقْتُلُوهُ او را مکشید وا لفظ جمع برای
تفخیم است عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که نفع رساند ما را که ما دامت بین وعلامات برکت
هجیبن طبین او بحست أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم او را فرزند و گویم که او اهلیت
آن دارد فرعون او را با آسیه بپذیرفت و آسیه بتربیت او مشغول گشت
وحال آنکه ایشان بنی فرعون و قوم او يَشْعُرُونَ نمیدانستند که حلاک کنندهٔ
دست اوست وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ وگشت دل مادر موسی عليه السلام خالی از غیر
وعقل بی چیز شد نزدیک که آن صندوق بدست فرعون افتاده بر صدر و قرار
شدن فی گاه بود بنزدیک که از اضطراب إِنْ كَادَتْ بیرون تا آشکارا کند
قصهٔ موسی را و کی که این فرزند صنعت مکشید و قولی آنست که چون شنید
او را بفرزندی برداشته اند دلش فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد که
از خود شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بندها
عَلَىٰ قَلْبِهَا بردل او یعنی بستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و شبات و این لطف کردیم
لِتَكُونَ تا باشد که آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از یاران و رازندگان ما در آخرت
ظاهر کردی سر پیغمبر خود را وَقَالَتْ گفت مادر موسی لِأُخْتِهِ مر خواهر او را
راجع آنست که نام او کلثم بود و بشوهر او عالیه بن یوشا گفت دی مادر موسی
او گفت قُصِّيهِ بپی برو در خود دن وَأُخْتٌ خبر کلثم بدر بار که فرعون آمد
عَنْ جُنُبٍ بیگانه یعنی بپی بردند و خود را عَنْ جَنَابَةٍ از دور دیدند که را آسیه وَهُمْ

لَا يَشْعُرُونَ واپشان ندانستند که او خواهر وی است وَحَرَّمْنَا وحرام کردیم عَلَيْهِ
بر موسی شیر دیگران مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او آورده انگه هشت
شبانه روز موسی علیه السلام شیر کسی نگرفت تا آسیه وقوابه حاضر شدند
اما موسی گشت مسجد خود دای بگید و شیر بیاگید برون می آمد و مجزه
چون کافر ما نست که آسیه برای مُضْطَرِبِيت فَقَالَتْ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت
کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که او دی شفقت يَكْفُلُونَهُ دو پرورنده این کودک را
لَكُمْ برای شما وَهُمْ وآن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر او را نکوخواهان باشند و در
ارضاع و تربیت او تقصیر نمایند آورده اند که چون خواهان این کلام را شنید
گفت این زن را بگیرید که او میداند که این از کدام خانه افتاده است کلثم در پاسخ
گفت من بدین معنی گفته ام که وهم قابلهٔ نا محرم پیش از نیکو خواهی فرعون
اندیشه از آن کرد که پس دیر املتای داده گفت دیر آنکس را که کفتی سیار گیرفت
رمادا و را بیاورد در آن حال موسی در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آورد
موسی دوی نمی آورد و شیر او نمی پذیرفت چون او را بکنار مادر فرا فگندند بوی
مادر بشام وی رسید بوی متوجه گشت و پستانش گرفت بوی خوش
و هر که زیاد سیا شید از یاد آشنا محن آشنا شنید فرعون گفت تو کیستی که
این بضیع بپستان تو میل کرد گفت زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیر من
بغایت پاک و شیر بن راست صبح طفل نزد من تیا فرد تا که شیر من قبول کند فرعون
بفرمود تا او را و مادر او را بگرفتند و موسی را بدو سپرده گفت بخانه خود برو وَكُفَلَتْهُ
یک دو روز پیش من آر مادر موسی او را بگرفته شادمان و خوشدل بدو خانه
خود فاد و وعدهٔ آلهی چراغ علاراست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم
موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود بِهَا چشم او و نزند گانی

دیگر مرفت و سنگی که جمع تا بر گرفتن از سر چاه تنها برداشت و داری که جمل
تن گشیدی تنها آب کشید فَسَقٰی لَهُمَا پس آب داد برای ایشان مواشی ایشان
را و ایشان برفتند فَرَجَعَتَا پس باز گشت موسی اِلَی الظِّلِّ بسوی سایه درختی و بود
فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای خداوند من اِنِّی لِمَا بدرستی که من بِمَا اَنْزَلْتَ
بچیزی که فرستادی اِلَیَّ بسوی من مِنْ خَیْرٍ از نیکوئی فَقِیرٌ محتاجم
محتاجم باس بر آنچه فرستادی بین از نیکوئی که مرد کمال دین باشد فقیر شدم
در دنیا و سخت عیش و قانع روی که قرعون داشتم کذا شتم سندا یا فقر یا زم که
مرا فقر خوش است و کرهم ندارم جز زاد مرا صدهست اما چون دختران
شعیب علیه السلام دیر رفتند نزدیک پدر آمدند و پدر از سبب زود معاودت
پرسید و قصهٔ بجای مرفق کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیاورد
فَجَاءَتْهُ پس آمد بسوی موسی علیه السلام اِحْدٰیهُمَا یکی از آن دو زن و آن صفورا
بود تَمْشِی میرفت عَلَی اسْتِحْیَاءٍ بر طریق شرم داشتن جنایت بکارد و زدن قَالَتْ گفت
اِنَّ اَبِی بدرستی که پدر من یَدْعُوکَ می خواند ترا لِیَجْزِیَکَ تا پاداش دهد ترا
اَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا مزد آنکه آب دادی اغنام ما را فَلَمَّا پس چون جَاءَهُ
بحضرت نزدیک علیه السلام وَقَصَّ عَلَیْهِ و بازگفت او را قِصَصَهُ قصهٔ شعیب
خود را و ما جرای خود با وی اَجابت کرد دعوت او را وَاَمِنَ و ایمن شد
خود را و بود راه که میرفت یا دی آمد وی را حدیث صفورا از بعضی جزا و او را شنیده
میشد قَالَ موسی علیه السلام مر او را که تو از عقب من رو آی و مرا مَعَ الطَّرِیقِ براه
فَلَمَّا پس آنگاه که آمد موسی علیه السلام نزد شعیب علیهما السلام
وَقَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ و خواند بر وی و باز گفت قصهٔ خود را شعیب علیه السلام را
که او از اهل بیت نبوت است قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ از گروه ستمکاران چون از قرعون و قوم وی و جماعت ایشان را بین

صفورا یا موسی

ولایت

ولایت دست گیرست پس زن مود که طعام حاضر کردند و موسی علیه السلام از خوردن
آن امتناع خود و زن مود که ما کار کنندهٔ بدنیا نی فروشیم نیکی را تمام بپاداش
خدا کرهم نه بهای چرا شعیب علیه السلام زن مود که این طعام نه مزد کار تست
بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطعام ضیافت او را خدمت
کنیم حالا مهمانی بر اخضری رسیده و بر وی قضا آن میکند که رد نکند
موسی علیه السلام از ان طعام تناول زن مود در اثنای آن حال قَالَتْ
اِحْدٰیهُمَا گفت یکی از ان دو زن و آن صفورا بود یَا اَبَتِ اسْتَاْجِرْهُ ای پدر من
بمزد کن موسی را برای شبانی اِنَّ خَیْرَ بدرستی که بهترین
کسی که مزد کنی اَلْقَوِیُّ الْاَمِینُ مرد تو انا و امین است تعریض است که گوید
قوت و امانت هست آورده اند که پدر ذو بین دید که تو قوت و امانت او
از کجا معلوم کردی صفورا گفت کشیدن دلو و حرکت موافقت و امر کردن
با نکه از عقب رفتن و باز گفت شعیب علیه السلام بر ان حال اطلاع یافته قَالَ
گفت اِنِّی اُرِیدُ بدرستی که من میخواهم اَنْ اُنْکِحَکَ آنکه بزنی بتو دهم اِحْدَی ابْنَتَیَّ
یکی از ین دو دختر هر کدام را که خواهی عَلٰی اَنْ تَاْجُرَنِی بر انکه اجارت دهی نفس
خود را بمن ثَمَانِیَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شریعت ما شرع مقدمه
مهر دختران سر پدر ان بوده و ایشان آنرا میگرفته اند و در شریعت ما شرع است
بدین حکم که او را و السلام صدقا تن بخشد و انکه جز ما تم مهر تواند بود
مسموعست از امام اعظم رحمه الله بخلاف امام شافعی رحمه الله گفته اند معنی آنکه
اینست که اگر تزویج میکنم خود را بیکی از دختران خود که هشت سال شبان
من کنی فَاِنْ اَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی هشت سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِکَ پس
آن از نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شیوهٔ کرم بجای آورده

منافع

مزد

یا مهر دختری کنی مر

وَمَا اُرِیدُ و نمیخواهم اَنْ اَشُقَّ علیک آنکه ریخ شغل بر تو یا تکرام تمام ده سال
را بمضافقه در مراعات اوقات و استخدام اعمال یعنی تا کاری سپر سام
بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِی ذود باشد که یابی مرا
اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای مِنَ الصَّالِحِینَ از نیکوکاران و شایستگان و شاید که
در حسن معامله و وفا بعهد ما التزام آداب صحبت فرمائی قَالَ ذٰلِکَ گفت
موسی علیه السلام آن کار کرده اَیُّمَا الْاَجَلَیْنِ کدام از دو عمد قَضَیْتُ تمام کنم فَلَا
کدام اختلاف نکنم عَلَیَّ بر من وَاللّٰهُ عَلٰی مَا نَقُولُ و خدای بر آنچه میگوئیم
وَکِیلٌ گواهست و نگهبان گفت هر کدام ازین دو مدت که هشت ساله ده
سال اَوْفَیْتُ بگذارم بپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ پس تعدی و افزونی
جستن نیست تو اعلی عَلَیَّ بر من و بمن اَحَدًا هیچ کس را از من باز نستاند داشت وَاللّٰهُ
عَلٰی مَا نَقُولُ وَکِیلٌ و خدای بر آنچه میگوئیم گواهست گفت و شنوده
میرود کار ساز است یعنی کار خود را بوفق میسپارم تا بتوفیق او از
عُهدهٔ عهد بیرون آیم وَلَمَّا و چون قَضٰی موسی تمام کرد اَلْاَجَلَ مدت
وَسَارَ بِاَهْلِهِ و برفت با اهل خود آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا بدید از جانب کوه آتشی
قَالَ لِاَهْلِهِ گفت مر اهل خود را اُمْکُثُوا درنگ کنید اِنِّی آنَسْتُ بدرستی که من دیدم
نَارًا آتشی لَعَلِّی اَتِیکُمْ شاید که بیایم نزد شما مِنْهَا از ان بِخَبَرٍ بخبری
اَوْ جَذْوَةٍ یا پاره ای لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما خود را گرم سازید بدان فَلَمَّا آنگاه پس چون
آمد بدان آتش نُودِیَ ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ
الْاَیْمَنِ از کنار راست رود کوه بر جانب راست موسی بود وادی نام رسید فِی الْبُقْعَةِ
الْمُبَارَکَةِ در جایگاه برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت سمره یا عناب
اَنْ یَا مُوسٰی آنکه ای موسی اِنِّی اَنَا اللّٰهُ بدرستی که منم خدای رَبُّ الْعَالَمِینَ
پروردگار عالمیان موسی علیه السلام در رفت گاه کرد آتشی سفید دید در
و بدل قرمز گمریست شعلهٔ آتش و نقای شجره مشاهده نمود از شعوذه این
در آتش تازه یک برد که شعبه وجود شجره تمام سوخته کرده هست در میان آتش
در شجره نیز هم که چنین است این قدر دانم که همین شعبه میکاهم کرد موسی علیه
السلام از دیدن آن با سی سوخته عقل و کفایت شوریده شد در پیش درخت یا
بایستاد و آن ندا مجدد و مخصوص آنگاه ای موسی اِنَّا اللّٰهُ بدرستی که منم الله رب العالمین تو دیگر
اَنْ اَلْقِ بیفکن عَصَاکَ عصای خود را موسی عصا بینداخت مار بزرگ شد
فَلَمَّا پس آنگاه که بیفکند عصای خود را رَاٰهَا دید او را تَهْتَزُّ حرکت میکند
کَاَنَّهَا گوئی که آن مار جَانٌّ دیو است وَلّٰی برگشت مُدْبِرًا پشت کرده
وَلَمْ یُعَقِّبْ و باز نگشت و باز پس نکرد یَا مُوسٰی ای موسی اَقْبِلْ پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس
اِنَّکَ بدرستی که تو مِنَ الْاٰمِنِینَ از امان یافتگانی اسْلُکْ در آر دست
یَدَکَ خود را فِی جَیْبِکَ در گریبان جامهٔ خود تَخْرُجْ بیرون آید بَیْضَاءَ سپید و درخشنده
مِنْ غَیْرِ سُوءٍ بی هیچ عیبی وَاضْمُمْ و فراهم آر اِلَیْکَ بسوی خود جَنَاحَکَ بازوی خود را
مِنَ الرَّهْبِ از ترس فَذٰنِکَ پس آن دو معجزه بُرْهَانَانِ حجتان اند مِنْ رَبِّکَ از خداوند تو
اِلٰی فِرْعَوْنَ و سران قوم او اِنَّهُمْ کَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِینَ گروهی بیرون شده از طاعت

آیتها و ما داد مر قصه‌ها را موسوم بخیر جناب شاکردان بر استادان خواندیم
در سه‌دین نبود و ما این قصه‌ها را تعلیم کردی ولیکن ما کنا نحن
ما موحیین فرستاده‌ق و خبر کننده تو اقتضا این و ما کنت بجانب الطور
و نبودی حاضر بطرف طور دست ازدا نادینا چون ندا کردیم موسی را و قریة بدین
دایم ورد زاد المسیر آمده از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کرد است
محمد صلی الله علیه وسلم و بتواخت در کشف الاسرار فرموده که موسی علیه السلام
السلام گفت الهی در تورات بخوانم صفت و سیرت تو بجای آورده و بفعال سوده من
سوف و بزین امتان ایشان است کرام پیغامبر خواست مرود خطاب رسید که
ایشان امت احمد اند حبیب من صلی الله علیه وسلم آرزو برد که ایشان بندی
مسجد فرمود که کنون زمان ظهور ایشان نیست کوخواهی آوا ایشان بشنوانم
پس خطاب کرد که یا امت محمد همه داد اصلاب پدران انتم تلبیک جواب
دادند و چون موسی را علیه السلام آواز ایشان بشنیدند خوش آمد کرد ثنا
باز کردند فی مرود که عطا دادم شما را پیش از انکه از من بخواهید و بیامرزیدم
قبل از انکه آمرزش طلبید و توبت بر ایشان است اعلم است که با وجود اختصاص
ایشان بخرقت رسالت صلی الله علیه وسلم و قرآن بدون ثمره فرمود سر
حسن لطف کرد و داد باهر جد بهتر است و دین بهتر از صد است که او نیز از آن
و چون این چنین تشریف از آن بواسطه حضرت رسالت منقبت است صلوات
الله و سلامه علیه لابد بر ما و بر یکدیگر بطور حافر خود و فکی که امت تو خواندیم
و اکن برحمتک و لیکن تو اخبر دادم از مغفرت بخشش کرد و از امت بودن
آن فریکه ادق و تو ما این قصه‌ها در موختیم لیتذکروا تا یم کنن فوقها ما یتذکر کردی
و اکه نیامده بدیشان من نذیر هم بم کنند من قبلک پیش از تو یعنی در ما تو یم

فرقت که میان عیسی و حضرت علیهما السلام بوده و اکنه سها عیسی بعرب فرستاده بودند و مدتها متمادی گذشته در میان آنحضرت و او فرستاده است
لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند و لولا ان تصیبهم و اکن
آنرا بودی که بدیشان رسیدی مصیبة عقوبتی برسنده بما قدمت ایدیهم
بسبب آنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستها ایشان یعنی بعلها ایشان از شرک و تقلم و معصیت
فیقولوا پس گفتندی وقت جلوه عذاب ربنا الهی و پروردگار ما لولا ارسلت چرا
نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام تو بما آورده
فنتبع آنگه پیروی ما کردیمی آیاتک آیتهای تو ما و تکون من المؤمنین
و بودندی از گروه مؤمنان پس چون رسول فرستادی و کتب بر ایشان
و بودندی از گروه یکان بتوی در رسول و جواب لولا و ازله حذف رفته است یعنی
کونه آنست که وقت نزول عذاب بدیشان فرستادی آورده انکه دعوت قرآنی
در باب پیغامبر صلی الله علیه وسلم از بهر در رسول کردند و ایشان بنبوت و فاقرا
خود نکشیدند گفتند اگر او پیغامبر است چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد چرا
آنکه فلما فلما جاءهم الحق آمد بدیشان آنچیزی که بغایت عرب فرستاده راست گردن
یعنی محمد پیغام درست یعنی قرآن من عند انا نزد یک ما قالوا گفتند لولا اوتی
چرا داده نشد محمد صلی الله علیه وسلم مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد
موسی علیه السلام از معجزات یعنی ید بیضا و عصا و ناقه صالح
آیا کافر نشدند بموسی شدند آنکه چون ایشان از مشرکان قط ما اوتی کما اوتی موسی
با نجیه داد ند موسی را سحران تظاهرا بر آیات تسع ما گفتند جنیان جبرئیل
موسی خدمت کنند یعنی موافق و هارون نظاهرهم هر پشت شوند در انکار خواندن
عادت با گفتند مشرکان عرب که در حجر عاوند یکدیگر اند یعنی قریه و قرآن
و گفتند جنیان یا مشرکان مکه انا بکل کافرون ما بهر یک از دین و حد

و یا جمیع پیغامبران کتاب ایشان کابرون کافر دیگانیم قالوا فاتوا بکتاب
من عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد هو اهدی منهما راه‌نمای تر منهما از این دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من اتبعه
پس روی کنم از ان ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که تو دیده و
قرآن حجت قل فاتوا بکتاب یعنی پس کو جانب کنند ترا و کتاب نیاورده اند
فاعلم بدانکه جزوی نیست که ایشان یتبعون روی میکنند اهواءهم آرزوها
خود را و دانشوده من اضل و کیست گمراه تر من ممن از انکس که یذر روی
کند هویه آرزوها خود من الله بی رهنمود من اتبع هوی از نزدیک خدای
ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه نیابد و بنزل نرساند القوم الظالمین
گروه ستمکاران و لقد وصلنا و بتحقیق پیوستیم لهم ایشان را القول سخن و تفصیل که پیوند
دادیم و پیوستیم لعلهم تا ایشان یتذکرون پند پذیرند و آوردیم دعوت را
تحت و موعظ یا یکواعید و قصص یا یا شارت و بشارت یا بعنیف یا بقرآن پیوسته
فرستادیم آنچه بیداد آیتی و ستوده یؤمنون گروند باشد یکه ایشان پند
پذیرند و کردند تامل کرده یا بگروند الذین آتیناهم الکتاب آنانی که داده
ایم کتاب یعنی قدیمه من قبله پیش از قرآن هم به یؤمنون ایشان بآن میگروند
بقول جمعی مراد مؤمنان اند یعنی چون ایمان و اصحاب اند اشهر آنست
که اهل کتاب اهل انجیل باشد و مراد جمیع ترسایان از اهل حبشه و شام که در مکه بخدمت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده ایمان آورده اند حدان سوره مکیست
و ایمان ان سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر انکه گویند آیت مدنیست
و اذا یتلی و چون خوانده شود قرآن علیهم بدیشان قالوا گویند آمنا به
بدان آورده ایم یا محمد و دانسته که کلام حق است انه الحق من ربنا سوی که قرآن

مرا بکلمهٔ لا اله الا الله یاری ده تا بحث آدم بدان نزدیک خدای تو برای تو بی
طالب گفت ای برادر زادهٔ من میدانم که تو راست میگوئی اگر نه دین پدران
قریش تبود ی که ابوطالب از مرگ ترسیده و کلمه گفت من بگفتن این کلمه
دل تو شاد ی ساختم آیت آمد که انک لا تهدی من احببت بدرستی که تو ای محمد نمیتوانی
نیازی با بیان من احببته آنرا که دوست میداری هدایت او و لکن الله یهدی من یشاء
خدای میتواند بیان هر که را بخواهد و هو اعلم بالمهتدین او داناتر است
براه یافتگان یعنی آنانکه مستحق هدایتند یا آنانکه در حکم
بهدایت ایشان صلاح دانسته چه اصل در هدایت حکم الهیست و هدایت مردم
هدایت هر کرا داد انست بدایت بدو همراه باشد تا نهایت آورده اند که حارث
بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد امروز که تو را قوت
و تمکن تو راست و آنچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیلهٔ سعادت
ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت شام عرب است و همهٔ سپه
کهف عربی تو کشتن ترا و از دین حق بیرون کنند و ما را با قلت انصار طاقت
مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که و قالوا و گفتند بعضی از کفار که
ان نتبع الهدی گروید ی کنیم همراه تو بدشمنی ما و نتخطف از ما بربایند
مردم شوند من ارضنا از زمین ما یعنی عرب یا از دین و یارما بایند و
بجبر دور کنند او لم نمکن آیا ما جا ندادیم لهم مر ایشان را حرما آمنا حرمی
یا ایمن که کسی را ایشان دست تعدی بر او نگشاده یجبی الیه کشیده میشود الینا بسوی این حرم
ثمرات کل شیء میوها هر چیزی یعنی منافع از هر نوع و عزاب از هر ناحیت
بدانجا آورند و روزی دادیم ایشانرا از نزد یا و ادی غیر ذی زرع وزرقا دره
نادان نیدانند و کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قریة از دیهی بطرت معیشتها
بسطمین

بسطمین گردانیم آنرا چگونه ایشان آنرا خراب و لخطت در اصل
نیابیم تا خبر آن گرفته و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون همیدانند این نکته
را و دنی میبینند و کم اهلکنا و چند هلاک کردیم من قریة از اصل بیوی که بنا
نهادن بطرت معیشتها کافر شدند در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی ما
شدند جانبهٔ اهل مکه و ما آنجا نیان را هلاک کردیم خاویة پس آنست
مسکنهای ایشان خالی و خراب و لم تسکن نشسته اند دران من بعدهم از پس
هلاک ایشان الا قلیلا مگر اندک از ده زیان که در زیان بقیا شدند و بس و بند و باز
خالی بگذارند و کنا نحن الوارثین و همیشه ما وارث آن مسکن بودیم از اهل
آن یعنی سایم باقی بعد از فنای صمد و ما کان ربک و نیست پروردگار تو
مهلک القری هلاک کنندهٔ اهالی دیها حتی یبعث تا برانگیزد در امها
در مرضع آن دیار و اصل آن بلاد یعنی چون اصل سوار اعظم ذیرکه تر و با فهم تر
باشند لا جرم آنها برانگیزد رسولا من ستاده که یتلو علیهم بخواند ایشان
آیاتنا آیتها ما را و ای انام حجت و قطع معذرت و ما کنا مهلکی القری و نیستیم ما
هلاک کنندهٔ دیهها بعذاب الا و اهلها مگر اهالی
آن ظالمون ستمکاران باشند بتکذیب رسل یا کار و ما اوتیتم و آنچه داده شده اید
من شیء از چیزی که اسباب دنیوی باشد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورد ازست
در زندگانی این جهان و زینتها و آرایش این سرای گم در مدت حیات بدا عتبار
بدان مباهات و افتخار کنید و ما عند الله و آنچه نزدیک خدایست از ثواب آن
جهان و ابقی تمامتر و پاینده تر خیر بهتر است افلا تعقلون آیا در نمی یابند
که دوران مهلت و مشقت زایل کنندهٔ و نعیم آخرت پاینده تر

و فهم نمی کنید که بدل مکنید باقی را بفانی و معیوب را بصحیح و مشغوب را بصافی
و بی خوب سوء حیف باشد نعل و زدادن بر چشم پس گردنی دد بما بر خاک
سنگ و در خبر است که اسیر امیر مؤمنین علی و حمزه رضوان الله علیهما با ابوجهل
معارضه بسیار کردند در باب دین و گفتند اند صادق یا ساحر با وید و غیر مجنون
فرمود این آیه نازل شد که ام یقولون آیا گویند شاعر نتربص به ریب المنون
در آخر دی و بنهرت در دی بر ما حدثان وعدهٔ نیک که در آن حق ما مستور است
فلیأت پس آنچه وعده داده اند آن سرور و شیعه یعنی علی و حمزه یا
عمار یاسر رضی الله عنه چنین کسی باشد ام تامرهم احلامهم یا نشاند ایشان را
عقلهای ایشان بهذا این بدان قول یا هم قوم طاغون از متاع و زندگانی دنیوی که
مورد ی بنگست و ما انفق و بصدد زوال و اضمحلال و ما هی بر مرتفع انتقال ام یقولون
پس گویند افتراه محمد از خود ساخته بل لا یؤمنون نه از عناد ایشان است
یوم القیامة در روز رستخیز بحدیث مثله بسخنی مانند او یعنی قرآن
مراد از ین کسی بوحی است یا وید مفتری و دروغ بافته باد کن در نزد ایشان
لعلهم اندخدای گانرا فانوا حیطوا پس گویند ان ذکر ک اند شریکان من
الذین آنانکه کفروا مولون بودید گمان وی بدیکه شرک شدند قل الذین
من کرینه آنانکه واجب شد علیهم القول ندیشان عذاب خدای یعنی آیات
وعده و کلمهٔ لا ملان جهنم و آنان دوسای ضلالت باشند یا دیوان که گویند
ربنا این پروردگار ما هؤلاء این گروه یعنی متبوعان اتباع انانند که ما اغویناهم
ایشان را بگمراه کردیم ایشان کما غوینا چنانکه خود گمراه بودیم تبرأنا ما آنکه بیزاری
کردیم الیک بسوی تو ادیشان و ما کانوا ایانا نبودند که ایشان اختیار کرده اند آنکه ما
بنودند ایشان که فی الواقع یعبدون ما را پرستند بلکه ایشان پرستش
هوای نفس خود میکردند و قیل ادعوا و گویند کافران را که بخوانید

انبازان خود را تا انها شرکهای ساخته دانیشان تا عذاب از شما دفع کنند
فدعوهم پس بخوانند ایشان را فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند طم مرایشان را
بحسرت اجابت و رؤیت رأوا العذاب و ببینند عذاب را تا بدان و متبوعان
لو انهم تا بدندکه کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی که داه یافتندی
خیلکه عذاب از خود دفع کردندی یا داه یافتندی بودندی لحق تا از عذاب
ایمن شدندی و یوم یناد یهم و یاد کن آن روز را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب
فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را بدین
شما دادعوت کردند بخود فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء بر ایشان
خبرها یعنی آنچه دانند یا بخاطر ایشان گذشته باشد فهم لا یتساءلون
در آن روز نه دانند تکه چه گویند فاما من تا آنکه در دنیا توبه کرد
و آمن و بگرویدخدای در رسول و عمل صالحا شایسته فعسی امید باشد
پس شاید بکه باشد من المفلحین از رستگاران و یوم قیامت سوال از جواب
فرو نهند و در رستگاری باجابت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام
الله باز بسته است سر نزیر رضای محمد نفس و در رستگاری عین است
پس آورده اند که صنادید عرب هفته میزدند که خدای چرا خدا با فرستد
اختیار کرد باید که حقیر ترین منصب علی بن کثیر ترین اهل مکه و طایف رسید
لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حقیر چنانکه در جواب ایشان
فرمود اهم یقسمون رحمت پروردگار تو را نحن قسمنا ما بخش میدهیم
معیشتهم آنچه بخواهد و میخواهد در دنیا و رفعنا و برتری میدهیم
بعضهم بعضا بعضی را بر بعضی درجات تا هر که را بخواهد و میخواهد
در رسالت جناب حضرت مصطفی

نازل شد که وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ واصی کرده ایم آدمی را بِوَالِدَيْهِ بدو پدر و مادر
او را حُسْنًا نیکوئی بعنی فعلی که محض خوبی باشد وَإِنْ جَاهَدَاكَ و اگر کوشش
نمایند وَالدین وحتک وجدال کنند با تو لِتُشْرِكَ بِي تا شریک آری بمن و
انباز گیری مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ آنچه نیست تو را بدو علمی وَحَيْثُ او را وصیت
تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر تو تکلیف کنند بآنکه
انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ثابت و فی الواقع الوهیت ثابت
نیست جز مرا فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت
خالق روا نیست إِلَيَّ بسوی مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما از
مؤمن و مشرک فَأُنَبِّئُكُمْ پس بیاگاهانم شما را وقت جزا دادن بِمَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که می کنید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند
بعد از کفر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته بعد از مسلمانی
لَنُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه داخل کرده ایم ایشان را فِي الصَّالِحِينَ در زمرهٔ سروکاران بیاد ما
و بیم در مدخل ایشان که بهشت است وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ یکوی کسی هست
که می گوید آمَنَّا بِاللَّهِ ما گرویدیم بالله و حدای مرا و مسلمانی را و هوی ضعیف لایمان
که می گفتند ایمان داریم فَإِذَا أُوذِيَ سوی چون ایذا کرده شود فِي اللَّهِ در راه خدای
بسبب دین او یعنی چون کفار او را عذاب کنند جَعَلَ گرداند یعنی دارد در شمار
فِتْنَةَ النَّاسِ بیخ و عذاب مردمان را كَعَذَابِ اللَّهِ مانند عذاب خدای یعنی
تکذیب ایمان کند از خوف عذاب خلق جنانکه ترک کفر می بارد کند از خوف عذاب
خدای وَلَئِنْ جَاءَ و اگر بیاید نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ یاری از نزد پروردگار تو یعنی
فتحی و غنیمتی لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما هستیم با شما
در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید أَوَلَيْسَ آیا نیست خدای

باهم او دانا تر از همه دانایان بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ بآنچه در دلهای عالمیان است
از صفای اخلاص و کدورت نفاق وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ و هر آینه بداند خدای
الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند بدل وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ و بداند منافقان را
ایشان را در دین معتبر خواهد ساخت با بتلا و امتحان در بلاهه بحنت و بلیت
جوهر مردان شناخته شود چنانچه با آتش عیار زر و نقره معلوم می گردد
بگلو و صیات هر یکان در هر وزن تعالی قرآن بصیرقل شناخت جوهر مرد
و کره پاک بود از بلا بخواهد جست و او در اصل بود پاک سبحانی خواهد کرد
در کتاب آورده ابو سفیان و امثد بن خلف عمر بن خطاب و بختاب را
گفت که از دین محمد تو وی بتابید و طریقهٔ رضی الله عنهما و قدم بندان
فرو مکنانید و او گفت ما ثابت بودیم با کسانی باشد ما انبار بادیم و شما
را دور زیر بار گناه نگذاریم حق سبحانه فرمود که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند
آنانکه بگرویدند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پی
روی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید وَلْنَحْمِلْ و باید که بردارم
خدای را که گناهان شما را امراست دوتا و پیاچرا یعنی کی متابعت ما
کنید و اخطاهای شما بردارم وَمَا هُمْ و حال آنکه نیست ایشان
بردارندگان مِنْ خَطَايَاهُمْ از گناهان مؤمنان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز
إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند در بعض خود که می گویند
باد خطاهای مؤمنان بردارند دایشان بر حمل آن اندک و بسیار قادر
نخواهند بود بحث کوانی باد گناه خود و باد گناه آنان نیز که سبب ایشان
گمراه شدند کما قال سبحانه وَلَيَحْمِلُنَّ و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت
أَثْقَالَهُمْ بارهای گران خود یعنی وزر و بال آنانی که گمراه ساخته اند ایشان را

بارهای گران آنان را خواهند برداشت و بارهای گران را

مع أثقالهم

آنام و جرایم ایشان خواهد ساخت بر آنکه چیزی از گناهان کسان کم کرده
وَلَيُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهد شد تابعان و متبوعان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ بر آنچه بودند که دروغ بافتند آنرا باطل
و جهل که سبب اغلال خلق بر خود و لَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا
إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد نوح فِيهِمْ در میان ایشان
أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مگر پنجاه سال دوایت اشهر آنست که نوح
علیه السلام چهل سال بمبعوث شد و شصت پنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد
و بعد از طوفان شصت سال بزیست و در اخبار او چنین رفته و نقل او کرده
عمر نوح علیه السلام هزار و پنجاه و شصت سال بوده صاحب بیان المعانی فرموده
سیصد و هفتاد سال بمبعوث شد و پنجصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از
طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت علم السلام بوقت قبض روح
نزدی بیامد که ای دراز ترین پیغامبران از جمعت عمر نزدی و اجر چون یافتی
فرمود که بانعم ما نه خانه که در و در آمدند باشد از یکی در آیند و از دیگر
بیایند سوم کوچه و عمر نوح انسان باشد آخر روز چنانکه فرمان باشد
در بودن در دنیا بودن رفتن او همه یک روز هزار سال یکسان باشد قصهٔ نوح
علیه السلام جهد تسلیه سید انام است صلی الله علیه وسلم
و تنبیه بر کشیدن اذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بدان که طوفان نوح
علیه السلام پنجصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و هم چنان دعوت
او نمود و کسی نمی گروید فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ پس بگرفت قوم او را طوفان
عذاب وَهُمْ ظَالِمُونَ و ایشان ستمکاران بودند بکفر وَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات
دادیم نوح را وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ و یاران کشتی را که با او بر بود از مؤمنان

وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم کشتی را
وَاتَّخَذَ قوم نوح را آيَةً دلالتی یا عبرتی لِلْعَالَمِينَ برای عالمیان تا بران استدلال
کنند یا بیند که زبردستی را زیردستی نباید کرد و ابراهیم را وَإِبْرَاهِيمَ و یاد کن ابراهیم را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ
مر قوم خود را اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را وَاتَّقُوهُ و بترسید
از عذاب او ذَٰلِكُمْ این عبادت و تقوی خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را
از دین و آیینی که دارید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید خیر و ربا
از شر و نفع را از ضر إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای أَوْثَانًا بتانرا وَتَخْلُقُونَ و بدروغ می نهید إِفْكًا دروغی که آنرا خدای نام
میکنید إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ بدرستی که آنرا که پرستش می کنید مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند
لکم شما را فَابْتَغُوا پس بجویید عِنْدَ اللَّهِ از نزد یک خدای روزی را وَاعْبُدُوهُ و او را پرستید
وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر او کنید إِلَيْهِ بسوی او را تُرْجَعُونَ بسوی او باز کرده خواهید شد تا بخلق
ابراهیم بود علیه السلام آنکه حق سبحانه قصد سوی کند قریش را و وی فرماید
وَإِنْ تُكَذِّبُوا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغامبر ما را فَقَدْ كَذَّبَ پس بدرستی که
تکذیب کرده اند رسل خود را أُمَمٌ قَبْلَكُمْ جماعتهای پیش از شما چون قوم
نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان مر پیغامبر ما را ضرری
نرسید بلکه معجزات ایشان ملامع شده مستحق مقوبت دنیوی و آخرت شدند
پس از تکذیب شما مر نبی مجیب را چه زیان وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده
إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر پیغام رسانیدن آشکارا او پیغام رسانید و بدیم

واميد شما را دعوت كرد وانرا متوليات آخرت بترسانيد وشما بحث ونشر را
منكر شديد اَفَحَسِبْتُمْ قَاصِفٌ آيا ظن ميبريد وخصومت غيب ميخواند يعني ميپنداريد منكران بعث كه چون بدنها خاك شد خداوند آنها را گرداند خداوند آفريدگار
واز نيست هست ميكند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز ايشانرا ابتدا از سر دعوت باز گرداند
بجهوه اَنْ يُدْرِكَ بدرستي كه ابتدا واعاده عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ بر خداي آسانست قُلْ
بگواي محمد مر اين منكران را از ادله تفكر واستدلال سِيرُوا بروند فِي الْاَرْضِ
در زمين فَانْظُرُوا كَيْفَ پس بنگريد كه چگونه بَدَأَ خَلْقَ بيافريده است خداي
خلق را بوانواع اختلاف اشكال وانحاء احوال ثُمَّ اللّٰهُ پس خداي يُنْشِئُ طاهر گرداند
النَّشْأَةَ الْاٰخِرَةَ آفرينش كار ديگران ملخص بحثي آنست كه چون بديديد وبدانستيد
كه خالق همه را ابتدا الدات هست لازم شود بر شما در اعادت وبعد از موت
دانيد كه آنكه مبدع خلايق است ميتواند كه معيد ايشان باشد اِنَّ اللّٰهَ بدرستي
خداي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيزي از بدو اعادت قَدِيرٌ توانا است بجهت كه
قدرت صفت ذاتي اوست وذات او بجميع ممكنات يكسانست پس چون بر نشاة
اولي قادر است هر آينه از نشاة اخري عاجز نخواهد بود يُعَذِّبُ عذاب ميكند
مَنْ يَشَاءُ هر كرا خواهد عظيم او وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ ورحمت ميكند هر كه خواهد
بخشش او وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ وبحكم او باز گردانيده خواهيد شد در روز جزا
گفتند عذاب كند خدا كافران را بچه سبب توفيق ايمان در كشف اسرار آفريده
كه بيش از روي عدالت ورحمتش ازداده خلل بر كرا خواهد باوي عدل كند
واز پيش راند وانرا كه خواهد باوي فضل خَلَقَ وبلطف خويش فرا ندهد
گردانيدن خداي را بر خواستن او خالق را ندهد فضل خلق مر اورا ندارد عذاب
گردانيدن خالق را بر توان او در نياورده كه عذاب برشت خويست

ورحمت خويش خلق ونوازد بعضي عذاب ورحمت بعيل دنياست وبيكي آن بايوجود
رقاعت يا بمتابعت بدعت وملالدنست سنت يا بتمن قدخاطر وجمعيت دل
وامام قشيري قدس سره فرموده كه عذاب يا آنست كه بنده را باوكذا رد ورحمت
بآنكه خود ستوده كار او نمود تا تو نيز شيء يا رها روتوق نكنيد كار ها
وَمَا أَنْتُمْ وَنيستيد شما اي مردمان بِمُعْجِزِينَ عاجز كنندگان مر پروردگار خود را از
عذاب خود فِي الْاَرْضِ در زمين يعني كه بخواهيد كه ازحكم او بگريزيد ورويد
در زمين متواري شويد نتوانيد وَلَا فِي السَّمَآءِ ونه در آسمان يعني كه
در آسمان باشيد هم عاجز كننده نيستيد وگفته اند مراد آنست كه نه هر كه در
آسمان است قادر بود بر عاجز كردن خداي وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ونيست
شما را از سواي خداي مِنْ وَلِيٍّ هيچ دوستي كه نگاه دارد وَلَا نَصِيرٍ ونه ياري
كه بصدد دفع ان در آيد وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانكه بكويند بِآيَاتِ اللّٰهِ بآيات
خداي يعني كتب او يا بدلايل بصدت وَلِقَائِهِ ولقاي او يعني بمرا و آخرت
اُولٰئِكَ آن كروه يَئِسُوا نوميد شدند مِنْ رَحْمَتِي از بخشايش من در دنيا
يا نوميد خواهند شد در روز قيامت وتعبير بماضي جهة تحقق وقوعه
وَأُولٰئِكَ وآن كروه لَهُمْ مر ايشانراست عَذَابٌ اَلِيمٌ عذاب دردناك يعني
دايم بسبب كفر ايشان پس از اين متفرعات بازگشت بقصة ابراهيم عليه السلام
ميكند وي فرمايد فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب قوم ابراهيم بعد از منع
ايشان از عبادت پرستي وبعد از كريشان اِلَّا اَنْ قَالُوا مكر انكه گفتند بعضي از ايشان
بابعضي اُقْتُلُوهُ بكشيد او را اَوْ حَرِّقُوهُ يا بسوزيد او را فَاَنْجَاهُ واتفاق نمودند پس رهانيد
او را مِنَ النَّارِ از آتش چنانچه فَاَلْقٰهُ بيفكندند او را در آتش پس بر هانيد مر او را خداي
از آتش او را برامن وسلامت كردانيد اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستي كه در اين

اسماعيل

اسماعيل عليه السلام بوي داد از حاجر كه كنيز ك سارة خاتون
بود وچون سن ميارگ آن حضرت بصد و واند ه يا صد و بيست
رسيد حق سبحانه از سارة دربارة او فرزندي بخشيد چنانچه فرمود وَبَشَّرْنَاهُ
بِإِسْحَاقَ او را بشارت داديم بر سن پيري باسحاق فرزندي اسحاق
يَعْقُوبَ بيعقوب نَبِيًّا پيغامبر وَنَادَيْنَاهُ ونداديم او را اَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ كه اي فرزند
او نبوت را بعيسي وبحق احمد عيل وبخاسراني وَالْكِتَابَ وكتابها را يعني
توريت وانجيل وزبور وفرقان وَاٰتَيْنَاهُ واديم او را اَجْرَهُ مزد هجرت او
فِي الدُّنْيَا در بن مر اي بانكه فرزندان او را در كهتر سن هجرة عتيم يادنزيه
طيبه از اني داشتيم وبفاسبري وكتب بدينشان عطا كرديم يا او را مقبول
خلق ومحبوب دلها ساختيم تا همه اهل ملل نسبت خود را بوي قربت ميكنند
يا كم كرديم بصلاق تا آخر عمر او را وَإِنَّهُ وبدرستي كه مزد او در دنيا وَفِي الْاٰخِرَةِ
هم خانهاي بهشت او در مهمان خانهاي بساط دعوت انداخته بود تا هلا
نيز هست وبناي ايمان مايدة بر فايده بر چيدند تا آنانكه وبدرستي كه او
فِي الْاٰخِرَةِ دران سراي لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جملة شايستگان ويسنديده
كانست وَإِذْ قَالَ وياد كن لوط را اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر كروه خود
را از اهل دن كنعان اَئِنَّكُمْ آيا شما لَتَاْتُونَ الْفَاحِشَةَ ميرسيد بدان كار زشت
وبعضي اَئِنَّكُمْ ميخواند يعني بدرستي كه شما بفاحشه ميايد يعني ميكنيد كاري
كه بغايت زشت است وبسبب قباحت ان مَا سَبَقَكُمْ پيشي نكرفت بر شما
بآن فاحشه مِنْ اَحَدٍ هيچ يكي از عالميان از عاليان جهت آنكه طباع سليمه
از چنين عمل منفرست ونفوس پاكيزه از كار دگاه دور اَئِنَّكُمْ لَتَاْتُونَ آيا شما ايد بدان
آيا شما ايد بدان طريق مباشرت تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ ومي بريد راه را بزن

الله الذي بيده ملكوت كل شيء وهو يجير ولا يجار عليه آنكه ذوي خواست كيرد بيرستنده
بي مثل بيچون بي چگون از هر چيزي جون بيت وملك وادي وكوكب وهو
القاهر فوق عباده واو غالب است ودر ملك خود شريك ندارد ولكم حكم كما بايد بكت متوجه
مشركان را مخاطب ميكند ان الذين تدعون من دون الله عبادا امثالكم اين مثلها اشرفها القرآن
ما بايد ميكوم
براي مردمان ولعلهم يتفكرون وتدبر نمايند وتفكر نمايند انوا ان الذين تدعون من دونه
كه ندبيروي كنند در بحقان حيزها لكم ولهم يا نزديد خداي تعالي استوان ولا تزيدوهم
آنها را وزيون ما يحق بحق باشي اظهار حق نه بباطل ثم ليقطع بدرو كه
بدريوم آنرا بدن لا يكه تشانه ايست سرخ يا زرد مرغ را مثال عبرت ثم ليختنق
مركز ويكانرا الى السماء آنجا كه آيد وي كرده ي شود ثم ليقطع الكتاب
ازكردان فاقم الصلوة وي پاي دار نماز را ان الصلوة تنهى عن الفحشاء بيكه نماز ميوه بازي
دارد عن الفحشاء از كار زشت وعمل زشت بود والمنكر واز هر عمل كه حكم شرع
منع باشد جون سبب باز ايستادن وي باشد از معاصي چه مداومت بر واجب
دولتم ذكر وهو برتر كمال خصلتيست كه ذات بنده را ذكر ناياد دارد او ورده اند
كه جهان اضافي ملازمت جماعت نموده باحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم
نمازي كذارد وهيچ نوع از خواهش نبود كه مركب آن في شد جون كه بايست
حال بوقت عرض رسانيدند آن حضرت فرمود نكه ان صلاته تنهاه وي باشد كه
نماز او را وا دارد كه زنا وي نا فرمان نكند وزن نا فرمان نكند كه
ودس وسيط باستاد خود از وهب بن كيسان رضي الله عنه نقل ميكند كه حضرت رسالت
صلى الله عليه وسلم فرمود كه هر كه باز ندارد نماز او را وي را از فحشا و منكر زياده نشود
او را بدان نماز از حق سبحانه وتعالى الا دوري صاحب تا ويلات آورده كه هر كه را
از نفس وتن رذيل وسر زده روح وحي نماز نيست باز دارنده نماز تن ناهي است

از معاصي ومنكرات وصلوة تضرع نفست از رذايل وعلايق واخلاق مرديد وصيانت
نفس او نمايد وي باز دارد فحشا و منكر وقول وفعل قبيح را وصلوة سر منع نمايد
التفات بماسوي حضرت وصلوة روح كي نمايد از استغراق بملاحظه اغيار وصلوة
خفي بكذارند سالك را از مقرره تنبيه وتذكير نمايند يعني بر وي ظاهر كرد ديكه
از روي حقيقت هر يكي نيست نقد اين عالم باز پس بعالمش مفروش
وكذكر الله اكبر وهر آينه ذكر خداي اكبر بزرك تر است از آنكه كسي چيزي را با او
يا بزرك تر است از آنكه ذكر ديكري با او معادله كند وبقولي بعضي كه كوينده مراد آنست كه
نماز است معني اين باشد كه نماز بزرك تر است از سايرطاعات يا آن بزرك تر است
بر صاحب خود موجب عقوبت بخشايش منكر باقي كه دارد محققان بر آنند كه ذكر خداي
بنده از بزرك تر است از ذكر بنده خداي را چه ذكر كننده آينه است يا غير آن وذكر
خداي صافيست از كدورات خلل واغراض يا ذكر كننده حمايت فنا بود نشاء
ذكر خداي باقي است زوال بدهد نيايد ذوالمنن قدس سره فرموده كه
ذكر او بزرك تر است از آن جهت كه تو او را ياد كني مكر بعد از آنكه او ترا ياد كند
سابق برحمة الله فرموده است كه ذكر او در اذل شما را جهت آن ذكر كرد
در بين وقت او را دادند نفحات از شيخ ابو سعيد ابو الخير روح الله روحه نقل
ميفرمايد كه ذكر خدا بر تو زود تر است از آنكه تو او را ياد كني او ترا ياد كند
ذكر او بزرك تر است از آن جهت كه تو او را ياد كني مكر بعد از آنكه او ترا ياد كند
او ترا ياد كند تا تو او را ياد كني وذكر خداي را ذكر خدا بر تو فرض كرد
تا ياد كند تا او بر تو رحم كند والذكر الله اكبر وذكر خداي را است
اكبر يعني ذكر خداي شما مناسب صلاح شما خواهد بود
ولا تجادلوا وبيكار مكنيد وجدال مفرماييد الا بالتي هي احسن
با اهل كتاب يعني با كساني كه در عهد شما اند يا جزيه بقبول كرده اند الا بالتي

هي احسن مكر بخصالي كه آن نيكو تر است بي خشونت با ايشان الا الذين ظلموا منهم
مقابله كنيد وغضب اثبات نمايند الا آنرا كه ظلم منهم مكر آنانكه ستم كردند
از ايشان يعني عهد بشكستند يا جزيه باز كردند وكفر آوردند مظلومان
از اهل كتاب آنانند كه اثبات ولدي كنند مر خداي را سبحانه وتعالى
وبكويند با اينكه بصدق تمام آمنا ايمان آورده ايم بالذي انزل بآن
چيزي كه فرو فرستاده شده است الينا بسوي ما يعني قرآن وانزل اليكم
وآنچه فرستاده اند بشما يعني توديت وزبور والجيل وانجيل وخداي ما
وخداي شما واحد وهو يكيست ونحن له ومائيم مر او را موحد كردن شما كانيم و
مخلصان و مؤمنان وشما الفاظ او ياب مكنيد آنا بعباد ودعا بآن ونزلت
وچنانكه فرو فرستاديم بر انبيا كتب خود را ونحن فرو فرستاديم اليك
الكتاب بسوي تو قرآن را كتابي عزيز يا كتب سابقه را بر اصول دين
على انا كه يحكم بها النبيون داود ويم ايشان اعلم كتاب متقدمه جزت
ابن سلام واصحاب او رضي الله عنهم بر ستون بدي كه وند بقرآن نام او آنها
اند كه مي نويسند حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم وقرآن كويند بودند جون
شبي او ساعده وبحيرا وسطور ودوخته واعراب ايشان وفي حولا واذن
كروه عرب مصدقا لما بين يديه كسي كه وي بقرآن يا كند ومن يكفر بها يا بآيات ما منكر شود
ابتهاي كتاب ما را الا الكافرون مكر كافران وبيكانكان از ذمه جون كعب ابن
الاشرف ومعاندان عرب جون ابوجهل وما نند وي فما كنت وبنودي تو كه
تتلوا بخواني من قبله پيش از قرآن من كتاب هيچ كتابي را كتب مخطه
ولا تخطه وفي نويسي كتابي را بدست راست خود تا كيد است در نفي كتابت
يعني هرگز نخوانده و بخط خود نوشته كه كسي بخواننده و نويسنده

وما نجحد بآياتنا وهنگو نشوند مر آیتهای ما که خداست وقران الا انطابل ورا
هگ کاسان در ظل که کاذبه و کنند یا وجود روشن حجه دلایل نجاذ وقالوا و
گفتند کافران لولا انزل جرا فرستاده نمی شود علیه بر محمد آیة نشانه
من ربه از پروردگار او یعنی بخواهند چون ناقه صالح و عصای موسی یا ید
عیسی علی نبینا وعلیهم السلام قل انما الآیات بگو جز این نیست که ایقاء و مخزها
عند الله نزد یک خداوند است هرگاه که خواهد و برهر که خواهد فرو فرستد
والظاهر ان بقیصده اقتداء واختیار من نیست وانما انا و جز این نیست که من
نذیر مبین بیم کننده ام اشکارا یعنی ترغیب و کم بلغتی که شما را بیاید و لم
یکفهم آیا بسنده نیست ایشان را یعنی حجت و کفری واضح انا انزلنا انگه ما
فرستادیم علیک الکتاب بر تو قران را در پرستنده علی قومهم خوانده می شود
بر ایشان بزبان ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و انوار فصاحت بر ایشان
مکشوفست و ترغیب کرده و کوتاه ترین سوره در برابر قران از ایشان طلبیده
و نشان انگیخته که دعوی رسالت او را بدان باز نمایند و معارضه آن نمی پردازند
معجزه دیگر قران را زان کجا باشد و گفته اند یعنی بحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم آمدند و بعضی ایشان بعضی خود فرستاده یا خود آوردند و معنا انکه بجای
که علی خود را بآن آفرید سازنده حضرت فرمود که صرین بکاو پس قرین داکه انزلنا
بجای ایشان بدیشان آورده رحمت کند و خیر یک عزیز ایشان آورده و این
آیت نازل شد که آیا کفایت نیست ایشانرا قران که بدیشان میخوانند ان فی ذلک
بدرستی که در این کتاب لرحمة هر آینه بخشش است و نصیحتی بذکر مر کسی را که
متابعت او کند لقوم دینداری را صحیحی است یؤمنون مر کروهی را که
تصدیق کنند قل کافی است بگو بسنده است الله میان من و
ربیان

وبیان شما شهیدا گواه یعلم من حد مر اقصد دین می کنید بجحدات یعلم می داند
ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست پس حال من و شما بر دیگی
لحن احمد بود والذین آمنوا آنانکه گرویدند بالباطل بناء حق چون یهود ید
وغیرانید یا ایمان آوردند بمعبودان باطل وکفروا بالله وکافر شدند بخدای
عز وجل آن کرده هم الخاسرون ایشانند زیان کاران بردگ کردند کفر یا ایمان
ویستعجلونک بشتاب می کنند کافران تو با العذاب بفرود عذاب چون نضر بن
الحارث واصحابش او گفت بار خدایا اگر این قران حق است از نزد تو نام برده و معین باران
عذاب هر قومی لکل امة اجل عذاب هر اینده بیاندی بستجیل ان عذاب موعود
ولیأتینهم بدیشک خواهد آمدن عذاب بدیشان بغتة ناگاهان در یکی
یا بر تب مرگ یا در آخرت وهم لا یشعرون ایشان ندانند آمدن او تا یستعجلونک
یا بشتاب طلب تعجیل می کنند تو بعذاب وان جهنم وحالا نکه دوزخ
لمحیطة بالکافرین فروگرفته است و احاطه کرده بکافران پس
موجبات حتم چون کفر و معاصی حاصلست بدیشان یا عامل یعنی مستقبل
بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان یوم یغشاهم العذاب روزیکه دراید
عذاب بدیشان من فوقهم از بر سرهای ایشان ومن تحت ارجلهم واز زیر پای
های ایشان ویقول وگوید خدای یا فرشته با مر او مر مردم را ذوقوا بچشید
ما کنتم تعملون جزای انچه بودید که می کردید دیگی داد عمل
بود و بچشی داد چشیدنی هر چه انجا کاشته اید یا عبادی بندگان من الذین آمنوا
چون بذوق بحصول خود شاد و خرم شوی آورده اند که چون مؤمنان در مکه
اقامت کرده از حجت قلت زاد و کمی استعداد نا بسنده حجت اوطان با محبت اوطان
محبت می کردند و تن بر هلاکت اسپس بستن جدای می نمودند حق سبحانه این

انتقام کشنکانیم هلاک وعذاب ز عذابها ونقض یادایم موسی
عصا موسی با توریت جندیدایم تا قرآن پس باش
درشک بن لود بدت موسی دررسید آورده که حق سبحانه وعده داده
بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که پیش از انکه از دنیا برحلت کنی موسی
علیه السلام را خواهی دید لهذا کیفیت صعود وعده می کرد که شد وچون
در لقاء وی ودر رفیق که آن حضرت را بصحراء برد ند موسی را در آسمان
ششم دیدهم بوقت عروج وبوقت نزول وکرد ایم کتاب
منزل بموسی علیه السلام داده نایند مر بنی اسرائیل را
وکرد انیدیم از بنی اسرائیل پیش ما یان که
خلق را با مفرد ند یا حکام توریت بفرمان ما آن حکام
که صورت بند بوایمان باورشد اید قوم یا بر اند کاب طاعت یا از معاصی
وبود ند که بایات ما یعنی علامات که بموسی داده بودیم
بگمان بود ند بدرستی که آنچه کاد تی حکم کند میان ایشان
در ان چیز ها که بود ند که در ان اختلاف می کرد ند از امر دین پس
حکم کی جدا کرد انیدن از باطل وهریکی را بنصاب ایجاد حد
ایمان نفوذ وبیان یکرد براهل اهل که آن حضرتها که بکذبان رسید
جند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل قرنها
بود قوم عاد وثمود یشوون می روند فی مساکنهم در مسکنها ی ایشان
میروان می کنند در سفرها ی خود بدرستی که در ین حکایت
ما ذکرنا لآیات هر آینه عبرتهاست لقوم اولوا یعنی صاحبان
خردها که می شنوند

عظم دین قوی محفظ براواخته تو حرب داسابقکی کن که بود حرد وری کاد
لعیاد فوادوزد کرساخته تو

بسم الله الرحمن الرحیم

در اسباب نزول مذکور است که ابوسفیان وعکرمه وابوالاعور بعد از واقعه
احداد مکه بمدینه آمدند در پس کرخان یعنی زنان ابوای نزول کردند در بیرون
شکر یا چون زنان حاضر شده واز حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم امان طلبیده
استد عا نمودند که مارا بالات ومنات یاد کنند ویکویند اوذ تیاست شفاعت
هستانیز قرا بکذاریم بآخرت خدای خود کنی لهذا بحق برهان حضرت شاق
آمده دوی مبارک در هم کشید ابن الزبعری وابن قیمة چند در بیشتر گفته یا رسول
الله سخن اشرف عرب را رد مکن فالصلاح علی رضی الله عنه وامر ابن الزبعری را
عند حضرت اسلام وصلابت دین در یافت قصد قتل کرد وفرمود حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که ای عمر ایشانرا امان داده ام ونقض عهد
دنیست وایت آمد که یا ایها الذین ای پیغامبر قل لهم ترا بکو ثابتها
بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد وکفر بصانعهم وفرمان
مبر کافران مکه را چون ابوسفیان وعکرمه ان تطع وبشنوا
چون ابن ابی وسعت یردوکم علی اعقابکم بدرستی که خدای هست حکم
دانا بفاده ایشان حکم کننده بوفای عهد ولا تطع پیروی کن ما یوحی
الیک آنچیزرا که وحی کرده می شود بسوی تو من ربک از پروردکار تو چون
فی انصاحت ایشان ان الله بدرستی که خدای کان بما تعملون بآنچه
می کنید خبیرا دانا وتوکل علی الله وتوکل کن بر خدای یعنی کار خود باو
کذار وکفی بالله وبسنده است خدای وکیلا کارساز دهم کذار وکفیا

این خدا ایعنی بکوش فهم استماع نمیکنند ولا یبصرون آیا نمیبینند وی دانند
انا نسوق الماء آنرا که ما آب رای رانیم یعنی بادان وسیل رای می فرستیم الی
الارض الجرز بزمین خالی از کیاه وکشت اندام موضوعست در روایت بن
آب جوبها بادان می رسد حق سبحانه فرموده که ما آب بادان زمین خشک می
رسانیم فنخرج پس بیرون می آریم ازان آب زرعا کشت فاکلی کنند از
مراد خلایق وانعامهم ستورانشان ومی خورند ازان زرع انفسهم جانهای
ایشان کاه وبرک درخت افلا یبصرون ونمی بینند ایشان دانه ومیوه
فلا یؤمنون آیا نمی نیندها قرین قدرت ما آستدلال کنند بر کمال قدرت
حق وندانند که انکه قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد
بر احیاء مردم بعد از موت ویقولون وی کویند کفار مکه
متی هذا الفتح کی باشد این فتح که مؤمنان می کویند ان الله سیفتح لنا علی الکافرین یعنی
کافران اندوی استهجاء یا بحاء کفتند این فتح که وعده داده یکی ما محمد بود
زود باشا نباید قل یوم الفتح کو هیچ دانست کویان در وعده خود
فی یکی از حد قوله یوم الفتح روز فتح بدر یا فتح مکه لا ینفع الذین کفروا
سود نخواهد داشت آنانرا که کفر ورزیدند ایمانهم ایمان ایشان مراد ستقبل
لان وود فتح اکنون در حال قتال ایشان ایمانرا فایده ندارد زیرا که ایمان باس
بود ولا هم ینظرون ونیستند ایشان را مهلت داده شوند در آخرت
وعذاب حد توقف افتد فاعرض پس روی بکردان بطریق لجاجت عنهم از
ایشان تا روزی معلوم یعنی تا نزول آیت السیف وانتظر وانتظار بایش فتح کن را
انهم منتظرون بدرستی که ایشان نیز منتظرانند ترا که غلبه کنند بر تو نزدیک
سجانه تو غالب کرداند ترا الحق بعلوا ولا یعلی منتظر باش ذ الطاف

وکفایت کرده حاجات جود وزه لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت
کند آورده اند که ابی معیط چون این سه دیف بلیب واریب بود بارها
کفتی مراد ودست کریکی ازان فهم میکرد زیاد ه ازانکه محمد فهم میکند وعرب
او را قد والقلبین دف کرده بودند وحق که از بدو کودکی نه بکذب بلکه بصدق
درست ویکو دیدیا ابوسفیان بدو رسید وخبر قوم پرسید کفت بعضی
مقتول شدند وبعضی منهزم ابوسفیان کفت ثمانین توجه حال دانم که کی در میان
دیکر دست ابی معیط زد کفت والله ما ذنبت الا
الماء حق جنت حاجه او داد دروغ کوی ساخت ومعلوم شد که او داد ودل دانیت
ودین باب آیت آمد که ما جعل الله نیاورد خدای لرجل هیچ مردرا من
قلبین دو دل فی جوفه در درون او نزد اکه قلب ضدن دوح حیوانی ومنبع
قوی نفسانیست بس کویش نباید زیرا که دوح حیوانی یکی است ودر داد آفریده که
منافقان آن حضرت دو دل دانند یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرموده که
در دوح کی کنند حق سبحانه هیچ کس را دو دل نداده وما جعل وناشانست ازواج
کم اللائی تظاهرون منکن آنانرا که ظهار می کنید از ایشان امهاتکم
مادران شما یعنی دنی که می کوید انت علی کظهر امی مادر شما ناخته ذیرا که
بتجانب دو جهت وامرأة که یکی مقتضای مخدومیة ودیکری مستدعی خادمیة است
در یک زن از قبیل محالات می قراند برد وما جعل ونکردانید ادعیاءکم
پسرای خواندکان شما ابناءکم قولکم بیان حقی شما بنوت امر کم
صورت عار نیست پس با یک دیکر جمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده پس
خدا بنده چون فرزند اصلی میراث می برده چوکه فی سوکه چنانکه دو دل در یک
درون نمی باشد همسر دو جهت وامومت در یک زن نیفزند وبر خواندکی

نفقه و کسوه زیادت از معهود طلب کردند چنانچه بر عادت زنان معهود
و امثال آن و چیزها طمع می کردند که در تصرف آن حضرت نبود و اسباب
دیگر هم در کتب سیر مذکور است و بر هر تقدیر طول کشید از ایشان اعتزال
نموده بعلیه در مشربه که خزانهٔ وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز
که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیت تخییر فرود
آورد که یا ایها النبی ای پیغامبر قل لازواجک بگو مر زنان را ان کنتن تردن
که هستید شما که می خواهید الحیوة الدنیا زندگی دنیا یعنی نعیم دنیا
وزینتها و آرایش آن از جنس ثیاب فاخره و پیرایهای بکلف فتعالین امتعکن
پس بیایید که بدهم شما را متعهٔ طلاق واسرحکن و رها کنم شما را سراحا
جمیلا رها کردن نیکو بی غیبت و از روی کراهت وان کنتن تردن الله و اگر
هستید که می خواهید ثواب خدای را ورسوله و خشنودی رسول وی را
والدار الآخرة و نعیم سرای دیگر را فان الله پس بدرستی که خدای اعد آماده
کرده است للمحسنات مر زنان نیکوکار را منکن از شما یعنی آنها که اختیار دنیا
نمی کنند اجرا عظیما مزد بزرگ که نهاده شده در مقابلهٔ آن عظیم و مختص
باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدای و رسول را
اختیار فرمود عایشه صدیقه بود رضی الله عنها و عن ابیها یا نساء النبی
ای زنان پیغامبر من یات منکن هر که بیاید از شما بفاحشة بکار ناپسندیده
مبینة پیدا کرده و روشن شده و بعض بکسر یا خوانده یعنی فاحشهٔ ظاهر
و هویدا که نافرمانی رسول است صلی الله علیه و سلم یضاعف لها العذاب
دو تو کرده شود مر وی را عذاب ضعفین دو برابر آنکه زن دیگر را باشد
چه گناه ایشان زشتتر است وکان ذلک و هست این تضعیف عذاب علی الله

یسیرا بر خدای آسان [illegible] ومن یقنت و هر که مداومت
کند بطاعت منکن از شما که ازواج پیغامبرید فرمان برید لله ورسوله
مر خدای را و رسول او را وتعمل صالحا و بکند کاری پسندیده
و شایسته نؤتها بدهیم او را اجرها مزد او مرتین دو بار یکبار
برای طاعت خدای و یکبار برای طلب خشنودی پیغامبر واعتدنا
لها و آماده سازیم برای آن زن رزقا کریما روزی نیکو در بهشت
زیاده از مزد او یا نساء النبی ای زنان پیغامبر لستن نیستید
شما کاحد من النساء مانند یکی از زنان است چه شما را فضل
بسیار است بر سایر زنان ان اتقیتن اگر بترسید از خدای
و فرمان می برید فلا تخضعن پس نرمی و فروتنی مکنید بالقول
در سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فیطمع الذی پس طمع کند
در شما آنکه فی قلبه مرض در دل او بیماریست یعنی نفاق یا دوستی
فجور وقلن و بگویید قولا معروفا سخنی نیکو و پسندیده و
دور از ریبت وقرن و آرام گیرید فی بیوتکن در خانهای خویش
ولا تبرجن و اظهار زیبایی مکنید تبرج الجاهلیة الاولی چون
اظهار زنان در جاهلیت ایام گذشته که آن را جاهلیت جهلا گویند
و آن زمان ادریس بوده تا زمان نوح علیه السلام و اصح آنست که جاهلیه
در زمان ابراهیم علیه السلام بوده که زنان لباسها بمروارید بافته
پوشیده خود را بر مردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان
عیسی و محمد است علیهما السلام و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند
که ظاهر مشوید در رفتن چون ظاهر شدن جاهلیت اولی واقمن الصلوة و

و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنی است وآتین الزکوة و بدهید
زکوة را که اشرف عبادات مالیه است واطعن الله و فرمان برید خدای را
در فرایض ورسوله و پیغامبر او را در سنن انما یرید الله جز این نیست که
می خواهد خدای لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البیت
ای اهل بیت پیغامبر ویطهرکم و پاک کرداند شما را از معاصی تطهیرا
پاک کردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیت دلیلست بر آنکه ازواج
نبی اهل بیت وی اند و در وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت
ازواج وی اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر یطهرکم بجهت
تغلیب است چه پیغامبر صلی الله علیه و سلم در میان ایشان بوده و در زاد
المسیر قولی آورده که عامست مر ازواج و اولاد را و در لطائف از امام
ابو منصور ماتریدی رحمه الله [illegible] نقل می کند و صاحب عین المعانی
فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند
اما از عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل
کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضی الله تعالی علیهم
اجمعین و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها فرموده که
پیغامبر صلی الله علیه و سلم در خانهٔ من بر گلیمی که بر فرش وی افکنده بودم
نشسته بود فاطمه رضی الله عنها آمد بدستی که آب با گوشت پخته آورد
حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزند خود را بخوان تا ازین طعام کام
خوش کنند چون طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه و سلم آن گلیم بر ایشان پوشید
و گفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه کن
این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم که یا رسول الله من نه اهل

بیتم فرمود که انک علی خیر و ازین جهت است که آل عبا بر پنج تن اطلاق
می کنند آل العبا رسول الله و ابنته والمرتضی ثم سبطاه اذ جمعوا و در تیسیر
و بعضی دیگر از تفاسیر نقل می کند از انس بن مالک رضی الله عنه که شش ماه پیغامبر صلی
الله علیه و سلم چون وقت نماز بدر خانهٔ فاطمه رضی الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة
الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن و
یاد کنید ای زنان پیغامبر ما یتلی آنچه خوانده می شود بر شما فی بیوتکن
در خانهای شما من آیات الله از آیات کلام الله والحکمة و از سخنان پیغامبر که
محض حکمت این آیت حث می کند بر حفظ قرآن و حدیث ان الله کان بدرستی که
خدای هست لطیفا نیکوکار بشما خبیرا دانا باقوال و افعال شما و بعد از
نزول این آیت در بارهٔ ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند باری
برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه آیت فرستاد که ان المسلمین بدرستی که
مردانی که منقاد حکم خدا اند والمسلمات و زنان فرمان برنده والمؤمنین
والمؤمنات باور دارندگان از رجال و نسا والقانتین والقانتات و مدا
ومت کنندگان بر فرمان برداری از مردان و زنان والصادقین والصادقات
و راست گویان در قول و عمل از مرد و زن والصابرین والصابرات و
صبر کنندگان بر طاعتها و از معصیتها از مرد و زن والخاشعین والخاشعات
و تواضع کنندگان از مردان و زنان والمتصدقین والمتصدقات
و صدقه دهندگان از مرد و زن والصائمین والصائمات
و روزه داران برای خدا فرضا و نفلا از رجال و نسا والحافظین فروجهم والحافظات
و مردان و زنان نگاه دارندهٔ فرجها از حرام والذاکرین الله
کثیرا و مردان ذکر گوینده مر خدای را بسیار والذاکرات و زنان یاد کننده

ذکر داهیه زینب بوده باشد جمله اوصاف است در رمضان سالیم ازهجرت
وهشت ماه در حرم محترم بود و در ربیع الاول خرده سال چهارم وفات یافت
اما نزد اهل سیر جمله از ام شریک واقع شده و در ولیمه عقد در نیافته
قد علمنا ما فرضنا علیهم لقد فرض کردیم بر امت از
شرایط عقد بر ازواجهم در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه
و وجوب قسم و تربیع چهار حرم ما ملکت ایمانهم و در داشتن مملوکات
ایشان یعنی توسعه امردان و ما حلال کرده ایم زنان را بر تو بحرجه جهت بی حرج
لکیلا یکون علیک تا نباشد بر تو حرجی تنگی و کان الله وهست خدای
غفورا آمرزنده هر چیز را که تحزا و دشوار است رحیما مهربان بتو صلاح جان
که مقتضای حرج باشد ترجی باز پس داری من تشاء هر که خواهی منهن از ایشان
وتؤوی و جای دهی الیک بسوی خود یعنی با خود داری من تشاء هر که خواهی
از ایشان و در وسیط آورده که چون وجوب قسم بدین آیت از ان حضرت
صلی الله علیه وسلم ساقط شد و در زاد المسیر گوید میان صدور این آیت
خبر از سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود بروایتی قسم
می فرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کردن نوبت را یعنی سوده
و مفید و جز ایشان و میتوند دام جمیعهن رضی الله عنهن در روایت قسم می کرد
میان ایشان هر که که بخواست بر وجه که بخواست و بهر قدر که باخود گرفت
عایشه و حفصه ام سلمه و زینب رضی الله عنهن و تبتغی خواهی هر کرا
خواهی از بادیه طلبی و در بلوغ کنی من عزلت ازانها که باز گردانیدی از ایشان و ابجا
کرده فلا جناح علیک پس هیچ گناهی و تکوی بنت بر تو ذلک محمد دلالت
باز طلبی و در شده کانوا خفیف خواهی تقر اعین نفسها تو یک ترست بلکه

دهنی چشمهای ایشان ولا یحزن و اندوهناک نشوند
ویرضین و خشنود باشند بما آتیتهن بآنچه دهی ایشانرا کلهن همه را
یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ایجاب و ایواء و تقدیر و تبعید
بفرمان خدای است عزوجل ملول نمی شوند و کردن می خندند والله یعلم
وخدای میداند ما فی قلوبکم آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت
وکان الله وهست که خدای علیما دانا بنهانیها حلیما بردبار که
تعجیل نکند بعقوبت عاصیان لا یحل حلال نیست لک النساء بر تو زنان
من بعد از پس این که ذکر کرده شد در عقد و اندر جمله قصه در چون آن حضرت
جمله ابعد است در چون است ولا ان تبدل و حلال نیست اینکه بدل کنی
بدشان من ازواج از زنان دیگر بسوی یکی از ایشان طلاق دهی بجای او دیگری
را بکابین کنی ولو اعجبک حسنهن و اگر بشگفت آید ترا حسن ایشان الا استثنا
از نساست یعنی حلال نیست بر تو زنان پس از ین نه چنین که دارند مکنی
یمینک آنچه مالک شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک تو گردد وکان الله
وهست خدای علی کل شیء بر هر چیز رقیبا نگاهبان و کسی را که از سر
ترتیج بر حال نگاه کرده او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق دانستن
نسق است در دهان و انجا را با ادب و حرمت دیدن سر چنانستی که
حق دانا و بینا است هنالک انجا که خویش را کن راست آورده اند که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم زینب را رضی الله عنها حکم زیارت فرمود ولیمه
وکیفیت فرمود و مردم را طلبید و بعزت مشرق داد چون طعام خورده شد
بعضی منتظر گشتند و زینب در کنار خانه روی بدیوار نشسته بود و
حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بخواست که مردم بروند لخد خود انجلس

برخواست و برفت و اکثر صحابه برفتند و سه کس ماندند هم چنان بخن می کفتند
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برود بخانه آمد و شرم می داشت که باشارت عنها
و بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب
در آمد من نیز خواستم تا در راه پرده بر فرو گذاشتم و آیت حجاب
نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدای و رسول لا تدخلوا
بیوت النبی بخانهای پیغامبر الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری
داده شوید یعنی شما را بخوانند الی طعام بخوردن طعام و آن هنگام دارید
غیرناظرین در حالی که غیر منتظر باشید یعنی نظاره نکنید انا طعمه رسیدن طعام
داحی پزد و مندکه وقت کاه پخته شدن او چون در مطبخ آرند و ظاهر می شده
و آمده باشد ولکن چون دعوت کنند فادخلوا در آیید فاذا طعمتم چون طعام خورید
فانتشروا پراکنده شوید ولا مستانسین و منشینید آدام کرفتکان بحدیث یکدیگر
ان ذلکم بدرستی که درنگ شما بعد از طعام و استیناس بسخن
کان یؤذی النبی هست که می رنجاند پیغامبر را فیستحیی پس شرم میدارد
منکم از شما که کویند بیرون روید والله لا یستحیی و خدای شرم نمی دارد من الحق
از گفتن راست واذا سألتموهن و چون خواهید زنان پیغامبر را متاعا طلبی
از امتعه و ظاهر بدان نفع کیرید فسئلوهن پس بخواهید ایشان را من وراء
حجاب از پس پرده ذلکم آن سوال از ورای حجاب اطهر پاکیزه تر است
وبرای دلهای شما وقلوبهن و دلهای ایشان را از خواطر
شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول در آیت حجاب روایات
دیگر هست و ما کان و نه شاید و نه سزد لکم مر شما را ان تؤذوا رسول الله که برنجانید

رسول الله فرستاده خدای را بکنید افعله و بر اکاره باشد ولا ان تنکحوا
نشاید شما را که نکاح کنید ازواجه زنان او را که مدخول بها باشند من بعده
از پس وفات او ابدا از آنکه طلاق داده باشد جداد و اجداد و مادران خواند
داده در بر فرزندان حرمت پس مخواهید ایشانرا ابدا هر کز ان ذلکم بدرستی که
در پاداد آن حضرت صلی الله علیه وسلم نکاح ازواج او رضی الله عنهن کان
عند الله هست نزدیک خدای عظیما کناهی بزرک زیرا که حرمت آن حضرت
لازم است در حیات او و بعد از وفات او بکل حیات وممات او و در ادای حق
تعظیم یکسانست جه خلق نزدیک حیات عظمی در چون حیات و الیاس شفاعت
کبری سلطنت هر دو کون تشریفت و کم جز بقامت اقبال نیابد راست
آورده اند که یکی از صحابه کفت بود که اکر پیغامبر را وفات رسد من عایشه را
بخواهم و دیکر بر الخاط کذشته بود و بزبان نیاورده بود آیت آمد که ان تبدوا
کر اشکار کنید شیئا چیزی یا یخفوه بنهان دارید فان الله کان پس بدرستی که
خدای هست بکل شیء همه چیزی را علیما دانا و بزبان شما جاری
خواهد داد در خبر است که بعد از نزول این آیت حکم شد عاصمه زنان پرده فرو
کذاشتند آیا و اتبا و اقارب ایشان کفتند یا رسول الله چون حکم کردی زنان پرده
نشین شوند ما نیز از پس حجاب با ایشان کفت شنید باید کرد یا نه این آیت
نازل شد که لا جناح هیچ کناهی نیست علیهن بر زنان فی آبائهن در خود دن دوی
برادران خود ولا ابنائهن و نه بر پسران خود ولا اخوانهن و نه بر پسران برادران ایشان
ولا ابناء اخواتهن و نه بر پسران خواهران ایشان ولا نسائهن و نه بر زنان ایشان یعنی مومنان

پس از وفات پیغامبر علیه السلام او در خفیه آمد و قبای

از دوزخ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ وما نه معذب کاری که عذاب ازیشان بازدارد وَلَوْ شِئْنَا لَطَمَسْنَا
میاکن دوزی راکه کوردلی نه شود عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ بر دیدهای ایشان فَاسْتَبَقُوا
در آشتی از حد بگذرند یعنی کاحیا ایشان را برنشت خواباند وکاهی بروی
در افکند فَمَا اسْتَطَاعُوا ایشان نمی‌توانند مَضْيًا کاشتی ما لَمَسَخْنَاهُمْ قوان
می‌بردیم خلراه فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ وقران بردادی نمی‌کردیم پیغامبر را
وَلَقَدْ نَبَّأَ وکردند اتباع وادار قوم که ای پروردگار ما لَقَدْ بدستی
ما قران بردیم مُدَّكِرٍ متعران قبایل خود را النُّذُرُ و بزرگان
بدشمنان ما فَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا پس کرده کردند ما یعنی ما را از ده بیرون
وبیاغرس وفساد فریب دادند كُلُّهَا ای بدکردار ما حکم کن میان ما
وَبَيْنَهُمْ بدایشان فَانْتَقَمْنَا دوبرابری انتقاب از عذابی که بادادند
دیرگاه هم فضل بوده اند وهم مثل وَنُذُرِ و بران ایشان فَانْظُرْ کَيْفَ
راندن بزرگ که بآن خواندن نیاشد ومعذرت که هرگاه حق بجانب برانند
دیگری تواند کبفوایدی سر هرکه داقی قرآن که تواند خواندن و کاوکه الفاظ
وخواند نتواند راندن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید
كُونُوا باشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه آذَوْا موسَىٰ بیخایندند برموسی
یعنی پیغامبر من محمد را صلعم بیخایند جماعت بنی اسرایل موسی را علیه السلام
بخایندند واورا بزنا نسبت کردند وشمه ازان در قصهٔ قارون گذشت
بَرَّأَهُ الله پیراکرد ایشان را خدای وَكَانَ فَاطَّهَّرَ انچنان گفتند وخدای را که
برشوة داده بودند تا درحق وی افترا کند پاکی وی اعتراف نمودیا نه تنها که
باهارون علیه السلام بکوه طور رفتند وهارون آنجا وفات کرد گفتند و
بروی حسد بردی وکشتی حق تعالی ملایکه را فرمود تا اورا از قبر برین و زآوردند

یعنی مترسل ما در برگان را وَانْتَصَرَ

وبیان قوم بنهادند ومعلوم شد که غیر مقتول است یا خدای او را زنده
کرد تا بدو واه تا ذمه را بر ما اقرار کند یا می گفتند وی عیبی دارد
که تنها غسل می کنند و نزی که جامه بر سنگی فاده بود در آب در آمده و
ان جامه با سنگ دوان شد و در میانهٔ قوم در آمد و موسی علیه السلام
انبی او دید و بی سرایل دیدند که او راهیچ عیبی نیست بَرَاءَ بود
موسی علیه السلام عِنْدَ اللهِ نزدیک خدای وَجِيهًا باجاه وقربت
یا مستجاب الدعوة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویدکان
بتن سپید انخط در اوکتاب کاده و بر پرهیزید از ایشای رسول او
وَقُولُوا وبکوید قَوْلًا سخنی راست ودرست وباستوار سَدِيدًا
مَيْدد در معنی چون حق تعالی افک عایشه وقصهٔ قرنب وکفتند قول مدید
کلمهٔ لا اله الا الله است باحق که رضای خدای طلبد وقول جامع در ین
باب آنست که قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب وصواب
بود نه خطا بهزل وجد باشد نه هزل وخالص باشد نه آمخته بهر چیزی سخن
کوید يُصْلِحْ آورد صلاح آورد خدای لَكُمْ برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای
شما را یعنی آن اصلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب کند يَغْفِرْ
بیامرزد لَكُمْ شما ذُنُوبَكُمْ کناهان شما وَمَنْ يُطِعِ وهرکه فرمان
برد خدای را وَرَسُولَهُ و پیغامبر او فَقَدْ فَازَ بیرامد فایزشد فَوْزًا زیبنده
بر هیچ کس بیش ازین بزرکی عَظِيمًا بزرک إِنَّا عَرَضْنَا ما پیش کردیم
نزی بزرک الْأَمَانَةَ امانت را عَلَى السَّمَاوَاتِ بر سپهرها وَالْأَرْضِ
و بر زمین وَالْجِبَالِ و بر کوهها فَأَبَيْنَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت
باشد و حدود شرع و بر ورق فرمود که امانات و نزی و ترک و بجا و
امانات مردم باکاه داشتن زبان از فضول و کزیدن عمل جنایت

اسم قشیری قدس سره آورده که امانت را با ایشان عرض نمود و بر
انسان فرض فرمود تا چه که عرض بود سر باز زدند و ابا کردند
بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده که
نظر آدم علیه السلام بر عرض جمع بود بر امانت لذت عرض بقبول
امانت را دید فراموش کرد اینداد لاجرم لطف ربانی بر ایشان
عنایت فرمود که برداشتن او تو وکاه داشتن ازمن جود
تو بطوع بار مرا برداشتی من هم از میان عهد تو را شستم وجملهٔ
فی الخبر والجمله حمله داد او را بدو توان بود بار او را بدو توان
برداشت ظَلُومًا صاحب نوا آورده کدی شاید که مراد بالآیات عقل
و تکلیف باشد و بجود سماوات و ارض و جبال استعداد حمل
ان نبود لیکن بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است
بواسطهٔ استیلای قوت غضبی و مجهول لجهت غلبهٔ شهوت
و فایدهٔ عقل آنست که قوتین را از قدی کاه داشتن و طریقهٔ
اعتدال نمایت وارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین
است که نتیجهٔ صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلوی و جهول علت حمل
باشد و کفتند اندر شان انسانست اظلم و اجهل جاهلتر کویی الماء
ظهورا یعنی از شان اوست طهارت هم چنین از دو صفت انسان
آدمیانست اما جود حامل امانت شدند بعضی بر که ظلم و جهل
کرفتند و جمعی بران ماندند و اخذ این دو صفت نوع انسانست
با عتبار اغلب اقوال در اخبار آورده که ظلوم و جهول است نزد خدای
نه نزدیک خود و در تفسیر خواجه یارسا قدس سره آورده که خرجام

عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال و ابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود و بضاعتی و بیانی قبول نمود و او ظلوم است و جهول که اغماض کند ذات خود را و در وهوده مطلقه و جهولست که عرفان حق را نمی شناسد و بقول لا آله الا الله نفی ما سوی میکند و در مناجات فرموده که امانت انسانست با تمام محسنی که بهمهٔ موجودات عرض کردند و انسان قبول کرد و او ظلوم بود کی کور بداند شق و جهولست یعنی عالم نیز اگاه غایتی علم به الله اعتراف است بجمل و عجز از معرفت الجز عن درک الادراک ادراک و حضرت امیر علیه السلام الاقرار بالعجز عن درک المعرفة معرفة و بغلبات قهر فرموده و گفته ظلم و جهل صفت ما و علت ما معنی ظلماً و زشتی حقه انکس صفت عدل صفت ما باجاهل ما و در ظلوم و جهول میخواهد بگوید است و هر کاه این دو صفت او حد تجاوز کرده ندهر اینه بند خود مبدل خواهد کشت در روح الارواح میگوید که ظلوم و جهول الجا مدح است ندم آدم علیه السلام با دبهت بود اشت خوض الطاعة بزد گفتند علم کودی بر نفس خود ندانستی که با دکوانست کفت از غیر حق جاهل بود در آوان ظلوم و جهول او در ما هم افتاد و عالمیان از بسترابن غافل در قوا بج آورده که آن بیا نیکو که حق را در عالم بفرست است در حکمت ملکیت بنشکایشان سایه پرورد لطف و نعمتند مرد سایه پرورد و محب بن درد را قدیمی بیت عشق را طاقت دهد نه هر که صفت تفضل فیها من نفسک حیا باید با ایمان و هست ا که کان ظلوما جهولا بیاید و بیکار انسانست عاشق را درد بدنای خوشیست عاشقان سوز دنا کای چیست

انقیاد امانت ابی ترجمه عرض الوهیت بشانت آسمان کفت مرا وصف ذات ثابتست دمین فریاد برکشید که مرا قوت بسط واقعت صدا از کوه برآید مرا شبات قدم جاست تحمل این بار ندارم فشاید که آتش بما بازخورد و این منقطا ابا نمایند آدمی خاکی کفت مراجعت که از ابا نتوانند مرا بنده پیش آید و باری که هیاکل فلاکی کشیدند و دوش نهاد کرفتند نفرحمل من یزید ثم نمادکه دای خاکی دیوار و حمه قوت انکجا آورده زبان حال آدمی کفت که بار یادکران نزاد مهربان توان کشید آن بادکه از بدن او عرش بانکرد باقوة قوما بل آن بار توان بود القصه خلعت حمل امانت جز فوقانیات استقامت انسان مکه مشهود بی حائل فلا برخی خلیفهٔ بنظام او فرستند اند راست نیاید بجون کاریق بین عنصت و هی بین او نعت نام نهاد و بند جمعهٔ دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان بهند بسپند اند سپند اند کان خلعت اجمال را بر اندام غیرت انکنند تا کوشر و شر هر کجا نتواند رسید

سپاهها و ستارها مرخدا راست [illegible] آن خلیفه که مرد راست [illegible] آنچه در آسمانهاست از سوابط جلال نهم [illegible] آنچه در زمینهاست از درو ابط دقایق جود و کرم [illegible] سرود راست ستایش [illegible] دمان سرای نه اند دوهف کیف بکلا ازداد سرود بخانه کوینده الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الذی لجلنا در القامة و کفته اند بجوع اهل آخرت او را حمد کویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند [illegible] و او کاردان [illegible] ذا باحوال بندکان [illegible] خواند [illegible] آنچه فرود [illegible]

در زمین [illegible] باران [illegible] و آنچه بیرون آید از زمین چون بنات یا دنات باشد در زمین باشد چون کنوز و دفاین و اصوات و آنچه بر روی زمین آید چون حیوان و بعوث و غلات [illegible] و بحماند آنچه فرو می آید [illegible] از آسمان چون ملایکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار [illegible] و آنچه بالا می رود در آسمان چون فرشتکان و نامهای اعمال بندکان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره و در مناجات التفسیر آورده که انچه فرو می آید یعنی جبرئیل علیه السلام و آنچه بالا می رود یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که برحمت فرو کشیده بنت آنچه فرو می آید بروحهای انبیا و ارواح و کشوفات و آنچه بالا می رود اعمال امتها در وقتها مقامات با آنچه فرو می آید از الطاف مکرمت کردکار و بالا می رود از اعمال و حرکات بندکان و در تفسیر هر حرکه بوی اشتمالی می آید همان جا نرود کنند ان بوکه فی ایام دهرکم نفحات الا تعرضوا لها و آنچه بالا می رود نا لا تغابا است و آه مظلوم که چون از عرکاه از خلق خانهٔ سینه بروی بندکاه مرحمت بناه آورد و فی الحال رحم قبول بروی کشند که انجا المذنبون لجیشرائ من رجال المسلمین غافل شیخ ارچه مجموعات یک آه در داده اند از قبول و بکذاشت [illegible] و اهت مهربان در اتمام نعمت [illegible] پیرونه رحمت [illegible] و کفته اند تا کدکا فرشته نداز بوی کناه را استحیا کند [illegible] فی آیات [illegible] بکی [illegible] دانست که شما کرید آمرزی [illegible] بخشی بر دود کار من در باب کفته که ابو سفیان بلات و عزی سوکند خورد که محمد نشود بیت حرب ما نه فرود که اعجد قوم سوکند خورد که عل آن فرد کار من که بن وهی [illegible] بیاید شما قیامت عالم الغیب

استماع

شکر خدای را عز و جل آورده اند که بنا بر بعضی روایات سلیمان علیه السلام
آغاز کرد بسلیمان علیه السلام و در انجام آن سیصد باغ بنای آورد و هر باغ یکسال
کار جانده بود که متقاضی لیل سلیمان علیه السلام در آمده طلب ودیعت رحیل نمود
سلیمان علیه السلام کسان خود را برسبیت کرد که مرگ او را مخفی بکنند و سر
بعد از مرگ او فضای می کنید و هیچ کس از اهل خود باز نمانند و هم چنین
میدیبی چون سلیمان علیه السلام در گذشت بنشستند و بروفاق دکاندند
اژدر عصای او بگیدند و بدان دربان و بر اژدر دو مرزبه می پنداشتند و بهمان
کار مکنام ندیشان شده بود قیام می نمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای او را
دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاد و حکمت موت او معلوم شد و دربان فی
الحال فرار نموده در شعاب جبال و مغارف فرار می گرفتند قال الله تعالی
فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکلمنسأته
پس آنگاه که حکم کردیم بر سلیمان مرگ را او را دابة الارض عصای او را
داد تا بخورد و بر زمین افتاد و چون بر مرگ او واقف گشتند مکر چوب
خوارگ از زمین بیرون آید آن را می خورد عصای او را فانبت
پس آنگاه که بیفتاد سلیمان تبینت الجن و دانستند دربان و مرزبانان اگر
کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین اگر مردمان جن آن بودکه غیب می دانند
و بر مردم جنس ظاهر میکردند جاهدی فرا پیدا که ایشان بغیب دانا بودند
در عذاب خواری نمی کردند یکسال فی العذاب المهین در عذاب خوار کننده یعنی یکسال
تمام که ایشان را در عمل عادت بود تا آنگاه که بود سلیمان مرا و را
سلیمان بن یعقوب یعقوب حفظ او را بیت در مسکنهای ایشان تا علامتی
فاطلق بر وجود مباغ و قدرت کامل او معتقد آورده که فرزندان سبا در
حوالی مارب اند ولایت یمن منزل بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل

هشت فرسخ و عرض ایشان در اطراف بود از چشمه در بایان کوهی کاه بودی که
فاصل آب او ولایت بخدا آب ایشان جمع شدی بخداوند کردی از بالیکه و ایشان
ولایت ایشان بودند بخداوند تا آب قحط بست در دره ها نماند دوکی تا آبهای
اصلی و فراید آنجا جمع می شدند و سد تقبد بیان سد ترتیب کردند او را ولشقه اعلی
یکشایند و آب بفرود عادت خود برند و چون کمتر شود و سطی و باطر شغل و ایشان
بدین و بیاد منازل خود باشغال شغل در دختان بیوه دار کنا کال
جنات آبی که در مساکن اصل بسا کفته شد دو بوستان بود یمین و شمال
از راست و چپ منازل ایشان اکچه در هر طرف باغ بسیار بود اما از تقارب
اشجار همه بمثابه یک باغ می نمود کلوا کفت بقاصر ایشان اکه بخورید من رزق
ربکم از روزی بود که کار خود کنوت بیرد ایشان بشایند بود که کسی
مرغیل بر سر خانه و بر زبر دختان بکند تی آن طرف بر میوه شدی تی اکه
بدست یاد کردندی پس بقاصر سر کفت ازین خفته ایمن زند واشکروا
کرید من خلوا بلدة طیبة این شهر کنای شما را در روزی می دهد شهر
پاکیزه است هوای نه دد دات و آب شیرین و خاک پاک شهر جو بخت
نزکوف چون باغ ارم خانه دوی و دلخانه شه و کبک و کژدم بود تی شیخ
دجاجا یعنی فاری و مزبی که آبار سیدی شیخ دجاجا و بردی ربنا باعد
بر بود و کاروزی دهنده و از غنا فکه چریده آمر نده است مرکس را که قریه
کرد از شکر ربنا پس ایشان روی بکرداندند از بقاصر خود و شکر کذاشتند
نخوردند و بجبر است که سیزده بقاصر بدشان آمد همه را تکذیب کردند
بقاصر آخرین در زمان پادشاه ذوالذاعار بر جیشان بعد از رفع حضرت
عیسی علیه السلام بدشان آمد و او را بسیار بجفانید نحن جعلناه من شهای

دختی در زیر سد ایشان پدید آمده بمرور نابنه را سوراخ کردند و هم غب
که صد و بیست باب بود بشکسته شد و سیل در آمده منازل و حصار ایشان
مجرد کشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند جماعتی فرمود که چون اعراض
کردند فارسلنا علیهم سیل العرم پس فرستادیم بر ایشان سیل العرم سیل سخت و کشنده اند
عرم بند آست یا نام وادی که آب او را آمد آن سیل عرم بر خوانند کرد
و بدل دادیم ایشان را بباغهای ایشان جنتین دو باغ ذواتی اکل خمط
خدای ندیم ایشان که بدل جنت دو جنت کردن بطریق مشکلاست
و شیء من سدر قلیل اندکی و چیزی اندک یعنی دران شوره زارها اندک میوه
کنار دادیم تا یاد کنند دران میوهای فوت شده ذلک جزیناهم بما
فی دادیم ایشان را بسبب آنکه کفران نعمت در زیدند کفروا بربهم کافر شدند نعمت
و آیا عقاب کرده می شود الا الکفور مکر ناسپاس را و خفی طاری خواند فعل
مکر اعلام و کفور را منصوب ساخت بر سبیل آیا یاداشی میدهیم مکر ناسپاس را جزا
عاصیت من من و کافر را و مجازات خاصه کفاران آورده انک مکن ناسپاسی
بعالمی سیاه تو بنما میروی آمده کفتند شناختیم بود و کار خود را پس از زبر
کن تنعمی یاد نعمتی فرا پید تا سپاسی کنیم و یاد نعمتی آریم که هیچ قری نکرده
باشند حق سبحانه و تعالی دیکر بار در میان نعمت بر ایشان کشوده فرمود که
و جعلنا بینهم و کردانیدیم میان سبا و بین القری الآیه و میان آن دیهها که بکرم
خود برکت داده بودیم یعنی کاران ذهلایت شام چون غلسین و اردن و فلسطین
و ایلیا و قرها ظاهرة دیهها ظاهر و آشکار و معلوم یکی از دیکر بدین اعمال کی بدیکه از مارب
اصل سبا بود تا شام جماعتی از هفتاد دیه پدید آمده و قدرنا فیها و تقدیر کردیم
فیها در آن دیها سیر کردن را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و کفتیم سیروا

بروید فیها در بن دیها لیالی و ایاما شبها و روزها آمنین امان یافتکان از بیم
دشمن و سباع بحیث کفرت خلق را انجمع و عطش جمعا با داد بر سانیم بقدر سیاحتکم
اغاذ غارت کرده از بهن بشام می رفتند چاشت نزدیکی بودند و شام در قری
فواکهای بودند و ایشان حد آمد کسان و اطراف هم فرق نیشیاید
و مقلق بن داء داهیه جنان می بود که سوار و پیاده کی ماند پس کفتند غیاء
ایشان ربنا ای پروردکار ما باعد بدور کی اکنون بین اسفارنا میان منازل سفرهای
ما بعدی بیابانها پدید کن از منفذ تا منزلی تا سردم بزاد و احله سفر کی بنه
کرد ظلموا انفسهم و ستم کردند بر نفس خود و آن در بعضا با خراب کردن
بعضها حادیث پس کردانیدیم اهل سبا را احادیث مخنان یعنی تعجب از ایشان باد کرد
که از اباد انی بخنانی بدل کردند و مزقناهم و پراکنده ساختیم هم را
پراکنده ساختنی کی از ایشان در مارب بماندند قبیله غسان و از ایشان کرفت
بعضها مکه و اطراف بعضی بیثرب قبیله اوس و خزرج بتهامه و از بعضی و
این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا کروهی بدین سبب کفته آمده که
کردم بدیشان عبرتها عبرتها مرهدهد میرکند و را بر تنها لکل
سبا کی بندهٔ بر افتنا در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در حق شکر حالی و فراغ
بالی می کذرانیدند بسبب و صیری بعافیت و شکری برنعمت رسیده
بدیشان الحد رسید ای دوکار طاعت شکرت نکردم لاجرم دستکه
در آخر شی بردکفتند بدندان می بریم ندمنا و بدستکی کزاست یا قلت
لعلم راحل سیاه واجع آنست که برهمه کاران ابلیس کمان خود را
بصحی کمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم سبب غضب و شهوت کلده بفاد
ایشان فاده اند دست یابم و ایشان کمراه کم کمان او نیز با اهل غوایت راشدند

بعد از گفت و شنید و بیان شوند از اصل خود و پیمان دارند پیشوا و
از یکدیگر نامبرزنی در نهاد تند و بعضی انکار دارند و ایمان دارند و این لغت
از اضداد است یعنی خاموش کردند بشمای را [illegible] آن حکام که
بایستند عذاب را لعلنا الامداد و یکتیم علمها آنی ذا اضاق الذین
کفروا در کردن ما آنا که نگرویدند او تا بیان و تعلیم عان [illegible] پراه مستقیل
بلفظ ماضی حقیقت و قوعست و وضع سلم جای مضارع شعاری بوجب
اخلال ایشان [illegible] یا آداده شوندگان یعنی نشوند [illegible]
یعلمون مگر آنچه باشد که عمل کند بی شبهه حقیقت رسالت را صلی
الله علیه وسلم ی گویند [illegible] و فرستادیم [illegible] در خیج و بی شهری
من قریه [illegible] پیغمبر یعنی پیغامبری [illegible] مگر آنکه گفتند
شنعان و تکبیران آن زیه مران پیغامبران [illegible] بدستی که ما بما
[illegible] باکافرستاده شده آید بان یعنی بدعم خود [illegible] ناگرویدگان
کان و منکوانیم [illegible] و دیگر گفتند ما [illegible] و پشتیم
از جمله اموال و اولاد یعنی مال و فرزند ما پیش از شماست پس ما بعذاب در مالت
نخواهیم گرفت ما [illegible] و نه ستیم ما [illegible] عذاب کرده شدگان یعنی
خدای ما را عذاب نخواهد کرد بر آنکه ما بابت کرای کرده بی چنین خلاف عادت
ساخت قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار من [illegible] گشاده می کند
روزی [illegible] هر که می خواهد از اصل شکم او مصلحت بنیت خود نه
ملک تربت او [illegible] و تنگ می کند اندیر هر که می خواهد بمک خود نه بحکمت
مثالت او [illegible] و لیکن بیشتر مردمان [illegible] فرزندان گمان
می برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج

بود [illegible] و نیست با شما که بشما داده ایم [illegible] و نه فرزندان که بشما داده ایم
داشتن ایم [illegible] و آن خلق که نزدیک کردند شما را [illegible] نزدیک
نزدیک کردنی [illegible] چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما آن نیست پس اموال
و اولاد کسی را عین نزدیک نکند [illegible] مگر کسی را که بگرود و [illegible]
و بکند عمل که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه
حق و اولاد گاهی خود را بعلم دین بیاموزد و بصالح تربیت نماید [illegible] پس آن
گروه [illegible] ایشانراست [illegible] [illegible] و ایشان در غرفه ها
بگذارده شده از آهنند [illegible] سبب آنکه کردند از نیکها [illegible]
و ایشان در غرفه های بهشت [illegible] ایمنند از مکاره و آفات روند بدرجات
[illegible] و با نگاری شنانند و کوشش می نمایند [illegible] در ابطال آیتهای ما
یعنی قرآن و بران زبان طعن می کشایند [illegible] عاجزین در حال گمان برند گان
که ما را عاجز خواهند ساخت از انوال آن یا مردم را بترسانند از ایمان آوردن بما
بدان [illegible] آن گروه [illegible] در عذاب دوزخ حاضر آورده گانند
[illegible] بگوید بدرستی که آنچه بدستی [illegible] گشاده می کند خدای روزی
[illegible] برای هر که می خواهد [illegible] و تنگ می کند [illegible] برای هر که
می خواهد [illegible] و هیچ چیز که خرج کنید [illegible] از مال در راه خدای
عوض می دهد او را در دنیا [illegible] و او بهترین روزی دهندگانست [illegible]
و روزی که گرد آورد ایشان را همه [illegible] پس گوید مر فرشتگان را
[illegible] آیا ایشان شما را می پرستیدند [illegible] گفتند
پاکی مر تراست [illegible] تو دوست مایی [illegible] و معبود ما باشی نه ایشان
بلکه [illegible] پرستیدند جنیان را [illegible] بیشتر ایشان [illegible]
بجنیان گرویدگان [illegible] پس امروز [illegible] نفع و ضرر
[illegible] بعضی شما بعضی را [illegible] و گوییم مر ستمکاران را
[illegible] عذاب آتش دوزخ را که شما بدان [illegible] تکذیب
می کردید [illegible] و چون خوانده شود بر کفار [illegible] آیتهای ما
[illegible] قرآن [illegible] آیتهای روشن [illegible] گویند [illegible]

کافرند [illegible] و خدای [illegible] بعضی [illegible] و نزدیک کننده
غیر از چیزی که بگوید [illegible] [illegible] فرق و تفاوت چنانست
[illegible] و نزدیکی دوستی را کریم [illegible] [illegible]
پس کریم و بخشنده [illegible] و نظر بیای خاندیعنی خدای [illegible] [illegible]
مر فرشتگان را [illegible] [illegible] که شما [illegible] بود
و این سوال جهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشان از شفاعت [illegible] [illegible]
فرشتگان [illegible] پاکی تراست از انکه شریک تراگیرند [illegible] تو خداوندا
و معبود ما باشی [illegible] بلکه [illegible] چند بعبادت خود دعوت کردند
دوست ما [illegible] بگرایشان یعنی بیان ما ایشان [illegible] دوستی
نیست و جائیکه ما بدوستی ایشان [illegible] [illegible] بلکه بودند که از
جمله [illegible] [illegible] می پرستیدند [illegible] یا نیز
در پس سنی آمد بلاد یا تمثلی شدند بصورتها و صنمها و دیوها در خیال ایشان
می گذشتند که ایشانها ملائکه اند [illegible] بیشتر آدمیان [illegible]
گرویدند یعنی بشاشت ایشان یکنند [illegible] پس امروز [illegible]
خدا مباشد [illegible] که نفی شود [illegible] بعضی از شما [illegible] برای بعض
سود و زیان [illegible] و نه زیان یعنی معبود باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن
سود و نفع کردن زیان بست [illegible] و گویم [illegible] مر آن کسان را که
ستم کردند [illegible] وضع عبادت در غیر موضع آن [illegible] بچشید عذاب
آتش [illegible] آن آتشی که بودید بدان [illegible] تکذیب
می کردید [illegible] و چون خوانده شود [illegible] بر کفران
آیتهای ما یعنی قرآن [illegible] آیتهای روشن [illegible] گویند [illegible]

این کس [illegible] یعنی [illegible] مگر مردی که می خواهد آن [illegible] که
باز نماید شما را [illegible] از آن چیزها که می پرستید پس [illegible]
می پرستیدند آنرا بدعوی شما چنین مدعا و آنست که شما را از پرستش
منع کند و بدین آیتی که احداث کرده در اره و راه خود ساخته [illegible]
گفتند [illegible] نیست این کلام که می خوانند یعنی قرآن [illegible] مگر دروغی
بر یافته و بخدای نسبت کرده [illegible] گفتند
آنانکه نگرویدند کفار مکه [illegible] مر پیغام راست را [illegible] آن حکام که
آید بدیشان یعنی قرآن [illegible] نیست این [illegible] مگر سحری آشکارا
ایشان این عبارت انکاری می کنند [illegible] و حال آنکه نداده ایم ایشانرا من
[illegible] کتابهای من فرستاده که صواب [illegible] بخوانند آنرا و
انبیا و پیش آمدند بر بطلان قرآن [illegible] و نفرستادیم بسوی
ایشان [illegible] پیش از تو یعنی در زمان فترت [illegible] پیغمبری
پیغامبر که ایشانرا از عقوبت [illegible] کند و بدین
آنچه [illegible] تکذیب کردند و بدین تکذیب آن رسیده [illegible]
[illegible] و حال آنکه نرسیده اند باعشار مکه [illegible] یک آنچه داده
بودیم ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت مال و ما بتا بودیم پشتیبانرا و عشر
آنچه اصلیان نهاده ایم از انچ و برا صنعن و دلالت و اسباب هدایت [illegible]
[illegible] پس تکذیب کردند پیشینیان من پیغامبران مرا [illegible] پس
چگونه بود [illegible] انکار من بدشان یعنی نابسندیدن من ایشانرا و عذاب
که پیش گرفتم [illegible] بدبیش بر سنداز شما این حالات [illegible] بگو جزین نیست که
پند میدهم شما را و ارشاد می کنم [illegible] یک چیز [illegible] و آن چیزاست

یا متصدی یا سرور مسئوم بوده علانیه در بقره سنه [illegible] امید میدارند
بدون عملها جاءَ [illegible] یا نزدیک کافی که کاسد نبود و نزیان بدان نرسد یک
درهم داد او قیامت متاع ایشان دو باجی تمام باید و این عملها کرده اند [illegible]
تا تمام کرما بخدای یا بتمامی بدیشان رساند [illegible] سزد هائی که داد
ایشان [illegible] و زیاده که اند حسنات ایشانرا و این [illegible] انچه خود بعین
بخشاید بعین در ایشان و ایشانرا از بنده شفاعت دهد در باب آنرده که شفاعت
ایشانرا قبول کند در باره کسی که واجب شده باشد ایشانرا آتش [illegible] بدرستی که
خدای [illegible] آمرزنده است مر کسانرا که [illegible] مژده دهنده مر سپاسداران
و اذا خاف [illegible] و گفته و بگردانم [illegible] یا [illegible] بترسی تو [illegible] یا [illegible] از قوا
[illegible] اودات و درست است [illegible] موافق [illegible] [illegible] مر آن چیزرا
گردنش اندر و برده [illegible] کتب بعضی تابعین خانه [illegible]
بعضی گفته اند خدای [illegible] بندگان زعد [illegible] حسنات خداوندان و اسیدگان
[illegible] بیانات نظام ایشانرا ای بیند و اصرار آنها که تصدی قرآن و تکذیب
آن کند بر فروشیده نیست [illegible] آنکه مزبور که [illegible] کتابهای مقدره
بر اسم ساخته و نسخها و پس میراث داده [illegible] قرآنرا بدین تاخیر
کردیم آنرا عطاء جسیم [illegible] آنانرا که برگزیدیم [illegible] از
بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عطا و میراث
خواندن میراث خالی بانداده و تعبا و طلب بدست آید همچنین علیا قرآن
[illegible] جنت جزای مؤمنان [illegible] نیکوستان بدیشان رسیده تا بیکاندرا
در میراث و خویشیت دشمنان نیاذ قرآن بی بهره اند یاد نیامد و نرسیده
از میراث تفاوت هست [illegible] ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان

وکس باشد که تمام بدلیغا بزهد جای اصل قرآن تفاوت است هر کسی بنده
باستحقاق و اندازه استعداد خود انچنان بدرستد شود ازین بنده
کی جرید طلب کرده بکدام [illegible] پس بعضی اینبندگان [illegible] سکا
بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن [illegible] و بعضی ازیشان
میانه روند که عمل کنند بدان و اغلب اوقات [illegible] و ازیشان [illegible]
[illegible] پیشی کنند است بدنکوئیها که پوسته عمل نماید بدانکه در
قرآن [illegible] باذن الله بدستور خدای و بتوفیق و فرمان او [illegible] این [illegible] صلحا
[illegible] او دستخشایش بزرگ فاروق رضی الله عنه می فرماید
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شنودم که در این آیت فرمود
که سابق بعضی پیشی کنندگان است و مقتصد میانجات یابندگان و ظالم
با آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آمده که حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم این طایفرا تفسیر فرموده و گفت که سابق آنها
انکه بهشت دون بحساب و مقتصد آنکه حساب ایشان سبک
کنند و ظالم آنکه [illegible] موقوف حساب [illegible] بمانند و بعد از آن
برحمت تلافی حال ایشان کنند و ابن عوف رضی الله عنه فرموده که
سابق ما اصل جهاد اند و مقتصد ما اصل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت
حاضر شوند و ظالم ما اصل باذیه که نه کر جهاد بروند و نه در ولت
جماعت باشند امام ابو القاسم رحمه الله آورده که سابق آنست که
قبل الهجرة ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح کرده و
ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایره اسلام در آمده اصل تفسیر و تند
کسر و ارباب خلیفین و درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای آنکه

کلام چیدا یفاد ثابت افتاد بر تو نیچی که در قرآن مذکورات یعنی اقتاح
نظام و اختتام بسابق سعید ابن عبد الله تستری قدس سره فرموده که
آنان جامعند و تعلم و عملا گفته اند طالب در نفس و اصل یعنی و فرع
بعمل باصابت کبیره و صغیره و سبق از جرم یا [illegible] بر
رفوت و تایب شاید و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاصی
او بر سعادت غلبه کند و آنکه متساوی هر دو باشد و آنکه سعادت او بر معاصی
بخبث یا پرستند بر عبادت و عابد بخوف مطیع و عبادت کننده بلله
و فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا و صبر کننده در حال بلا و لذت یابنده
از بلا یا آنکه حرام و مایل شبهت و بخورنده حلال یا مشغول اذکر و
مذکور و متوجه بذکر و مکثر یا مجرم و تایب و متوقی یا غافل و طالب و عابد
یا آنکه سیئات او بر حسنات غلبه کند و آنکه هر دو برابر باشد و آنکه حسنات
او بر سیئات راجح آید یا آنکه ظاهر او به از باطن بود و آنکه سر و علانیه
او مساوی باشد و آنکه خلاف ظاهر او باشد یا آنکه اضداد بستاند و
ندهد و آنکه هم بستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیادت
از قوت طلبد و آنکه همین چیزی قوت باشد و آنکه مطلقا قوت نطلبد
گفته اند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل مخاوف و رجا
و ایشانند یا طایفان نجات و درجات ذکر حقاق سلمی آورده که ناظر از
خود بخود و نگرنده از خود با حرمت و نگرنده از خود بحق صاحب فتوحات
توحید الله دو حد میکند ظالم آنست که بسبب در خواب غفلت باشد
و مقتصد آنکه گاهی بیدار کردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود و در
طایفه گفته که ظالم از نخوت تنعم کرده و مقتصد آنکه از تنعم بحث و سابق

از نعمه بنعیم یقین باشاهد منعم در رساند و از نعمت بنعیم پردازد
نعیم مزد رحمان میکند یا عرض و دان میانه تنها نماند و الا در دست
حق ساند هیچ امت را از امم سابقه این نواخت نکرد و این تشریف
او زانی نداشت رحم اصطفا بر صفوه رجال عالم کشند و ابتدا بظالم کردنا
شرم نده نکرد ند مر رحمت و غایت امید وار باشد نیا یدانمن
آورده طاعت خالص و بر رحمت و فضل امید وار و حسن گفته اند
تقدیم علم اندری فضلت و اخیر شواذ داه عدل و حق سبحانه فضل
از عدل دوست دارد و تاشیر سابق بحکمت آنست که ثواب که بدخول
جنانست اقرب باشد بابحث آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت
تجب نکرد که عجب آفتیست که جمله طاعت و خدمت مقربان هزار حزین عباد
بدو سوخته شود [illegible] او [illegible] بحبت [illegible] کرم نیاید [illegible] بر محبت [illegible] هیچ
شغل او نوخت [illegible] هیچ از عمل او نهد دید بسوخت [illegible] [illegible]
سناطها و اقامت [illegible] دریابند این سه گروه دان [illegible] پیرایه
بسته شوند [illegible] دان هشتمان [illegible] اند ستره [illegible] که باشد
[illegible] ذکیب از ذخایر [illegible] مر وارید صافی در عین الحاق
آورده که دستوانه از دو مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان
انتقال داشته چنانچه تاج بیاد شاهان [illegible] و [illegible] و بر شق
این کوه [illegible] در هشت دنیا باشد چون دنیا فدا شد یعنی
رشته و بانه کسی نبود [illegible] گویند این جمع چون انفطرت و مرخ
برهند و بی بهره بخشت بر سند [illegible] ستایش و ثنا مر خدایرا
[illegible] آن خدائی که بیرد [illegible] انطاکیه و مرخ و یاقوت

نام ... سفاسیر او دستور کان ... برکت
داوم پدر ما ابراهیم ... پیغمبر او عراق که از صلب او انبیا بنی اسرائیل
و غیر آن چون ایوب علیه السلام بیرون آمدند ... و از نژاد
ایشان ... نکو کار است در عمل خود با ایمان و طاعت ... و
نکو کار است ... نفس خود بکشور و معصیت ... آنچه است او یعنی از خدای
عز و جل ... نکو کاران نیکو کار باشند ... نکو کاران نکو کار ... آمد
دانست قدیم ... بر موسی و هارون ... برنعت نبوت
... و بر هارون ایشان ... و کرده ایشان ... از اسرائیل
... از اندوه بزرگ ... قتل فرعونیان ... و آزار ایشان
... و با نعمت دادم هر دو را با قوم ایشان ... پیروی بودند ... ایشان علیه
کتاب ... کان را عاقبت ... دادم موسی و هارون را ...
کتاب پیدا و هویدا ... و راه نمودیم هر دو را ... راست
راست رسانند ... بقصود ... باقی گذاشتیم ... بعد و ثنای نیکو ...
... در میان امتان باز پسین باقی گذاشتیم این بود که می گویند
سلام علی ... یا کی که سلام بر هر دو ... بدین سان ما نجزی
... یاد کنی بر دیم ... نکو کاران ما را ... بدین سبب که موسی و هارون
... از بندگان گرویده ما اند ... و بدرستی که الیاس
بن یاسین بن فنحاص بن العیزار بن هارون ... از پیغمبران
فرستاده شده کانست بدعوت خلق ... یاد کن آن گاه که گفت ... مر قوم خود را
... آیا نمی ترسید ... آیا می پرستید ... بعل را و خدای
و آفریدگار نیکو ... پدران شما

دادوکلست بر پیغامبر خضر ... دریاها و دریغران یکدیگر ملاقات
می نمایند ... در رمضان با هم دریت المقدس ... اظهاری نمایند و هیچ از صحاری
است ایشان را می بینند ... و بگذاشتیم الیاس را ... در میان
پسینیان شما در درود فراوان و آن گذاشتیم که گویند ... علی الیاس بن یاسین
بر الیاس ... گفت دانا الیاس بن صم نام اوست جناحه میکائیل ... پسینیان
پسینیان ... بدرستی که ما همچنین ... جزا میدهیم نیکو کاران را
... بدرستی که الیاس بن یاسین ... از بندگان گرویده ما است ایمان
اسمیت جامع مرجمیع کمالات صوری و معنوی را و نام نیست که تشریفت خاص
بدان اعنی اقتضاص ... آگهی بنده خویش خانی سوا ... بداد ملکت جاودانی سوا
فتحا گفت فرخنده اند ... صدیقان را بنده اند ... و بدرستی که
لوط بن هارون از پیغامبران فرستاده شده است ... یاد کن چون نجات دادیم
او را و اهل او همه ... رصد اصلیت او را ... مگر پیرزنی که از دنیا رفت
او قرار کرد ... در بازماندگان بود ... و بالوط علیه السلام عصیان
کنید ... پیش ازین ... بر ایشان ... و بشب ... پس عقل
نمی کنید ... و بدرستی که یونس ... از فرستادگان ... یاد کن آن گاه که
گریخت ... بکشتی ... و بدریا ... پس بود ... از زیر دریا
... و بدرستی که شما ای که ... فریبی می کنید ... بر متاع ایشان
... و فرو گذاشتید ... شام ... در حالتی که شما ... بر ایشان
... بشب ... بر ایشان ... دریا ... و بروز ... آیا نمی عقل می کنید
و اندیشه نمی نمایید که ... مکذبان جد بجد ... می کنند ... و بدرستی که
یونس ... از فرستادگان ... از صله فرستادگان است ... بلاد نینوی
از اعمال موصل فرستاده ... جناحه در سورهٔ یونس ... تکذیب کردند
او را و غالب طبیعه دنیا ... قوم ... برفت و بود ... عذاب قوم او

بدون بغل زده بود او را بجلک گفتند ... این اسم صنم ... الصنمیا سوگند
مخورید بغیر او ... و گذارید ... عبادت نیکوترین آفرینندگان
سزاوار تخلف ... مصروانند ... خدای ... پروردگار شماست ... پروردگار آبا
... و پروردگار دیدان پیشین شما یعنی او را پرستید و بدو شریک میارید
من بچهانه الیاس را یا عمل بجلک فرستاده ... ایشان ... نکی داشتند احب نام در میان
صفات بود و در آخر با غرای ذات خود ... پرست شد و الیاس علیه السلام دعا
در حق او سه سال قبل بتلاشتند و الیاس رجوع نمود ... جاری تدارک خلل حزن را
... استند الیاس فرمود که ایمان بایست ... آوردن در بیگانگی این قوم که ایشان خاتمی
شدند و الیاس گفت که ... بطلان و حقیقت دین من شما را هویدا کرده بیاید
تا من خدای خود را لطف ... و شما ایشان خود را لطف ... هر کدام کجایت کند ... جای پرستش
باشد ایشان بدین رضا داده بت خود را بیاراستند و ستایش بسیار کرده از او
باران طلبیدند ... اجابت ظاهر نشد و الیاس دعا فرموده ... خلقان باران آمد
... قوم و در انکار افزودند ... پس تکذیب کردند او را ... پس بدرستی که
ایشان ... حاضر کرده شدگانند ... در عذاب و همه قوم تکذیب کردند ...
... نکو نیکان خدا ... پاک کرده شدگان ... شایبهٔ شرک و نفاق آورده
الیاس مژده شد ... دعای او در حق ... که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم
بیرون برد ... زمان ... رسید که در فلان روز بفلان موضع ... هر چه بر کوه طاس
کرده بدان سوار شود الیاس در زمان معین بکنان متعدد رفت ... و سوار شد
یا اسپی آتشی پیش وی آمد ... سوار شد و ایسع ... خلیفهٔ خود ساخت ... و
سجاده او را بدو داد ... شوکت طیلسان و شرف ... و فلاح او نوشت سلب کرد ... و آتشی
در پرواز در آمد ... و در هوا ... او گفتند ... انسی ... و هم سکی و هم ... و هم

تا وقتی که آیت السیف نازل شود ۔ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا
یعنی هر که به پروردگار خود ایمان آورد از نقصان و ستم نترسد ۔ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ
یعنی از ما ستمکاران هستند که به پیغمبر ما ایمان نیاورده اند ۔ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا
پاکست بر دردگار تو ۔ رَبُّ الْعِزَّةِ خداوند غلبه و قوة ۔ عَمَّا يَصِفُونَ از انچه وصف
میکنند کافران ۔ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ و سلام بر فرستادگان ۔ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
و حمد ستایشها ۔ رَبِّ الْعَالَمِينَ مر خداوند را که پروردگار عالمیان است دین
آیت بنده کانرا که اسلام تسبیح و تسلم و تحمد میکنند و امام محی السنة رحمه الله در
معالم التنزیل باسناد خود از سعید بن جبیر رضی الله عنه و جمعه تفسیر کرده که هر که دوست
دارد که بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم بسیار درود فرستد باید که بسیار بگوید که محمد و
آل محمد چنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی در جهانیان بدرستی که تو ستوده
و بزرگواری و بارالها برکت فرست بر محمد و آل محمد چنانکه برکت فرستادی بر ابراهیم و
آل ابراهیم در جهانیان بدرستی که تو ستوده و بزرگواری و این آیت بر ما منت است
از جهت آنکه ما را بدان راه نمود و بر ما واجب است که بسیار بگوییم و از بخیلی
این آیت باشد

سورة تبت يدا ابي لهب وتب ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم ۔ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ابوذر و مقاتل و کلبی رحمهم الله گفته اند که
گاه وقت که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در ناز و خبر آن قرآن بجمله قبایل
قریش و ایشان اندرون فنا و صفیر و تالف و دست بردست میکردند تا آن خبر
در غلط افتد و نرسد چون این آیت فرود آمد و فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن
متأثر و متفکر شوند از تغلیط باز ایستند و در بن حرف مخصوص گفته اند که نام خدایت
یا نام قرآن یا علم سورة یا شفاعت اسم محمد و صادق الوعد یا اشارت
بصدق اندر وعدهٔ خود که من خلق فرمود که اسم خود است صلی الله علیه وسلم
سر خلق کرم الله وجهه فرمود که نام خویست در آسمان صاحب لباب گفته که
آن خویست که حق سبحانه و تعالی بدوست یاد میکند که خویش فعال مرد کانرا بدان مزدده
گردانند امام قشیری رحمه الله آورده که شم یادی کند حسنای بیت دوستان
سلی کند که حسنای دل عارفان در ثنا و بلاغت آورده که بصورت خود در دیده اولیای

آورده شم جهاد سبیل الله و ملائکه و بصاد صبر پیغامبر خود را و بصاد نبوت او ما
بنیها ۔ الْقُرْآنِ وحی قرآن ۔ ذِي الذِّكْرِ خداوند شرف و مرتبت یا شتابی نزد کفار بجواب
الید جواب قسم این که کفار در آنند که کفار پندارند ۔ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه انانکه کفر
ورزیدند از روی ستیزه ۔ فِي عِزَّةٍ در سرکشی اند و تبرد ۔ وَشِقَاقٍ و در مخالفت
خدا و محاربت رسول ۔ كَمْ أَهْلَكْنَا چندین که هلاک کردیم ۔ مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه
۔ مِنْ قَرْنٍ از اصل و خود کار یعنی امم گذشته بسبب کفر و عناد ایشان ۔ فَنَادَوْا پس بدادخواهی
بر آوردند ۔ وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ و نه وقت گریختن بود ۔ وَعَجِبُوا و بشگفتی داشتند
۔ أَنْ جَاءَهُمْ که آمد بدیشان ۔ مُنْذِرٌ پیغامبر بیم کننده ۔ مِنْهُمْ از خویشان ایشان یعنی
بشری بصورت ایشان با ایشان ۔ وَقَالَ الْكَافِرُونَ و گفتند کافران ۔ هَٰذَا سَاحِرٌ این مرد
ساحر است ۔ كَذَّابٌ دروغ گوست در آنچه از خدای عادات ما می نماید ۔ أَجَعَلَ
در دروغ گوئیست در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای چندین دانی که کفار ملحد
وحی را انرا یکی خواسته اند گفتند چندین پیغامبر که آنرا شما عادت صدق و
از خلافت کذب یاد نشمارید ۔ كَمْ أَهْلَكْنَا چندین که کشته طالع آنها این چنین عالم فرو
دیدهٔ خفاش دیدهٔ تیره از روی فرو نهند ۔ افتضاح دهد روشن و روی کبود مستیز
تیره کی شب هنوز از دیده فرو نهند و فرو نهند که بعد از سلام حمزه و عمر
رضی الله عنهما اشراف قریش او فوج اضطراب نزد ابوطالب آمده گفتند اگر محمد
انصاف فرزند یک گفتگو نمایی آمد و ام تا میان ما و میان او فرو نماند خود کی فرا پیش

که یکی از شما ای قوم ندای فرید و دیگری بشنود و آیین بجمله حزه را پریشان
جلوه دهد سنگ فرقه در میان جمع افگنده است و نزدیک بدان رسیده
گفت شما که از اطنای این نایره حاضر آید ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
طلبید گفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشان از تو مرد عاجزند یکبار بکی
طریق انصاف خود رو سخنای ایشان تا مامل نمای حضرت فرمود که ای عشر قریش
مطلوب شما از من چه چیزست گفتند آنکه دست از نقرض هرین و بدگوئی خدایان
آمده ما را و کفار ما را در بن مستعرض تو مشاهیان تو نشویم حضرت فرمود که من
هم از شمای طلبم یک کلمه بامن متفق شوید تا بحمالت عرب شما را مسلم شود و اکابر
عجم گردن بر دامن شما بنهند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی
الله علیه وسلم فرمود که لا اله الا الله یکبار انصاف قریش از حضرت اعراض نمودند یکی گفت
کنند ۔ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ تا گردانید محمد خدایان ما ۔ إِلَٰهًا خدای یکاره ۔ وَاحِدًا
بدرستی که بکار کنندهای ۔ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ چیزیست بشگفت ۔ عُجَابٌ
که ما دیده کار یک شهر مکه راست نمی توانند کرد یکی گفت که بگذارید کار
عالم چون ساز د ۔ انْطَلَقَ بشتابید و برخاستند از خانهٔ ابوطالب نزدیکان قوم
انجمامت فرمودن میکدیگر را می گفتند ۔ امْشُوا بروید ۔ وَاصْبِرُوا
و شکیبائی ورزید ۔ عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان خود ۔ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ
محمد بلا ۔ يُرَادُ چنینیست که خواستند با او حادثه نشان دادن و وقوع آن
چاره نیست یا توقع داشتند که رعای حرارت چنینست که خواستند که شر قریش
صدمه کوهی چند که مرتفع و مستعل بود ۔ مَا سَمِعْنَا نشنیده ایم ۔ بِهَٰذَا این کلمه
او حدانیت خدای ۔ فِي الْمِلَّةِ در ملت بازپسین که در ملت ما بدان مزدده
برادر یا در ملت عیسی علیه السلام که آخرین ملل است چه ایشان تثلیث قایلند نه

بتوحید ۔ إِنْ هَٰذَا نیست این توحید یکدا ۔ إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بر بافتن از
نزدیک خود یعنی دروغیست که خود می یابند ۔ أَأُنْزِلَ آیا فرو فرستاده
اند بروی قرآن ۔ مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی چرا انجامت او را مخصوص تند بروی
و قدکان قوم از ان خرد مند باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند ۔ بَلْ
بلکه ایشان ۔ هُمْ فِي شَكٍّ در گمانند ۔ مِنْ ذِكْرِي اندر وحی من ۔ بَلْ لَمَّا
بل که نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و دانند که هر
پیغامبر من بطریق وحی او را میکند وحی برده یعنی برنت فرود آر عذاب بدیشان
دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد ۔ أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست
۔ خَزَائِنُ خزینهای نعمت ۔ رَحْمَةِ رَبِّكَ پروردگار تو ۔ الْعَزِيزِ پروردگار غالب که مغلوب
نگردد ۔ الْوَهَّابِ بخشنده که هر چه بخشد بحسن آن بخشد یعنی بنوت مفاتیح نبوت
بدست کافران و تصرف ایشان نیست تا بعضی را امین او خود دهند یکدیگر را
از حضرت عزت سجانه تفضل خود ادراق داد و دیگر خواهد ۔ چه نعمان ستیزان
آنچی ۔ هر چه خواجی هر کرا خواجی ۔ دگر از این تصرف کی دواست ۔ اختیار او
قدرتهاست ۔ أَمْ لَهُمْ یا مر ایشانراست ۔ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ پادشاهی آسمانها
و زمینها ۔ وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست ۔ فَلْيَرْتَقُوا بر ایشان ملک این ملکاند
۔ فِي الْأَسْبَابِ پس باید که بالا روند در سببها که بدان بآسمان می روند
و در رباب آورده که اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بر فلک با چنبر
خود بران اعتماد نموده طی می کنند مطمئن بن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان
در بین اختیاری داد ندی هست یا بدکه بروند بر آسمان و فتنه کنند و به
تدبیر امور عالم اشتغال کنند و روی از هر که خواهند بگردانند و بر که خواهند
بدهند و این سخن جایه نمکست ۔ جُنْدٌ ایشان لشکری اند و جند لشکری شکسته

طوق حمده آنها بنده وَإِن تَشْكُرُوا واگر سپاسی بداری کنید برطاعت توحید بدان شکر
کوید بر طاعت و عبرت محمد يَرْضَهُ لَكُمْ پسندیده آن مر شما را فرمان که سبب فلاح شماست
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و برندارد نفسی برداشته وِزْرَ أُخْرَىٰ بار دیگری کناه نفسی بکرد یا بگذاه هر یک
بردارنده وزر دیگری باشد ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم بس بسوی پروردکار شماست مَّرْجِعُكُمْ
بازکشت شما فَيُنَبِّئُكُم پس خبر دهد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید عمل
کردید و انجار آن محاسبه دهد شما را بِذَاتِ الصُّدُورِ بهای که در سینها است از نیات طاعت و معصیت
إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اکر خواهد ببرد شما را از جهان بعد از آنکه شما را بیافرید وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ
یا بکاران دیگر که عبادت او را پسندیده باشد وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ و نیست این
بر خدای عزیز و دشوار قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بکو ای محمد خدای داناتر است بِمَا يَصِفُونَ بآنچه بر او صفت کنند
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و برندارد نفسی برداشته وِزْرَ أُخْرَىٰ بار دیگری کناه نفسی بکرد یا بگذاه هر یک
بردارنده وزر دیگری باشد ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم بس بسوی پروردکار شماست مَّرْجِعُكُمْ
بازکشت شما فَيُنَبِّئُكُم پس خبر دهد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید عمل
کردید و انجار آن محاسبه دهد شما را بِذَاتِ الصُّدُورِ بهای که در سینها است از نیات طاعت و معصیت
وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ و چون برسد مردم را ضُرٌّ سختی چون مرض و فقر
و بلا دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردکار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ باز کردنده بسوی وی و زاری دعا
همه او ذری ش تکه کننده پرستش هم و خواهش او ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ بس چون بدهد خدای
او را نِعْمَةً مِّنْهُ نعمتی از خود یک خرد و آن نعمتی او بسرد سوی کرامی کند او کان
يَدْعُو آنچنین زاری که بود که می خواند خدایرا إِلَيْهِ بکشف و دفع آن مِن قَبْلُ پیش ازین
نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بدست آمدن نعمت وَجَعَلَ لِلَّهِ و کرداند برای خدای
أَندَادًا همتایان یعنی بتا را شریک وی ساخته لِّيُضِلَّ تا کمراه کرداند مردمانرا عَن سَبِيلِهِ از راه خدای که اسلام است قُلْ بکوای
محمد مکافران را تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ برخوردار باش بکفر خود قَلِيلًا اندکی نماند دنیی
امر تهدید یعنی بعد از تمتعات هرچه خواهی اشتغال کن إِنَّكَ بدرستی که تو مِنْ
أَصْحَابِ النَّارِ از اهل دوزخی وَلِذَٰلِكَ و آن سختی او دنیی مرجب شدت عذاب دوزخ بقایه
محنت پس باید که آیا این چنین کافر هست أَمَّنْ هُوَ یا آنکس که او قَانِتٌ فرمانبردار
بداریت این چون صدون یا فادون یا عماد یا سفان یا عبدالله بن مسعود رضی الله
عنهم و اشهر آنست که ذی الخرین رضی الله عنه و برهن قنوت فرمانبرداری است یعنی ایستاده

بروظایف بندکی و بی تاب بر مناسم سر انکندکی آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب
سَاجِدًا سجده کننده سر بندکی را وَقَائِمًا و ایستاده در نماز يَحْذَرُ الْآخِرَةَ می ترسد
عذاب آن سرای وَيَرْجُو و امید میدارد رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش آفریدکار خود را یعنی
با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت مُشْفِقٌ ترسان خائف و رجا
یعنی زاری کرده کفته خوف طمع می کند و ساعون سوی رجای دیا سیری می باید و مرجی
ایمان جندیون دویالا اقبال در صراوکمال طیبان نتوانند نزدکه این نزدیک خوف نازون
وَرَجَاءَ وَلَا اعتدالا سر کوچه داری ملاعی از جیشی اینوچیاتی: مرکه دکای دی و پنس
نرمشی دل بر مدارد نیکه تر سان شوکه قضاوست بیرون انقیاس: باقی خوشند
ناکه لطف اوست افزون از شمار قُلْ بکوای محمد هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِينَ
يَعْلَمُونَ انا کسه دانا ند معالم توحید و اجرا و ثواب فضایل وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
وآنا نکه جاهلند بکار خدا نکی از ما بر ما لحاب دذایل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جزین نیست که پند
می پذیرند بطایل فکرت من أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خردهای خالص از کدکی وشم
قُلْ يَا عِبَادِ بکوای بندکان من الَّذِينَ آمَنُوا انا کسه کرویده اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید
از پروردکار خود و بپرهیزید از معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنرا که نیکویی کردند بکفتار و کلمهٔ شهادت فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا
درین دنیی حَسَنَةٌ مثوبهٔ نیکو در آخرت که بهشت باشد آنی سه احسان خود را
بانجام طاعات در دنیی یاد نی نیکو که آن محنت و مشقت باشد یا آنرا که مُتَصَفِّ شده
باخلاق آنی و دست و ناذکی او دی وشا وجیل درین جهان یا آثار که عبادت
بطرین مشاهده کرده اند حسنا یت در دنیی که شمردن از تفصیلات جلالت بیرون
و چون مجمل بعنی انعطا بی نهایت در شأن مجازین جشانست چون جعفرون بن
طالب و اصحاب او رضی الله عنهم پس احسانرا بقدرت تفسیر کرده تعیین آنقدر که بزرن

کردند احسنت اذا عدو نجات از بلا ایشان وَأَرْضُ اللَّهِ و زمین خدای از برای هجرت
وَاسِعَةٌ کشاده است مر کسی را که اراده هجرت کند إِنَّمَا يُوَفَّى جزین نیست که تمام داده می
شوند الصَّابِرُونَ صبرکنندکان بر مفارقت اوطان یا بر کسب غربت یا بر مشقت
عبادات یا بر تحمل اذیات أَجْرَهُم مزد خود بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی بر تبه که
چه شمار دنیا باید و حساب از حاطه جهان عاجز باشد و در معاملهٔ مسکه روز قیامت بلا
کشان صابر و با هجرات حاضر آیند نیزهای ایشان میزان نصب کنند نه دیوان
وضع نایند بلکه بی ایشان توزین بندند مزدهای ایشان را بی حساب دهند یا ایشان را
مژده کرد اهل عنایت که در دنیی بآنی رسیده باشند تمنا بردند که کاشکی ما
ایشان را بقرص پاره پاره ساخته بودند تا مزد ما اهل بلا در برک سکک آمدی
قُلْ بکوای محمد إِنِّي أُمِرْتُ من مامورم بِأَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ که پرستش خدای کنم
مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ بی شرکی و ریا در دین وَأُمِرْتُ و مامورم لِأَنْ أَكُونَ که باشم
أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ آن نخستین کسان که ایشان را بخدای کروید و بسپرد بخدای
قُلْ بکوای محمد إِنِّي أَخَافُ من میترسم إِنْ عَصَيْتُ اکر نافرمانی کنم
رَبِّي پروردکار خود را عَذَابَ يَوْمٍ عذاب روزی عَظِيمٍ بزرک که آن روز قیامت است
قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بکوای محمد خدای را پاک کنم دین خود را مِخْلِصًا لَّهُ دِينِي
از شرک یعنی کمی شرم در پرستش خدای را و در دین خود از شرک یا خالص

سازنده عمل خود را فَاعْبُدُوا فرو پرستید شما مَا شِئْتُم هر چه خواهید مِّن دُونِهِ
بجز خدای من تهدیدست و تغلیب بر خذلان و زیان ایشان و آیهٔ السیف منسوخ شده
آنرا که مشرکان بعد از اجتماع این امور کفتند اکر محمد زیان کردی در عبادت دین
پدران خود این آیت نازل شد که قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ بکو بدرستی که زیان کاران الَّذِينَ
خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنفُسَهُمْ در نفسهای خود که کراه شدند وَأَهْلِيهِمْ
و در کسان خود وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت که ایشان جدا ماندن از بهشت و اهل بهشت
منها مژده که حرمیها نه برای هم انسانی منزل و اهل و بهشت آورده پس هر که
زیان بر خدای و رسول او بایستند و ندانند و منزل و اهل او بدوزخ دهند و هر که
نادان کند او را بدرنج و کار اهل و منزل او بدیکری دهند که مطیع باشد پس کا زیان
روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانند که آنست هُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِينُ آن زیان صریح که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده نماند لَهُم مر زیان
کاران را سه مرتبه از زیان ایشان مِّن فَوْقِهِمْ از بالا ظُلَلٌ سایه بانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ
ظُلَلٌ و از زیر ایشان نمن سایه بانها است چون بیکر که در دوزخ نرا ذیشا نند
و معنی است که در دنیا از همه ذنی و منافقست وَيَظَلُّ مر او را نفرانند و بس او را نزل
فراش و مهاد است و ذکر ظلل بدرین سا و بعد باشد در کلام ذَٰلِكَ آن عذاب که
مذکور شد يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ بترساند بدان خدای عِبَادَهُ بندکان خود را تا بترزند
از چیزی که ایشان را بدان مبتلا کرداند چون شرک يَا عِبَادِ ای بندکان من فَاتَّقُونِ
پس بترسید از من چنین متعرض شوید مر بخشم من آورده انکه در دنیا
جاهلیت چون بحدیث آفریدکار را قرار کردند چون سلمان فارسی و ابو ذر غفاری
و زیدون عمرو بن خرفیل رضی الله عنهم وَمَن يَجْتَنِبُوهَا و هر که بپرهیزد ایشان را وَأَنَابُوا
إِلَى اللَّهِ و بکلمهٔ که پرستش کردند و بیکری نرفتند فَبَشِّرْ عِبَادِ مژده ده از شیطان زیان

سلسلهٔ مکیت کو فرا دشمنه این سر بیاد داده وان دستها بیند انا الذین
بلیس سوی که ما فرستادیم علیک الکتاب برلو تو آوا لیتاس برای همه مردم
دنان بالحق سبب بیان حق چه قرآن شامل فصلهای معاش و معاد ایشانست
فمن اهتدی پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بانچه در وست فانما یهتدی پس
سلامت خاید ان و من ضل و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید
فانما یضل پس جز نیست که گمراه می شود علیها بر نفس خود چه وبال آن
بر وست و ما انت و نیستی تو علیهم بر ایشان بوکیل کارپذیر ان تا بکذارند که
در ضلال افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار ایشان که بر ضلالت بکذری تو
نیست بجز بلاغ دین الله یتوفی الانفس خدای قبض می کند نفسها را حین
موتها صنکام موت ایشان و التی لم تمت و نفسها را که نمرده
است فی منامها در خواب او امام علی السند مجدد الدین در حالم فرموده که پس
آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز تا نفس حیات مفارقت میکند از وی
تنفس میکند و بیرون میرود و نفس تمیز بتن قریب میکند و نفس تمیز مفارقت
می نماید وقت خواب و بیرون آید و نفس حیات زوال نمی یابد و در اثنای ان
چیز میرود الله تعالی میکند که خوش میخواهد چه میکند میان ارواح احیا و اموات
یا یکدیکر آشنائی را نشان میدهند فیمسک التی قضی علیها الموت پس نکاه میدارد آن نفس را
دران عالم که قبل ازین علیها الموت قضا کرده است بر وی مرگ را و یرسل
الاخری و می فرستد دیکر نفس را که انان زندکانیست بایدان ایشان
الی اجل مسمی تا وقت نام برده که قبل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران اسکه
وا سیالی می نفوسی راست که در خواب قبض کرده باشد انا فی ذلک بدرستی که
در قرآن لایات نشانها داشتن و بایدان فرا ستادن آن کرهایند علامای است بر کمال

قدرت و نشاطات برای حشر و بعث لقوم یتفکرون برای کروهی که
تفکر کنند در امر ما تا بدانند که مشابه صنعت واحد اکمال مماثلت بنقطه است
و بدانند که بر ما هیچ دشوار نیست کرامی تر بندکان چیزی بر ما خوار نیست
و بدان چه بندکی شوند بر انکیخته شوی یکان ازان در دین تامل فرمایند ام
اتخذوا بلکه فرا کرفتند من دون فوق الله بغیر خدای شفعاء شفیعان کهایشان را
از ضرر حوایت کنند قل اولو کانوا بکو آیا شفاعت کنند و اکر چه باشند که
جمع کرفته اند لا یملکون مالک نشوند شیئا چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند و
لا یعقلون و ندانند پرستندکان خود را یعنی توهم شفاعت می کنند از
بهادات و جهالت اکنون ایشان از غلت و عمی چه اند قل لله الشفاعة بکوس
خدای راست شفاعت جمیعا همه او یعنی هیچ همه نداست و فرمانروای
او کس شفاعت نکند له ملک السموات و الارض مر وراست پادشاهی
آسمانها و زمینها ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز کردانده خواهید شد روز
قیامت و اذا ذکر الله و چون یاد کرده شود خدای وحده اشمازت قرار کرفت
و چون یاد کرده شود کسانکه بجای او میپرستند اذا هم یستبشرون ناکاه ایشان
شادمان کردند و چون یاد کرده شوند کسانکه بجای او میپرستند اذا هم یستبشرون
ناکاه ایشان تازه روی و خرمناک شوند عهد و عاهمی شانرا و شفیعان باطل اکاه
مردمان بر عکس ایشانند ازیاد خدا شادان و بذکر ما سوی او غمکنانند
ناست شوم دل از فرح فتده شود خاطر از ابتهاج فرخنده شود و نیز مراد
معانی آن دیکر است فاطر السموات بکوی پدید کنندهٔ آسمانها و زمین
و الارض ای آفریننده آسمانها و زمینها عالم الغیب و الشهادة دانندهٔ پوشیده

و اشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندکان خود فیما کانوا فیه
در انچه هستند که در دنیا فیختلفون اختلاف میکردند و لو ان اکر للذین ظلموا
کسانرا که ستم کردند ما فی الارض هر چه در زمین است جمیعا همکان لافتدوا
هر آینه فدیه دهند بان یعنی
فدا کان تا خود را باز خرند من سوء العذاب از سختی عذاب یوم القیامة و روز رستخیز
و بدا لهم و ظاهر کردد مر ایشانرا من الله از جانب خدای ما لم یکونوا
نبودند که یحتسبون چشم میداشتند یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیلهٔ شفاعت بتان بدرجهٔ
قربت یا بند چون در عقبی حقیقت کرتاه شد و جای پنداشت ایشان خدای بریشان
رسید یکی از مشایخ بوقت خدا بجل جزع میکرد بوسیدند که سبب جزع چیست و کفت
وی تو هم چیزی ظاهر کردهٔ کس آوا در حساب نیاورد اشتم از سخنان قهری ظاهر شد
منصف است که چون این آیت خوانند کفت ویل لاهل الدنیا وای بر اهل دنیا من
مقری که بود بخلاصه کار دود دست جرئت پرده دری کار بر داشته کفت بر خلق میان
شد که بود الا بپست و ما کانوا بما کانوا یستهزئون و آفکار باشد و من بتان را
بجهاکه کردند و بدل ایشانرا و بدا لهم سیئات ما کسبوا جزاهای بدی که کردند و
حاق بهم ما کانوا به یستهزئون و بکرد بر ایشان جزاوی که بدو بودند که بدان
استهزای کردند انا فی هذا بدرستی در انچه فرو فرستادیم بر رسالت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
لآیات نشانهاست لقوم یؤمنون بسوی که ایمان کیرند یا بمحمد است علیه السلام
مردم کافران را یعنی چون کافران را بوسیلهٔ سفر تجارتی و مقری میخواند ما را دفع
آن انده می فرماید قل یا عبادی الذین اسرفوا بکو ای بندکان من که بر وا ما دادم او اسرفتم
در تعصی علی انفسهم بر نفسهای خود لا تقنطوا مکنید نومید از رحمة الله
بخشش خدای ان الله یغفر الذنوب بیامرزد کناهان جمیعا همه را انه هو الغفور
بدرستی که او بسیار آمرزکار است الرحیم بسیار بخشاینده و انیبوا و باز کردید
الی ربکم بسوی خدای خود و اسلموا له و کردن نهید مر او را من قبل
پیش از آنکه یاتیکم العذاب بیاید شما را عذاب ثم لا تنصرون پس یاری نکنند شما را
و اتبعوا و پیروی کنید احسن ما انزل الیکم بهترین انچه فرو فرستاده شد بسوی شما
من ربکم از خداوند شما من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از انکه بیاید شما را عذاب
بغتة ناکاه و انتم لا تشعرون و شما ندانید ان تقول نفس تا نکوید کسی یا حسرتی
دریغا بر من علی ما فرطت فی جنب الله بر انچه تقصیر کردم در حق خدای و ان کنت
و بدرستی که بودم من لمن السخرین از استهزا کنندکان لو ان الله هدانی اکر خدای
مرا راه نموده بود لکنت من المتقین از پرهیزکاران او تقول و یا کوید حین ترا
بسیار کاه که لما رات العذاب چون بیند عذاب را لو ان لی کرة اکر مرا بازکشتی باشد
فاکون من المحسنین از نیکوکاران بلی بلی بلی بلی قد جاءتک آیاتی نشانهای من
فکذبت بها ترا فدروغ زن کردند بها و استکبرت و کردن کشیدی از ایمان بها
و کنت و بودی من الکافرین از کافران و یوم القیامة و روز رستخیز ترا الذین
کسانرا که کذبوا دروغ زن کردند علی الله بر خدای وجوههم روهای ایشان مسودة
سیاه کشته الیس فی جهنم نه در دوزخ است مثوی للمتکبرین جای کردن کشان
و ینجی الله و برهاند خدای الذین اتقوا کسانرا که پرهیزکاری کردند بمفازتهم
برستکاری ایشان لا یمسهم السوء نرسد ایشانرا بدی و لا هم یحزنون و نه ایشان
اندوهکن کردند الله خالق کل شیء خدای آفریننده همه چیز است و هو علی کل شیء
و او بر همه چیز وکیل کارپذیر است له مقالید کلید های آسمانها و زمین
و الذین کفروا و کسانکه کافر شدند بآیات الله بنشانهای خدای اولئک هم الخاسرون
ایشانند زیانکاران قل بکو افغیر الله ای محمد آیا بجز خدای تامرونی
می فرمائید مرا اعبد ان پرستم ایها الجاهلون ای نادانان و لقد اوحی و بدرستی که وحی
فرستادند الیک بسوی تو و الی الذین من قبلک و بسوی کسانکه پیش از تو بودند
لئن اشرکت اکر شریک آوری لیحبطن هر آینه باطل کردد عملک کردار تو
و لتکونن و هر آینه باشی من الخاسرین از زیانکاران بل الله بلکه خدای فاعبد
پرستش کن او را و کن من الشاکرین از سپاسداران و ما قدروا و نشناختند
الله خدای حق قدره اندازهٔ او اذ قالوا چون کفتند ما انزل الله فرو نفرستاده است خدای
علی بشر بر هیچ آدمی من شیء چیزی قل بکو من انزل الکتاب کیست که فرو فرستاد کتاب
الذی جاء به موسی آنرا که آورد موسی نورا و هدی روشنائی و راه یابی
للناس مردمان را تجعلونه میکنید آنرا قراطیس پاره ها تبدونها می نمائید آنرا
و تخفون بسیار و پنهان میدارید بسیار و علمتم و آموخته شدید ما لم تعلموا
آنچه نه دانستید انتم شما و لا آباؤکم و نه پدران شما قل الله بکو خدای ثم ذرهم
پس بکذار ایشانرا فی خوضهم در باطل خویش یلعبون بازی میکنند و هذا ذکر
و این قرآن یادکاری است انزلناه فرو فرستادیم آنرا مبارک بابرکت مصدق
راست کنندهٔ الذی بین یدیه آنرا که پیش از وی است و لتنذر تا بترسانی ام القری
مکه را و من حولها و کسانرا که کرد او باشند و الذین یؤمنون کسانکه ایمان میدارند
بالآخرة بروز رستخیز یؤمنون بهذا ایمان میدارند باین قرآن و هم علی صلاتهم
و ایشان بر نماز خویش یحافظون نکاه میدارند و من اظلم و کیست ستمکارتر
ممن افتری از کسی که بربست علی الله بر خدای کذبا دروغ او قال و یا کفت
اوحی الی وحی فرستاده است بسوی من شیء هیچ چیز و لم یوح الیه و نه وحی فرستاده
شده است بسوی او شیء هیچ چیز و من قال و کیست که کفت سانزل مثل ما انزل الله
زود باشد که فرو فرستم مانند انچه فرو فرستاد خدای و لو ترا اکر
ترا ببینی اذ الظالمون چون ستمکاران فی غمرات الموت در سختیهای مرکند
و الملائکة و فرشتکان باسطوا ایدیهم کشاده دارند دستهای خود را اخرجوا
بکویند بیرون آرید انفسکم جانهای خود را الیوم امروز تجزون پاداش کرده شوید
عذاب الهون عذاب خواری بما کنتم بسبب آنکه بودید تقولون کفتید علی الله بر خدای
غیر الحق دروغ و کنتم و بودید عن آیاته از نشانهای او تستکبرون کردن کشی میکردید
و لقد جئتمونا و هر آینه آمدید بما نزد ما فرادی تنها کما خلقناکم چنانکه آفریدیم شما را
اول بار و ترکتم و کذاشتید ما خولناکم آنچه دادیم شما را وراء ظهورکم پشت سر خود
و ما نری و نمی بینیم معکم شفعاءکم شما را شفیعان کم الذین زعمتم آنانکه پنداشتید
انهم فیکم شرکاء که ایشان شریکانند شما را لقد تقطع بکسست میان شما و ضل
و کم شد عنکم از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید پنداشت

علای کند هرکه می خواهد لِیُنْذِرَ تا بیم کند آنکه وحی آمده بر وی مردم را وَیَوْمَ التَّلَاقِ
او روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که آدمیان بسا اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان
و زمین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا روحانی که ملاقی جزء جسم عمل
خود را یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ روزی که ایشان بیرون آیند یا بارز شوند آنچه از قبرها برانند
لَا یَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ پوشیده نشود بر خدای عزوجل از اعمال و احوال بندگان یا بود
کثرت ایشان لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ چیزی بگذ صد داند و بین و فرق عمل جزا دهد و بنداد
تا داند که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مر خدای راست یادشاهی و کارکنان را سزد زیرا
هر بنده کار خود را تمام یکدیگر جواب دهند لَا تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا بِمَا كَسَبَتْ مر خدا و تنها را که
یکتا است در هیچ أَنْذِرْهُمْ بترسان و بیم کنان مردمان را بترسان بلکه جزا کفار را
علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت تا در روز جزا بر ایشان موافق
باشد لِيَوْمٍ امروز لَا بَيْعٌ داد و ستد باشد فِيهِ وَلَا خِلَالٌ دوستی که
جزای نفعی کرده است لَا يَنْفَعُ نیست سود امروز نه داد و ستد و نه دوستی
و نه بر عقاب افزایند و نه کسی را بکار کسی بگیرند و نه یکی را یاری دهند
إِلَّا بِمَنْ که خدای رَحِمَ بیامرزد نود شما دست بوقت حساب او را شما
از شما باز ندارد و در رسید آن روز که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
خدای تعالی گوید منم پادشاه جز من هیچ کس نباید هیچ بیشتن دگر نخست
در باید و نه هیچ دوزخی باید که در دوزخ شود و نزدیک ایشان سخنان باشد تا ایشان
شناسی کنم بسوی آیت خواند کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ تا آخره دروغ داشتند امر ما را قوم نوح
و دیگر پیغامبران و ویران شدند از قهر ما قوم نوح بروز الطوفان
و عاد بروز الریح و ثمود بروز الصیحة و لوط بروز الحجارة و اصحاب الایکة بروز الظلة
و فرعون بروز الغرق و هر یکی را از ایشان عذابی بود که آن روز بدو رسید
وَجَاءَتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ و هر امتی که پیغامبر ایشان را بفرستادند لِيَأْخُذُوهُ تا او را بکشند
و عقوبت کنند بِمِثْلِهِ بسبب کفر ایشان بسی کشتن مکذب را و نبود مر ایشان را
از عذاب خدای هیچ دافع و نگاه دارنده که آن را دفع کند
از ایشان بسبب آن بود که آمدند بدیشان پیغامبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجت روشن و نشانهای هویدا
پس کافر شدند بدیشان و انکار کردند مر آن را فَأَخَذَهُمُ پس بگرفت خدای ایشان را
و عقاب کرد ایشان را إِنَّهُ قَوِيٌّ راستی که خدای توانا است و شکن در هیچ چیز خواهد
و هیچ چیز مر او را عاجز نکند شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت است عقوبت مر اهل شرک را وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و بدرستی که ما
فرستادیم موسی را علیه السلام بِآيَاتِنَا بآیات ما که تسع حجت بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ
و سخن هویدا کفته مراد عصا است و ید او یکدیگر جمله عظیم و تفسیر یا آیات دلیل
است حق و سلطان میان حجت او یعنی بدعوة و بخت فرستادیم او را إِلَى فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت می کرد وَهَامَانَ
و هامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و قارون که مقرب و مشیر او بود فَقَالُوا ساحِرٌ
دعوت نبوت اظهار معجزه کرد مر بنو ایشان تکذیب و انکار کردند فَقَالُوا پس گفتند
او جادوست که خلاف عادت بما می نماید و دروغ می گوید رَبُّنَا دروغ گویست
در ما که می گوید خدای هست و من فرستاده او هست فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس چون آمد

بدیشان بِالْحَقِّ بحجت مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوا گفتند بکشید
أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آن گروه را که بدو ایمان آوردند مَعَهُ با او موسی علیه السلام و فرعون را
قبل از ولادت موسی فرمان داده بود تا پسران را می کشتند و بعد از ولادت او
دست باز داشتند و چون موسی علیه السلام بیامد و دعوی نبوت
کرد با امراء فرعون گفتند پسران را سال ما بقتل آوردند تا دلها بر
ایشان بنکند و موسی را یاری ندهند وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید
دختران ایشان را تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید کردند
وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ نیست مکر کافران مگر در نقصان و تباهی مر ایشان را
ضَلَالٍ مکر ایشان در هر صورتی که بینی از پیش نرود و وبال او هم بدیشان
باز گردد چون فرعون در سیرت موسی را خوش خود مشهور کرد و گفت او را
نیاید کشت گفتند مبادا که او پیغامبر باشد بکشتن او خود ایمان خلق
بخواهد آمد تا که مرد بیند فرعون را او معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید
صلاح در آنست که ساحران اطلبیم تا با او معارضه کنند فرعون در این سخن
مقبول افتاد و می دانست که پیغامبر است از قول او می ترسید اما نزد قوم لَمَّا
تجلد کرد وَقَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون بگذارید مرا تا بخواهم قَتْلَ
موسی یکتم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و باید که بخواند خدای خود را تا قتل من
او را باز دارد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می ترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه او
ستیزه سازد بکیش شما را وَأَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ یا آنکه اشکارا
کند بسبب دعوت او فَإِنَّهُ فِي الْأَرْضِ فساد در زمین مصر بسیار می کرد و بنی اسرائیل
بسم با کنیزها و شب دزدی می خواند یعنی موسی ظاهر کرد اند بدان فساد را
چون جزا یعنی بیاورند شما را عرب کنند وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی

سیاشرغدا که بیخ خذلان نیی دارد زیان نداند بجهد با و مکنت انبار چرنگ
بوکه شاق تباغ نگذارد یوم الآخرة بدرستی که سرای دیگر
اوست سرای آدم که او را زوال و تغیر انتقال متصور نیست من عمل صالحا
هرکه نیکی کرد دارید فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند
او را این حکم عدالتی است ومن عمل صالحا وهرکه بکند کردار شایسته
من ذکر او انثی وهرد مؤمن وحال آنکه او من مؤمن باشد اصل
در قبول اصل ایمان است فاولئک پس آن گروه شایسته کاران یدخلون
درآیند جنة بهشت یرزقون بخورند فیها در آنجا بغیر حساب
بسیار و ارزانی آورده شوند دوزی روزی و طعام لذیذ و مشارب خوشگوار
و یشرب خواب و یحسبها و بعضی نداند انها بگذرد به بسیاری و فراوانی زیاده و این از روی فضل تا منتهای است آن هرچه خواهند
تفضیل فضل کرد نکایان آورده سزایان سلامت کشاند تا مکر مشرکان خدای را بر
سخن فرعون در وی بعبادت و بکری و آمد جبریل بگاه نداکرد او را در وی
تنبیه تا شاید انجاب غلبه پیدا و از سوی گفت صرخیا فریاد شوند پرکنت
و ای کرده من ما این چیست که مرا رسید و بعضی نسخ من
فی خوام شما را ان یقتلوکم بسوزند شما را و نجیکم یا رهانند از عذاب خدای یا بمان بر شما بر
او و یذبحون و شما را خوانند سرا بدیوث و یستحیون نساءکم تا کافر شوید خدای
و فی ذلکم و برای آنکه شریک کردم بری ما لیس لی آن چیزی که نیست مرا
بر بودیت او بحق و انتفی مرا روا نیست و نه یصلح است بحق من غیر از
خدای و نیز او را پرستیدن یکی را با وی بگذرد شریک سازم و ان تکفروا
من و بگافرشوید شما را فان الله پس خدای او که غالبست بعزت او در نقرب
مشرکان

شرکان ما تدعونه ایرا بدو است و بحق کردن گناه من ان لیس هرآینه
له دعوة نیست شما را دعوتی که شما خواند مرا بسوی او بحق و پرستش او
لیس له دعوة نیست مردود دعوتی یا اجابت نه بسوی بحق او بحق او
است و امتیاد ف خواهد و مردود باشد در سرای دنیا و لا فی الآخرة و نه در
سرای آخرت و ان مردنا و بدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خدای
و اصحاب النار و یاران آتش هم فیها ایشان در آن جاودانه
بیرون شدگان در ضلالت و طغیان فستذکرون پس زود باشد که یاد آرید
زمان آتش و نزع باز فرعونیان آغاز شدید کرده ندو ضد قتل او خود
او گفت فوقیه الله نگاه داشت او را بخواهی که بعضی بروت معاینه شدن
یاد آید شما را ما اقول لکم و اسوق آنچه می گویم شما را و
و اوذی کنارم کار خود را الی الله بخدای و بود که توکل میکنم تا مرا دشمن شما آگاه
دارد بالعباد بخشیدگان خدای بصیر بینیات بالعباد یا مر بندگان خود آن
را که فرعون بفرمود تا او را بکشند وقی کردند روی بکوه نماد و تیماذ خشم
خدی حق سجانه فکر سیاه را بر ایشان تا بگرد وقی در آمده آغاز پاسبانی کردند
و نتیجه تفرعن بزرگی بوقی رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون تمی
از خواص خود نشناخت تا او را بیاورد و سیاست کند ایشان بوقی رسیدند
و نداکرد وقی بکهیافی سباع داشتها خود کرده بترسیدند و نزد فرعون
آمدند صورت حال باز گفتند حسد و اسیاست کردن تا آن سخن فاش کرد و
وقی بسجاد از دخل مزبل خبر رسید بدرک فوکاه الله پس نگاه داشت او را خدای
الزید یعنی آمدند یشیرون بدرباره وقی و شاورون یکدیگر
رفته گفت بکدیگر فرعون که بقصد او رفته بودند منه العذاب بدعذاب

که نکشت و گذاشت مراد آل فرعون طفه بقیها نباشد و سوء العذاب بدی شدن
ایشانست و بعضی بر آنند که سوء العذاب آتشی است جدا بدان آن گروه را
فوکیت آل فرعون اسوء العذاب یعنی آتش یعرضون عرضه کرده شوند
علیها بر آتش و یوم یقوم النار و روز که بپا شود رستاخیز ادخلوا درآرید
یا آل فرعون اشد العذاب بدین احوال آورده که
جاوید بود نه ایشان را مدد نه فرج بدیشان نه رسانند وان مسعود رجوع ایشان
که ارواح فرعونیان تا قیامت بدرون مرغان سیاه است و صبح و شام آتش بر ایشان عرض
کنند تا قیامت و یوم تقوم الساعة و روزی که بپا شود رستاخیز و ارواح
ایشان با بدان باز آید فرعونیان ایشان را گویند ادخلوا درآیید آل
فرعون اشد العذاب در سخت ترین عذاب که عذاب جهنم است و بعضی نزع تعزیه و
کسرتهای خواند یعنی خدای عزوجل ملایکه را گوید که درآرید فرعونیان را بسخت ترین
آنچه دران بوده اند الا قلیلا و اندکی از ایشان که ایمان آورده اند
در نجیان در آتش و یتحاجون و یکدیگر را بکاوند و خصومت کنند
ضعفاء ایشان فرعونیان بیچاره گان الذین استکبروا بزرگی نمایان
انا کنا ما بودیم لکم مر شما را تبعا پیروان فهل انتم آیا شما
مغنون دفع کنندگان عنا ما بودیم نصیبا از آتش قال الذین استکبروا گویند آنانکه بزرگی نمودند
انا کل فیها ما همه در آتشیم ان الله قد حکم بدرستی که خدای داوری کرده
بین العباد میان بندگان و هم در آتش اند بعضی تا آنگاه که
ان الذین فی النار و کسانی که در آتش اند لخزنة دوزخ دربانان
جهنم ادعوا ربکم بخوانید خداوند خود را یخفف تخفیف کند
عنا بر ما یوما روزی من العذاب از عذاب قالوا گویند اولم تک آیا نبودند
تأتیکم رسولکم پیغامبران شما بالبینات بحجتها و معجزها قالوا گویند بلی
آری قالوا گویند فادعوا بخوانید انتم شما و ما دعاء الکافرین خواندن کافران
الا فی ضلال نیست مگر در بطلان و ضایع شدن و ما جابت نرسیدن
دعاء کافران بدرستی که یاری دهیم رسلنا پیغامبران خود را
و الذین آمنوا و آنانکه بگرویدند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
و یوم یقوم الاشهاد و روز که بپا شود گواهان یوم لا ینفع روزی که سود ندارد
الظالمین ستمکاران معذرتهم عذرخواستن ایشان و لهم ایشان را
اللعنة لعنت و لهم سوء الدار و ایشان را بدسرای جهنم

که صورتهای شما را پاکیزه و اعضای شما را مناسب آفرید وَرَزَقَكُم و روزی داد
شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزه‌ها یعنی ماکولات لذیذه و مطعم کرد و ترتیب روزی شما را
از آفرینش جوانات و طلیع لطایف فرموده که حسن صورت انسانی دلالت بر مرتبه
جهان ناسب همه حقایق علوی و سفلی مجموع در آن صوری و معنوی را جامعست
فائز به معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینه حقیقت جامعه او لایح
از صورت و آیینه سروری درخشش نور تو از شهود مجموع اجزای کون
کسی چون تو نیست درملک صورت معنی موجود ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه چنین تصویری کرد
خداست رَبُّكُمْ آفریدگار شما فَتَبَارَكَ پس بزرگست خدای و بزرگوار تو رَبُّ
الْعَالَمِينَ پرورنده عالمیان از جن و انس و جز آن هُوَ الْحَيُّ اوست زنده یعنی
منفرد به حیات ازلی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزاوار عبادت بود مگر او فَادْعُوهُ
پس بپرستید او را مُخْلِصِينَ در حالی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او
دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوئید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ همه
سپاسها و ستایشها مر خدایراست که پرورندگار عالمیان است قُلْ بگو ای محمد
مر این مشرکان را که بدین آبا و اجداد خود دعوت میکنند بدین مرسوم که نهی کرده
شده‌ام إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم آنها را که تَدْعُونَ می‌پرستید شما مِنْ دُونِ اللَّهِ
جز خدای لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ آن هنگام که بمن آمده است حجج و آیات مِنْ رَبِّي
از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ و مامور شده‌ام أَنْ أُسْلِمَ بآنکه گردن نهم و انقیاد کنم
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر آفریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِي اوست آنکه خَلَقَكُم بیافرید
پدر شما آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما ای فرزندان وی مِنْ نُطْفَةٍ از آب
منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ
پس بیرون می آرد هر یک از شما را از رحم مادر طِفْلًا کودک ثُمَّ پس باقی میدارد

شما را لِتَبْلُغُوا تا برسید أَشُدَّكُمْ بغایت قوت خود که منتهای شبابست ثُمَّ
پس از ین درجه بالای برد لِتَكُونُوا شُيُوخًا تا گردید پیران وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ
و از شما کسی باشد که میرانیده شود مِن قَبْلُ پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخت
وَلِتَبْلُغُوا و بقای دهد شما را تا برسید أَجَلًا مُّسَمًّى مدتی نام برده شده که
وقت موت است وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و شاید شما تعقل کنید در آفرینش
خود و انتقال از درجه بدرجه هُوَ الَّذِي يُحْيِي اوست آنکه زنده گرداند وَيُمِيتُ
و میمیراند فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا پس چون خواهد و حکم کند کاری فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس
جزین نیست که گوید مر آن را کُن باش فَيَكُونُ پس باشد بی مهلتی
... او را احتیاج بآلتی ... فعل او را کدیت
... متوقف بر آلت نیست ... أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ جدال و نزاع
میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای ... أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ
... الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب
کردند بِالْكِتَابِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ و بآنچه فرستادیم
بِهِ رُسُلَنَا پیغامبران خود را از احکام و شرایع فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس
زود بدانند ... تکذیب و انکار خود إِذِ الْأَغْلَالُ آنگاه که غلها آتشین
باشد فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان وَالسَّلَاسِلُ و زنجیرها نیز در آن بود
يُسْحَبُونَ کشیده می‌شوند برروی بدان زنجیرها فِي الْحَمِيمِ
در آب جوشان که در غایت حرارت بود ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ پس از آن در آتش
سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب
کردند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشان را أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ کجا اند آنکه

عذاب

دون

بودید شما که انباز گفتید ایشان را مِن دُونِ اللَّهِ از فرود خدای
قَالُوا گویند دوزخیان که آن شرکا ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما و غایب از ایشان را
و امیدیشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را دادرس گذاشتند بَل لَّمْ نَكُن
نَّدْعُو بلکه نبوده‌ایم که خوانده باشیم مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا شَيْئًا چیزی
را که یعنی بر من روشن شد که چیزی نبودند که ایشان را عبادت کردیم
هیچ نبوده اند و ما ایشان را چیزی می پنداشتیم كَذَٰلِكَ همچنانکه ... از
... يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ... خدای کافران را ... بر
چیزی که از و منتفع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذَٰلِكُم این عذاب شما را
امروز در جهنم ... بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب آنست بودید شما که شاد
دل میکردید و شادمانی می بودید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَيْرِ
الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی شرک و طغیان وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ و بجهت
آنکه بودید شما که می نازیدید از خود و تکبر می‌فرمودید ادْخُلُوا در آیید
أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفت گانه دوزخ که برای شما خلق کرده شده است
یعنی هر طایفه بدری که در آیند خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ماندگان در آن فَبِئْسَ
مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست گردن کشان را دوزخ فَاصْبِرْ پس
شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای
بنصرت اولیا و هلاک اعدا حَقٌّ درست و راست است و بی شک واقع خواهد
شد فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ پس اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده داده
ایم ایشان را از قتل و اسر خود آنست أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا گوییم ترا قبل از ظهور
آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ پس بسوی ما باز گردانیده خواهند شد در قیامت
جزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان را فوت نخواهند کرد ...

نمود از قتل و اسر

حق سبحانه درین دنیا یعنی از عذاب بحضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم
... و جزای باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود ... دوستانت در
دو عالم شاد خرم آیند دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا ... آورده اند که
کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات ... می کردند چنانچه تفجیر عیون
و انهار و نبات ... و تصاعد بر آسمان مقصود ایشان بر وجهی که در سوره بنی
اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق فرستادیم
رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ پیغامبران را پیش از تو مِنْهُم بعضی از ایشان مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ
آنها اند که خوانده‌ایم قصه‌های ایشان را بر تو که آن بیست و پنج پیغامبرند وَمِنْهُم مَّن
لَّمْ نَقْصُصْ و بعضی از ایشان آنانند که قصه‌های ایشان نخوانده‌ایم عَلَيْكَ بر تو اما نام
ایشان دانسته‌اند چون الیسع و غیر او و بعضی آنست که نام ایشان دانسته و نه
شنیده ... باشند که مجموع هشت هزار بوده‌اند چهار هزار از بنی اسرائیل و
چهار هزار از ... و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغامبر
بوده اند و علمای ... تعیین عدد و معرفت ایشان بالقاب و اسامی
فرض نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغامبری را و نتوانست أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ
که بیارد معجزه که نشان نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای
و حکم و فرمان او یعنی شما از پیغامبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل
نیست در آوردن ... و من حکمت در عدم وقوع آن میبینم فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ
اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب ... قُضِيَ
کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مؤمن محق نجات یابد
وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ و زیان کنند ... آنجا ... و معاندان که بعد از دیدن
معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه می طلبند اللَّهُ خدای یعنی الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

قصه ایشان

معجزات

قوة این نباشد که جناکشد و وفا کند تب جفا ضرب سلامت کشم روزی
باشیم که در صف یک ما کافر نباشیم و من بعد ما وهر که
یا قوی گذارد خدای فعال پس نیست منافقان صبح در سخن
که کار و ساز وی کند من بعد پس از وی گذاشتن خدای سزد را
قوی گذاشتن و قوی کافران آن منهم کرد ایشان
عذاب ما بعین دوزخ قیامت کوشید مثل ما بروم
آیا هست بسوی بازگشتن بدوزخ هیچ راهی پا بروم و نگاه کافران
کنیم بعینی گناه ذاکه دران دوزخ عرض کرده می شوند
و آتش دوزخ کنایت قدیم دکر است جهد و منع بعد معلوم است که دین کافران
یا اثر دوزخ خواهد بود دوزخیان دنیا آنکه در دنیا باشند و بخشیدن
از خزاده در سوی دوزخ کرد بعد بسوی آتش دوزخ کرد
از کرد بستن یعنی بگذاشتن چشم بد دوزخ می نگرند و از هول و هیبت
آن دوزخ سر پوشیده زنده اند فاکه فرمود که وقتی که ایشان را بدوزخ رانند
دوزخ را می بینند که می بلاکه فاکه خوشی فاکه می دوزخ دنیا می برابر
مراد از خوشی چشم داشت بد چشم کافران نابینا خورد خواهند دشد
پس حال دوزخیان نابینا سزد بعد جنایت نابینایان دوزخیان شدند فرمودند
و بجز ایشان نابینا بدین حالت پسند کنید آنانکه ایمان آورده اند
بدین قرآن کافران کافری ایشان بر بندگی کردند بد بسوی که نیایند
کردن در نفس و در خویش در کسان خود
متحیز زیان در نفسها و اسبکه آواز جادوت مستوجب آتش دوزخ کردن
بندند فقیران در اهل کرد دوزخ اند که نابینا نا ایمان یاد داشتند که

بشوی اند باکه از دیدار ایشان محروم ماندند الا کافرین جاهلان آنکه
منکران بدین مشرکان در خدای بد بخدایان پس ستاندند بدین باقی بدن
انقطاع و کان لهم و نباشند مرین کافران را یاری هیچ دوستان
در دکاران بوقت عذاب یاری کنند ایشانرا
بدین کنی نرانند که عذاب ایشان باز دارد خدای عذاب ازیشان باز ندارد
و هیچکس نرانند که از خدای سالم بدین بست او را
راههای رفتن نجات کنند و ترک مرو دکه یاری دهند
در بند بد آنکه امر بدین ایمان و توحید یعنی تا آنکه بیاید
و عذاب باز کماندست از نوذ که خدای بدین بر
قرع آن حکم کرده و آن حکم با طل نمیشود الیم خست شما را بر صبح
بناق که تر بکاهی آن دوذ و خست شما را بر صبح
انکار بد تفه کرده اید بدین علما بخود را منکر نتوانند شد کاذبکاتون
در تعاریف نوشت شده و اعضا و جوارح شما بدین کواهی دهند
پس اگر دوی بگردانند مشرکان از نجابت دعوت دیانی
پس انفرستاده و ام تبا بد ایشان بد ایشان تا که باو که از عمل بد ایشان
باکه دارد بست ستاندن حکام و ستاندن
و بر سوکه ا جون بشناسم کافرانرا بدین ترک
خود صحبت و تراکنون و خوش شوند جان و شاد می کنند
و کوی رسید بد جون مرد و فقر و خست
بلکه یعنی فی ستاده است دستهای شان ناعمال ناشایست
پس بد سوکه انسان خست ناسپاس است و کوید و می شاید که مرا

از انسان جنی بردان باشد و اعتبار ایشان آکاهند که نعمت را فراموش
کنند و بخشت را بر کنه شیطان امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که کافران
مراین آیت را ترک شکر کنند من عند انفسهم و آن بر آنچه و خواهد
بادشاه و آسمانها فرمانها حاکم و آن بر آنچه و خواهد
و خشنود و بخشیدن بر کرا اراده کند بدین بعین لطف علیه السلام
و بخشیدن بر کرا اراده کند بدین بعین لطف علیه السلام
ابراهیم علیه السلام و بخشیدن یا بعضی کرا بخشانرا
و دختران جون هم بر بخشند و هم بعضی جون حضرت یحیی یا بسل و بعد
و سلم اجابت شیت از جست جنا فی ده دادن دختر خدا و بدین نا زیرا که
بها بخشتر و بعد شایکه مالدین را دا مبه جبرئیل شد و با بر دعا بعضا فرا آیر
زوج دختر و بر پس بخشت بخوی باز بست بعین هر بعد خواهم و هم بجا که
ایشانرا از هر دو نوع دا بدهد و دادن را مشق نا بکه نوی آن با بکره
و بیکر داند هر کرا خواهد بی قرزندی بعین علیه السلام
بد بسوی که خدای و نداست بلکه ذی و بعضی قرانرا بعد بی باز دوانا
او اهل مکتبین و سیرا و قرانرا بی او انظر بعضی و بعضی
و بعضی علم او بر بدان
و شایبه علم الغیب هر قولی یکه با لایق نقصان و بعضی آنرد ما که بعد و بعضی
بعاسبه را کفت و بعضی خدای تو بر با سطه با و بعضی نیکو بد ادبد کوی بنا بعد با
موسی علیه السلام بعین کفت و موسی او را دی بد بعضی آنرد که موسی بعین
و شنید دول امد ای بد آیت آنکه و ما و منت نشاید سزا دوا
ا بعضی آنکه بعین کرد خدای موجبه با و در دنیا و آخرت و بدان بد بعین
بعین کنان خدای و باشد بنود مکر بوی و آن کلام است که بدیت

برعت در بایند بطرق اضاپرا بالفا در ختام و من خلفه رقیب یعنی کرد بایدی
ا زاد و حجاب بعین آدمی در حجاب بود جانفه با موسی زنا و علیه السلام نعز
کفت و ما از بعین حجاب نو بد و در موضع آمد که خدای تعالی با بعضا بعد ما
صل اعلیه و سلم سخن کفت از بعد ای خاصان بعین بعضی بد بایت بد سل الله
و سلم بیان در حجاب بود که بعین خدای مشغله بعد نیابد از نوع و بعضی
زنوا بد سعید صفیره بیان هر دو حجاب هفتاد سلاله
باخدای فرستند بسوی را باکسی انکه
من سل بعین سل الیه بد ستور خدای نا بیکه لقد خاصه خدای از
بدین سوکه خدای بر تراست از صفات خلق و قابلیت و در اصال وی حکم و انا
ست بقام با بشر از دو فعلت بر وجی که با و
به بخاب بیان انکه و کریم بعضی قرآن
بخدا را فی آنرا و بر کفت زیرکه دعا بدان نرند کرد بجا که تعا بر وح حیات
ی باید بشر کرد بدانی قبل الوحی حجزات
قرآن بعین جون قرآن منزل نبود ندانستی انا با نوشتهٔ ازل در سعادت
و شقاوت معلوم تر نبود و بعضی بعد انسوی دعوت با بدان با بصراح بیان
و معلوم آن نبود یا فی نشناخت اعیان را بعین علم نداشتی که کدام کس بخدا
بدان آورد و کیکن ما کردانیدم کتاب را بدان تا بدان و
دوستانی که و امغام بدان من لدنا حکما فهم بعضی آن بدان ما
بعین جون آما فتوا کرد بدان بدون نه بایند بد بدرستی که بدرستی
ترجمی او بدان سوی را فی بعین بد راست و حجت از نوع است
مرحق را و حجت با نوع خاص است هر کرا خواهد بعین و بعین بد مستقیم دین اسلام

پس ایشان بفرمان او خدا را عبادت میکنند و میپرستند و چون یکی از ایشان بمیرد و
دختری بجای خود گذارد گمان نمیکنند که دختر او را بزنی بگیرند و سیاه شده از غم و اندوه
و خشم او پس از آن که دختر را زنده بگور کرده بود بر جرم او دختر را بخدائی میگیرند
بسیار بد حکمی است چون دعوی میکنند آیا کسی را بنده و بزرگ خود
و بعضی را فرشتگان بجای خود پسندیده اند از تشبیه چنین کسی که پرورده کرده
و نیکو باید یعنی بتان پرورده نمیتواند و او را قوه عرب نمیدانند و ادراک
نمیتواند و خود را نمیتواند یاری دادن و دفع کردن بیگانه نه
اینکه از ترس عجز باشد عرب را بشجاعت و فصاحت شهرت بود و در اقاصی
زمان از وی بسیار مانده باشند چنین سجایا مرتبه که آیا کسی که
چنین باشد خدای او را جزو نزدیک میکنند و بگو غایة جهل ایشان را می نماید
و میگویند که نام نهاده اند فرشتگان را انث آنانکه ایشانند بندگان
بندگان خدای دختران یعنی آنانکه ملائکه عابدان مونث جمع عدالت و
نهان جامع عبودیت اند دختران نام نهادند شهدوا آیا حاضر بوده اند در وقت
خلقشهم آفریدن خدای سبحانه ایشان را که مشاهده کرده باشند صفت اناثیت در
ایشان در عالم آمد که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید که
شما چه دانید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران شنیده ایم و گواهی میدهیم که آبای ما
دروغ گو نبوده اند ستکتب شهادتهم در نامه اعمال ایشان نوشته شود و ازین
دعوی گواهی ایشان ویسئلون پرسیده شوند در وقت حساب ایشان و قالوا
گفتند قائلین منهم بعضاء و اذا الوئد چون گویند خدای عبدنا ما نمیپرستیم ما
پرستش ملائکه را زیرا که ایشان بندگان خدای اند و ما را با ایشان مشیت حق در مشیت عبادت ایشان است لاعلم حق سبحانه و تعالی نیست

ایشانرا بذلک بآنچه میگویند من علم دانشی یعنی این سخن را از روی دانشی
نمیگویند مشیت را چون سایر مشیتها غرضی خواهان کلی ان هم نیستند ایشان الا
یخرصون مگر آنکه دروغ میگویند و در سیاق آمد که سفاهای ایشان آن بود که
خدای تقدیر کرده است بر پرستش ایشان بدان راضی شده نمیتوانیم بدان عقوبت
خواهند کرد و ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی
نیست ام آتیناهم چنین است که ایشان میگویند آیا داده ایم ایشانرا
من قبله کتابی چون قرآن که ناطق بود بحجت قول ایشان فهم پس ایشان بآن
مستمسکون چنگ زننده گانند بدان حجاب غایند که آن سخن درست
ایشانرا نمیتواند که بدان حجت آرند بل قالوا نه گفتند انا وجدنا آبائنا
ما یافتیم پدران خود را علی امة بر طریقه و سیرتی و انا علی آثارهم و ما بر پای های ایشان
راه یافته گانیم یعنی مستند ایشان تقلید پدران خاست بل قالوا و هم
چنین گفتند انا وجدنا آبائنا ما یافتیم پدران خود را علی امة بر طریقی و انا علی آثارهم
بر پای های ایشان مهتدون راه یافته گانیم و کذلک و همچنین ما ارسلنا نفرستادیم
من قبلک پیش از تو فی قریة در هیچ دیهی من نذیر هیچ بیم کننده که ایشانرا بعذاب خویش ترساند الا قال
مگر گفتند مترفوها مستغنیان و توانگران و نازکان ایشان انا وجدنا آبائنا
ما یافتیم آبای خود را علی امة بر طریقی و انا علی آثارهم بر پای های ایشان مقتدون
راه یافته گانیم قل آیا بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم ایشانرا اولو چه اگر
جئتکم آرم شما را باهدی براه راست تر از آنچه وجدتم یافتید علیه بر آن
آبائکم آبای خود قالوا گفتند انا بما انتم به بآنچه تو ما را بدان میخوانی کافرون
منکران و فانتقمنا پس انتقام کشیدیم منهم از ایشان فانظر نگاه کن کیف چگونه بود
عاقبة کار المکذبین تکذیب کنندگان رسل ما را و اذ قال چون گفت ابراهیم
لابیه و لقومه پدر خود و قوم خود را انی بیزارم از آنچه تعبدون میپرستید الا الذی
مگر آنکه فطرنی مرا بیافرید فانه پس او سیهدین راه خواهد نمود مرا بسوی
دین خود و جعلها و گردانید ابراهیم کلمة این کلمه را که لا الله الا الله
باقیة در عقب او لعلهم تا باشد که ایشان رجوع کنند بدین او بل متعت بلکه برخوردار کردم
این گروه را از کفار قریش که خود را بدین ابراهیم منسوب میدانند و آبای ایشان را
و لآبائهم پدران ایشان حتی تا وقتی که جاءهم رسول آید ایشان را رسول مبین
پیغامبر آشکارا و لما چون جاءهم رسول آید ایشان را رسول قالوا گفتند هذا سحر
این سحر است و انا بما ترسول فرستاده شده ای تو کافرون منکران و قالوا
گفتند لولا چرا نه نزل این قرآن علی رجل بر مردی من القریتین
از دو دیه که مکه و طایف است عظیم مرد توانگر و بزرگ که صاحب مال و جاه بود از نگه
ورفعنا ما بر آوردیم بعضهم بعضی را فوق درجات بالای درجات لیتخذ تا بگیرد
بعضهم بعضا بعضی بعضی را سخریا بندگی و رحمت رحمت ما که نبوت است
خیر مما بهتر است از آنچه یجمعون جمع میکنند و لولا و اگر نه ان یکون آن بودی که
الناس همه مردمان امة واحدة بر یک طریقه کفر لجعلنا هر آینه گردانیدیمی
لمن بخانه کسانی که یکفر بالرحمن بخدای رحمان لبیوتهم خانه ایشان سقفا سقفها
من فضة از نقره و معارج و نردبانها علیها بر آن سقفها یظهرون بالا روند
و لبیوتهم و خانه ایشان ابوابا درها و سررا تختها علیها بر آن تختها یتکئون
تکیه کنند و زخرفا و زینتها و ان کل و نیست همه ذلک آن متاع لما الا
لما متاع الحیوة الدنیا متاع زندگانی دنیا و الآخرة و سرای آخرت عند ربک نزدیک خدای تو
للمتقین پرهیزگاران و من یعش و هر که روی بگرداند عن ذکر الرحمن از یاد خدای
نقیض له ما بر گماریم او را شیطانا دیوی فهو او را قرین یار و همنشین
و انهم و دیوان ایشان لیصدونهم باز میدارند ایشان را عن السبیل از راه
و یحسبون و میپندارند انهم ایشان که مهتدون راه یافته گانند حتی تا آنکه اذا جاءنا
چون بیاید نزد ما قال گوید یا لیت ای کاش بینی و بینک میان من و تو بعد
بعد المشرقین دوری مشرق و مغرب فبئس بد قرینه یار و همنشین و لن و هرگز
ینفعکم سود ندهد شما را الیوم امروز اذ ظلمتم چون ستم کردید بر نفوس خود انکم
انکم در عذاب مشترکون شریکان و افانت تو ای محمد تسمع شنوانی الصم
کران را او تهدی یا راه نمائی العمی کوران را و من کان و هر که باشد فی ضلال
در گمراهی مبین آشکارا فاما پس اگر نذهبن ببریم ترا بک فانا ما منتقمون
انتقام کشندگانیم از ایشان او نرینک یا بینیم ترا الذی آن وعده که وعدناهم
کردیم ایشانرا فانا ما علیهم بر ایشان مقتدرون قادریم فاستمسک بگیر بالذی
بآنچه اوحی الیک وحی کردیم بسوی تو انک تو علی صراط راه راست
مستقیم و انه و بدرستی که قرآن لذکر پند است لک ترا و لقومک و قوم تو
و سوف زود باشد که تسئلون پرسیده شوند و سئل و بپرس من ارسلنا از آنانکه
فرستاده ایم من قبلک پیش از تو من رسلنا از رسولان ما اجعلنا گردانیدیم
من دون الرحمن بجای خدای رحمان آلهة خدایان یعبدون پرستیده شوند و لقد
و بدرستی که ارسلنا فرستادیم موسی بآیاتنا بحجتهای ما الی فرعون و ملائه
بسوی فرعون و قوم او فقال گفت انی رسول رسول خدای رب العالمین
خداوند جهانیان فلما چون جاءهم آمد ایشان را بآیاتنا حجتهای ما اذا ناگاه هم
ایشان منها از آن حجتها یضحکون بخندیدند و ما نریهم و ننمودیم ایشانرا من آیة
هیچ حجت الا هی که آن الا اکبر از آن بزرگتر بود و اخذناهم و بگرفتیم ایشانرا
بالعذاب بعذابها لعلهم تا باشد که یرجعون رجوع کنند و قالوا و گفتند یا ایها الساحر
ای جادو ادع لنا بخوان مر ما را ربک خدای خود را بما عهد عند بآنچه عهد کرده است
نزد تو انا لمهتدون ما راه یافته گانیم فلما چون کشفنا برداشتیم عنهم از ایشان
العذاب عذاب را اذا ناگاه هم ایشان ینکثون عهد بشکستند و نادی و ندا کرد
فرعون فی قومه در میان قوم خود قال گفت یا قوم ای قوم الیس مرا نیست
ملک مصر و هذه الانهار این جویها که تجری میرود من تحتی زیر من افلا
نمیبینید انتم شما ام انا من هذا الذی این مرد که است مهین خوار و لا یکاد
و نزدیک نیست که یبین روشن سخن کند فلولا پس چرا نه القی افکنند علیه
بر او اسورة من ذهب دستبندهای زر او جاء معه یا نیامد با او الملائکة
فرشتگان مقترنین همراه یکدیگر فاستخف سبک گردانید قومه قوم خود را فاطاعوه
پس فرمان بردند او را انهم ایشان کانوا بودند قوما فاسقین گروه بدکار
فلما چون آسفونا ما را بخشم آوردند انتقمنا انتقام کشیدیم منهم از ایشان
فاغرقناهم غرق کردیم ایشانرا اجمعین همه فجعلناهم گردانیدیم ایشانرا سلفا
پیشروان و مثلا و عبرت للآخرین مر پسینیان را و لما و چون ضرب
زده شد ابن مریم عیسی مثلا مثل زده شد اذا ناگاه قومک قوم تو منه
از آن مثل یصدون خنده میکنند و قالوا و گفتند ءالهتنا خدایان ما خیر
بهتر است ام هو او ما ضربوه لک این مثل را نزدیک ما نزدند الا جدلا
مگر از روی جدل بل هم ایشان قوم خصمون ستیزه کارند ان هو نیست عیسی
الا عبد بنده انعمنا علیه نعمت دادیم او را بالنبوة و جعلناه گردانیدیم او را مثلا
لبنی اسرائیل مثل و عبرت ایشان را و لو اگر نشاء خواهیم لجعلنا گردانیم
منکم از شما ملائکة فرشتگان فی الارض در زمین یخلفون خلیفه گیرند
و انه و بدرستی که عیسی لعلم دانشی است للساعة مر قیامت را فلا تمترن
شک مکنید در آن و اتبعون و پیروی کنید مرا هذا این راه صراط راست
مستقیم و لا یصدنکم و باز ندارد شما را الشیطان دیو انه لکم او شما را
عدو دشمن مبین آشکارا و لما و چون جاء عیسی عیسی بالبینات بحجتها
قال گفت قد جئتکم آمدم نزد شما بالحکمة بدانش و لابین و تا روشن کنم
لکم شما را بعض الذی بعضی از آنچه تختلفون در آن اختلاف میکنید فیه
فاتقوا الله پرهیزید از خدای و اطیعون و فرمان برید مرا ان الله بدرستی که
هو الله ربی و ربکم خداوند من و خداوند شما فاعبدوه او را بپرستید هذا این راه
صراط راست فاختلف اختلاف کردند الاحزاب گروهها من بینهم از میان ایشان
فویل پس وای باد للذین ظلموا آنانرا که ستم کردند من عذاب یوم الیم
از عذاب روز دردناک هل ینظرون نمیبینند الا الساعة مگر قیامت را ان تا
تاتیهم بیاید ایشان بغتة ناگاه و هم ایشان لا یشعرون نمیدانند الاخلاء
دوستان یومئذ در آن روز بعضهم لبعض بعضی ایشان بعضی را عدو دشمن
الا المتقین مگر پرهیزگاران یا عباد ای بندگان من لا خوف نیست بر شما
الیوم امروز علیکم و لا انتم و نه شما تحزنون اندوهگین شوید الذین آنانکه
آمنوا بآیاتنا بحجتهای ما و کانوا و بودند مسلمین گردن نهادگان ادخلوا
در آئید الجنة بهشت انتم شما و ازواجکم و زنان شما تحبرون شاد شوید
یطاف گردانند علیهم بر ایشان بصحاف بکاسها و اکوابها و بانگ
من ذهب از زر و فیها و در بهشت ما تشتهیه الانفس آنچه دلها خواهد و تلذ
و چشمها لذت برد و انتم و شما فیها در بهشت خالدون جاودانید و تلک و این
الجنة بهشت التی که اورثتموها میراث داده شدید آنرا بما کنتم بآنچه بودید
تعملون میکردید لکم شما را فیها در بهشت فاکهة میوه کثیرة بسیار منها
از آن تاکلون میخورید

صاحب عین الحیاتی آورده است که در اخبار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیهما السلام پرسید که سیدعالم صلی الله علیه وسلم در روز سوم کدام یک از فرشتگان را فرمود که بزمین فرو باید آمد تا سخن او بشنود و کدام یک از انبیا میکائیل را فرمود که بزمین فرو باید آمد تا سخن او بشنود جبرئیل گفت [illegible] اکنون کشف دارد استدلال کن تو بآنکه گوید باستدلال و تفکر [illegible] و هر آینه ما در استقبال موسی را علیه السلام و آوردیم ما بعجزات که علامات روشن بود بر نبوت او و [illegible] یعنی نبوده و گروه او گفتند یعنی گفت موسی علیه السلام سر بشما [illegible] بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم علیهم السلام پس آن هنگام که آمد موسی علیه السلام بدیشان [illegible] نشانها و معجزات عصا و یدبیضا و طمس و طوفان و امثال آن [illegible] همان وقت ایشان [illegible] آنان را فرو گرفتند یعنی آنچنان که گفتند استخفاری نمودند در ایشان [illegible] نشانها و معجزات عصا و یدبیضا و امثال آن [illegible] همچنین [illegible] مکر کنند او [illegible] بزن که خورد [illegible] آنرا عشی که طی نیاشد او موسی را [illegible] دیگر که مراد و صف همه است بعینه [illegible] گفتیم ایشان را [illegible] بعد از غرق و هلاک فرعون [illegible] شاید که پروردگار تو نابود کند دشمن شما را و بازآید بدین جزایشان را زنده کنند و بعذاب دائمی فرو برند در آتش [illegible] استغاثه آید [illegible] و گفتند یا موسی علیه السلام [illegible] او میخواند [illegible] یعنی عالم که مراد این ندا از دوی تعظیم بردند [illegible] پیش ایشان علم بزرگ و صنعتی بسته و زنده بود یا صنعتی آنست که او مقدم در علم بود و قال بر تمام نحو یا حساب یا موسی علیه السلام بدین نام می خواندند و روز وقت بدین عادت گفتند [illegible] او ساحر [illegible] بعد از آنکه خدا [illegible] یعنی بعد از آنکه موسی علیه السلام [illegible] گروه بسیار

فرشتگان [illegible] پرستگان بدریای وحدت و هر که او [illegible] ستدیا و هی [illegible] از خلق خود بنزدیک او کند تا سخن او بشنود و بداند و بعلم او [illegible] در حال دگر یا بعد و بعین او باشد یعنی بیکبارگی خدای مرد و بنی دگر را [illegible] نزدیک خود بر ساند فرستاد [illegible] پس عقل یافت فرعون بدین سخن [illegible] گروه خود را یعنی این فریب در ایشان آنگاه [illegible] پس زبان وی بزد بدل دل از ساعت موسی علیه السلام بر داخت [illegible] بدرستی که ایشان [illegible] فرعونیان بودند [illegible] خردمندی چیزدان رفته از دایرهٔ بندگی خدای و فرمان بردار وی بگه خارج از فرمان خلق که یزدان رواج فرمان اعتقاد کرده موسی را علیه السلام بنظر عبارت دیدند و دانستند که [illegible] فرعون و عذاب خدا و بیش مردم [illegible] موسی و کلام او [illegible] پس چون در غضب کردند ما را [illegible] فرعون در نگاه به [illegible] پس بیفشم او را [illegible] پس [illegible] اشقام کشیدیم از ایشان [illegible] پس [illegible] پس هلاک ایشان را غرق ساختیم در دریا [illegible] پس گردانیدیم ایشانرا یعنی مردگان تا [illegible] بعد از ایشان آیند یعنی [illegible] مشرکان که در آینده ساختیم ایشانرا تا داستان عقوبت باصل ایشان [illegible] اقتدا کنند [illegible] و گردانیدیم ایشانرا پندی و عبرتی برای قریشیان که در مقام تعجب باشند چه صلاحیت [illegible] ایشان صعب بود در تقلب احوال کفارت است دانسته که چون فرعون با آب نابود کرد او را هم با آب عرضه ساختند و بآتش نابود بخواهد او نرسید [illegible] دیگر که باشد سرد و [illegible] اندر آن دوزخ که صفت بارگاه آن [illegible] آورده که چون حرارت دوزخ بخار بر سطح زمین رسد [illegible] گفت هیچ حیرت مدار که او را بدون خدا قدرت نیست هیچ گفتند نه که چنین بود تو سایست من دون الله و فرمان ترا بود که او بنده و مملوک

پس در وهم چیزی نباشد قریش از این خبر فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه ملازم شد آمد که [illegible] بعون داده شد پس سر بسر شوم [illegible] آنگاه قوم تو [illegible] فتنه کنند و او را باز بدارند [illegible] فرود آید آیه آنست که گفتند عیسی بخدائست و بعبود نصاری پیرو و با شده که آیا ما بهتر خلوق باشیم [illegible] و گردنگاه ثابت که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیه انکم و ما تعبدون حرد جهنم اند عیسی را بنی بدون خدای پیشینه ندهد که گفت عیسی در آتش باشد و خلایق با نجا باشم و من راضی قیامت آنچه ذکر فرماید [illegible] گفتند مشرکان [illegible] آیا خدایان ما بهتند یا عیسی هر گاه که او حصب جهنم باشد کما ینبغی باشد [illegible] نزد آن مثل [illegible] مکر برای جدل و خصومت نه برای تمییز حق و باطل [illegible] بلکه ایشان در معرض خصومت کنان بجای [illegible] کان [illegible] نیست عیسی [illegible] مگر بنده که نعمت خدا بر او تمام [illegible] و بنبوت و رسالت [illegible] و گردانیدم آیتی و امر عجیب [illegible] برای بنی اسرائیل یعنی ولادت ابن بدون فحالیت در خراب جون مثل سایر قصها [illegible] و گرخاهیم [illegible] صرآنند سازیم و دله شما [illegible] فرشتگان را یعنی شما را که کریم و بدل شما را که او [illegible] [illegible] هر زمین از بنی آدم باشند شما را [illegible] و بدین سبب که عیسی [illegible] علم ساعت مرساعت را یعنی بدو یابند نزدیک آمدن قیامت واجب که از علامات قیامت نزول عیسی علیه السلام که از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک

ولحقال دابدکه قایلان این معنی مذهب تناسخ داشته باشند وزد ایشان آنست که هرکه می میرد روح او بجسد دیگر تعلق می گیرد وهم درین ظهور دیگر بار بعید ودیگر بار داند و او شاکرین که زعم ایشان بغایت بی نقل کرده که گفتند مرد ابی خود داد هر دار و خشته اعتقاب دین وهمه مشرکان گفتند وَمَا يُهْلِكُنَا وهلاک نمی کند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان وگشتن سپهر وَمَا لَهُمْ ونیست کافران را بِذَلِكَ بآنکه نسبت مرگ بروزگار می کنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی که متضمن دعوی و معرفت آن حضرت عزت تعالی شانه و در نزد او هیچ کار به اختیار نیست إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ نیستند ایشان مگر که گمان می برند بجهت تقلید بی آنکه تحقیق میکنند وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن و واضح الدلاله باشد در باب حشر و بعث مثل قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ وانند إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد برهان ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا مگر آنکه گویند بیارید پدران ما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ برون حجتی و این سخن از محض عناد می گفتند چه احیای موتی منوط بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است پس که وقت اقتراح ایشان نکنید حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو که خدای زنده میکرداند شما را در رحم مادران ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس می میراند در وقت ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع میکند در قبور إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در آمدن آن وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند انقلت اکاه و قصور انظار و بعضی ارباب است وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی همه آسمانها و زمینها وَيَوْمَ تَقُومُ

٤٣٠

السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ بازگردند وَتَرَى و بینی در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده و گفته اند جثو لغاعت کنانه است و مع آنکه عام خاوند حرصه کس از جهت آن روز بزانو در افتند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَى خوانده شوند إِلَى كِتَابِهَا بنوشتهای ایشان و صحیفه اعمال و ایشان را گویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید هَذَا كِتَابُنَا اینست کتاب ما یعنی کتابی که ما ملایکه را امر کرده بودیم يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ سخن گوید یعنی روشن میسازد بر شما عملهای شما بِالْحَقِّ براستی بی زیاده و نقصان إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستی که ما نسخه کردیم مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که کردید در عالم آورده که چون ملکین دفتر اعمال ایشان بآسمان برند حق سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هرچه ثواب یا عقاب بدان مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کردانند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملایکه می سپارند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنکه گرویدند به خدا و بقدر ازلی که از وست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي رَحْمَتِهِ در رحمت که آن بهشت ذَلِكَ آن ادخال در رحمت هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ آنست رستگاری آشکارا وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنکه کافر شدند ایشان را گویند أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود که آیات من تُتْلَى عَلَيْكُمْ خوانده می شد بر شما یعنی پیغامبران فرستادم تا آیتهای کتب من بر شما بخوانند فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید وَكُنْتُمْ و بودید قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروه شرک آرندگان و اهل فجور وَإِذَا قِيلَ و چون گفته می شود نزدیک شما که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعدهٔ خدای بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست

وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شک نیست در آن قُلْتُمْ گفتید مَا نَدْرِي گفتید که ما نمی دانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیز است قیامت إِنْ نَظُنُّ گمان نمی بریم بقیام ساعت إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی اندک وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ یعنی گمان ما آنست که شما یقین در آن نیستید بقیامت و یقین نیست در قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را در آخرت سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا بدیهای آنچه کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آید بدیشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ جزای آنچه بودند که بدان استهزا می کردند از عقوبات قیامت وَقِيلَ و گویند ایشان را که امروز الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ فرو می گذاریم شما را در آتش چون کسی که فراموش کنند و بعضی باری دارند چیزی فراموش شده باشد كَمَا نَسِيتُمْ هم چنانکه شما در دنیا باز داشتید و بغفلت فرو گذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید برای حلول وی وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جای شما آتش است وَمَا لَكُمْ و نیستند شما را مِنْ نَاصِرِينَ یاران و مددکاران که خلاص دهند شما را از آتش ذَلِكُمْ فرود آمدن عذاب بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست که شما فرا گرفتید آيَاتِ اللَّهِ آیتهای کتاب خدای یا دلایل قدرت او را هُزُوًا مسخره یعنی افسوس می کردید بآن و تفکر نمی کردید در آن وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته بود شما را زندگانی دنیا یعنی تحیات فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل شده بودید فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا بیرون آورده نخواهند شد از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه از ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان چنین نکویند که عذر خواهی کنید تا از شما خشنود شود چه خشنودی حق ایشان را نکرده فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس مر خدایراست همه ثناها و ستایشها رَبِّ السَّمَاوَاتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ الْأَرْضِ و آفریدگار زمین رَبِّ الْعَالَمِينَ پرورنده و ترتیب کنندهٔ عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و مر او راست بزرگی

یخرجون

وغطی

وعظمت و فرمان کذاری و آثار آن ظاهر است فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمین وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه خلق الْحَكِيمُ دانا در هم کار.

سورة الاحقاف خمس و ثلثون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحيم حم عالم مشتری قدس سره فرموده که حا آخر نام حکیم است و میم کنایت از مجد پادشاهی قهر می کند حا کامل مجد شامل خود که عذاب کنم هر که پی ایمان آورد و در لطایف حیص مذکور است که حا حیات اهل توحید باشد و میم مرضات حق ایشان را کشف الملیکه کردد تنزیل از فرطه وحید الله حمید تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن کتاب یعنی مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از خدای که تدقیق غالب است الْحَكِيمِ حکم کننده یا صواب کار در گفتار و کردار خود مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی بر وجهی که مقتضی حکمت و عدالت است وَأَجَلٍ مُسَمًّى و تا الی زمان ابتدا کرده با اندازهٔ زمانی نام برده که هر یک را آن مدت بقا بود یا زمانی که همه بدو منتهی شوند که روز قیامت است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بآخرت هر آینه عَمَّا أُنْذِرُوا از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر مُعْرِضُونَ روی گردانیده اند و در آن فکر کنند و بوقوع آن را مسلم دارند قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مر کافران را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا تَدْعُونَ آنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای چون ملایکه و اصنام و جز آن أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا بنمایید بمن که چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و اصنام ایشان أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ یا مر ایشان را شرکتی فِي السَّمَاوَاتِ و در آفریدن آسمانها و زمین و جز آن

الجزء السادس والعشرون

ظاهرست که معبودان شما عاجزانند وایشانرا در زمین و آسمان تصرفی نیست پس
چرا در پرستش ایشان شریک می‌سازید ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که
آمده باشد بشما من قبل هذا پیش از آمدن قرآن که دلالت فرموده باشد شمارا
بشرک او اثارة من علم یا بقیه‌ای از دانش پیشینیان ان کنتم صادقین
اگر هستید راستگویان در دعوی خود وچون مشرکان درین حجت فرو ماندند
حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که ومن اضل وکیست
گمراه تر ممن یدعوا از کسی که میخواند ویرستش میکند من دون الله من لا یستجیب
له آنرا که اجابت نکند دعای اورا الی یوم القیامة تا روز
رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خودرا در مدت عمر بخواند اثر اجابت
ازو ظاهر نخواهد شد وهم وایشان عن دعائهم از خواندن پرستندگان
مر ایشانرا غافلون بیخبرانند وچیزی نمیشنوند دعای ایشانرا پس چگونه اجابت
کنند حاجت کسی که از عبادت خدای نه شنونده اجابت کننده دست باز دارد
وروی توجه بجانب ایشان کند هم سبحان کسی که چشمه آب حیات بگذارد و دو
ضد سوی ظلمات واذا حشر الناس وچون حشر کرده شوند آدمیان کانوا
باشند معبودان باطل لهم مر عابدان خودرا اعداء دشمنان و خلاف
کنندگان بودند بدیشان از شفاعت و مددکاری وکانوا وباشند معبودان
بعبادتهم پرستش عابدان مر ایشانرا کافرین ناگروندگان یا عابدان پرستش
معبودان را منکر یعنی بتان گویند ایشان مارا نپرستیده اند کما قال یوم
القیامة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند ما بتانرا پرستش نکردیم
کما قال الله ربنا ما کنا مشرکین واذا تتلی علیهم وچون خوانده شود بر کافران
آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که ظاهر باشند دلایل اعجاز آن قال

باشند

الذین کفروا گویند آنانکه نگرویده اند للحق مر این سخن راست را لما جاءهم آن
هنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین اینست جادوئی آشکارا ام یقولون
بلکه همین بسنده نمی‌کنند که اورا ساحر خوانند افتراه بربسته است محمد قرآنرا
بر خدا و از خود گفته قل ان افتریته بگو اگر بر بافته باشم بفرض محال آن
معصیتی باشد بزرگ و هر آینه بدان عقوبتی متفرع شود فلا تملکون لی
پس شما وغیر شما مالک نتوانید بود برای من من الله شیئا از خدا وچیزیرا
یعنی قادر نباشید بود که چیزی از عذاب خدای از من باز خواسته باشید پس
چگونه جرأت کنم و باستقلال کلامی مثل این کلام سازم هو اعلم خدای داناتر
بما تفیضون فیه بآنچه خوض میکنید شما در آن یعنی طعن میزنید در قرآن وسحر
ومفتری میگوئید کفی به شهیدا بسنده است خدا گواه بینی وبینکم میان
من وشما برای من گواهی دهد براستی کلام وتبلیغ احکام و بر شما بتکذیب و عناد
وانکار وافساد وهو الغفور واو آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند الرحیم
مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ باشد قل بگو ای محمد که ما کنت نیستم
بدعا من الرسل نو در آمده از پیغامبران یعنی اول پیغامبری نیستم که
مبعوث شده پیش از من پیغامبران بوده اند پس نبوت من انکار مکنید وما
ادری ما یفعل بی ونمیدانم که چه خواهد کرد بمن از محنت وراحت با اقامت
وهجرت یا مقاتله با قوم ولا بکم ونمیدانم که بشما چه خواهد کرد از خسف و
وقذف ورجم وقتل وامثال آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت
مشرکان شادمان شده گفتند که ما ومحمد نزدیک خدا یکیست او عاقبت خود
نمیداند چنانکه ما نمیدانیم واگر مبعوث من عند الله بودی بایستی که حال
او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد آیت آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من

ذنبک وما تأخر ودر اسباب نزول مذکور است که حضرت پیغامبر صلی
الله علیه وسلم در خواب دیده که هجرت فرموده است که بزمینی که در وآب
ونخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رؤیا خوش گشتند وچون تعبیر
دیرتر واقع میشد واز مشرکان مر ایشانرا ایذا میرسید اصحاب هجرت
استعجال می‌نمودند این آیت نازل شد که بگو نمیدانم که من وشما را هجرت خواهد
فرمود یا نه ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی الی مگر آن چیزیرا که وحی کرده
میشود الی بسوی من و دانستن غیب نمیتوانم کرد وما انا ونیستم من الا نذیر
مگر بیم کننده از عذاب خدای مبین آشکارا بیم کردن من وبس از عواقب
امور وخاتم احوال بوحی الهی خبر توانم داد در بعضی اقوال آنکه منسوخ بوالعجبی
انعم حه نشان عاقبت سهیلی در کشفه بود خواه ولی خواه جون دعوای
ما ادری ما یفعل بی قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم ارأیتم خبر دهید مرا که ان کان
اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای وکفرتم به وشما کافر شده اید
وشهد وگواهی داده است شاهد من بنی اسرائیل گواهی از بنی اسرائیل یعنی از
احبار ایشان چون عبدالله سلام گفته باشیم این سخن رضی الله عنهما علی مثله
بر قرآن که از نزدیک خدایست از مسروق رحمه الله منقولست که این شاهد
نه ابن سلامست ونه غیر او از علما بنی اسرائیل چرا که اسلام ابن سلام در
مدینه بوده وحضرت بمکه نزول آمده بلکه این محاجه است که میان رسول
صلی الله علیه وسلم ومشرکان واقع بوده وشاهد موسی کلیم است علیه السلام و
معنی آیت اینکه که قرآن از نزد خدای بود وشما بدان کفر آوردید وموسی علیه
السلام گواهی داد بر تورات که آن نیز از نزدیک خدا بود که دانست فامن پس بقرآن
ایمان آورده واستکبرتم وشما سرکشی کرده اید وبدان نگرویده اید که

شما ستمکاران باشید بر خود ودین کار ان الله بدرستیکه خدای لا یهدی القوم
الظالمین راه ننماید گروه ستمکاران را و در بیان نزول فرموده که در آورده
اند که چون قبایل جهینه ومزینه واسلم وغفار ایمان آوردند بنی عامر وغطفان
واسد واشجع اغاز طعن کردند بدیشان آیت آمد که وقال الذین کفروا وگفتند
آنانکه بودند از بنی عامر وامثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده که
از جهینه وامثال ایشان لو کان خیرا اگر ایمان خیر بودی وفایده داشتی ما
سبقونا الیه پیشی نگرفتندی بر ما وسابقه نکردندی الیه بسوی آن نادانان قبایل
بلکه ما در آن سابق بودیمی جه بینه ما از ایشان نزدیکتر است بزرگی ما بشرف
یهود بعد از اسلام ابن سلام واصحاب او رضی الله عنهم گفتند محمد صلی الله علیه وسلم
آورده خوب بودی دیگران سبقت نگرفتندی بر ما پیشی گرفتن حد دانش ما پیشی
دانست واذ لم یهتدوا به وچون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن بگفت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم آورده فسیقولون پس می‌گویند هذا افک قدیم دروغی کهنه
است پیشینیان نیز مثل این می‌گفته اند ومن قبله وحال آنکه پیش از نزول این
کتاب موسی یعنی تورات بوده و فرود آمده ما اوقات امام پیشوای اهل دین ورحمة
وسبب رحمت بر فرمان‌برداران وهذا کتاب واین قرآن کتابیست مصدق تصدیق
کننده مر تورات یا جمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین
ظلموا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر ومعصیت وبشری وقرآن مژده
است للمحسنین مر نیکوکارانرا برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند
ربنا الله آفریدگار ما خداست ثم استقاموا پس راست ایستادند وعدول نکردند از آن
یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است واستقامت که منتهای عمل است
در تفسیر لطائف فرموده که استقامت در زبان بجوارح بتعهد ارکان شریعت

قوی رحمه الله نقل است که ثواب جزا بیست که از آنش برهند و بنی ایشان را نگاه
نمانند که بر سنی این بیانم و امام اعظم رحمه الله بر رو رفته و مالک رحمه الله با جماعتی
بر آنکه ایشان را ضمان ثواب هست خلیفه بر سیار عقاب خواهد بود و از
نگاه رحمه الله منقول است که ایشان بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و در
تفسیر امام ابو بکر نقاش رحمه الله حدیثی می آرد که ایشان بهشت در آیند و از
امام نقاش پرسیدند که ایشان را نعیم جنت تناول کنند جواب فرموده اند که
حق سبحانه ایشان را شیوه فکری الهام دهد که جنان لذت یابند که بخوردن
از نعیم بهشت و در سخن آورده که از خضرویه ابن حبیب رحمه الله پرسیدند که
مؤمنان جزا را ثواب هست فرمود که از رحمت او نومید نشوند که ظلم آنست که جز
او توانائی بخشد و کفایت لا محسنات للانس و الجنیات بلغن و هم در معالم از عمر بن
عبد العزیز رحمه الله نقل می کند که مردمان چون گرد آیند بهشت در رو رضا
در رضا خواهند بود تا در بهشت آن فاخره را فرا رو نهند که ظاهر آنست که چون
در فرو نگلیده مانند انس اند و الله اعلم و لهم ما یدعون آیا نبیند که ندا شنوند
میگویند جملگی انک انت العزیز الحکیم آنگاه که بقدرت خویش ملک السموات
و الارض پیدا فرمود آسمانها و زمین را و لم یعی بخلقهن و ماندگی نشد بدیع چیزی
خدا توانائی بر آفریدن آنها یقادر علی ان یخلق مثلهم چون ایشان را نیافریده
کرد اند مرده که توانند قدرت ثابت و نقض و انقطاع بدو راه نیابد
معنی آیت آنست که اباحتهای ما چنین کامل از ابد بر جا و مرد
در بهشت او آمرزی هست انت ولی فی الدنیا و الاخرة بهر شی که او بر همه چیز
صاحب توانائی و قدرت و تصرف و انت یتولی الصالحین و یاد کن زود باشد که عرض کند
علی الکافرین بر دشمنان عرض کنند و این قبایست که بر خلاف مقتضای

ظاهر ادبای مبالغه تا کید را دیدی کند بلی شما خوا کرده اید فذوقوا العذاب آیا نیست این
عذاب سحر یا سحر و شما نا بینا می گرد بد قالوا بلی گویند آری رنج تست پس سوگند بعزت
که ربنا پروردگارا که این داست بودیم قال گوید خدای بلعذاب در و رنج ایشان را
که کنتم تکفرون بس بشید عذاب را بدان کنتم تکفرون سبب آنکه بدید
که کافری شدید بقیامت و بحق پیغامبران دانا و برو آشفته فاصبر پس بر
آن اصبر کما صبر بجای آرچنانکه صابران صبر کرده اند اولوا العزم
خدا و ندان ثبات و صدق از پیغامبران و ایشان اصحاب شرایع اند که
نعید خواهد احکام سالم اجتهاد بتقدیم رسانیده اند و بر معاد ان معاندان
و جاحدان حاجات و ادله بر ایشان شکیبائی نمودند و ایشان فوج اند
و ابراهیم و موسی و عیسی و نبینا علیهم الصلوة و السلام و امام مهدی السنة گفته
اولوا العزم آنانند که بخصیص رقم ذکر یافته اند در رو و صحیح بکی در اخذ میثاق
که و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح بدو بیغامبران و دو فوج
شرع که مشرع حکم حق این اند و بنیا به نوحا محمد و همان اصحاب شرایع پانصد سور
فاصل الله علیه و سلم قول آنست که ایشان نجباء مرسلان اند برگزیده تن که نام ایشان در
سورهٔ انعام است و بیغامبران دانا مرشکه نبعد بهم اقتده و در خبر المرء
آورده که صحبه بیغامبران اولوا العزم اند الا ایم و بر نبی مسلمان علیهما السلام
و گفته اند صد و بیست و پنج هزار پیغامبر اند از بنیان قوم بیرون رفت و حضرت
عزت بیغامبر را فرمود که و لا تکن کصاحب یونس اندوه مخور بر عدم صبر پس بجای نیز
میفرماید که شکیبائی ورز و لا تستعجل لهم و شتاب مکن برای کفار قریش بامن و لطف
عذاب بشک در وقت خود ناز د خواهد شد کانهم یوم یرون ما یوعدون گویا ایشان در روز
که بینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب چنین پندارند که در نیا

قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا
الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روز بیغوا کفایت شده برونده خود را در دنیا
و در قبور از هیبت عقوبت دوزخ کالا انها لظی گفته شد صرین سوزنده از نعوذ
کفایت است ضرنوذ بک پس باطل کرده خواهند شد عذاب و رنج که نازل شود
بهمو خواهند شد انهم ظالمون ستمگران مگر کرده بدون مرتکبان اند و
بره فرمان

آنانکه کافر شدند و مانع شدند مردمان را از
راه خدای بیفزود منع کردند از دین او اضل اعمالهم گمراه گردانید کارهای ایشان را
جهاد و صدقه و صله رحم و احسان بدو ایشان را زیانی نیست در دنیا از بدی
عوض باطل کرد خدای عز و جل کارهای ایشان را که از کارهای نیکو بندند چون
صلهٔ رحم و نفقه سبیل و مخلص جهاد و حسن شمایل و الذین آمنوا و آنانکه
گرویدند و عملوا الصالحات بدان گرویدن که مرضاتی خدا یافتند چون طاعات و
صیانت محارم و آمنوا بما نزل علی محمد و گرویدند بدانچه فرستاده شد بر
پیغامبر نیک ستوده چون قرآن و هو الحق آن حق است و من ربهم از نزد
خدای کفر عنهم سیئاتهم بپوشید از ایشان بدیهای ایشان را که کرده بودند
بدیشان بی آنکه کرده اند بقرآن و اصلح بالهم و بصلاح آورد حال
ایشان را دنیا و دین را بصلاح کند در ایشان را تا مانعی نشوند از آن خلال
و اصلاح ذلک بانست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی کردند
باطل چون شیطان را و ان الذین آمنوا و آنانکه گرویدند اتبعوا الحق پیروی کردند

حق را که قرآنست آمده بدیشان من ربهم از نزد پروردگار ایشان کفر عنهم هم چنین
یضرب الله بیان می کند خدای للناس بمردمان امثالهم امثال ایشان
یعنی احوال فریقین را ظاهر چو دانند فاذا لقیتم پس گاه که بدیدار آئید
الذین کفروا آنانکه کافر شدند بربوت بگردنها حتی اذا اثخنتموهم تا بجد بسیار بکشتن ایشان را فشد
الوثاق پس استوار کنید بندها بعد بگیرید ایشان را باسیری و بندکنید محکم
تا نگریزند فاما منا بعد پس بمنت نهادن پس بفدا دادن حتی تضع الحرب تا بفکند
بار عوض و اما فداء و یا فدا گیرید از ایشان فدا کردنی حتی تضع الحرب تا بفکند
اهل حرب اوزارها سلاح حرب را یعنی در اسلام همه جا بسته و محکم قتال باید
و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود و در جبرا مده است که آخر قتال
من یا جوج است امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بر آنکه امام مخیر است میان
قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بدل یا باسیران سودا تا آن امام اعظم رحمه الله می
فرماید که این حکم منسوخ است بخضر یعنی بدیر بوده و بلا قتل مخیر است یا
استرقاق ذلک اینست کار و کردار ایشان و لو یشاء الله و اگر خواهد خدای لا
انتصر منهم هر آینه انتقام کند از ایشان بما یکا که کرده اند ولکن و لیکن
امر کرد بجهاد لیبلوا تا بیازماید بعضکم ببعض بعضی شما را بعضی دیگر را
الذین یقتلون آنانکه کشته شوند فی سبیل الله در راه خدای فلن یضل هرگز باطل
گرداند اعمالهم کردارهای ایشان را

نصرت

خود را عیب کرده باشد ... عیب هر کس که کفی هم بتر و کرده باشی ای که انصاری عید
الله ابو حمد رضی الله عنه ما گفت یا صاحب ای گفت یا یهودی خدای تعالی حکم کرده که
... بخواند دیگر بگوید الا انصر ... بالتماس فاخوش جنازه بود یا ترسا که مسلمان
شده باشد و در ایمود دیگر و نصرانیه سلیب ساز ند یا مومن زانی را فاسق و مسلمان
خوانند ... الاسم الفسوق ... بد نامیست کسی را یاد کردن بفسق بعیوب خود و
نهی ساکفتن ... بعد الایمان ... بعد از خود خواندن ... ومن لم یتب ... و هر که توبه نکند
ازین منهیات ... فاولئک ... پس آن کروه ... هم الظالمون ... ایشانند که ستمکاران بر نفس خود
که اند در سر توبه ... و عقاب پادشاهی آیند ... یا ایها الذین امنوا ... ای کروهی که مومنان
اجتنبوا ... پرهیزید و یکبار دیدکر ... کثیرا من الظن ... بسیاری را از کمان حرام ... بعض الظن
بدرستی که بعضی از کمان ... اثم ... کناه است و کناه بران متفرع میشوند و بر یا بدانست که
کمان حرام قسمت اول ما موده و آن حسن ظن است بخدای تعالی بر نیکان و در خبر
آمده که حسن ظن من الایمان دوم حرام و آن کمان بد است بخدای بر اولیای او و مسلمانان سیوم
مندوب ایشان شرعا مانند در امر کذشته و مبنا الحاد و در خلیه ظن در امور متعلقه
چهارم مباح ... و ظن است در امور دینی و معیشت مهنی و دون صور مرجحات
و انتظام معاشست و ذلیل حکم شمرده اند ... ولا تجسسوا ... بدفتن بباطن یکدیکر باغر
مذ فتند مکرد را مور باغی ... آورده اند که ... و کسوا ذکرا بن عباس رضی الله عنهم در تفسیر
اسفاد سلما نرا رضی الله عنه نزد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرستاد و ند او ای
باطلای طلبیدند و حضرت باسامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه کفت نزد مرجع
خدای نیست سلمان باز آمد و صورت حال کفت و امثال در غیبت وی کفتند سلمان
فاخره شد که کوشت متعفن و دود آبنی خشک کردند و بعد از ده روز باز فرستادند کفتند آیا اسامه
راست کفت که طعام نیست یا ما مخلی در زیده بکرد و نزد حضرت رسالت صلی الله علیه

آورده اند فرمودند که حیست این سفره کوشت در میان دندان شما کرفته
تناول کرده اید آن حضرت فرمودند که کوشت خورده اید کفتند نه کوشت آلوده
و این آیت نازل شد که ... ویکس کنی بغیبت در کار اسامه بکار ناشایسته
... حس کرد ... ویا بدکه نیست کنند بعضی از شما ... بعضی دیکر را
جنازه در بازار سلمان کرده اند و غیبت آنست که عایبانه کسی بخوض کرده که مواجهه
با او کرده اکر او بود پس بخیل بیفتاده بر ای دشمن و غیبت بروی وجه ... ایحب
آیا دوست میدارد ... احدکم ... یکی از شما ... ان یاکل ... آنرا که بخورد ... لحم ... کوشت برادر
دینی در حالتی که مرده بود ایشان برادر یکدیکر نفس شمارند ... فکرهتموه ... بس مکروه دارید آنرا و چون
بس مکروه دارید خوردن کوشت مرده را کار بدیا بکه غیبت
زاغار باشید ... ومن یفعل ذلک ... کسی که نواهی غیبت افراخته است ... فاولئک ... مردکان عذاب ساخته
دانست که غیب جز فنی نشناخته است ... واتقوا الله ... و بترسید از خدای و عقوبت آنی
بسبب غیبت کردن ... ان الله توّاب ... بدرستی که خدای بزرکوار توبه است
حق کناه شوندان غیبت کردکان ... آورده اند که ... چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم مکه بود جمیع از طلقا
بر قتل که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام زاذان داده تعالی باذان مشغول بود و غیبت
و افتاده ند و کی کفتند ایشان آن بوده که با خود جمع کرده اند که با تک خدای بر نیاید که
کلام در نسب ای قدح کرده ند آیه آمد که ... یا ایها الناس ... ای مردمان ... انا خلقناکم ... ما
بیافریدیم شما را ... من ذکر وانثی ... از مرد و زنی ... وجعلناکم ... و کردانیدیم شما را
از یک پدر و مادر ... شعوبا ... بر سیها ... وقبائل ... و کروهها ... لتعارفوا ... تا بشناسند یکدیکر را
... ان اکرمکم ... بدرستی که کرامی ترین شما ... عند الله ... نزد خدای ... اتقاکم ... پرهیزکارترین شما
... ان الله علیم ... بدرستی که خدای دانا ... خبیر ... بکار شما
انسان من جمله افعال و کفتار ... ان هم ادم ... الا سرداد ... ونعم من قال
بیت آورده اند که کفتار و کردار
... زنده و انتی انصاف مرده دار ... تا نه کردد ... نسبت مکروه
... نسبت برده کری ... چه که در اصل فیکا آدم شجره زاده اند ... واکر کسی که بقابل و عمار بر زاده

با نکه دانند که شب غیب و بهتان بر او نخواهد ... ترسای نخار بجاید سفر نیاید
... ویصلی ... و کردانیدم شما را شعوبا یعنی با جماعتها و علم مشوب با جهل
واحد ... وقبایلها ... و قبایلها ی مشعب بشعوب ... لتعارفوا ... تا بشناسند یکدیکر را
و بدانند که بدیعی در کوهر نیام محمد باشند بقبیلهٔ منمیزی شوند جنانچه
نمی توانند قریشی و بهیا بد دانست که شعوب شامل باشد بر قبایل چنانچه مثلا
خزیمه سعیت بر چند قبیله مشتمل است بدانست که شعوب شامل باشد بر قبایل
چنانچه مثلا مرهد شعبیه مشتمل بر چند قبیله بهمار است اشتمال داد بر خلیفه قریشی
عمار است کفته اند و بعد از عمار بر یعلو نسبت جوکری که بطایفیت از قریش کان
اداء نظافت جرن حاضم قدری است از قریش سی و شاپوست جرن عباس
از حاشیم بعد از اداء فضیله باشند و ان اهل البیت است جرن بنی امیا سوکفته اند
شعوب اقطان باشد و قبایل از عدنانان و خود آنست که شعوب از نجاست و
قبایل از خزر و بر هر قدر بر ... لتعارفوا ... بدرستی که بزرکوار تر شما ... عند الله
نزد یک خدای ... اتقیکم ... پرهیزکار ترین شما ... ان الله علیم ... جنین نیست که کسی بکار
حق ... قالت الاعراب ... آنا کروه ... امنا ... ایمان آوردیم ... قل لم تؤمنوا ... بکو ... ایمان
دل و صفای نیست ... ولکن قولوا ... بلکه بکوئید ... اسلمنا ... کردن نهاده ایم
و بیای نفس ایمان خود جهاد کردند ... وانفسهم ... و جانهای خود ... فی سبیل الله ... در راه خدای
کفار شدند ... اولئک ... آن کروه ... هم الصادقون ... ایشانند راست کویان در دعوی ایمان بعد از نزول آیت صادقان
کروه آمده سوکند خوردند که ما من صادقیم آیت آمد که ... قل ایشا ... بکو ... اتعلمون ... آیا
اعلام میکنید ... الله ... خدای را ... بدینکم ... بدین خود و بدروغ سوکند میخورید بر ایمان
والله یعلم ... و حال آنست که خدای میداند ... ما فی السموات ... آنچه در آسمانهاست از
کران علوی ... وما فی الارض ... و آنچه در زمین است از حوادث سفلی ... والله بکل شیء
و خدای همه چیز را داند و راست و صحیح چیزی بر و پوشیده نشود بر و شایع
اعلام و انهار شما نیست ... منوا علیک ... منت ننهید بر تو ... ان اسلموا ... باکه اسلام
آورده اند ... قل لا تمنوا ... بکو منت منهید ... بل الله یمن ... بلکه خدای منت مینهد بر شما ... ان هداکم ... باکه راه نمود
ان ... بکه خدای منت مینهد بر شما ... ان هداکم ... باکه راه نمود

ایشان سخت‌تر بودند بَطْشًا از کفار مکه بطشا از روی قوة چون قوم عاد و ثمود
فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِی الْبِلَادِ در شهرها یعنی رفتند بتجارت سفرها
کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِیصٍ هیچ بود مر ایشانرا که
گریزگاهی یا پناهی از قضا و قدر خدای حصین که حکم فنا نافذ شد هیچ چیز دستگیری
ایشان نکرد إِنَّ فِی ذَٰلِکَ بدرستی که در آنچه مذکور شد در این سوره لَذِکْرَىٰ
هر آینه پند و یادکردیست لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ مر کسی را که باشد مر او را قلبی دل
متفکر در حقایق اشیا و با عقل بیدار کننده از خواب غفلت سلمی قدس سره از شبلی
روح الله روحه نقل می‌کند که موعظه قرآن از دلی باید که حاضر با خدا که طرفة
العین غافل نباشد أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد
و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِیدٌ و او حاضر باشد بطریق استماع یا فهم معانی
آن نتواند کرد دریابد آورد که صاحب قلب مؤمن عرب است و شهید مؤمن
اهل کتاب که گواهی دهد بر نعت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم شیخ ابو سعید
خراز قدس سره فرموده که القای سمع کند بوقت شنیدن قرآن چنانکه باید
گویا از پیغامبر می‌شنود پس در فهم بالا ترود و چنان داند که از جبرئیل علیه السلام
استماع می‌کند پس فهم را بلندتر برد و چنان داند که از خدای تعالی می‌شنود شیخ
الاسلام فرموده که این سخن تمامست و بیان در قرآن گواهیست آن لفظ
شهید است و شهید آن گوینده که از گوینده شنود نه خبر و عنده حد غایب از خبر
می‌شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که مکرر می
کردم قرآن را تا وقتی که از متکلم آن شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستی که
بیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ
در شش روز از یکشنبه تا آدینه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش آنها

مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت
کرد آورده‌اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از استماع فاستریح
یوم السبت برنج شد آیت آمد که فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا یَقُولُونَ پس شکیبایی کن بر آنچه میگویند
یهود یا بعض مشرکان در انکار بعث یا بر هر چه در باره تو از ایشان صادر شود
چون نسبت سحر و شعر و جنون یا بر آنچه در حق من میگویند از اتخاذ شریک و
ولد وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّکَ با سپاس پروردگار تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از
بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو رفتن و آن
که نماز پیشین و نماز دیگر است وَمِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب نماز کن
برای آنکه نماز شام و خفتن است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ و نماز کن از پس سجدها امام زاهد
رحمه الله از امیر علی کرم الله وجهه نقل می‌کند که ادبار السجود دو رکعت است
بعد از نماز شام و گفته‌اند وتر است بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ
و گوش فرا دار یعنی بشنو یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده
یعنی اسرافیل علیه السلام مِنْ مَکَانٍ قَرِیبٍ از جایی نزدیک با آسمان یعنی صخره
بیت المقدس که از همه زمین هژده میل نزدیکتر است بآسمان و گفته‌اند مکانی
قریب بدان معنی است که آوای او بهمه جا برسد و از همه موضع برابر بود و در
خبر است که اسرافیل علیه السلام بالای صخره ایستد ندا کند و گوید ای
استخوانهای ریزیده و رگهای گسسته و گوشتها از هم رفته و مویهای پریشان شده خدای
میفرماید که جمع شوید برای قضا و جزا یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ روزی که بشنوند
صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالْحَقِّ بالحقیقه که حقست یعنی بعث و گویند
شنودنکا از کذالک ذَٰلِکَ این روز یَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدن است از قبور
إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْیِی زنده میکنیم مرگان را یعنی نطفه مرده را جان میدهیم

وَنُمِیتُ و میمیرانیم ایشانرا در دنیا وَإِلَیْنَا الْمَصِیرُ و بسوی ماست بازگشت
ایشان یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ بیاد آر روزی که بشکافد زمین و دور شود
عَنْهُمْ از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان
بسوی ندا کننده ذَٰلِکَ آن احیای ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنیست عَلَیْنَا یَسِیرٌ
بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَقُولُونَ بآنچه میگویند کافران
از انکار قیامت و افترا در حق تو سخنان مکروه در باره تو وَمَا أَنْتَ و نیستی تو
عَلَیْهِمْ بِجَبَّارٍ بر ایشان مسلطی که بقهر و جبر ایشانرا با ایمان در آری فَذَکِّرْ پس
پند ده بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَنْ یَخَافُ وَعِیدِ کسی را که بترسد از وعید من
چه پند [illegible] سوره والذاریات شصت آیه

بسم الله الرحمن الرحیم وَالذَّارِیَاتِ ذَرْوًا

حق سبحانه قسم یاد میکند به پراکنده کنندگان یعنی بادها که پراکنده کنند خاک و غیر آنرا
پراکندنی و ذرو انگیختن و جدا کردن یا ملایکه که پراکنندگان بادها اند فَالْحَامِلَاتِ
وِقْرًا پس بردارندگان بار گران یعنی ابرها که بار دارند گران یعنی باران بارند یا ملایکه که
از حاملان دارند فَالْجَارِیَاتِ یُسْرًا پس روندگان برفتنی با آسانی یعنی کشتیها یا
کواکب در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس قسمت کنندگان کار یعنی
فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بدیشانست و گفته‌اند مراد
چهار فرشته مقرب‌اند که هر یک بنوعی امر زده اند جبرئیل بوحی و میکائیل برحمت
و اسرافیل بنفخ و عزرائیل بقبض ارواح حق سبحانه بدین اشیاء عجیبه و اشخاص
بزرگ قسم یاد میکند جواب قسم آنکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده
شده‌اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ هر آینه راستست و درست
است و در آن هیچ خلاف نیست وَإِنَّ الدِّینَ و بدرستی که جزا و حساب لَوَاقِعٌ

باشد بی شک و شبهه و در آن هیچ خلاف نیست وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ سوگند
بآسمان که خداوند شدت و استحکام است یا با زینت تمام یا بصورت نیکو و خوش
آینده یا خداوند راهها یعنی طرق کواکب که سیر ایشان است در میان
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که مراد آسمان هفتم است حق سبحانه بدان قسم
یاد میکند إِنَّکُمْ بدرستی که شما ای اهل مکه لَفِی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در گفتار
مختلفید نسبت با پیغامبر یعنی گاهی شاعر میگویید و گاهی ساحر و گاهی کاهن
و دیوانه مجنون یا قول شما در قرآن مختلف است که او را سحر میخوانید و شعر و کهانت و
و اساطیر الاولین یُؤْفَکُ عَنْهُ گردانیده شود از ایمان محمد یا از قرآن مَنْ أُفِکَ
آن کسی که گردانیده شده است در علم خدای تعالی یعنی از ایمان و قرآن بعضی که
در علم خداست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغامبر هر آینه محروم است
[illegible]
قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت کرده شده‌اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد
خراصه مقتسمانند که بوقت موسم حج بر عقبات مکه نشستی و هر یک مردم حرم
رسالت صلی الله علیه وسلم را بنوعی دیگر بازنمودی و مردم را باز گفتندی و
محبت آن حضرت باز داشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد و فرمود الَّذِینَ هُمْ
دروغ گویان آنانند که ایشان فِی غَمْرَةٍ در جهالت و غوایت غفلت سَاهُونَ غافلانند
از اوامر و نواهی یَسْأَلُونَ أَیَّانَ می‌پرسند از پیغامبر و مؤمنان که کی خواهد
بود یَوْمُ الدِّینِ روز جزا که خدای شما میکند یاد کرده و [illegible]
از روی تکذیب و استهزا گفت حق سبحانه فرمود که جزا واقع است یَوْمَ هُمْ روزی
که ایشان عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ یُفْتَنُونَ سوخته شوند و بدان معذب کرده
رفتند دوزخ ایشانرا گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَکُمْ عذاب خود را هَٰذَا

فرستادیم

لم نزل ولا نزل ونيا فريم برداد وآنميا نوا اذاصل ايمان لا ايشان كه مكن ما
پرستند بانيا فريده ام ايشانرا مكر امر كنم بعبادت وبعبده بايدان سر كريم كا
انبرد لا يتبدلون داده صاحد كفته كه نيا فريديم ايشانرا امر ايشان سند خلق
ايشان كه بعني فرمان مي برند وبعبدي وعبادت شريك مي كيرند دفاع اين آيت و
وخلق ايشانرا ان حرالدين احد انتفسيراست ما اريد منهم من رزق ني خواهم از آفريدكا
من يطعمون هم ونيا خواهم كه مرا طعام دهند كه
رزق واطعام واخام آن سلت مرا ست وبس ان الله بدرستي كه خداي هو
الرزاق اوست روزي دهنده نه مخلوق ذو القوة خداوند قوانائي المتين استوار
قدرت خود در قوة نفس در معني قوي ومتين آمده انكه قدرت قاهره
الهي جزوي بالقه كشته رشدت قوي نفس شانت قدرت شده نه مركه ساترك
قاصر ضعيف واضعوري نشده در دوري وبنده قوانائي نكرده قوي وضعيف نيست
رساننده رزق بر هيچ كه شايد ايسار دكاوها نروكه بايد بروبه قوي نرايانرا
خواند برهيچ كسانرا كه سازد فذروني ومن يكذب بهذا الحديث بدرستي كه مرانا تواكه
ستم كردند بر خود بكفر يعني اهل مكه ذوقوا بچشيد از عذاب شقوذ نفس خاص
مانند بچشيد يا دان ايشان اكه فاكه كفته بچشيد برايشان خواهد رسيد آنچه
برسيده فلا تستعجلون پس بايد كه شتاب نكنند در طلب آن فويل مي واي
للذين كفروا مرآنانرا كه كافر شدند من يومهم از عذاب روزي كه ايشان
الذين كانوا يوعدون آن روزي كه بودند كه وعده داده شدند بان كه روز
قيامت يا روز بدر
[illegible] والطور سوكند
بكوه طور سينا يعني جبل زبر كه موسي عليه السلام بران كلام حق بشنيد

استماع مي كرد وكويند سراد مطلق كوهست كه افتاد ارض اند ومتابع
منابع وكتاب مسطور وسوكند بكتابهاي نوشته شده في رق منشور
در صحيفه كه كشاده كردد وقت خواندن سراد ازين كتاب قرآنست يا آنچه
در لوح محفوظ نوشته شده وبرين تقدير منشور بمعنى مكتوب بود جد لوح از
زمرد سبزاست يا سراد لوح موسي باشد على نبينا وعليه السلام كه در وقت
كتابت صريقلمي مي شنيد يا كتاب توريت كه دران نعت حضرت سيد عالم
صلى الله عليه وسلم مسطور بوده يا كتاب حفظ يا كتاب كه حق جانه براي ملائكه
علم كان وما يكون دران مي خواندند والبيت المعمور وبخانه ايادان هيچ
كعبه ومعمور ازان كه بنيادت حاجيان وخدمت مجاوران است يا مراد كه
خانه كعبه واقع شده دران هفتم وعمارت از بكثرت طواف ملائكه است
والسقف المرفوع وسوكند بسقف بلند برداشتم يعني آسمان كه جميع انواع
حكمت وخير از سراو فطرانست يا عرش عظيم والبحر المسجور وسوكند بدريا
پر آب يعني پر موج كه محيط بالمحيطها ن كه بزير عرش است واذان دريا جمل صباح
بر شود خاصه بابايند بعد از نفخة اولى تا سر دان نفخة ثانى انان يا دآيد بابر
يا بحر مجبى يا جهنم است تو ادياب تحقيق طور تفسى است كه كليم قلب بارى باعن
سبحانه مناجات مكند وكتاب مسطور ايمانست كه صدق مشعور قلب بقسم
رحمت آنرا نوشته شده كه كتب في قلوبهم الايمان وبيت المعمور سرّ ها نست
كه بنظر ات جليات سبحانى يا دآنى راقه ومسقف مرفوع صنع رفيع اقتدارست
كه سقف خانه دست وبر سيبر وليست كه با آتش عجب ناقه باشد جواب قسم
ان عذاب ربك بدرستي كه عذاب پروردكار تو لواقع هر آينه بود نيست مرآنرا
من دافع كه نيست مران عذاب را دفع كننده هيچ دفع كننده كه خيفه حال واقع

خواهد بود يوم تمور السماء در روزي كه بلرزد آسمان مورا كه بدين يعني
در اضطراب آيد آنكاه بشكافد وتسير الجبال روان شوند كوهها يعني
بروند در هوا چون سحاب سيرا رفتني فويل پس بخفتي عذاب يومئذ دران
روز للمكذبين مر دروغ كويانرا بودكه عين خداي ورسول را بدروغ داشتند
الذين هم آنكه ايشان في خوض در شروع كردن با قوال باطله كه استهزا بقرآن
است وتكذيب بني واخبار بعث يلعبون بازي ميكنند يعني آنكا به آن مي نمايند
آن روزي غفلت وحمقان بصورة مي كنند يوم يدعون بتي سيدانند دعوتي كه مي كنند
كه فراخوانيم ميكشند بعنف وقهر الى نار جهنم بسوي آتش دوزخ دعا كشيدن
آورده اند كه دستهاي كفار با كردنهاي ايشان ببندند وپاهاي ايشانرا
با دستهاي ايشان بهسانند وبدوزخ افكنند وكويند هذه النار التي هذا آتش ابن آن
آتشي است كه در دنيا بها بوده يكذبون تكذيب ميكردند وبا وفميدا
شتند ويعني بقرآن بعبرة يبصرون آيا سحراست اين كه مي بينيد
بصرتم ام انتم لا تبصرون يا شما نابينا ايد فيه فيها خاصه در دوزخ كفتند كه ما ديشم
بندكرده اند فذوقوا بايد بدوزخ وبالوان عذاب او
لا تصبروا يا صبر كنيد وخرع نمايد سواء عليكم يكسانست بر شما صبر وعدم
صبر جزع فيه بر دوزخ انما تجزون نيست دانيد مكر جزاي
جزين نيست كه پاداشي داده مي شويد ما كنتم تعملون آن جزائي كه مي بوديد
كه عمل مي كرديد در دنيا ان المتقين بدرستي كه پرهيزكاران از كفر وشرك
في جنات در بهشتها اند وعيون بستانها راحين در رفتها وبعد نهتها فاكهين
شادمانان ولذت يابندكان بما آتاهم بآنچه عطا كرده است ايشانرا ربهم
آفريكار ايشان كه ستها وجاويدان ووقاهم وبكاه داشت ايشانرا

قامقطعا علينا كسفا من السماء پارهٔ از آسمان بر سر ما فرود آر اگر در دعوی عذاب
راست گوئی چنانچه فرمود که ان نشا نخسف بهم الارض او نسقط السماء كما زعمت
او آسمان را پارها بگوئی فرود آید بر سر ایشان گوید انفرط عناد و استکبار
در قطعهٔ آسمان است بگذار این حکایت ابریست در همه بسته و برهم
چسپیده یعنی یا آنکه آنرا عذاب بینند هم از کثرت انکار نکنند فذروهم یروا
یداراپشان تا یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال ما مودیشی و مکافات
ایشان ملکذارهم حتی یلاقوا تا دیدکه بینند معاینه یوم هم الذی
که در دروغ دان یصعقون صاعقه شوند یا بیهوش گردند از نفخهٔ اولی
یعنی مرزق که نفع کند و باز ندارد و غم از ایشان کیدهم مکرایشان شیئا چیزی را
از عذاب ولا هم ینصرون و نه ایشان را دفع داده شوند یعنی هیچ یار و فریادرسی ایشان
منع کند عذاب ما را و این چنین در قیامت است و یعنی گویند روز بدر ان کان
هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء اگر این که
ویدی گوئی که ما آنراست که کافر شدند هذا باذن فرو عذاب و غیر آن عذاب
آخرت که عذاب قبر است یا مراد قحط است که در بعضی بلاد بدو یا لحظ هفت سال
دون ما انهم یعلمون و لیکن بیشتر کفار ایشان نمی دانند این را و صبر
کن بحکم ربک بحکم پروردگار خود را در مدارا ایشان بملت دادن ایشان و شفقت
کشیدن بر ایشان فانک پس بدرستی که تو باعیننا در نگاه داشت ما می و ما فرمودیم
ترا و بخاطر تو فرمان سبح و یاد کن بالعشی در گاه بفرمان آفریدگار و حین تقوم
و وقتی که برخیزی از خواب یا بکوی سبحانک اللهم و بحمدک و قتی که قیام کنی برای نماز
یا چون از مجلسی برخیزی بگوی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت
استغفرک و اتوب الیک و خبر است که چون برخاست از مجلس این کلمات بگوید
کفارت باشد هر لغوی و لغوی که در آن مجلس واقع شده باشد و من اللیل و در

و در بعضی از شب فسبحه و بپرداز کذا از برای او عبادت شب اند یا در وقت وبر
ادبار السجود و ادبار النجوم و خاز کذا در عقب بکشتن نجوم یعنی بعد از
غروبها و خطا بایشان هنوز صبح مراد در بحث سنت صلوة الضحی است و
صاحب موضح و بعضی دیگر برانند که مراد نماز جماعت است سورة النجم

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک انکار
طعن کرده گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطاب کردند چنین سبحانه
فرمود که والنجم چون ستاره اذا هوی چون طلوع کند یا غروب نماید مراد هر
سه گانه که ماه نمای مسافرانند در بحر و بر یا کوکبی که بوقت طلوع آن حضرت
صلی الله علیه وسلم بر زمین نزدیک آمد یا آنکه رجم می کنند شیاطین را
در زمان استراق سمع و زند یعنی نجم ترمیات یا زهره و دخل اکفته الدمراد
بنجم قرآنند و هوا یعنی نبی صلی الله علیه وسلم یعنی سوگند یاد آن قرآنی چون فرود آید و بقول
جمعی نجم گیاهست که مراد پستاره و بعضی هوا یعنی متابعت کنند و امام جعفر صادق رضی
الله عنه فرموده است که مراد پستاره و بعضی محمدی است صلی الله علیه وسلم که نوبه
آمد از آسمان در شب معراج و در کتاب آورده که مراد همان حضرت است یعنی
یا الا رفت بمعراج چه از هوی بمعنی علو می توان کرد و نزد بعضی متقدمان سوگند
یاد کرده بستاره و در حدیث صلی الله علیه وسلم بر ملک تحید منقطع شده انرا سوی
جواب قسم او که ما کذب الفؤاد ما رأی گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
و تتمهٔ صاحب بعبارت آنست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم ما مور بوده بحجت کافران
جهت دعوت ایشان و ما غوی و ضلالت نکرد و متعمد صحح باطل نشده و ما ینطق
و سخن نمیگوید عن الهوی از هوی نفس خود بآرد زوی طبع خویش یعنی بامثل نگوید

واصل معنی آنست که نطق و یقران از هوا و نیست ان هو ای نیست آنچه بدان تا
طق میشود الا وحی یوحی مگر وحی که فرود آمده ای شود بوی علمه بیاموزاندورا
ابن وهب آورده بدو شدید القوی فرشته سخت بقوة یعنی جبرئیل علیه السلام
و ازقوة آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام قطع کرده ببال خود کرفت
بآسمان نزدیک برسانید بیک صیحه او قوم لوط بتمامی مردند ذو مرة خداوند
صورت نیکو فاستوی پس راست بایستاد جبرئیل آنچنانکه مامور بود از ان یعنی
مستقیم شده دیکا خود و بایستاد در صورت اصلی خود و هو بالافق الاعلی
او بکناره بلند ترین آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب یا پیغامبر او را دید صبح
کرد جبرئیل را در صورت اصلی او بود خبر از حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم او
در فوت دیده در فرمت او کذا و را بر صورت او بدید یعنی شد و چون باز خود
آمد جبرئیل او را دید نزدیک خود نشسته دستی بر سینهٔ وی و دستی بر کتف او نها
و بحرکت او را جنبانید که ای محمد که ثم دنی پس نزدیک آمد جبرئیل پیغامبر صلی الله علیه
وسلم بعد از آنکه او را دیده بود و بدیدش شده فتدلی پس سر فرود آورد جهت تحن
کفتن با وقاب قوسین سی مسافت میان جبرئیل و محمد علیهما السلام مقدار
دو کمان او ادنی بلکه نزدیکتر است ازان فاوحی پس وحی کرد جبرئیل و خاصه ساخت
الی عبده بسوی بندهٔ خدای خود چه وحی کرد خدای بجبرئیل علیه
السلام و یعقوب احی بعضی از علماء بر اهل جنت و بعضی بپیغامبر بدون نوع که ثم دنی
پس برد یک شد الجلة حضرت احدیة یعنی بمقرب درگاه الوهیت کشت بکرامات و منزلات و
مواهب لدنی فتدلی پس فرو نزدیک شد یعنی بعبادت خدمت آورد و خدا را بجان آن مرتبه
بواسطه خدمت یا فرو رود و نزدیک شد خدمت آفرید و بعبده من وحده قریب
هست که قرب او کون العبد من ربه آن کون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی

بصرع رسید و او تیر بگرفت و پای ناقه را برهم دوخت فمذ بتوا ذکمن کاه بیرون
آمد آن شتر پرنا قه دلیر کرد و جون اذیای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان
خود تقسیم ساختند و بچه او یکبار صیحه برآمد و سه بانگ کرد و از اینجا بآسمان رفت
و کویند او نیز کشته شد و چهل قرسه دور عذاب خود نازل کشت فعقروها پس
چکونه بود عذابی عذاب من مر قوم خود را فمذ دلیم کردند من برسالت صالح
علیه السلام انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بریشان صیحة واحدة فریاد
یکانه یعنی یک جبرئیل علیه السلام فکانوا پس کشتند ایشان از صولت آن آواز کهشیم
الحظیرة مانند کیاه درهم شکسته که سازنده چای کوسفندان از برهم نهاده باشد
و درو ده زیره شده باشد و لقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم
قرآن للذکر برای یاد کردن تا بسهولت حفظ کنند فهل من مدکر پس هیچ بازکننده
هست ایشان کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام را و ما انذرناهم
کردیم ایشان را بترسانیدن و بیم دادن وی بریشان انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم بریشان
حاصبا بادی با ریکی سنکبار و همه را هلاک کردیم الا آل لوط مکر لوط و دختران
او فانجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب سحر بسحری واقع می شد فعة نعمة
یا خانهٔ نعمت کما لمن هم چنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او جزیناه پاداش
میدهیم بشکر و جحد نعمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت را که از ما رسد او را قال
کتبا سه ویدان ایمان آورد و لقد انذرهم و بدرستی که ترسانیده بود لوط علیه
السلام قوم خود را بطشتنا از کرفتن ما بهلاک و عذاب فتماروا پس شک آوردند
بالنذر بآن چیز که کردن ستیزه آغاز نهادند و لقد راودوه و بدرستی که طلب کردند لوط
را عن ضیفه از مهمانان او فطمسنا اعینهم ما بکردیم بینایی ایشان را تا نابینا کردند لوط
علیه السلام آن را بای کرده و ایشان را بعد از ایشان در خانه شکسته در آوردند

پس کردم طمسنا چشمهای ایشان را با دیکران و همواره کردیم روی
خبر است که جبرئیل علیه السلام پر خود را بروی ایشان مالیده هم کور شدند و کتیم
سرایشان را ملائکه فذوقوا پس چشید عذابی عذاب من و انذار و ترسانیدن
میکوید لوط شما را بآن و لقد صبحهم و بدرستی که بامداد قوم لوط بکرة در اول
روز یعنی بوقت صبح آمد بریشان عذاب مستقر عقوبت قرار کرفته یعنی دایم بروند
باز کشت تا ایشان را هلاک کرد و کفتیم با ایشان که فذوقوا عذابی پس بچشید
لکشیدن عذاب من و نذر و بیم کردن یعنی عذابی که بقهان بیم میکردند شما را
و لقد یسرنا القرآن و هر آینه سهل و آسان کردانیدیم قرآن را بذکر برای
فهم کردن حافظ و دانستن خدا و کذشتکان فهل من مدکر پس هیچ شنونده
که بدان عبرت کیرد و لقد جاء و بدرستی که آمدند آل فرعون النذر بترسانندکان قوم
او چون کنعان یعنی موسی و هارون علیهما السلام با پیغامهای موسی قیما
رایدان چیز کردند ان نه آیه یکذبوا تکذیب کردند بآیاتنا کلها جمله آن آیتها را
کردیدند فاخذناهم پس کرفتیم ایشانرا بعذاب عزیز اخذ عزیز کرفتن غالبی
مغلوب نکردنی که فرعون را هلاک کردیم اکفارکم آیا کافران شما
یعنی اهل عرب خیر قوی تو و بخت تو تند من اولئکم یا ایشان کروه مکند اکه
برشمرده شد یعنی ایمان ازایشان بقوة و عدة و حشمت و سطوت و پیشتر
پیشند و آنرا عذاب ما فرا رسید ایشان را بجراحت فرا تو سد ام لکم یا آنکه شما را
سه ای مشرکان براءة فی الزبر یعنی در کتابها جای بها وی یعنی دانی نوشته
شده بنام شما که شما را عذاب خواهد بود ام یقولون یا میکویند کفار
عرب که جمیع منتصر کس روجمع شده ایم یاری دهنده یکدیکر را جمع کننده
بلا انکه یکدیکر را نصرت دهد یا شد که هزیمت کرده شود جمع ایشان الجمع

دیکر دانیده شود جمع ایشان بشتهای ایشان الدبر یعنی هریکه پشت بکدیکر
داشته در معرکهٔ قتال و فرار نماید و این صورت واقع شود در روز بدر و این
آیت فرود آمد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرمود که این دانی
دانم که چیست تا کاه در روز بدر دیدم که آنحضرت زره می پوشید و می کفت
سیهزم الجمع دانستم که یعنی آید جدا بود و جمعین قتل و اسیر و هزیمت ایشان
بسنده نیست بل الساعة بلکه وعدهٔ قیامت موعدهم و وعدهٔ کاه عذاب
کلی ایشان است والساعة و عذاب قیامت ادهی سخت تر و با هول تر و امر
تر و تلخ تر و ناخوش تر است از عذاب دنیی ان المجرمین بدرستی که مشرکان فی ضلال
در کمراهی و انداختن خود دنیی و سعر و در عناد و مشقت با آتش سوزان
در آخرت یوم یسحبون روزی که کشیده اند فی النار در آتش دوزخ علی
وجوههم بر رویهای خویش یعنی ایشانرا برده و بها ایشان می کشند و بدیع
می افکنند و می کویند ذوقوا بچشید مس سقر سوزش دوزخ یعنی عذاب
آتش والم او انا کل شیء خلقناه بدرستی که ما همه چیزها را آفریدیم بقدر
باندازه معلوم و سزا بیی مقتضی حکمت یا هر چه آفریدیم مقدر است و مکتوب در
لوح محفوظ و کم انذ قبل او نوح بسیار کسان را پیش از تعنت و سخت
کردانیدن و سخت کرفتن الله امر وحی الله الی نوح انه لن یؤمن من قومک
الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون و کفتن خدای تعالی نوح را
که از قوم تو هیچ کس ایمان نیاورد مکر آنکه ایمان آورده است پس اندوه مخور
بر آنچه ایشان می کنند و اصنع الفلک و بساز کشتی را باعیننا و بحفظ ما
و امر نا و وحی ما و لا تخاطبنی و مرا مخاطب مکردان فی الذین ظلموا
در حق کسانی که ستم کردند بر خود بکفر و شرک انهم مغرقون بدرستی که ایشان
غرق کردانیده شدکانند و یصنع الفلک و می ساخت کشتی را و کلما هر کاه که
مر علیه بر وی ملأ کروهی سخروا منه استهزا کردند بوی قال کفت ان تسخروا
اکر استهزا کنید منا ما ازما فانا پس ما فسوف زود باشد که تعلمون بدانید من
یاتیه کیست که بیاید عذاب یخزیه رسوا کند او را و یحل علیه و فرود آید بر وی
عذاب مقیم دایم تا وقتی که امر ما جاء آمد و فار التنور و بجوشید آب از
تنور و قلنا کفتیم احمل در کشتی من کل زوجین از هر دو جفت اثنین
دو اثنین یعنی نر و ماده و اهلک و کسان خود را الا من سبق مکر آنکه پیشی کرده
است علیه القول بر وی کفتار ما و من آمن و کسانی را که ایمان آورده اند
و ما آمن معه و نیاورده بود با او الا قلیل مکر اندکی از مردم و قال کفت
ارکبوا فیها بنشینید در وی بسم الله بنام الله مجریها روان شدن او
و مرساها ایستادن او ان ربی بدرستی که پروردکار من لغفور آمرزکار است
رحیم بخشاینده و هی و میرفت کشتی بهم بموجهم در موجهای آب کالجبال
همچون کوهها و نادی نوح ابنه و بانکرد نوح پسر خود را و کان و او بود
فی معزل در جای جدا یا بنی ارکب معنا بنشین با ما و لا تکن مع الکافرین
و مباش با کافران قال کفت سآوی الی جبل پناه برم بکوهی یعصمنی
نکاه دارد مرا من الماء از آب قال کفت لا عاصم الیوم نکاه دارنده نیست امروز
من امر الله از فرمان خدای الا من رحم مکر آنکه بیامرزد خدای تعالی او را
و حال بینهما و میان ایشان حاجز کوهی فکان پس بود از غرقه شدکان

ذکر خدا کرده باشد یا نی کرده عرضه خزینه این کرکاها و لا تجاوز المشرکات
دین خدا ساخت و اندک کشتهای نوح و عرضه قوم عاد و ثمود و یا مانند کوه عاد و بلندی و بزرگی و افزونی
کشتی و دهان کردن دو دریا حد انتفاع یا فتن بنگاه است از قطع مسافت
بسیار و زمان اندک و فتح خانات و معاملات و این نعمتهای عظیم است فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای او فریدگار خود تکذبان منکر می شوید کل من
علیها هر کس که بر روی است از ذی الروح هالک شونده یعنی سرانجام فانی شونده
و یبقی و باقی ماند وجه ربک ذات پروردگار تو و یبقی الا الله خداوند بزرگی و
عظمت و اکرام و خداوندگاری ساخته بفضل عام و کرم نام هر کرا مستحق
باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمتهای آفریدگار خود شما که شما را خبرداد از زنده
شما تا اراده شدید و کارسازید سرانجام و آگاه کرد از بقای خود تا دجوع بدو کنید
و بفرماد اعتماد نفاید تکذبان تکذیب می کنید یسئله من فی السموات و الارض خواهند
طلبنده آدمی من فی السموات و الارض هر کرا در آسمانها و زمینهاست حاجتهای
خود را چه مصیبت و محنت زدگان و سفران خود کل یوم هر وقت هو فی شان او
در ساختن کاریست داعی را دعا اجابت کردن و سایل را عطا دادن و درماندگان را
و نگون راشاد گردانیدن بیماران را صحیح ساختن و قوی را بر توبه داشتن و ضعیف را بیامرزیدن
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از خود تروید و اجابت دعا و عرضه
کنید تکذبان تکذیب می کنید ابن عمیر رحمه الله فرموده که سر اسر کار نزدیک خدای
در دو چیز است یک دو دیدن بنده و شان و دین و دنیاست و دیگر اعطا منع و خلق را
و ما نند تواند اعتماد و اتکال دوم روز مردت آخرت و شان آن روز حسابست
و عقاب و جزا و سوال و محاسبه و میزان و نزدیک صفان یوم یعنی آنست که زید الخلائق

آفریدگار مراد خلق است در هر آن و هر شب بحکمی او مناسب استعداد و نیازمندی
و غایت نیست ... کل یوم هر وقت شان جدید نشانات جدشان و بنده صاحب
کمال تو نداد دیار و ان جلوه حسن تو اغایت و پایان نیست ... هر زمان جلوه دیگر تو
از پرده عیان سنفرغ لکم زود باشد که حساب کنیم شما را فراغ یافتن بحق
قصد حساب و مجازات است نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل
تهدیدست و وعید خداوند مثل کسی را گوید یا شی ما یا تو بر دادم و حال آنکه
کوینده هیچ کاری نمی کند مراد تخویف ساعت اینجا بین از دوش و عید می کوید
قصد حساب شما خواهیم کرد ایها الثقلان ای گروه پندگیرندگان انسی و جن عرب
آنند که قدر معنوی بود آنرا ثقل گویند فانی تارک فیکم الثقلین و کفت ثقل کران
باداست و جن و انس بگذیف گران باد تا بیابد و کناه کاران در مانند فبای آلاء
ربکما پس بکدام از این نعمتهای آفریدگار خود شما که شدیدست حساب ما از اعمال
بد سخن بر خرید و تعریف بخطاب تا بکرم عفو امید وار باشید تکذبان تکذیب
می کنید یا معشر الجن و الانس ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم اگر توانید
ان تنفذوا اگذر بیرون روید من اقطار السموات و الارض از کناره های آسمان
و زمین و بگریزید از قضای من یا از تنزیل من که فانفذوا پس بیرون روید
نزاذا پید لا تنفذون بیرون نمی توانید شد الا بسلطان مگر بقهر و تسلط و
غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر چاره دیگر ملازم شماست و از وقوع آن چاره
ندارید و گفته اند مراد قیامت ملاکه کرد اگرد اهل حشر بست کشند و منادی
ندا کند ای آدمیان و پریان این عرصه حشر است که نمانید بیرون روید و از نقاط
رفت مگذشت و بیرون شما را نیست و آن فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمتها
آفریدگار شما که اجاره کی دکه شما حاضر بیدید و بیرون روید و آخرت نا مانید که

تکذبان انکار می کنید و بعد از اندکی مشرکان بدوزخ ملاکه ایشان را کنند
یعرف المجرمون بسیما هم آن دوزخست که از دور کفار تکذیب می کنند یطوفون
بالکه مشرکان و باد و بنی داشتند یطوفون خواهند کشند و میان بینها میان دوزخ
و بین حمیم و میان آب کرم آن کرمی بغایت رسیده یعنی هر کاه که از آتش
استغاثه کنند یا فریاد می کنند و دهند میان جنین آب انداز ند که پوستهای
ایشان از یکدیکر بکسلد و پس سته میان خرم و حریم می باشند فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود کاه کرد که شما را از عذاب دوزخیان نا آکاه
پرهیز کرده و یا سان تصفیه شده انجات یابید فبای آلاء ربکما تکذبان بی
فایده ملوکانه و برای کسی که بترسد مقام ربه از مسان عرش خدای
جبار و بهشت یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید
او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم دکر نمی کایف نوشته بود و کی
خایف چون از دور موضع آورده کند دو باغ دهند ایشان را در باغ بهشت هر کی
از ایشان صد سال طول و عرض داشته باشد و در میان باغ سراها و خوشی و جوان
دکش خدم حکم قدوی سره فرمود که بهشتی برای خوف آخرت است و دیکری برای ترک منهیات
باکی خاصه برای خایفست و دیکری برای خدام و متعلقان او فبای آلاء ربکما پس
بکدام از این نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها می دهد برای ادای طاعت و ترک معصیت
تکذبان تکذیب می کنید ذواتا افنان در بوستان خداوند شاخها یعنی درختان
درختان شاخ بسیار دارد شاخ هر یکی مشتمل بر انغار فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردکار خود که بهشتهای مشتمل بر انجار و انغار به بنده عطا می فرماید تکذبان
انکار نمایید فیهما عینان تجریان در این دو باغ دو چشمه می روند هر یکی
خواهد در باغ خود یا با اقران از یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که کوثر ان

آب زندگانی و کل از شما بآب نذر بخشا آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش
که جنین شما بر او باحت ولذت شما روان میکند تکذبان محو میکردند
فیها من کل فاکهة دربن دو جنت از هر میوه زوجان دو صنف یکی بمعروف که
دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد فبای آلاء
ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود کما اصناف و ثمرات دیگر بنده
عطا میفرماید تکذبان میکنی و میشوید متکئین نشستگان بر بستر که آن زمینه کان
باشند کل فرش بطائنها پس فرشهای که استبرق من استبرق از دیبای ضخیم
باشند از بزرگ پرسیدند که بطائن از دیبا چون است ظهارها روی آن دیبا چون باشد جواب
داد که ظهارها از نور دیگری گفته است که ظهارها روی داخلست در این آیت
که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین و میوه در بستان این بهشت دان
نزدیک که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند کسی که نکیده
دارد و میوه از درخت بر گیرد و آید آن میوه حاضر که بر دهن
وی در آید فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمتهای آفریدگار شما از بهشتها
و فرشهای پاد شاهانه نشانده لطیف نذر دهد تکذبان
انکار میکنید فیهن در آن دو بهشت قاصرات الطرف کوتاه
چشمان نه بعیون حوران که چشم فروخوابانیده باشند از نکویی بغیرش
لم یطمثهن نبوده باشند انس قبلهم پیش از دولی
ایشان در بهشت ولا جان و نه جنیان بعیون حوران که بر او تی مقرر که
اند دست آدمیان بدیشان نرسیده و آنکه بر او حین مقرر ند حق زن
در ایشان تصرف نکرده بود فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار
شما که خدای بدین لطافت و بندگان ارزانی داشته تکذبان تکذیب

مکنید

سکنید و بار نمی دارید کا غصن گویا هستند ان حوران فیها فاکهة و
نخلن یا قوت صافی و مرواریدها کیون فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود شما که حوران بدین صفا و پاکیزگی برای شما آفریده تکذبان
تکذیب میکنید و باور نمی دارید هل جزاء الاحسان آیا جزای نیکی کردن در
ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند ما و امر محمد رسول الله نیست
مگر بهشت و حاصل آید آنست که جزای نیک نیکست پس جزا دهند طاعات را در
جات و مکافات کنند شکور بنده را بیشتر و بقوی را بفتح و توبه را بقبول و دعا را
باجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرة و فوت دیون را باسترقرت و
خدمت را بنعمت و در بحر الفتاح فرموده که نست جزای فنا فی الله الا بقا
بالله ـ هر که در راه محبت شد فنا یافت آنچه فنا دید بقا هر گز نمیرد
شوق سر برید میوه ذوق از درخت وصل چید فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتها و بر و رد گار شما که تو فیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تکذبان
تکذیب میکنید و انکاری نماید و من دونهما و بجز این دو بستان که مذکور
شد باز دو بستان دیگر ست گفته اند دو بستان اول
از درات برای سابقان و این دو بستان از نقره برای اصحاب الیمین فبای آلاء
ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتها آفریدگار خود و بخشوده این بهشتها مانم ندهندگان ای
مکنی و بشوید مدهامتان در بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاری دهنده
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانها و سبز
عطا میکند و سبزی و روشنی چشمت تکذبان انکار میکنید فیهما در
این دو بهشت عینان دو چشمه باشد نضاختان جوشنده باب یعنی هر چند
او را بردارند دیگر بجوشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما

آلاء رحمان

در بهشت بسیار آب شما را دهند تکذبان تکذیب میکنید فیهما فاکهة در این
دو بهشت میوه بسیار و بوده نخل و خرمایان رمان و انارها تقصیر از دوشیزگان
از میوها خصوصیت فضیلت زیرا که خرما فاکهه است و نخلها و انارها میوه است و دوا
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای که پروردگار شما چنین نعمتها بندگان را ارزانی
میدارد تکذبان تکذیب می نمایند فیهن در آن بهشتها خیرات حسان
زنان نیکو سیرت باشند یکو روی نیکو حسن خلق ایشان باحسن خلق اند و سیرت شمایل
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش که شما را حوران دهد
هر یک اند یکو نیکی تکذبان انکار میکنید حور مقصورات حوران بسان خدر
در خیمه ها که اند نیکو تخرفت و گفته اند سراپا خاصت و بعضی خیمه
کرده اند خلال مجلد خانها بر او راستن برای داماد و عروس فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیبه بیشتیان نی دهد
تکذبان منکر که دید لم یطمثهن نبوده است من پیش از ایشان انس هیچ آدمی
و لا جان یعنی از شوهر ایشان نام نزد شده اند و لا جان و نه جنیان بدین
دست بدیشان نرسانیده اند بکدام فبای آلاء نعمتهای ربکما
پروردگار خود که ازواج اینگانه را نام زد اصل بیان می کند تکذبان تکذیب میکنید
متکئین اصحاب الیمین نکیه زنندگان باشند علی رفرف سبز بر فرشها یا بالشها
سبز و عبقری حسان و نیز ستاهای نقوش در غایت نکوئی فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما و این کرامتها که مذکور شد تکذبان باز هم تکذیب
میکنید تبارک اسم ربک بزرگست نام پروردگار تو و در صفت اطلاق اسم بروی
پس دان و ثابت که بزرگی فاعل در جه سرمد خواهد بود و از نیست که هیچ کس
از عظمت او نشان نداده و نمی تواند داد سبحانه تعالی جنین یاد کرده اند

خنک لب هم سبحانه هم منتهی ذی الجلال والاکرام در تحفه یعنی معنی این اسم بزرگ
وجد اکرده که دارند دو که از صفات لغه اثبات آن مستلزم کمالست ذات را
مثال شود و آنچه سلب آن مقتضی نقص و کمبود است جناب مقدسش از آن منزه
و معراست و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام
عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذوالجلال والاکرام جامع باشد جمیع صفات کمالی
و از بنسبت او را اسم اعظم گفته اند و حصار اطهار بیاد ذی الجلال والاکرام

لا تفت یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لیس
نست دروغ نیست شدن و ممدود امد کذبة دروغی برای وقوع آن هیچ دروغی
مؤثر نیست یکدسته که ذلیل میبرد صاعدست واژ دوزخ نازلند فرونده
است که فرو می یابد اسافلین اند و کدام عالیند و سابقون پیشی کنندگان که و هم اینها علی
علیین اند در فضل اخلاص بهدا و اهل شتان و فاقت و مراتب اولیا اند اصحاب
تعلای و وفاق یافتن و بار یافتن اگر دو جنی مرتفع می باشند برسیدن و جنی
که در درون عالم فرو تی کردند اصحاب الشمال یاد کن چون جنبانیده شود زمین
جنبانیدنی چنان وجد که هر یاکه بر وست منهدم کردند رجت الارض و
شود کوه ها تا ذرات شکسته و ریزه پاره کردند بسا باشد هباء منبثا
که دیده می شود باشعاع آفتاب و فوکه اند و نه دانند منبثا پراکنده و منتشر
کشته و باشید شما او گلخانیان مردان وقت ازواجا ثلاثة اصناف سه
گانه یعنی سه گروه باشید دسته میمنه اصحاب الیمین پس اصحاب دست راست
ما اصحاب الیمین چند اصحاب دست راست عظیم و کرامتی و نعمتی که دارند و اجنبیه گروه قلا
قوم بزرگان و جمعه بزرگان و گفته در این استفهام معنی التعجیب و تمست و اصحاب

شرکاست یعنی بران اقامت کرده‌اند یا سوگند بدروغ میخورند بر انکه
حشر بتها خواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ و بر دنکه میگفتند وَإِنْ هِيَ آیا وقتی که
بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا یا گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانها بی گوشت پوست
أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته‌ایم از قبرها و زنده شدگان نکو استفهام برای
مبالغه است در انکار وَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا و پدران پیشینیان ما نیز مبعوث
شوند قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان که نَعَمْ آری
بدرستی که پیشینیان و آباء شما وَأَنْتُمْ داخرون و پیشینیان و شما
وغیر شما مَجْمُوعُونَ هر اینه جمع کرده شدگانند إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ
برای وقتی که مقرر شده اند روز معلوم که قیامت باصحابی عند در قبرها
برای میقات حشر که روز معلوم بامحشور شوندگان بکان حساب یا ناری ها
در دوزخ که معلوم است مر خدارا ثُمَّ إِنَّكُمْ پس هر آینه شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای
گمراهان ایشانست و کیکه شما نوا لا یطعن هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ
از درختی مِنْ زَقُّومٍ آن درختست یعنی شما را زنده کنند و ازان درخت
خورانند فَمَالِئُونَ پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوه آن درخت
شکمها فَشَارِبُونَ پس شامندگان عَلَيْهِ بر بالای زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از
آب گرم آنرا دادند که عذاب جمع بر دوزخیان است که گاه دهند یا رسانند
شکمها را از قوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند گاه از حمیم بیشان
عرضه کنند بسیار ذی آن بیاشامند فَشَارِبُونَ یعنی شامندگانند از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ
مانند اشتران شتران تشنگی زده و مبتلا بآب نیافته یا شل زمین دیستان
که چند آب خورده آن نرویده باشد یعنی دوزخیان چنان حمیم شامند
و تشنگی ایشان تسکین نیابد هَٰذَا نُزُلُهُمْ یوم الدین یا کنون مهمانی ایشانست

نُزُلُ الْآخِرَةِ در روز جزا یعنی آنچه حق که برای مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ
بانواع ماکل و شاربست ایشانرا که شرح شدّت آن و عقوبتی در بیان نیاید نحن
خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در اندک و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس
چرا باور نمی دارید و شما را نمی اندیشید تا بدانید که آفریدن اول مر قادر است
توانا است بر اعادت نیز مَا تُمْنُونَ آیا شما می افگنید نطفه خنیر در رحم
در رحم زن أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما می آفرینید کودکان از آب نطفه نحن الخالقون یا ما
ارحم آفریننده آن و شما مقدر بر اکه خالق سزاوار عبادت شما یان وجد و بدلان نیز که فرزند
می طلبید مولد نی شود یکه بر و فوت نیست و بلوغ اراده من می ایدیکُمُ قُدْرَةً ما بعد
آنرا نیش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را و مقدر ساختیم زمان موت
هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیشی کرده شده یعنی کیکه ما پیشی نتواند کرد
و از موت مقدر شده نجات خواهد گریخت و ما بر مرگ او تقدیر کردیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه
بدل کنیم از شما أَمْثَالَكُمْ مانند شما را یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را
بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ و پیدا کنیم شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی و حالی که
نمی دانید مرو یعنی کما خواهد در شترین صورتی و حالی مثلاً در صورت خوک
وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی که دانستید شما النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین را که نطفه
بود بدید و علقه شد بدید تا آخر و بدان هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد
نمی کنید تا دانی کز ابتدا نشأه اخری هم کرد تواند قادر است اینی عاجز نماند بود
بیت اگر ما را نظرت نابود می کشد ما بجلوه گاه وجود * یاد یکدا ذ سوم عالمک
دی مجو رشیم نرو برد خشک هم تواند بامر کن فیکون * کاندا ذکشت پس و بی
أَفَرَأَيْتُم اخبار نمایید مَا تَحْرُثُونَ آنچه کشت می کنید و بخی در زمین می افگنید أَأَنْتُمْ
تَزْرَعُونَهُ آیا شما می دمانید آن تخم را أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما بدمانیم

فَتِيمُ لِمَ شَمِ پس تسبیح کوی بنام پروردگار تو که بزرگ است
بیاکی او را مکن سُبْحَانَهُ پس سوگند یاد کرد بمواقع نجوم قرآن و مقامات
نزول آن یا بخاریوم و ما قدر آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغاربیت
آنست که عرب وقت دیرا زمان استدلال عوان کرد بر وجود صانع تا تنبیه
او از زوال نیست یا بطالع کوکب بالخاص و وقوع آن وقت عین للعاقل آورده که سادات صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین شنیده بودند که شاید بلوح محفوظ که اول انبی علیه السلام لعجائب کالنجوم یا سایر
نجوم که بروج آسمان است که خالق خلق الله تعالی و آنست اذات البروج یا نزول نجوم که مأخوذ
بر جم شیاطین شدند و آن وقت سی نزول حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوده و حکام
بعثت او و امام زاهد رحمه الله فرموده که سر از نجوم قرآنست و موقع آن دل پیغامبر ما
صلی الله علیه وسلم چنانکه دل مطهر او کل بود بالنجوم قرآنی بسیار و بر دو جهتی یا موقعین
قرآنست امام جزری و امام کسایی رحمهما الله فرموده اند مواقع نجوم اوست و نزول قرآن بر
قلب پاک وی یعنی نزول یا بوح الامین علی قلبک ثابت شده وَإِنَّهُ یعنی سوگند بآنچه
خدای بر وی سوگند خورد لَقَسَمٌ سوگندیست لَوْ تَعْلَمُونَ اگر دانید عَظِيمٌ بزرگ
و معتبر جواب قسم چیست إِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر شما
میخواند لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع مشتملست بر اصول علوم
که در باب اصلاح معاش و معاد کار آید و گاهی چیست نزدیک خدای و ملائکه و ملی شان مکرم
مَكْنُونٍ در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزد یکی خدای یعنی در لوح محفوظ که
لَا يَمَسُّهُ نسایند لوح را یعنی مطلع نشوند بر ایشد در دوست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر پاکیزه گان
یعنی ملائکه مطهر شده از کدورات اوصاف بشریه کلبی رحمه الله فرمود که مراد بقرآن
کوام بر و پیغمبر خبر را عابد بقران دارند و مسّ را مسّ معنی است یعنی مس نکنند مگر
پاکیزه گان از حدث ظاهر آیه نفی ثابت و معنی آن نفی بیوی جنب رسیده باید که مس نکند

اعمال وهیئات وملائکه که صفهای نیکان می نویسند وخدای استماع
بعلم وقدرت عموما وبفضل ورحمت خصوصا احاطه باشد چون مدت
علم وقدرت هیچ حال از احوال منفک نباشد واین صفت بعینه مقصود گردد بلکه نوعی
بکشف دیگر باشد این صفت وگفتند دربیان قرآن دارد خبر دهد وفرمان
خداوند است بآنچه شما میکنید بینات وبیان
خواهد داد والذین سروصفت حکم کند میان مؤمنان ومنافقان وفرستادن
فرستادگان خدا این کلام صفت آنست که اصل قول باید دانست ومعانی با عادت جنانچه
میخواهید الذی وسوی خدای یاد کرده شود معاقب کارها
الاولین مدارد شما را الذین درروز سر آفریدگان شب در روز آورد
روز را در شب یعنی آفریدگان شب در روز آورد
روز را در شب یعنی آفریدگان روز در شب درمیآورد که باختلاف ضرورت
مختلف میشود واو دانست باآنکه در وجود شایسته است آنچه میکند
فکان آفریدگار خدای را دانسته دانید وبرستادهٔ او که محمد است صلی الله
علیه وسلم وتصدیق وی فایده ویزدید ای بگرداند شما را خلفای گذشتگان
شما را خلفای گذشتگان یعنی دوران چون آنان را هلاک کرد در دست دیگران
بوده وبداد قوت ایشان بشمار سپرده در داده خدا بازنمیگذارد
آنانکه کردند وصول بکم آفت شما را وتفقه کردند الا خرد را برای
وجهاد وسایر خیرات من ایشانرا منزلتی بزرگ در ثواب عظیم کرامت
وخرم آنست که یا ایها الذین وچیست شما را که بگیرید بخدای ورسول خدای
او معین میشود والله محال آنکه پنهان کند فرستادهٔ اوست یدعوکم
بخواند شما را بیقین وبرهان ما ایمان آرید باقی بکار خویش
ودلیل آنکه فرا گرفت خدای بیان شما را در وی راست واو در وی

وقال شرک که صید شما مردیرا باو دوستان نگاه دارید مرد را وقتل او
دوست آن خدا وند تنگ که فرو نشاند برندهٔ خود که عداوت صلی الله علیه
وسلم آیتها وحدیثهای چون قرآن با تحقیق صریح
شما را شد ای بحق آن یا بخاصیت بر وحدیث ما کنید بیان
بیان را نصیل بعلم راه صلاحیت بعبارت واو خالقیت بها نقلت وحدیث آورده که
انظار جواب بیقین وکسی که خدای شما ما معجزات که قرآن
فرستاد بعضا بدانست که رسول داید دعوت وی فرماید وجیست شما را
وجه فایده وی بیند وجد مدد دارید وما که نفقه کنید خانهای خود را
تبیین وحدانیت خدای سیران آنها خانهای زمین ها چون وجه در آسمان وزمینها بعد از فنای اهالی آن
بوی باز خواهد گشت وامروز مردست ودیگری خود آن تصرف میکند ودر آخر
دست تصرف دیگران کوتاه شده وبحق بجانه باز گردد در وی کلام نیکو غیبت بنفقه
کردند بعضی وجه دانست که ابدا خواهد در شما باقی نفقها خواهد ماند باز فرمان
خدایا دان گاهد دید برای خود فرمان نخستین آفرینش بعد از دید
یا بر تربیت از شما ای مؤمنان من منکر که نفقه کند من انفق پیش از فتح که
کرد اصل اسلام وی یکی و فی اند وکاهد زیادت کند باد شمنان خدا ورسول او کسی که
اخلاق نماند وداعیهٔ قتال او بعد از فتح جدیدان وقت مال بسیار خواهد بود و
لجندان یا خلق ومقاتلا حتی یا بیند آن که وه منتقلان ومنافقان
قبل الفتح خود که فرا نکند اذن دهند وجزیه من عن ید فرمانبرداری
نفقه کنند من بعد پس از فتح وکاهد زیادت کند وعده آنفقه وقتال
وکشته پیش از فتح بپرداز ان وعده کرده است خدا وعده او

ایشان متفاوت باشد والله وخدای بما تعملون بآنچه میکنید ما نفقه وقتال
باخلاص یا ریا حبطت طاعات اکثر مفسران بر آنند که این آیه در شان یا کسی صدیق
رضی الله عنه که او از کسی که ایمان آورد نفقه کرد ویا کفار بخاصیه خود او بود ورود
صفت وی گفته اند صاحب قدم صفا مجدید سردنه جلد اصل وجدید
ذو صبغ تقریر سابق حکایه جزا وپذیرفتن من ذا الذی کیست آن کسی که او
یقرض وام دهد خدا را یعنی نفقه کند لوجه خدا یا سبب وجوبی بآن می یابد که فرمود
واسماء او یکی وجه بمعنی ذات واخلاص نفس او اداء او نکرد انفقوا
آن فرمان داد یا ما وجوبی خدا را در مضاعف ساختن جزا مضاعفة وسزاوار
کثیر شود کریم بهشت است اجر کی وعده که جزای نیکوکاری بهشت
اکبر که او بهشت است یوم القیامة روزی که وعده خدا که جزای نیکوکاران
دیده ونور ایشان مؤمنان ومؤمنات در میان دست میرود نور ایشان
بدوشان وجهت ایشان بیان وجه پیش ایشان نامایشان که کنند
وبجانبها وی است ایشان تا ایشان را روشنی میکند واز ایشان منور
میشود بعضی که منفعت است که فرو نگرستن بتدریج حصول وجود یکی از شما بر آمدن
واز آن دیگری یا او کوهی دیگر یا بعضا از بعضی ما وصف نوری آفریده که صاحبش مؤمنی است
خود را بنده ای صحیح مؤمن باشد وکنند فرشتگان مر ایشان را که
مژده شما امروز بهشت وعده است در دنیا که پیوسته بود
من تحتها الانهار زیر درختان او بجویها جاری بود
وذلک وایمان بیاورید بخدای ورسول او بسبب کاری بدان که از صفت
اصحاب قیامت بین شده بدان حال میان مؤمنان ودر سلک منافقان نیایند
هر آیه از سعد بن خلف وی بدانش ابن ام عبد رضی الله عنه فرمود که مؤمنان را بصراط
فرود هند وکافر ومنافق را نور وشن کنند واو مؤمنان هر اینکه دوی باز چون کرند

صلی الله علیه وسلم وعرفت شما را آذوقه‌های شما یعنی آنچه
دارید تا ذوق پیش گیرید حتی اذا استیأس الرسل تا وقتی که بیامد فرمان خدای و قبض
روح شما وظنوا انهم قد کذبوا وفریب داد شما را بندای انفسهم شیطان فریبنده فجاءهم
پس آمد ایشان نصرنا فرا گرفته نشود بأسنا عذاب ما عن القوم بد گروه الذین اجرموا
خیره که قدم خود کشیدند از عذاب بوهید ما کان حدیثا دروغ ولکن تصدیق الذی بین یدیه
ولیکن بگرویدند بچیزی فدا از آنکه گروه بدند ما کنتم انتم شما را جای شما و ایشان وفرج باشد
وسوأتکم آتش سزاوار تو است بئس المصیر وبد بازگشتیست آتش و فرج آورده اند که مردمان در مکه قحط و
غلا فتاده بودند پیغامبر علیه السلام را صلعم میگویند بعد از حرب که مالی بدست
آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آنرا بقصود و فنود در وظایف طاعات قیام کنند
آیه آمد که ألم یأن آیا وقت نیامد للذین آمنوا مر انانرا که گرویده اند ان تخشع
قلوبهم آنکه بترسند و نرم شود دلهای ایشان بذکر الله برای یاد کردن خدای و
ما نزل آنچه فرو فرستاد خدای من الحق کلام خود قرآنست که منزل و
مشاکله در میان محاید بسیار شد و این آیت ناذل گشت یا نحبار الماس من غفلة
گردند و این کلام فرو آمد و سوی کو بندگان تفکر ان آیت و نشان مناقضان نسبت بدان
که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان ترسکار گردد و خود طلای
داشعار و قناعت ساز و لا یکونوا کی باشند همانند الذین اوتوا الکتاب
مانند آنانکه ایشان را کتاب داده اند من قبل پیش از این یعنی جهود و ترسا ری پیا
شبد ایشانرا قرن و فیطال دادند فطال پس دراز شد علیهم الأمد بر ایشان
زمان یعنی مدت داز یافتند و امل درویش کوفتند فقست سخت شد قلوبهم
دلهای ایشان و دران خشوع نماند کثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون
خلیندان و بیرون خزنده از کند مر احکام کتاب خود را از فرمود و گفته اند تحریف

عنوان دل غفلت فرشانه نرمی دل و وجد بطاعت — و ذکر نرم طاعت رست
و روشن خوانی که مدآن سکست آهن — و دل کژ تنگ غفلت هلاک دارد اذا قرئت
آهن تنک دارد اعلموا بدانید ای مکذبان بشک انما انگه خدای یحی لا زنده
میکرداند زمین را بعد موتها پس از مردگی و اضربکن آن و همچنان متوالی زنده
خواهد شد بعد موات دادیتها بدرستی که روشن کردیم لکم الآیات برای شما
نشانهای قدرت و لعلکم تعقلون شاید که شما عقل خود را در استدلال کار برید
ان المصدقین بدرستی که مردان یا و دارنده و المصدقات و زنان تصدق و کنده
که قرض خدای و رسول را راست دانستند و جهنم بتشدید یضاعفه اند یعنی مردان
و زنان صدقه دهنده و اقرضوا الله و طال انگه دراز داده اند خدای را قرضا حسنا نیم
دادن نیکو یعنی از طیب اموالهم و حال خاصه خالص نیت کرده شود لهم بر ایشان و ازنده
تا عقد زیاده لهم و مر ایشانرا ست اجر کریم مزد کرای و یاداش نیز کوار یعنی
بهشت و الذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بالله و برسله و رسولان خدای و فرستادگان او
و شک نیاورده اند در دین الکاملون ایشان اند آن گروه هم الصدیقون ایشانند
صدیقانند یعنی بسیار راست گویان و الشهداء و گواهانند و فقیهات نزد
ربهم نزد پروردگار خود بر انبیاء امم گذشته ایشان و بقول بعضی و الشهداء جمله
دانند معنی آیت آنست آنها که شهید شدند در راه دین نزد پروردگار خود در درجات
قرب لهم لهم اجرهم مر ایشانرا ست مزد ایشان که وعده کرده ایم و نورهم و نور ایشان
در روشنی ایشان بود و الذین کفروا و آنانکه بر پوشیدند دین را و انکار کردند
بتوحید بآیاتنا بنشانهای ما و کذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که محمد صلی الله علیه وسلم
در قرآن ستاده ایم اولئک ان گروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخند خلدین
جاودانه فیها در آن فنکه فنکاری ان سرای است بئس المصیر بد بازگشتیست و بعضی گویند

سبح لله ما فی السموات والارض — ما آنچه در هر دو جهانست تسبیح خدای کنند
مر خدای را بزبان حال یا بزبان مقال و هو العزیز او بر همه چیز غالب و قادر است
و له ملک السموات والارض مر اوراست ملک هر دو جهان یحیی زنده میکند
و یمیت و میراند و هو علی کل شیء قدیر او بر همه چیز توانا است هو الاول
او نخستین بی ابتدا و الآخر او پسین بی انتها و الظاهر او بر همه چیز پیدا و الباطن
او از همه چیز پنهان و هو بکل شیء علیم او بهمه چیز داناست هو الذی خلق
السموات او آنکه بیافرید آسمانها را و الارض و زمین را فی ستة ایام در شش روز
ثم استوی پس بر عرش قرار گرفت یعلم میداند ما یلج آنچه در میرود فی الارض
در زمین و ما یخرج منها و آنچه بیرون میآید از زمین و ما ینزل من السماء و آنچه
فرو میآید از آسمان و ما یعرج فیها و آنچه بالا میرود در آسمان و هو معکم
او با شما است اینما کنتم هر کجا که باشید و الله بما تعملون بکردار شما بینا
بیناست له ملک السموات والارض مر اوراست ملک هر دو جهان و الی الله
و سوی خدای ترجع الامور بازگشت کارها یولج درمیآرد اللیل در شب
فی النهار در روز و یولج النهار در روز میآرد در شب و هو علیم بذات الصدور
او بدانا است بآنچه در دلهاست آمنوا بگروید بالله بخدای و رسوله و بفرستاده او و انفقوا
و بدهید مما جعلکم از آنچه کرده است شما را مستخلفین جانشینان فیه در آن
فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند منکم از شما و انفقوا و بدادند لهم مر ایشانرا
اجر کبیر مزد بزرگ و ما لکم و شما را چیست لا تؤمنون نمیگروید بالله بخدای
و الرسول و فرستاده او یدعوکم میخواند شما را لتؤمنوا تا بگروید بربکم بخداوند
خود و قد اخذ میثاقکم و بستده است از شما ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان
هو الذی ینزل او آنست که فرو میفرستد علی عبده بر بنده خود آیات بینات
نشانهای روشن لیخرجکم تا بیرون آرد شما را من الظلمات از تاریکیها الی النور
بروشنی و ان الله و بدرستی که خدای بکم لرؤف بشما مهربان رحیم بخشاینده

وبرخ کشیدن در طلب متاع دنیی چندانست که دکانست در بازیهای حاصل
بازیچه است طفل فریب این متاع دنیی عقل مردمان کدر و مبتلا شوند فتریه
مدیکو آن ریشوایست در سخا صم خوشکار و سلاب بسیکو و منازعه دکش و سر اکیدار
و اولادکم و مقاطعتکم و مفاخرت کردنست میان یکدیگر بسبب مال یا جاه یا نام کمثل
غیث همچو باران اعجب الکفار بشگفت آرد مزارعان را نباته آنچه
رسته باشد از یاران ثم یهیج آنکه خشک گردد بیکی از آفات سماوی یا ارضی
فتراه مصفرا پس آن کیاه صفوزرد شده بعد از سبزی ثم یکون پس کردد بعد از
زردی حطاما درهم شکسته و کوفته و فی الآخرة و در آن سرای عذاب شدید عذابیست
سخت و مغفرة من الله آمرزشی است از خدای و رضوان و خشنودی او بنده
و ما الحیوة الدنیا و نیست زندکانی دنیی الا متاع الغرور مکر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور در نسبت کسی است که
دنیی را دست آویز حصول فهم آخرت سازد و از مستلذات نفس و هوا کناره نیرزد و اما کسی که صاحب دنیی را مدد فرمان بر دنیی و بکار شده باسباب دنیوی در تحصیل
مقاصد عقبی بکوشد و از مراتع دنیی بمرعای عقبی پردازد بنسبت و متاع سرور است نه متاع

[illegible] بدرستیکه ایشان سپاه بدست [illegible] آگاه هستند که [illegible] میکنند و بدان
اعراض می نمایند [illegible] فراگرفته [illegible] سوگندهای دروغ خود را [illegible] سپری
یعنی پنداشته و مال ایشان در امان ماند [illegible] پس باز داشتند مردمان را
از راه خود [illegible] از دین خدای یعنی از ایمان و طاعت ایشان و ایشان را
می سازند و از جهاد منع میکنند [illegible] پس مر ایشان راست [illegible] عذاب
خوار کننده [illegible] دفع نکند [illegible] از ایشان روز قیامت [illegible] خواستهای
ایشان [illegible] و نه فرزندان ایشان [illegible] از عذاب خدای [illegible] چیزی را [illegible]
و گروه منافقان [illegible] ملازمان دوزخند [illegible] ایشان در آن [illegible] جاوید
مانند که تنها منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه درکهٔ ایشان از مشرکان
زیر تر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر [illegible] یاد کن آن روز که
برانگیزاند خدای همه منافقان را از قبور ایشان [illegible] پس سوگند خورند پیش
خدای بر سلامت و اخلاص خود [illegible] همچنانکه سوگند میخورند بدروغ
شما را [illegible] و ایشان می پندارند [illegible] که ایشان [illegible] بر چیزی اند که کار
میکنند که سوگند میخورند و خدای میفرماید [illegible] بدانید بدرستیکه ایشان [illegible]
[illegible] ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بغایتی رسیده که با دانای عالم
و آشکار و نهان دروغ میگویند [illegible] مستولی شد و غلبه کرد [illegible] بر ایشان
[illegible] دیو و بوسوسه پیوسته ایشان را بمعاصی [illegible] پس او فراموش کرد
بر ایشان [illegible] یاد کردن خدای تا نه یاد کنند بزبان [illegible] آن گروه
فراموش کاران [illegible] لشکر دیوند و متابع او [illegible]
بدانید بدرستیکه سپاه دیو [illegible] ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد
از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند [illegible] بدرستیکه آنانکه [illegible]

خدای [illegible] و مخالفت او [illegible] آن گروه مخالفان [illegible] در جماعت
خوار ترانند و با ایشان بجز در حق بغا [illegible] قتل و سبی کرفتا [illegible] و بعضی جلا
و سیا [illegible] و از اعتبار [illegible] نوشته خدای در لوح محفوظ و حکم کرده
بعد حال [illegible] هر آینه غالب شوم [illegible] من و فرستادگان من [illegible]
[illegible] و نجرا عادت [illegible]
[illegible] بدرستیکه خدای [illegible] توانا است بر نصرت انبیا [illegible] غالب است
در حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد [illegible]
[illegible] بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان
و دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمنی دوستی نکنند
اگر چه قرابت و قرینه واقع باشد چنانچه فرمود [illegible]
[illegible] نیابی [illegible] گروهی را که گروند [illegible] بخدا و بروز بازپسین
که ایشان [illegible] دوست میدارند و دوستی دارند [illegible]
[illegible] بخدای و رسول او یعنی مؤمنان کافران و منافقان را دوست
ندارند [illegible] و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول [illegible] پدران ایشان
چون ابو عبیده جراح که پدر خود عبد الله جراح را بکشت در روز احد [illegible]
[illegible] یا پسران ایشان که چون ابوبکر رضی الله عنه که پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید
[illegible] پیغامبر صلی الله علیه و سلم نگذاشت که بحرب رود [illegible] یا برادران ایشان چون
مصعب بن عمیر که برادر خود عبید [illegible] بقتل رسانید [illegible] یا خویشان
ایشان که چون فاروق رضی الله عنه در بدر خال خود را که عاص بن هشام را قتل کرد و چون
مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه و ابو عبیده رضی الله عنهم اقربای خود را چون عتبه
و شیبه و ولید را در جنگ بدر بکشتند [illegible] آن گروه که با دشمنان خدا دوستی

[illegible] نوشته است خدای یعنی ثابت کرده [illegible] در دلهای
ایشان ایمان را یا جمع کرده است اینجا با لوازم آن از اخلاص و استقامت [illegible] و
تقویت کرده است ایشان را [illegible] بجمعی بالنصر یا بنور عنایتی [illegible] از نزدیک خود
و گویند مدد داده است ایشان را بجبرئیل یا بقرآن [illegible] و در آرد ایشان را [illegible]
[illegible] در بهشتی که جریان دارد [illegible] از زیر درختان آن
جویهای آب و شیر و خمر و عسل [illegible] جاوید بودگان اند در آن [illegible]
خشنود شد خدای [illegible] از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند [illegible] و خشنود
شدند ایشان از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی [illegible] آن گروه
[illegible] لشکر خدای و ناصران دین [illegible] بدانید که سپاه خدای [illegible]
[illegible] ایشان رستگارانند امام ثعلبی از سعید بن جبیر رحمه الله تعالی نقل کند و هر جا بعد
از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام [illegible] رسید که حزب تو
کیست خطاب آمد که [illegible] ابصارهم والسلیمة کفهم والنقیة قلوبهم و اولئک
حزبی و حول عرشی هر کو چشم از محارم فرو بسته بود و دست او از اذای خلق و اخذ
حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه کرده اند از جمله حزب الله است و در این
باب گفته اند که — از هر چه نا پسند است برو دیده را بپوش وز هر چه نا پسند بود دست
باز دار نوح دل از غبار تعلق بشوی که تا باشد تجلی [illegible] بتو تجلی
[illegible] آیات پیدی و عطفی [illegible]
[illegible] الرحمن الرحیم
[illegible] تسبیح گفت و بپاکی ستایش کرد [illegible] هر چه را که مستحق ثنا است [illegible]
[illegible] آنچه در آسمانها و زمینهاست [illegible] و او غالب کننده است بر همه
در حکم و فرمان [illegible] صواب کار درست کردار آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه

صلوات [illegible]

صلوات الله در سال دوم از هجرت با جمعی از خواص جهت دیت در عامری که عهد پیغامبر
بودند و بعد [illegible] ایشان کشته بود بنزدیک جهود بنی النضیر
رفت و بوقتی که پشت بدیوار خانهٔ ایشان نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آن حضرت
افکنند و در این حال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم صلی الله علیه و سلم را خبر دار کرد
و آن حضرت بمدینه باز آمد و کسی بدیشان فرستاد که چون عهد شکستید اکنون از
دیار من بیرون روید وده روز ایشان را امان داد ایشان [illegible] سفر استعداد
کردند و ابن ابی ایشان کس فرستاد که از دیار خود مروید [illegible]
باشید که من با دو هزار کس از قوم معاون شما ام [illegible] آن منافق مغرور شده
باقی گشتند و خبر بدان حضرت رسید با جمعی بر سر ایشان رفت و بیست و یک روز ایشان را
محاصره کرد و ایشان جلاء قبول کردند بواسطه ترس و بیمی که خدا در دل ایشان انداخت
و چون جلا قبول نمودند حضرت فرمود که بشرط آنکه اسلحهٔ خود بگذارید و آن مقدار
اموال که دواب شما از ایشان کرامت با خود ببرید بدین وجه قرار یافت و در شأن ایشان
آیه فرستاد که [illegible] اوست آن خدا [illegible] بیرون
کرد آنانکه کافر بودند [illegible] از اهل توریة یعنی بنی النضیر را [illegible]
از سراها و منزلهای ایشان که در زمین مدینه داشتند [illegible]
ایشان از جزیرهٔ عرب و حشر ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشر که مردمان
هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و آنجا
قیامت قایم گردد و آن حشر دوم است و چون بنی النضیر قبل از سایر مردمان بشام
محشور شدند پس خروج ایشان در اول حشر باشد [illegible] شما گمان نداشتید ای
مؤمنان [illegible] آنکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه بجهت بسیاری مردم و
شجاعت و شوکت [illegible] و گمان بردند که ایشان را [illegible] منع

باب آنکه

جدن خاصه زنان مدخول بهر یک که معتوه و آبسته و حامله نباشند

پس طلاق دهید

ادعدت و این طلاق سنی است جدن از طلاق بدعت در بیاید و طلاق بدعی آنست که

حالت حیض یا طهری که در آن جماعت واقع شده باشد و وقوع یابد چه این ایام

عدت حساب نتوان کرد و در آن طهر که

طلاق نزد امام شافعی رحمه الله اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک

رحمهما الله معتبر است پس کسی که در طهری جماعت سه طلاق دهد بنا

امام شافعی سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع

شود باتفاق جمهور سنت است

کدام یک از ایشان از ضبط عاجز اند یا از احصای آن غافل

خدای که بر ورد کار شماست طلاق بسیدهید و بعدد طلاق

بیرون نکنید زنان مطلقه را

بوده اند یا وقتی که عدت منقضی گردد

پس ایشان را اخراج مکنید

عهد کرده شده و حفظ کسر طلاق خواند یعنی کردن زنان طرق که در حال

زنان باشد در دیدگان ای مراد معصیتی است که در وجود آن باشد چون زنا و سرقه

برای اقامت حد یا اخراج بیرون باید آورد به آنکه فحشی و صناعت اهل آن خانه را

از کجا و بدان حال اخراج ایشان حالت حدان حکم شوهر را در دادن استفاده خواستن

این حکم که مذکور شد

و هر که در گذرد حدود

پس بدانید که

مکنید واجب است بر دو در یکوی بر تجب حق واجب سر تیاسد و واجب حق را در قسم

نسخ بر گشید فرمود که حق سبحانه و تعالی را که مطالبت کند واجب امر کند تا فعل

در دنیا بر وی حتم و اجب شود و اگر ما بر اجب حق یکبار طاعت همه سال در وقت

هزار سال الخ یک رنگ دارد

نوجه کو

و بشرید دعوی خدا را

نفقه

کنید

خود جد فرا یاد آرد بوی رسد

و هر که نگاه داشت شود

نفس خود بعون خدای و اسکار کنند و در آن دو دیگر تبدیل ننماید

کون و استقان

ایشان رستگار اند در بهشتهای نعمتها و در عقبی یابند

که فرمود خدا را بچه صرف کنید الذی داده است

قرض مقرون باخلاص را حسن دهد ما طیب نفس

خدای تا که داده اید

سیاسرد دکنا حان شما که از من بوده باشد بعون الله سکه

و خدای هزار دهنده سپاس و ما سنت عطیه جزیل دهد بر صدقه قلیل

میدهد

بود پاست بعقوبت تمکان و بخیل نیکند

دانای نهان و اشکاست میداند که ظاهر یکسان از تصدق و نفقه خود

اند یا بخلاف

غایت انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود

حکم کند بکرامت اخا که از روی صدق تصدق نمایند

آنچه

که عبد الله ابن عمر رضی الله عنه فرمود در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و اگر

سلم کرده باشد بر نفس خود و خود را بسخی عقوبت ساخته

طلاق دهد هم نفس

شاید خدای تو گرداند

بر این

طلاق

که دیر ایشان شاید مرد را پشیمان کند تا در سوی زن در دل او پدید آید

تا رجوع نماید

چون چون بوسند زنان

بدت خود چون زنا و

تهمت

پس گاه دارید ایشان را بعون و حمت کنید ایشان را تا سکه

نماید

نیکوئی که حسن معاشرت و لطف سر اخفیت و دیگر با طلاق

مدهید

راجداشوید از ایشان و نگذارید

بد یکی بعون آنچه از طلاق است از تعدد و صدای او کنید

و گواه گیرید

در خدا روز عدل را

از شما مسلمانان که خاص باشند بر حجت و این اس

تدبیت و امام شافعی گوید و اجب

و اقامت شهادت کنید

ای گواهان بوقت حاجت برای طلب ثواب و رضای خدای

این شهادت

و اقامت شهادت

پند داده می شود بدو

هر که حق که بگوئی

بخدا و بآنچه روی فرود

بر روز رستخیز و حشر بدان مطلوب است

و هر که بترسد خدای و من یکب سازد و نشود

گرداند و بدید بیاورد

برای او

و هر که بیرون شد بعون خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت یا هر که

بر یو هیز دار حرام خدای جای وی برساند از وجه حلال

و روزی

دهد و با

از آنجا که گمان نبرد و در شمار نیاید بعون بخشاینده

کند

از سبب ها یکه روزی رساند و سبب

بخشدت بدون حلال که نباشد در یکبارگی در خیال

سبب خرد را بآیه آنست که مذکور

پس صرف این طلاق

با سبب گرفتند روزی تو یک بیغامبر صلی الله علیه وسلم آمد گفت

یا رسول الله پسر من با سپری گذاشته بود و در وقت جنگ بسیار میکند و با آن

عهد نقد فاقه بغایت رسیده و توانند سد رمق نتوانند بود قدرت نیست

صلی الله علیه وسلم گفت تقوی پیش گیر و شکیبا باش و توکل دارد و بسیار بگوید

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عون باذن خود بتوکل بخدا سبب صلی الله علیه

وسلم عمل عون ندانکه فرستی یا بسر عون از بهر حاصل شوکه خلاص یابند و حمد و ثنا

کوسفند ایشان را رانده بسلامت بدیه آمد و این آیه نازل شد که هر که تقوی پیشه

دعوی حلال باید

و هر که توکل کند بخدای و کار خود بدو

پس خدای پسند است او را در کفایت هم

که خدای

باید رسوی که خدای

بالغ آمر

بسامان است کار خود را بر خواهد بعون آنچه مراد حق سبحانه باشد او را

نشود

که کرده است خدای

برای هر چیزی را قدر و غنا اندازه

در نگذرد بمقدار بر نیاید

که دیر بیرون آید

ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت پناه علیه وسلم فرمود که من

آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بر آن کار کنند مرا کفایت باشند

آیه

و من یتق الله یجعل له مخرجا یعون خواند و بوند نوبت اعاده فرمود و دعای این آیه را تکرار

و کفایت است تقوی خدای بر بستان قربت و از نزدیک بیت خبر میدهد که ان الله یحب الذین

اتقوا و توکل بلند کذا رکفایت است دادن روزی میخواهد بعبت دهد که ان الله یحب الذین

دین این دو صفت فلم در طریق بقشر نتوان نماند

سلوک داه بمعنی توکل باید

تقوی

توکل یک راهست و تقوی توشه راه رو در رو توکل حکم عدت مطلقات

نزدیک آنکه تربص با نصف ثلاثة قرء عما بر سیدند که عدت زنان که حایض نشوند

چیست آیه آنکه

واه نزانکه نوبد کشته باشند

از حیض

بسبب بیری

از جمله زنان بخیل

یکبار گی افتاده باید در حکم

ایشان بعون نیاید

عدت زنان

عدت ایشان

سه ماهست

بود ماریهٔ قبطیه را طلبید و بخلوت سرا فرو کرد و ماند حفصه بر آن مطلع شده
اظهار ملال کرد حضرت فرمود که ای حفصه با هیچ کس نگو و او را بخود حرام کردم
گفت حتم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که با عمر نزد تو آمده است باید که با کسی
نگوئی او قبول کرد و چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله از خانهٔ وی بیرون
آمد وحی نازل شد بر حفصه بر آن سخن و او را عاشه شد و مژده داد که از قبطیه خلاصی
یافتم و چون حضرت بخانهٔ عایشه آمد از آن حکایت سرسری یاد کرد تا بر او سپری
نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی با ماریه و سوگند
یاد میکنید و بطلبید بر آن چیزی [illegible] خشنودی زنان خود
[illegible] و خدای آمرزنده است مر شما را سوگند خوردن تا بر خود را نگاه دارید سوگند
مؤکد کردید [illegible] چون سوگند خورید و بیان کرده خدای شما را [illegible] برای شما
[illegible] و کشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه سوگند بر آن بندید
بکفارت توان گشاد و بیان آن در سورهٔ مائده است [illegible] و خدای دوست
شماست و سزاوار کارهای شما و سازنده برای شما هر چه صلاح شما در آنست [illegible]
[illegible] و او دانا است بصلاح بندگان [illegible] صواب کار در هر چه کنید و کردند نسبت
ایشان [illegible] و یاد کنید ای مؤمنان چون با حفصه گفت پیغامبر و پنهان ساخت
[illegible] بعضی از زنان خود یعنی حفصه [illegible] یا عمل ناگوار خلافت شیخین رضوان الله علیهما بعد از آنکه با حفصه آن گفته بود
با عایشه اشکار کرد [illegible] پس آن هنگام که خبر کرد حفصه ماریه را و بدید
بار حدیث [illegible] و اشکار کرد او را خدای پیغامبر خود را و مطلع ساخت [illegible]
بر اظهار آن سخن از حفصه را و خبر داد [illegible] بعضی از آن سخنان یعنی فلان سخنان با او
گفتم و قرین مدارا آن خطا مر صاحبی را یعنی قصهٔ تحریم ماریه [illegible] و اعراض کرد رسول

صلی الله علیه وسلم [illegible] از بعضی و بگرفت بعضی از آن سخن و طلاقت شیخین مر را داشت که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم استفصال نفرمود از وی کرم و او را که حفصه هم عنان تر شیخین
لغزت و تمام اظهار کرده باز وحی نیا ورد [illegible] پس آنگاه که پیغامبر خبر داد پیغامبر
حفصه را [illegible] گفت حفصه [illegible] مرا [illegible]
[illegible] که خبر داد ترا باین گفت مرا دانا گوی دهم [illegible] گفت رسول صلی الله علیه وسلم
[illegible] خبر داد مرا خدای دانا دهنده دانا بخفیات [illegible] خبر داد مرا بگو نات سزا
[illegible] اگر توبه کنید او حفصه و عایشه و باز گردید [illegible] و بخدای دهد او را
دل مبارک آن حضرت نشوید یعنی باشد [illegible] پس بدرستی که گشته
است دلهای شما از صواب که خلافت سر پیغامبر نمیکنید [illegible] او هم
پشت شوید [illegible] بر آنچه در دل مقدس وی [illegible] پس بدرستی که خدای [illegible]
او یار و مددکار پیغامبر است و بران نصرت کند [illegible] و جبرئیل و صالح المؤمنین و شایستگان از مؤمنان اتباع و اعوان او
بند مر او را همه با هم یار و پشتی صدیق و فاروق رضی الله عنهما که پیوسته با شدند
حفصه و عایشه آنحضرت که رضای او بجای فرزندان خود و اشاره کنند و بجا صدقه
صالح المؤمنین مرتضی علی است کرم الله وجهه [illegible] و تمام فرشتگان آسمان
و زمین [illegible] با وجود این که خدای و جبرئیل و صالح با او بودند [illegible] مدد
کار و معاون و هم پشت و پشتی دهنده او [illegible] شاید پروردگار او [illegible]
اگر او طلاق دهد شما را [illegible] اگه بدل دهد او را خدای [illegible]
زنان خیر از شما این اخبار است از قدرت خدای میدانند که طلاق
نخواهد داد پس تعریف ان زنان میکند [illegible] یاد آرید بازگشتگان از اخلاص و ندکاری
[illegible] نماز گذارند یا قرآن بر دل ایشان [illegible] باز گشتگان از گناه یا رجوع کنندگان

بدرگاه الله [illegible] پرستندگان یا خضوع کنندگان [illegible] روزه گیرندگان یا روزه
داران [illegible] سنوهر دیگران [illegible] از عبد الله بن عباس رضی الله عنه فرمود که
شب آسمان دنیا فرو نشست بگریهٔ مریم مادر عیسی علیه السلام که چون بچه او مرده فرمود که
هر دو را بهشت بجلالت از دو بی حرمتی رسالت صلی الله علیه وسلم دارد [illegible] یا ایها
الذین آمنوا ای گروهی که گرویدگان [illegible] نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی
و بطاعتها و اعمال و فرزندان خود را بامر و نهی و نصیحت [illegible] از آتشی که
آتش او گوگرد مردمان باشند یعنی کفار چون [illegible] و سنگ گبریت در جهنم
یا فرا ایشان سنگین که کفار چون پرستند یا بتهای که پرستیدند [illegible] و کبریت
که اصل و مثال او سنگ سیم زرد [illegible] سنگ زرد و سفید اند در دنیا سنگها
مبدا ید [illegible] و آن سنگ بغایت بد است که نه سنگی راست فواید [illegible] و این سنگ گوگرد
بر کفار حسرت بسنگ [illegible] بر آن آتش [illegible] و فرشتگانند یعنی موکلند
بدوزخ نه [illegible] درشت سخن [illegible] سخت کاران و توانایان دوزخ را یا آن
فرو ستیزد از جنگ ایشان [illegible] که [illegible] نافرمانی کنند
خدای را [illegible] در [illegible] فرا یابند ایشان را یعنی بر شوند فریضه نشوند را [illegible]
امر یابد کرد [illegible] و کنند آنچه فرمودی شوند بدان در
بیان آورده که انذار دنیا به عذاب کافران را بر و بر انذار اهل بهشت بنعیم
جنان پس بعرض دنیا به کافران بگذارد در فرخ آمدند ایشان اغاز عتاب کردن
داعیه اخلاص نمیدهد خداوند یا ملایکه گرینده [illegible] ای کسانکه
کافر شدید [illegible] عذر مکوئید امروز عذر مقبول نیست و فایده
نخواهد داد [illegible] جزین نیست که پاداش داده می شوید [illegible] آن
چیز را که در دنیا بدو عمل می کردید [illegible] ای آنانکه گرویده اید

توبوا الی الله [illegible] باز گردید بخدای [illegible] باز گشتی خالص چون توبه کنید
سر کناه سزاوار چنان [illegible] و خواندن یکی از ابن عباس رضی الله عنه فرمود که توبه نصوح آنست که تا باب عود
بکند چنانکه حیلت شیر بر پستان چون [illegible] عسی ربکم [illegible] که
بر کن دارد او را ندامت بر کناه گذشته دوم عزیمت بر ترک کناه اینده [illegible]
توبه جد باشد بشمان آمدن بر دوستی مؤمنان آمدن [illegible] عذر خواستن از کرده
با نیاز [illegible] باحقیقت گردیدن انجاز [illegible] پوشیدن کناه شما [illegible]
شاید که [illegible] اگه در گذارند از شما [illegible] کناهان شما را [illegible]
[illegible] در آرد شما را بسوی بهشتهای که پیوسته [illegible] زیر درختان
زود بر خان و قصرهای چون [illegible] یاد کردن کی باشد [illegible] پیغامبر
و کسانی که [illegible] با او یعنی نه خزی او را عتاب کند و نه شفاعت او را در میان
ناصیان مرد و سازند [illegible] و آنچه [illegible] با نور ایشان [illegible] آنانکه
پیش فرستاده اند [illegible] و بسوی راست ایشان [illegible] فرا ایشان
یعنی فرا کرده خدای بر مؤمنان عطا کرده [illegible] بسوی شما باد نه مرد [illegible]
در پیش ایشان [illegible] و جانب راست ایشان و قوی که بر صراط کنند و در آن
حال که نور منافقان فرو میرود [illegible] و می کنند آنچه فرمودی شوند بدان در
[illegible] تمام کردان بر ما [illegible] و بشری ما را یعنی باقی دار ما را بسلامت بر صراط
[illegible] و بیامرز ما را یعنی از ظلمات کناه پاک کن [illegible] بر
[illegible] همه چیز را تمام افاد و مقدور او را [illegible] توانای [illegible]
[illegible] بخاسر خبر دهنده با بند در [illegible] جهنم کن با کافران بشمشیر
[illegible] و با منافقان بر ید [illegible] و درشتی بر ایشان چنانکه بر [illegible]
[illegible] و با کرشت ایشان دوزخ [illegible] و بد جای با کرشتی است

و پدار بخدای بصری بدل تو کار دیا شند الهم مغفرة نیکو راست امر دینی کنا هان و
ترحمة و سزد بنرکه جشمت و کنند انداز سخی او کار بد و کار نیکو بجوی نزد
تو سندکان باشند از هر جه ی تو سند ترحمة لانها نومزدهٔ تو سند و است
هر که ی تو سد مبارکنده است خوف خشیت خاصی دانایان بود هر که دانا ست که
تو سان بود تو سکاری سنکار بی آمرد هر که در دنیا ترس و فی دران بود آمن در قیامت
کفاد فی بشو لیسعولت بمعنی مغصوب مغرور و مسرور و کشته در باب حضرت مصطفی صلی
الله علیه وسلم بخنان کفتند و چون چند نوبت نازل قرآن بود و اندکی باشد بود
شد یا کدیکی تدبیر کرده بود و دانا و ایشان بران قرار کرفت که دیکری بحمد الله
کویند تا بخدای او نشنود و او را ان کاه فاذ آیت آنکه و اسروا قولکم و بنهان
سازید بعنی کفتن خود را بسیار یا پنهان و اخفوه و بدان و باشکارا کنید سر را و ایشی
هر دو نزد او یکسان است انه علیم بذات الصدور بدرستی که او دانا ست بذات دلها در
سینها ست قبل از انکه بر زبان کذرد پس کسی که بدانچه در قلب آن تصور دارد ان
بسر کند یا بجهر بکوید و شنید او نفی احد بود الا یعلم من خلق آیا نداند آنچه در دلهاست
آنکس که بیافریده شما را و هو اللطیف او دانا ست بهر اطوار اشیاء و خاوع آن الخبیر
آکاه از مخلوقات موجودات و دقایق ان هو الذی جعل لکم او است خداوندی که کردانید
لکم الارض برای شما زمین را ذلولا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران فامشوا
پس بروید فی مناکبها در اطراف و جوانب زمین و کلوا و بخورید من رزقه از روزی
که برای شما مقرر کرده و الیه النشور و بسوی او است باز کشت شما پس برای
شکر کذاری و سپاس او را فی امنتم آیا ایمن شدید که من فی السماء آن
ان کسی که در آسمان است یرسل علیکم حاصبا بفرستد بر شما سنکی که جبرئیل
است علیه السلام بخلاف آنکه ایمن شده اید فستعلمون پس زود باشد که بدانید
یا جبرئیل علیه السلام یزدان خشم ایشان و فی فرو برد شما را بزمین فاذا هی آنکاه
زمین بلرزد و اضطراب کند شما را زیر و زبر کند ام یرسل علیکم یا فرستد بر شما
قوما آیا ایمن شدید من فی السماء آنکه در آسمان است یرسل علیکم بر شما حاصبا سنکی تیز چنانکه
بر قوم لوط علیه السلام فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهدهٔ عذاب که کیف نذیر
چکونه بود ترسانیدن من و آن دانستی شما را سود نکند و لقد کذب الذین بدرستی که
تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی کذبان امم ماضیه
و بشارت تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چکونه بود در بیان ایشان نکیر عقوبت من
یا انکار من بر ایشان با تنال عذاب ثم یروا آیا نمی بینند الی الطیر سوی پرندکان
فوقهم بر بالای ایشان در هوا صافات صفها بر کشیده و کشایند بالهای خود را و یقبضن
و فرا هم بکیرند هر کاه بخواهند ما یمسکهن نکاه نمی دارد ایشان را در هوا الا الرحمن طبع باید
حال قبض و بسط ایشان انه بکل شیء بصیر بدرستی که خدای بر وی بیناست بهر چیزی
و هیأت بی و سوراخ و طبیعی خاص داده و اسباب طیران و پرواز ان ایشان در هوا مهیا
کرده انه بکل شیء بصیر بدرستی که خدای بهمه چیزها بصیر بینا ست امن آیا کیست که
هذا الذی او آنکسی ست که هو جند لکم او مددکار است و فاید
لکم کس شما من دون من غیر خدای ان الکافرون نیست کافران الا فی غرور مکر در غرور شیطان
کوی کویند عذاب بر شما فرو نخواهد آمد امن هذا الذی آیا کیست که اشارت توان
کرد بدو که این آنکس که یرزقکم روزی دهد شما را ان امسک اکر باز کرد
خدای رزقه روزی خود را بل لجوا بلکه بسیار کردند فی عتو و نفور در سرکشی و کریزندکی
و سایر اند بدین کار خدای و طریقهٔ دون او شما با تدبر در آن کیست که شما را مرد آن
تمانند او کفار بدانند که خالق و دازق همه اوست و کفر ایشان نه از جهل است بل
عناد و جحود و انکار ایشان از روی عناد و ستیز است

بجز خدای
ان الکافرون الا
فی غرور

بکه ستیز کردند و در افتادند فی عتو در سرکشی و نفور از اندازه کذشتن ام من هذا الذی
او کیست آنکه یرزقکم روزی دهد شما را ان امسک اکر باز کیرد رزقه روزی خود را بل
لجوا بلکه بسیار کردند فی عتو در سرکشی و نفور از اندازه کذشتن افمن یمشی آیا کسی که میرود
مکبا بر روی خود او اهدی راه یافته تر است امن یمشی سوی یا آن کس که میرود سوی
راست علی صراط راهی مستقیم راست و هموار و راست مرسانندهٔ مقصد و مقصود این مثلیست
برای کافر که در دنیا بر خلاف طریق حق میرود و مؤمن که بر طریق حق میرود و یا کفته اند که
این مثل حمزه است و ابو جهل و بعضی کویند مثل کسی است که ذوقی یقین
یابد و دیکری کمان برد و شک کند یا آنکه در جشم بسته بکوشه افتد و آن که بینا
قل هو الذی انشأکم بکو او آنست که بیافرید شما را و جعل لکم و کردانید شما را
السمع کوشها تا بدان حق بشنوید و الابصار چشمها تا بدان حق بیند و الافئدة دلها
تا بدان معانی کلمات حق را دریابید قلیلا ما تشکرون اندک شکر میکنید این نعمتها را
قل هو الذی ذرأکم بکو او آنست که بیافرید شما را فی الارض در زمین و الیه تحشرون
و بسوی او باز کرده خواهید شد تا جزای کفتار و کردار بدهد شما را ویقولون و میکویند
متکران متی هذا الوعد این وعده حشر و قیامت کنتم صادقین کی هستید شما راست کویان
قل انما العلم بکو ای محمد جواب ایشان که چون نیست دانش قیامت یعنی علم بوقت
آمدن آن عند الله نزد خدای و انما انا من الله و نیستم من دانایان اطلاع نیست و انما انا
نذیر مبین جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی بیامدن قیامت شما را بیم میکنم اما بیان آن

دانا باشتم خلقکم او آفرید شما را و الیه ترجعون بسوی او باز کردانیده شوید و یقول
و میکویند متی هذا الوعد این وعده کی باشد ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان
قل انما العلم بکو نیست دانش قیامت مکر نزد خدای و انما انا و نیستم من دانایان
فلما رأوه پس آن هنکام که بر بینند موعود را که قیامت است زلفة نزدیک کردیده
سیئت بد کردند و رشت شوند وجوه الذین کفروا روهای آنانکه کافر شدند یعنی آثار
و بوجوهای ایشان پدید کردد و قیل و کفته شود یعنی خزنهٔ دوزخ ایشان را هذا الذی
این آنست که بود بدشما که بپوسته تدعون بدعا می کردید و در طلب او
استعجال می نمودید امام زاهد رحمه الله کوید که صواب آنست که کوید بعذاب که بعذاب
صلی الله علیه وسلم میکردند و رأیتم هلاک وی میدانستند حق جنانچه جیب خود را دانی
مودکه قل ارأیتم بکو خبر کنید مرا ان اهلکنی الله او هلاک کرداند خدای مرا و من معی
و آنانکه با من اند از مؤمنان او رحمنا یا بخشاید بر ما و جماعتی را دیکر تا خیر اکند فمن پس
کیست آنکه یجیر الکافرین نکاه دارد کافران را من عذاب الیم از عذاب دردناک یعنی
سر ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند دیکران مؤمن چه دانند بعد
قل بکو ای محمد آمنا کرویدیم به بخدای و علیه توکلنا بر او توکل کردیم فستعلمون
زود بکیرد که بدانید من هو فی ضلال کیست او در کمراهی مبین روشن
قل ارأیتم بکو خبر دهید مرا ان اصبح کی کردد ماؤکم آب شما غورا فرو رفته بزمین
بر رفتن یا آب بیرون خیزی معین روان بر وی چنانچه دست و دن بدان توان
رفتن فمن یأتیکم کیست که بیارد برای شما آب معین جاری یا ظاهر چنانچه
کسی بیند در تاوه آمده کفته اند تلاوت این آیت باید کشت که الله رب العالمین قد ذکرتم
ذاهب مذکور است که زندیق شنید که یعلی شاکر خود را تعلم میکرد که نون یا کیم یاء
معین او جواب داد که المعول علی الدین یعنی بدین و ملکا ان ربکم الله یا ناقه
شما ما بیات شد صالحا فی آذانها که ایک آب چشمها جشم شراب شده کوی یعنی

Sacred Exile: The Pop
Cult... - Vani, Sa...

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجز استکه بر ثقیف دعای بد کند حق سبحانه فرمود که صبر کن
وان دعا در وقت دیگر که کارها بصبر نیکو شود کارها انصبر کردند بایستند حرام ان
کار صبر بایشان رسید چون در افتادی بکرداب هرج صبر کن و انصبر ضناح الفرج آورده
اند که کرمانی نوشتی از قبیله خویش دید یکی که بعد و چشم بد شده داشت دلشاد
کرده بود امید بسیار مستظهر بما خندد ما بر تو جان سیدعالم صلی الله علیه وسلم داسب
عجیب انکار السماوات عالم بی سازد حق سبحانه و تعالی بای سمت و فضا بیشم بلاین آیت در سبک
[illegible] نهاد سوی که نزدیک بود که کار نشدند [illegible] هر آینه بفرستند
و بیکنند و هلاک کنند ایشان را بتضاد [illegible] چشمها و بخدا [illegible] ان حکام که شنیدند
قرآن را که بخواندی [illegible] و میگفتند [illegible] که این مرد دیوانه شده یعنی بخواست
که او را تعلیم میدهد [illegible] و حال انکه نیست قرآن [illegible] مگر پندی [illegible] مر عالمیان
را پس حمد مکن شد عالمیان ای شرف جملا عالم بتو او شنوا دیدا آدم بتی
امام حسن بصری رحمه الله فرموده که دوای چشم بد نخم بشت مگر و آیه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حالتی می است وقوع ان یا ساعتی که او راست و سیدن ان [illegible] حتما نواست
بجد ساعت [illegible] و چیز فاد کردانیدکه تو اکه [illegible] چیز است ساعتی
که در وقوع شود مکافات عملها سزاد هنر قیامت است و حاقه کار اسمانی است
تکذیب کردند [illegible] قبیله ثمود و عاد [illegible] بدو نر قیامت که کوبنده و دردم
شکننده مر مانست [illegible] اما قبیله ثمود [illegible] بر هلاک شدند [illegible] سبب
عنان خود بشدت فرقه هاعذاب ایشان چون قدر بر سالف و اعجاب احکه ناقه دیگر دند
و هلاک شدند بصحا احمد دو کرشته که کسی ان نشنیده بود بجز جبرئیل علیه السلام
[illegible] و اما قبیله عاد [illegible] پس هلاک شدند [illegible] بیاد هنر سرد [illegible]

از حد در گذشته یعنی سرا زد نه فرمان خاندان مه خبر است که در زمان ایشان و قبل
از ایشان فرستاده نشود بدنیا الا که بدون و مدد او معلوم مکر بر قوم نوح و هود علیهما
که آنها دعلیان کردند و خبر نداد ما کنون نخود تردد تفاسیر حت که هلاک بانکر را
جمع نتوانستند کرد بخدای [illegible] یعنی کردان یاد نا [illegible] بر قوم عاد [illegible]
شب [illegible] هشت روز آنوقت بیع جمادی شنبه تا وقت تر بیع جمادی شنبه یکی
[illegible] دوها و شبهای متعاقبی پاشوم بزعاد یان [illegible] پس تو میدیدی قوم
عادرا که حاصل بودی [illegible] دران وقت [illegible] مردگان افتاده [illegible] گویا ایشان
از عظم بسام [illegible] چهای درخت فراند [illegible] پوزیس افتاده یا خالی شده
که ملک کشته [illegible] هیچ می بینی مر ایشان را [illegible] که باقی مانده یعنی هیچ
ستا اصل شدند و یکی از ایشان نماند [illegible] مقر و است که بود بندیا ندیس شما
تخت قیس خسروان شاه نشان چرا سفاره قضا از سعب گهر و شد شده تاکه
وفا ن خاک تن زینت نشان [illegible] و امد فرعون [illegible] و آمدند آنها که از پی
از بودند [illegible] و اهل های مؤتفکه [illegible] یکا یعنی که [illegible] پس عاصی
شدند هر قومی [illegible] فرستاده پس بر دیکا خذ [illegible] پس بگرفت خلق
ایشانرا [illegible] گرفتن سخت فزاینده بر عذاب امم دیگر [illegible] بدستیکه
ما چون بلداد [illegible] که آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان [illegible]
بر داشتیم پدران شما [illegible] در کشتی دهنده در آب یعنی سفینه نوح علیه السلام
[illegible] تا گردانیم آن کشتی را [illegible] برای شما [illegible] پندی و بجهت یاد گرفتن
و بصرف دهنجات مؤمنان
و هلاک کافران [illegible] و تا یاد مارید این پند را [illegible] و [illegible] گوش نگاه دارند که نفع
گیرد بآنچه شنود و در حدیث امده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مر علی
را کرم الله وجهه گفت من از خدای درخواستم که گرداند کی ترا اذن واعیه [illegible]

پس علی کرم الله وجهه گفت بعد ان هیچ چیز را فراموش نکردم [illegible] که چیز نافع
را بود و صد واعیه پنه اذن بوباید واعیه گوش نوری که شنای عیب کرد و حی تواند
نوی را کرد و دن یکچیز را [illegible] بیرون نرفته شود [illegible] در سر [illegible]
یک دیدن کاصیفه است [illegible] برداشته شود زمین [illegible] کوهها
از اکون خود بعد قدرت کامله باز بتوسط زلزله دیاد های سخت [illegible] سوده هم شکسته
شوند زمین و کوه [illegible] یکشکستی مانند هبا کردند [illegible] پس آنحکام
[illegible] واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم کرد [illegible] آسمان و
آسمان نظر شیخ [illegible] پس آسمان [illegible] دان [illegible] ست و ضعیف بودنی
از قوت و استوی بر [illegible] و غرشکان [illegible] بر کرانهای آسمان باشد آنوقت
در رسند و فرو آیند [illegible] و دارند [illegible] عرش پروردگار تو [illegible] روز
ملایکه بر اطراف جاهای تا [illegible] ان روز [illegible] هشت ملک دامروز جاملان
عرش چهار اند و در مقام آورده که دران روز حمله عرش هشت باشند بصورت
و کوه و آسمانهای ایشان تا دانوها ان مقدار بود که از سماوی تا آسمان دنیا گفته اند
عشر منذ اذ ملایکه بر دامنهای کوه ایشان دانکی ندانند الا خدای [illegible]
دران روز عرضه کرده شوید بر خدای با هیچ کاسید [illegible] نهان نماند بر خدای
[illegible] از کن دار و کشاد شما [illegible] پوشیده که هیچ بر خدای بر خفا یای پنهان
است پس عرض و حساب نه برای اطلاع است بر ان ملکه برای عدالت و افشای احوال
بعالمیان [illegible] پس اما نامه که داده شود [illegible] بدست
راست او [illegible] پس گوید دوی مردم [illegible] بیایید بخوانید [illegible] کتاب
مرا که دیدا عمی بنیت که من نظنه اندان مشرمنده و در تبیان آورده که این کتاب
دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته دو شاهد جنت و این چه کتاب خفظه

میان بنده و خدا و است کسی دا بیند و بخواند پس صاحب آن کتاب میگوید
[illegible] بدرستی که من یقین دانستم [illegible] که من بیننده ام حسابیه
حساب خود را پس دانستم که مر حساب خواهند کرد فاما [illegible] شدم [illegible] پس آن
[illegible] در بهشت بلند قطوفها [illegible] میوهای آن [illegible] نزدیک که دست
نایم و قاعد و مصطبح بر می رسد و رخوان ایشانرا کوبند [illegible] بخورید و نوشا
[illegible] و میا شامید نفرنها [illegible] خورد نی شامیدنی گوارنده [illegible]
بسبب انکه کردید [illegible] در روزهای گذشته یعنی در دنیا [illegible] و اما انکسی داده شد
[illegible] نامه او بدست چپ او بدنیا [illegible] پس گوید [illegible] پس کوبیدا نه و نوشته
[illegible] ای کاشکی داده نشدی یعنی من نداده شدی [illegible] کتاب مرا و من
ندیدی ما بر ملا [illegible] تشدی [illegible] کاشکی بدا نستی ای مرگ [illegible] بجهت
حساب من جد حاصل نیست مرا [illegible] عذاب [illegible] کاشکی مرگ که مردم بدان در
دنیا [illegible] بود مرگ حکم کنده بقاتل بدر با بعد از ان زنده نشدی [illegible]
[illegible] زمن عذاب مرا [illegible] گذشت [illegible] مرا زوال و انبع [illegible] کم گشت
از من تسلط من بر مردم و فرمان گذاری با هیچ که در دنیا [illegible] بودم پس
خطاب در رسد مر فرشتها را که [illegible] پس بگیرید بگیرید او [illegible] پس در فکنید
پر ادست او گردن بندید [illegible] پس در آتش بندگ [illegible] در آفکنید او را [illegible]
[illegible] پس انگاه در بگیرد او آتش [illegible] گران [illegible] عذاب که بدراع ملکه هر
ذرای هفتاد یا شصت هیا ذرا که فرا مکه [illegible] پس در دیدا و در دیدن یعنی بر
جسد او بعد حکم با مرکت نماند کرد کما الاخبار مرضی الله عنه گفت که آب هفت

که در دنیا است جمع کنند بوزن یک حلقه آنان نرفته باشد که حلقا آن نرفته بر
بر کره های عالم اندوختن اندوخته آب شود ولا یظلم ربک احدا بدرستی که این کسی کان لا یؤمنوا بود که
ایمان نمی آورد بالیوم العظیم بخدای بزرگ و لا یحض و بر نمی انگیخت خود را یعنی
رغبت نمی کرد و بر نمی داشت مسکین طعام المسکین بر طعام دادن دیگری فلیس له
الیوم پس نیست مر او را امروز هاهنا حمیم الخا خویشی که حمایت کند ولا طعام
و نیست او را خوردنی الا من غسلین مگر غساله دوزخیان یعنی نمی دهد به دوزخی
که از تخمای ایشان میرود لا یاکله نمی خورند خاطئون مگر گناه کاران
و سر صد کناهان شرکت فلا اقسم پس نمی دانست که کافران میکویند قرآن بر بافته
و ساخته محمد است لا تبصرون سوکندی خورم بما تبصرون ما خلق دی بینید مخلوقان ما
لا تبصرون و ما خلق نمی بینید ما سوی خدای عز و جل انه لقول رسول کریم
است بدرستی که قرآن سخن آیینه خدای تعالی است رسولی بزرکوار و نزدیک
خدای که کماست و کفته اند جبرئیل علیه السلام و ما هو بقول شاعر و نیست قرآن
سخن شاعر شی جندلها بر جمل میکوید قلیلا ما تؤمنون اندکی قصدرین بکه دیده
عدم تصدیق است و لا بقول کاهن و نیست قرآن سخن کاهن جماعة بن اوسط
کمان ی برد قلیلا ما تذکرون اندکی پندی کیرید یعنی متذکر می شوید تنزیل قرآن فرو
فرستاده ایست من رب العالمین از پروردکار عالمیان و لو تقول و اکر افترا کند
محمد علیه السلام بنا بعض الاقاویل بعضی سخنان لاخذنا منه بالیمین
مر آینه بکیریم از و بقوت و قوانا ثم لقطعنا منه الوتین پس بریدیم رکی از دوکه دل
او را یعنی هلاک ساختی فما منکم پس نیست از شما احد من احد هیچ یک یعنی نیست شما

عنه حاجزین اذ دفع کننده کان آن هلاک را انا لنعلم و بدرستی که قرآن لتذکرة هر آینه پند
ست للمتقین مر پرهیزکاران فانجاه ایشان بدان منتفع اند انا لنعلم و بدرستی که ما را
منکم اکه بر دروغ دارنده شما مکذبین تکذیب کنندکان مر قرآنرا و انه بدرستی که قرآن
لحسرة هر آینه سبب حسرت است علی الکافرین مر ناکرویدکان را و انه و بدرستی که قرآن
لحق راست است الیقین بیقین دانسته و فسبح باسم ربک العظیم پس تسبیح کوی بنام پروردکار
کار بزرکوار خود یعنی تنزیه نما او را از صفات ناسزا و بنامهای بد کد یاد کن
او را بنامهای نیکو و صفتهای ستوده

بنام خداوند بخشاینده بخشایشکر آمرزکار سورة المعارج مکی است و آن چهل و چهار آیت
خبر دهد پیغامبر ما را صلی الله علیه وسلم از حال کسی که درخواست عذاب کرد
بر خود و بر دشمنان خود بر سبیل استهزا کفت بار خدایا اکر این قرآن حق است و
فرو فرستاده تو است بر دل محمد صلی الله علیه وسلم پس باران بر ما سنکها از آسمان
بفرست و عذابی دردناک بر ما فرست تا ما را هلاک کند و نابود کند چنانکه
قوم لوط را هلاک کردی و نابود کردی و عذاب فرستادی بر ایشان و قوم شعیب را
بر عکس آن درخواست پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم و دعا کرد که بار خدایا
ایشان را عذاب مکن تا تو در میان ایشان باشی و ما استغفار کنیم و توبه کنیم
و ایشان توبه کنند و ایمان آرند و ایشان را عذاب نکنی تا ما در میان ایشان باشیم
و ایشان استغفار کنند و توبه کنند و ایمان آرند و خدای تعالی ایشان را عذاب
نکرد تا پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم از میان ایشان بیرون آمد و هجرت کرد
بر عکس این سورة سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع کسی درخواست
عذابی را که بود بایست که کافران را واقع شود آن عذاب را که دفع کننده ندارد
خدای را که او را دفع کند و باز دارد من الله ذی المعارج از خداوند پایکاهها
که فرشتکان بر آسمانها میروند و بر زمین فرود میآیند و بر میکردند تعرج الملئکة
و الروح الیه فرشتکان و جبرئیل بالا میروند و بر میکردند بسوی او در روزی
که مقدار آن پنجاه هزار سال است فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
پس صبر کن ای محمد صبرا جمیلا صبری نیکو که بی جزع و شکایت انهم یرونه
بدرستی که کافران می بینند عذاب را که بر ایشان فرو میآید و نراه قریبا
و ما می بینیم ما عذاب را نزدیک یعنی قیامت است یوم تکون السماء کالمهل
روزی که کردد آسمان مانند مس کداخته یا مانند دردی زیت یعنی فلز کداخته
و تکون الجبال کالعهن و کردد کوهها مانند پشم رنکین زده شده
یعنی مختلف الوان است و لا یسئل حمیم و نپرسد هیچ خویشی حمیما
از کناه خویش خود یعنی هر کس خود را مشغول کند یبصرونهم بنمایند ایشان
ایشان یکدیکر را یعنی هر کس خود را شناسد و با حال خود داند و نداند که
هر یک بعمل خود کرفتار است یود المجرم و دوست دارد و آرزو برد کافر
لو یفتدی اکر فدا دهد من عذاب یومئذ ببنیه بفرزندان خود یعنی فدا کند بفرزندان
خود پس از آنکه عزیز و خلفان بزرک ایشان عذاب کشند و از خلاص باز مانند
و صاحبته و فدا دهد زن خود فکله یا برادر خود را که با او بوده و فصیلته و برادران خود را
که بر پشت و مدد کار او بوده و من فی الارض کهم و هر که در زمین است از خلق
ثم ینجیه تا فدا دهد خود را از عذاب کلا نه چنین نیست انها لظی آتش دوزخ است

دیشتر و یا آنکه ضعیف تواست و یکسی کفار بعد از نزول این آیت گفتند پس معلوم شد که خاص و بی آنکه آمد کمی قل بگو که وعده کرده اند واست و درست لیکن وقت آن بر من مخفی است إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ نزدیک است مَا تُوعَدُونَ آنکه وعده داده شده اید از عذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي يا مقرر کرده است خدای من مر وعده را أَمَدًا زمانی دور عالم الغیب او است دانای پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع نکرداند عَلَى غَيْبِهِ بر غیب خود مگر کسی را إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مگر کسی که بپسندد مِنْ رَسُولٍ از فرستاده خود که او را به بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی بود و مراد از پیغمبر محمد است صلی الله علیه وسلم فَإِنَّهُ يَسْلُكُ پس بدرستی که در می آرد خدای یعنی میسازد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی آن رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ و از عقب وی رَصَدًا نگهبانان از ملائکه که وی را پاس میدارند لِيَعْلَمَ تا بداند أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا آنکه بر سانیدند جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وحی یا وی میباشند رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ فرستادهای پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل وَأَحَاطَ و فرا گرفته است خدای و شاملش شده بِمَا لَدَيْهِمْ بانچه نزدیک رسولان و ملائکه است علما وَأَحْصَى و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را عَدَدًا از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریک بیابان و امثال آن مراد کمال علم است و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی معلوم علمش از دایره علم او خارج نیست — هر چه دانستنی است در دو جهان پیش او جز آن مشکل نیست پنهان
سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ عِشْرُونَ آيَةً — بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مبدا بعثت نماز کرده بود و بجامه خود را پوشیده داشتی و از حضرت خدیجه رضی الله عنها منقولست که آن کلیم مرتبه چادر بخوی بود جهار و فرع شعیق بالای او بودی و نیمی را رسول صلی الله علیه وسلم پوشیدی و نماز کردی دعوت جانه با وی خطاب کرد که يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای گلیم در خود پیچیده و گفته اند مزمل یعنی حمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت قُمِ اللَّيْلَ برخیز شب یعنی نماز کن إِلَّا قَلِيلًا مگر

اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان مقادیر ثلاثه مخیر بود اندک جنانچه حق سبحانه فرموده که شب نماز بخیر مکن اندکی که آن نِصْفَهُ نیمه شب است أَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمه شب قَلِيلًا اندکی تا ثلث یا قاید و از کم تر نشاید أَوْ زِدْ یا زیاده کن عَلَيْهِ بر نیمه شب تا ثلثان رسد و غایت این باشد وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بیان کن و مهمل بخوان قرآن را یا روشن کن حروف او را بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن کردن جنانچه صالح شمار آن توان کرد و از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف است و اداء حروف إِنَّا سَنُلْقِي بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و منزل کردانیم عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا سخن گران یعنی کلامی مشتمل بر تکلیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تحمل دلیل آن بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن ثقل ظاهر بود که آن سرور را تا ابتدای شدید و از جبهه مبارک او عرق فرو ریختی و رنگ مبارک او متغیر شدی و از جهت حال ثقل وحی بود که آن حضرت علیه السلام می جنبید جنانچه از عایشه رضی الله عنها منقولست که در روز بسیار سرد بر آن حضرت وحی فرود آمد و از جبین مبارک او قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بدان حضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتر سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بران یکی از یاران داشتی خوف شکستن ران بودی و در کبر کلی بر افروختی — بیان کرده بعضی جنین باقی و نیز در حیز نظایر فرموده که قرآن نفس خود متصلست کما قال تعالی فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله آسمانی و صورت کمالی دارد جه مصدق و مطابق همه است که وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ بی تقل در آن اشارت است بجهت وی میان صور تبین لما بیده و تفصیل جمله جامع امری اثقل و اشرف و اعظم و کمل

خواهد بود و کشوره حضرت باری جو صاحبها معرفت نشاید — حمل جنین بار بمقدار تست کار کسی نیست که این کار تست کس نتوانست برد محنتی هوت این کار تو داری و بس إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعتهای شب یا عبادت که ناشی شود بعضی بقیام شب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت تر است از جهت مواطات که حد آن که خواب را دفع نفس بغایت شاقست یا بیشتر است از روی فراغت دل جه در روز دل را بجز در باب معیشت مشغول باشد و در شب از شغل کوتاهی فارغ شده متوجه عبادت تواند شد — خاموشی شد عالم شب تا بحسب باقی در طلب زیرا که بانک عوام تشویش خلق کاسته شد وَأَقْوَمُ و راست تر است قِيلًا از جهت مقال یعنی حق تلاوت قرآن در آن نصیب تو است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید زبان بمحض نیه و دل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند میان مغرب و عشا است یا بعد عشا تا صبح و بقول عایشه رضی الله عنها ناشئه آن بود که از خواب برخیزد إِنَّ لَكَ بدرستی که مر ترا فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد شد دراز است یعنی تصرف دراز در خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس شبها توجه باداء تهجد اولی بود وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را یا سبحانه یعنی وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ و ببر از خلق و توجه کن بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا بریدن کامل یعنی خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز و بجمله روی در آر — دل در وی بند و غیر حق بگسل هر چه جز او است برون کن از دل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ و او است از زینت یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست سزای عبادت مگر وی فَاتَّخِذْهُ پس فرا گیر او را وَكِيلًا کار ساز خود و مهمات با او گذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و تکذیب از افتراءات و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان

هَجْرًا جَمِيلًا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و بجهت ایشان با دیگری این حکم بآیه قتال منسوخست وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِيلًا مهلت اندک یعنی اندک زمانی تا مکافات دهیم ایشان را بجهت تکذیب امام زاهد آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر و هلاکت سروران بجز یک روز مکر اندک و فی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک است در آخرت برای دشمنان دین أَنْكَالًا بندهای گران بدان مقید شوند وَجَحِيمًا و آتش بزرگ افروخته که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با غصه در گلو گیرنده یعنی در حلق گیرند جون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذاب دردناک غیر از آنها که کفته شد و اونشناسد مکر خدای در اسباب آورده که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیهوش بیفتاد و این وعیدها واقع شود يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ روزی که بلرزد و در آید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و کردند کوه های با عظمت كَثِيبًا تلهای ریگ مَهِيلًا پراکنده یعنی کوهها بجهت دیگ روان شود از هیبت آن روز إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغامبری یعنی محمد صلی الله علیه وسلم شَاهِدًا عَلَيْكُمْ گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن كَمَا أَرْسَلْنَا هم جنانکه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس عاصی شد فرعون بدان پیغامبر و اجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی سخت یعنی بآتش غرق کردیم و از آب بآتش بردیم تهدید کفار قریش در این آیت مندرجست فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر باشید بر کفر خود يَوْمًا از عذاب روزی که هول آن يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ کرداند کودکان را شِيبًا پیران یعنی موی سر ایشان

خود دوزخ [illegible] سر کسی نگاه چند بعضی شکار نشود بر وجهی که هر که هزار دیوار باشد
چند [illegible] بر هر که از حد برده باشد نگه دیده [illegible] و بر کنده
نزنگاه و عرق یا بعضی از سوگ سبیل آخرت فراموش کرده و کار دنیا ساخته [illegible]
پس بدرستی که دوزخ [illegible] ان جای اوست [illegible] و اما هر کسی که ترسیدن باشد
مقام [illegible] ایستادن خود نخدیر بود و کار خود بعضی در وقت شتاب و رنج [illegible]
بقی کرده باشد و یاد داشته نفس خود را [illegible] از آن دنیا و بعضی از متاع او حرام
و نیایابت [illegible] پس بدرستی که بهشت [illegible] آن ارجاع [illegible] است و در حضرت
آورده که این آیت در شان کسی است که قصد معصیتی کند بحضرت و بر ان کار بر وی خلاف
نفس بنده از خدای بترسد و از ان عمل دست باز دارد [illegible] گر نفسی نفس بزیان نست
کشش بیاورد که بشت آن تست، نفس کشنده نفس سوی است هر که خلاف نفس نفس نزند پرست
[illegible] گر بسند تو ای عبد [illegible] از درون تحریز و سیکنند
که باشد قامت نود ذرعه زود بیاید [illegible] در وجد چیزی قو [illegible] از یاد کرد
آن عائشه رضی الله عنها فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بچیزی که وقت آن از
خدای بترسد حتی جامه از تن او بکند تا نماند که قیامت بر وجه جزع یعنی علم از ان نوع تریبت نزخدا
پس سی [illegible] بسعد بدد کار نست [illegible] منفی علم نیامت یعنی کسی را خبر نرهد
جه علم بران خاصه حصر است [illegible] جزی نست که قو [illegible] پرسکرد
[illegible] هر کسی باز دار قیامت [illegible] کو یا کفار مکه [illegible] معنی که بپرسند
قیامت کی آمدنی آن کی بر سند [illegible] در ملک کرده اند در جزا و مزید [illegible]
مکی شیاکای [illegible] یاعاشت آن دو وزی که مشیه ان مذکور شد یعنی از هر اندوه
نمانند کانی خود را فراموش کنند و بضایقه نکنند بوده اند در بعضی مکی شاکای یا شاکای

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم رضی الله عنه علی حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
آمد و آنحضرت بدعوت مشغول بود ابن ام مکتوم بحضرت می آید بحال او ندا
نست و بعضی بران حضرت قطع کرد و ان حضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش
کرد و او را اعراض خود جبریل علیه السلام آیه آورد که [illegible] نوحی کرد و روی خود
بگردانید [illegible] با کلا آمد بسوی آنچه بینی یعنی عبد الله کرامی شایست
بعد از دو در قطع کلام پر سیدا نام علیه الصلوات والسلام [illegible] و بحضور تا
با کرامند [illegible] شاید که این ام مکتوم [illegible] پاک شود از ناپاکی [illegible] و پند گیرد
[illegible] پس سود دارد او را پند دادن تو [illegible] اما کسی که تو
نگری و اند یعنی دنیا دوست که از ایمان [illegible] پس تو [illegible] بدای او [illegible] دوری
یعنی [illegible] نیز هر عرض و ایمان او [illegible] دست بگاه دارد و [illegible]
که مستغنی یا کسی باسلام حریص [illegible] و اما کسی که می آید
بسوی تو [illegible] ی شتابنده بطلب [illegible] یعنی ابن ام مکتوم [illegible] و او ی ترسد
از خدای یا از انا دکفار نصب امدن نزد تو [illegible] پس تو [illegible] مشغول ای شوی
مشغول است که حبیب علیه السلام این آیات ی خواند و بشر ساکه الحضرت منفعل شد
در باب آمد که یکبار است که سرد جبریل امد رسالت قباب و تاب شد
بنشانید که سیرفت و ناه نمیدید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوارهای مکه را منور
سازد امام زاهد رحمه الله فرمود که سید عالم صلی الله علیه وسلم از نقب عبد الله
رفت و او را باز کرد انید و بحجره باز آورد و دعای خود بکرد و او را بر ادا شنا
و بعد از ان هر کاه که او را دیدی کای داشتی و کفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی
یا او را دعا کردی بعد از ان خلیفه کردی و قتی که بغزا رفتی و سیرفت و بیاید نست که او را بصورت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله وسلامه خطا [illegible] نبود چه وی بحکم استعداد
این حال بجای آورد و کراهیت او از سوء ادب ابن مکتوم بود نه از وی قطع کرد
[illegible] حتاکه آیات فرمان [illegible] بدست مرحمت او [illegible] پس هر که خواهد
[illegible] یاد کند او را در جان متحفظ کرد و در قرآن اثبات کرده شد است [illegible] در
صحیفها [illegible] کرای کرده شده [illegible] برداشته و بلند مرتبه [illegible]
پاکیزه [illegible] بدست [illegible] در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ
نساخ کردند [illegible] یک خدای با کریمان و مهربانان که استغفاری کند مر ایشان را
[illegible] یکان [illegible] لفت کرده با و انسان یعنی کافر و قول یعنی آنست مر او را
این زن بحیث که او را دادم بخانه بود و او را جزو خوی آن حضرت را طلاق داد و گفت
گرت بوب نجنم اخاصوی و حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله او را تعزیز کرد
[illegible] اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اند که وقتی گذشت که شیر سر در بر کند حتا
ان ثبات رضی الله عنه عند روی بابت قبیله او را دانست حق سبحانه و تعالی لفت کرده می
کرد به [illegible] جه کافر تری خلقت صع فی اذنیه کما خلقتنی [illegible] از
جد چیزی [illegible] بیافرید او را و بس [illegible] از مقدار آبه یعنی [illegible] بیافرید او را و اندازه
پس اندازه او بدید کرد او را اعضا و اشکال و صیات او نشو و نما یافت تا بر سید
پس مر او را بیافرید [illegible] انتهای بسی [illegible] پس بجای کرد او را و او را مم میراند
و سر او را جایکاه [illegible] پس چون خواهد خدای عز [illegible] کرد اند او را باز زنده
[illegible] است [illegible] حتاکه کفار انسان را منکرند [illegible] قدرت خدای عز و جل
او را چون کما محمد و شان و فا نخورد و مر ایشان را طاعت دکر و نخواهد و کفر [illegible]
صدا آید میان [illegible] و هر کدام که ندای او را ندای خود [illegible] یعنی کما یعنی بر دون نیاید و نتواند
آمد [illegible] بنده مان با که نر نقصیر و نخویشتن بدید کار خدای آورد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعضی کس تو اند که بجای آورد [illegible] پس باید که تفکر کند انسان [illegible]
بخرد و از خود بخشم عبرت و بند که بعد وجود احداث کرده میشود [illegible]
با کلا مر بخشیم آوا از او [illegible] یعنی [illegible] پس بیشکا نیم نر بر او [illegible]
[illegible] پس بیافریدیم [illegible] در زمین [illegible] دانند که قوت قوان کرد چون حنطه و شیر
و امثال آن [illegible] و انگور [illegible] و بشت [illegible] و درخت زیتون [illegible] و خرما و بوستان
[illegible] و بناهای بر عمارت بزرگ درخت یعنی بناهای مکاتف و بسیار
[illegible] و بیوهای خشک و چراکاه [illegible] برای
خود و ستوران شما [illegible] و برای نفع جمادیان شما [illegible] پس چون
بیاید آواز کوکنده یعنی صیحه که هر که بشنود کر کرد و مرد نفخه ثانیه است جانها [illegible]
انکه بر بیت داهوال و شدید بسیار [illegible] مردمی که بگریزند [illegible] از بناهای
خود با بود مو انست و مهربانی [illegible] و انا در محمد با وجد کثرت حشو ان که او دانست
[illegible] و او بدید خود با بود و فور شفقت و عاطفت که از و دیده [illegible] و از زن
خود با انکه مونسی دو کار او بوده [illegible] و از فرزندان با اطفال شفقتها بدیشان
[illegible] مر بوی [illegible] اظهار قیامت [illegible] ان روز [illegible] کار بست که شغل
مر ما را دهد از هم دیکران و در باب شغل قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس الله
سر او در بحکایت منظوم است [illegible] کشتی او در دریا شکست [illegible] تخته ران جسته
بدر بالا نشست [illegible] کریه و مونی بران تخته بر آمد کار شان با یکدیکر بیافت [illegible] خذکرد
موش با دمی کر بزه و با موش آن کربه را چکار این هر دو شان از هول در بلای عجب
در بحر راه با دن خشک [illegible] و در قیامت چون [illegible] بوده [illegible] یعنی الفانی تو فنا بوده
[illegible] روبها یاشتران دوده [illegible] ما با یان و در شان [illegible] خندان
[illegible] فرخ کر و شا یان ببهشتیان از بیران و مهر و لد بر و بهم جنان [illegible]

[illegible]

Journal Do
Jang op

اندوهی مناد ... دیده سوی که برشما بعنی برکه دارد گفتار شما ... گاه یا
نا شما نهلاید کرد ... بندگان تو خدای ... فریشتگان ... رفتها را ضالها
... بداند ... تعدی کنید اترتیک بدو اذ دوی دانی فرستند
... بدسی که نیکوکاران دفرمان ویدان ... در بهشت ابد ... دوزخ
دروغ گویان و منکران حشر ... دوزخ اند ... در اینده بدوزخ
... روز حساب یعنی بود قیامت ... وشت دجای ... اذ دوزخ
کم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند ... وجه چیز دانا کردی یعنی
جد دانی که ... جست و دوذ شمار ... میا افرید حمت تقسیم
شان ... دوزخی که ... دوزخی که مالک نشود ...
هیچ نفسی ... براو هیچ تنی ... چیزیرکه انفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوة
وقدرت خلق بکس رساند ... وحکم وفرمان ... اذ روز مرجند را ست
شفاعت دهد انکه خواهد درحق انکه خواهد

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانت عظیم داشتند چون حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله مکه بخیبر نمود متوجه مدینه شد دآیات وطرق ایشان سوزنا نامه
کشت که ... وای مرکاهندگان تا در کیل و وزن کوتاهی دهند دمدینه مردی
بود که اورا ابوجهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بدو خریدی بیشتر دیکی که خود
دادی بود بعد وخوی بد رسیده دشان او آیه آمد فرستاد که ... آنانکه
چون پیمانه ... تمام میستانند
... روز دیگر بیعاند براهی ایشان ... پای چند خروار ایشان اندر
بکاهانند و زیان بدیشان میرسانند دصول سبعین آورده که هرکه در کیل بدی

خیانة

خیانة کند فردا او را بقدر دوزخ در آورند میان دو کوه از آتش بنشانند و کرند
... ما و وای بحند دی سن زند ... فوکم دو ... بیشتر ساق بیشتر ... وذن ... دونوع
بود که انرا کم بیشتر خرند ... ینقص آبانی مانند ویقص ندارند ... ذلک ان کم و بیش
سنان کم فروش ... انوکه ایشان ... برکنجکاوی ... مردم زیرک
... مردم زیرکی که بیا و ابستند مردمان ... مرحکم الهی یکا
دایعنی ارباب نشینند تا فریان نهند وان در مقام حیرت باشد که امر چه صادر
سیصد سال ایستاده باشند و کسی یاد خدا عن نباشد تا حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم شفاعت وخلق را تقلم حیرت بر وقف محاسبه آیند و این شفاعت
کبری باشد ... گذارند کتاب نامه ... تا نامه اعمال ایشان در چین بود از کتب الاقباء
روحانی بعنی مرویست که کتاب فاجران باسمان برند از قول ابا کنند و بزمین نیارند
آرند بقول شما نیاند در تن و هفتم ذ بین برند و دیگر بن که موضع ابلیس ست
و منکران و منکند ... وما ادریک ما علیون ... وجد دانی که چیست چنین یعنی چاهی باصد
وحیرت و کتابیست مقدار ... مرقوم ... کتابیست نوشته و علامت کرده بعلامتی
که هرکه بیند دانا که در خیر نیست ... ویل ... کلمه ایست جامع صد بدها یعنی بلا
وعقاب و شدت و محنت ... ویل یومئذ للمکذبین ... ان روز مکذبانرا ست
انانکه تکذیب کرده اند ... مردود نجاها و باز نداشته اند ... وما ادراک ما یوم الدین
وتکذیب نکنندان روز را ... الا کل معتد ... مگر هرکه از اندازه در گذشته ... اثیم بزه کار
دیگر ... اساطیر الاولین ... چون خیانتکار شود بد ... آیات کلام ما ... گویند افسانهای
ازین که این ... کلا بل ران ... افسانهای پیشینیان ست ... نه چنانست که میگویند
بل ... بلکه فشاء و غرور و غفلت پوشانیده است ... ما کانوا یکسبون ... نامهای ایشان یاد
نکرده ... کلا انهم عن ربهم ... آنند بوزیدکه ذکر نامهای ایشان یاد

سیاهی دلهای ایشان زنگ خورده و حاصل بنده دمه خبر آمده که هرگاه که بنده گناه
کند نقطه سیاه دلدار او پدید آید تا بهای رسد که همه دلها سیاه گردد ... کلا بل
منکه ایشان ... ربهم ... اگهاست و رحمت و امانست که اندیدار او نیکوکار خود ... انهم
آن روز ... لمحجوبون ... در بریده شدگان باشند یعنی ازان ممنوع و محجوب و محروم و محجوب
شوند انانام که گفت محمد الله معنی آیه بر بندند فرمود که حق سبحانه بحجاب سازد
اعدای خود را تا بدیدار او نرسند و بقبلی کنند برابر ای خود نایافتنی دی برسند
امام شافعی رحمه الله فرموده که محجوب بوده در شان کفار و اد شده دلالت کند بر انکه
مؤمنان او دولت دیدار حق اعز بود و در شان محجوب مانند نرس که کافران محجوب شوند از
دوست و نبیس هرزن خاند ... کریم بخشنده مهربانست پدید بدن بر نیاز جرباشد
جود و کرم دوست را بجاست بر هرزن دمان میان جد باشد ... کلا بل ... پس بعد سزی که
تکذیب کنندان ... لصالوا ... درآیند که اندبدوزخ ... ثم یقال پس گفته شود یعنی ایشان
را که ایشانی کردید ... هذا اوعذاب ... آن عذابیست که بود بدنیا که بدان
تکذیب می کردید ... کلا ان کتاب ... حقا و بدرستی که اعمال نیکوکاران
... علیین ... در علیو باشد در آسمان هفتم در زیر عرش کویند آن کاغذیست و
ذعرش و کفته اند سدرة المنتهی ست ... وما ادریک ... وچه چیز دانا ساخت ترا بدانکه
چیست ... علیون ... چیزیست علیو یعنی علو است یا مکانست و بلند و کبریا ... مرقوم
... کتابیست مسطور و رسوم بعلامتی که هرکه مشاهده کند داند که در وی
خیراست ... یشهده المقربون ... حاضر می شوند آن کتاب را ملایکه مقربه که ساکنان
علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان کسانی
خواهند داد ... ان الابرار ... نیکوکاران ... لفی نعیم ... در بهشت ... علی الارائک
بر تختهای آراسته ... ینظرون ... می نگرند بچیزهاکه ایشان شادمان و مرخنک میکردند بدنیا

یا بکنار نظر میکنند در دوزخ ... وعذاب ایشان مشاهده می نمایند ... تعرف ... بشناسی ای
نکرنده ... فی وجوههم ... در رویهای ایشان ... نضرة النعیم ... تازکی نعمتهای بهشت و تا
زت لذت های آن ... یسقون ... آشامیده می شوند یعنی ایشانرا ... من رحیق ... از شراب
خالص سفید ... مختوم ... بسته کرده ... آنیة ای ... ختامه ... مهای کل ... یعنی
مشکیست و گفته اند ختم او شامیدن او بر لبها مشکست و در بهشت آن کنند
تا دست کسی بدان نرسد و او را دو خود میدان بود ... وفی ذلک ... و در مرتبه شراب ... فلیتنافس
فلیتبادر ... باید که رغبت کنند کان یعنی در طلب ایشان آرند که سبب
اشتغال شرب آن کردند ... ومزاجه ... و امیختگی ... تسنیم ... از آب چشمه تسنیم
است در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که تسنیم اسم آنست که از قلت
عرش بهشت می بزند و از اشرف شراب بهشت است ... عینا یشرب ... بعنی صافی که
می آشامند ... المقربون ... از دیدار کردکان باکها و صفت یعنی ایشان صرف آن
می نوشند و مزج با براو میدهند صاحب او را و مزج دکه چون مقربان نشود
با سوی زنند و یعنی بجت حق و لجت غیر نیاخیزند یعنی شراب ایشان صرف است و
تفاوت حال ایشان اصحاب الیمین شراب ایشان ممزوج باشد ... شراب یعنی مخلوط
در دوی غیر صافی نوشان دیگر و در دوی خوشان دیگر ... در بعضی نوع آورده که
رحیق اشاره است بشراب خالص از کدورات خمار که بین و اوانی بخصوصه ... روی قلوبها اوانیاد
اصفیا که او مک جنات ست و تسنیم اعلی مراتب جنات ست یعنی جشمه ایست در جنات
فنا فی الله و بقا بالله دانند و تا کی بیاشامند قرب در بخلد اتن و دیدار حق قدس الله سرها
رضا الهی جرعه اوی شراب نامیده شد بود از سران عشقان بشام جان وی نرسد
سرمایه ذوق و جهان مستی عشق است آنانکه اذین می چشیدند جدا نتوانند آورده اند که
صنادید قریش هرگاه که مکه فتح شد و محمد جد عمار و بلال و صهیب ... یعنی بخدم و اشتر

ایشان ما بدیدند ی ما ایشان تحریة واستهزا کردند آیند آمدکه الذین اجرموا
بدسوگه شرک آورده اند کانوا من الذین امنوا هستند از ناکه کوویده اند یضحکون
وخندند واذا مروا بهم وچون بگذرند بمؤمنان یتغامزون غمز میکنند چشمها بایشان
ی نازند بجهت استخفاف ودر کشان آورده که روی مس تغمیض میکرم الله وجهه باغزوات
مسخرانه ی گذشت جواز مذاق خود زند وبچشم واسوا شارها کرده مزوج استهزا
پیش آورند وچون نزد یاران خود رفتند گفتند رأی ومرئی امروز اصلی بود بعنی ظفر
عنه وبدون عنی بسیار دیدند ودر وهنوز امیر المؤمنین مخاطبی چنانکه در حق صلی الله علیه
وسلم خوسیده بود که این آیت آمد که جزاء ومکافات بر مؤمنان میخندند وفرشتم
وابو وعنس میکنند واذا انقلبوا وچون باز ی گردند الی اهلهم بسوی کسان خود
انقلبوا فکهین باز میکردند شادمان وفرح بدانچه کرده اند واذا رأوهم وچون
بینند کافران ومنافقان رمؤمنان قالوا گویند بایکدیگر ان هؤلاء بدرستی که این
گروه که متابع محمداند لضالون هر آینه گمراهانند وحال انکه فرستاده
نشده اند اعلی کافر ونفاق علیهم بمؤمنان حافظین نگاهبانان تا گوی دهند بروهدایة
وضلالت ایشان فالیوم الذین امنوا پس روز قیامت آنانکه گرویده اند من
از حالکه فران الکفار ما کانوا یفعلون میخندند بر شما ای آنانکه کافر شده اید
بدیشان که در دوزخ چندین صنف عذاب اند وسلاسل واغلال چگونه مقید ند در آثار آمده
که در دنیا تبختر بکشانند در دوزخیانرا بکوبند بپایند بهشت دران شوند چون بدان
درسند فرشتگان در روی ایشان بربندند وایشان محروم ومغموم بدوزخ باز
کردند ومؤمنان از روی حال خندان شوند وهو یوم القیامة آنا خبر داده شد انکه کافران
انما کانوا یضحکون از ان عطا کرده بودند در دنیا بر فکه ی کردند از تخویف واستهزا بای دلیل مؤمنان
وشمنان ایشان ما پاداش دادیم تا بموخندند کافران امروز بر ایشان ی خندند

حال پریشان ایشان سورة الانشقاق مکیة وهی خمس وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انشقت آنگاه که
آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه وأذنت وبشنود وحقت وفرمان برد لربها مر پروردگار
خود را وحقت وسزاوار شده است آسمان با نطاعت مر امر خدای را واذا الارض واگاه که
زمین مدت کشیده شود چنان کن صدا وبدریاها از میان بیندازند وبرچن
باز کشند والقت وبیرون افگند ما فیها آنچه در درون وی است وتخلت وخالی شود
وخالی شود وصدا بر نیاورد ولربها وفرمان برد لربها مر حکم آفریدگار خود را وحقت
سزاوار باشد استماع کلام دیگری جواب او آنست که بدیشان ثواب وعقاب یا اکه
یا ایها الانسان ای آدمی انک کادح بدرستی که تو کوشنده بزحمت وی نمایند
الی ربک بسوی پروردگار خود کدحا کوشیدنی فملاقیه پس ملاقی وملاقات کننده
جزای خود را بعد ذکر خود کدحک گاه کردن خود را وجعد پس ملاقیه ملاقات کننده
عمل خود را بعنی پاداش او فاما من اوتی پس اما آنکه داده شود کتابه نوشته اعمال
وی بدست راست او فسوف یحاسب پس زود بود که حساب کرده شود حسابا
یسیرا حساب آسان بی مناقشه ومضایقه وینقلب وباز گردد الی اهله بسوی
کسان خود بعنی بکرده مؤمنان یا بقبیله خود از اهل سلام یا بزنان خود حور العین
مسرورا شادمان بحسب آنکه دانسته باشد از خود کرامت واما من اوتی واما آنکه
داده شود کتابه نامهٔ کردار او وراء ظهره از پشت او وبدست چپ او ویلخان
بود که دست راست او را بگردن او اندر بندند ودست چپ او را بر پشت او کشند
واذان طرق نامه در دست او نهند وچنین کن سوف یدعوا ثبورا زود باشد که بگوید
ثبور مرگ هلاکت مرا یا کرید واثبور مرین کلمه هم طلب هلاکت کند
ویدید یصلی آتش دوزخ سعیرا بدرستی که او کان فی اهله بود در میان
کسان خود مسرورا شادمان از ناندانی وبیجاه تا یاوری ظن انه بدرستی که
لن یحور باز نگردد بسوی ربه پروردگار خود بلی آری

انکان بوده است ان یحور باز گردد بعدای بعنی در بعث وحشر بسوی
آتش او را باز گشت خواهد بود ان ربه کان بصیرا بدرستی که خدای او هست باحال او
بصیرا جیاست او را و فرو خواهد گذاشت بگذشتن خواهد او را وچزا فرستاد او را
خواهد بدو ساند فلا اقسم پس سوگند ی خورم بالشفق بشفق وان حمرتست
بعد غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود وقیل بیاض آن علامت وقت عشاست
بقول امام مالک رحمه الله تعالی وامام احمد وصاحبین رحمهم الله امام اعظم رضی الله
عنه گفته آن بیاضیست که بر عقب آن حمرة پدید وحمی بر انند تا آن بیاض اصلا غائب
ی شود بگاه صبح صادق واللیل وسوگند بشب وما وسق وآنچه جمع کند
وبپوشند بعنی بضم هر چه تا بر کوشب آنرا فرو پوشد والقمر وسوگند بماه
اذا اتسق گاه که مکمل گردد وبر نیه بتمامه بدید بود لترکبن که هر آینه شما بروید ومملو شوید
طبقا احوالی از شدت بعد از حالی تا بحالی وقرأ شاذ لترکبن بفتح باء خطاب
بنی آدم یا محمد حالا بعد حالا وقیامت در شدت مرد مست ومضطرب
قیامت وبعضی احوال آنرا بگذرانند بگونه بدید شود وروایتست از ابن عباس رضی الله عنه
که طبقا بمعنی احوالا گذرانند بگونه بدید شود وروایتست از ابن عباس رضی الله عنه
که طبقا بمعنی احوالا گذرانند بگونه بدید شود وروایتست از ابن عباس رضی الله عنه
مرده بتمامی زنده شود وبعضی گفته اند طبقا بمعنی کواکب است که بگاه غروب
ناپدید شوند فما لهم پس چیست مر ایشانرا لا یؤمنون نمی گروند بخدای
واذا قرئ وچون خوانده ی شود علیهم بر ایشان القرآن قرآن لا یسجدون سجده نمی
کنند برای تلاوت او وبعضی علما بدان عقد کرده اند وسجود آخر سورة وابو حنیفه
رحمه الله گفته است سجده کردن کافر از بهر انست که مسلمان شود وبعضی گفته اند
کرده ام وابن سجده سیزده صنف است از سجدات قرآن وصاحب فتوحات این را سجده
جمع کند که سجدا ذا استماع قرآنست وقرآن جامع باشد مر صفات متنزله وتقدیس
را سجده نکردن کفار نه از جهت قصور ودین را نقص بجهت بل الذین کفروا

بل اناکه کرویدند یکذبون دروغ ی گیرند وحشر ونشر ی نمایند در روایت آن
والله اعلم بما یوعون وخدای دانا تواست بما یجمعون باعمه گاه که خدای در دل خود آنرا کمر بندند
از کینه مؤمنان فبشرهم پس بشارت کن ایشانرا بعذاب الیم بعذابی در دناک وبشارت
بمعنی تحیت کند الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند
قدر صلاحی وسزا وار لهم مر ایشانرا است مزدی غیر ممنون ناکاسته ونا
بریده ونعمت ناخاده

ذات البروج سوگند بآسمان خداوند بروجها مر اندروج ستارگانست واختلاف
تفسیر اندر روی سموات والیوم الموعود وسوگند بروز وعده داده شده بعنی
قیامت وشاهد وسوگند بگواه که احد صفة ذاتی یعنی تا ابد موجود باشد ویشهد
وسوگند بگواهی دادن بوکه بنده است ویقول شاهد یعنی است حق بدانچه
علیه وسلم وشهود بر است او وبراشاهد است امت او وشهود ایشان هم دگر باشاهد
حفظ اند وشهود بعنی آدم باشاهد اعضا اند وشهود آدمی وشاهد شهود
باقوال دیگر بحجاج سود ست وبحجاج یا عرفه واضحیان مقام یاد دنیا روز
کنند گان باجمعه وضاد کنان در وادم علیه السلام وذریه او یا عیسی علیه
السلام وامة او یا ایام لیالی وصحی کنندگان دنیا ند وبعضی هر نوع بر جواب قسم
انست که قتل اصحاب الاخدود بدرستی که هلاک شدند ولعنت کرده شدند
بگاه خداوند زمین وایشان بترین بنده اند اصحاب آتش دوزخ وقود آن او
ساحری بود که هر شب نگاه داشتی کودکان بودی چون بستن شوی خویش رسیدی بعرض
مکر رسانیدی که بین بر ستده ام وضعف کلی بقولی من داده یافته سه دیده ام زهره شواع
تیز شاخ کوشی وقت سواع خوبروی شده نه زیاد الجلالی ی نشسته دانا توانا

برشته اخر کودکی میشود تا بود برابر و بعد باید پس چرا از تخت بخت متوجه شوند که در فرمان عیشی باشد و گفته اند و گفته اند شتر است بر مکان قدرت و چون تدبیر چنین کرست یاد کردان بود امر و مقادیر است همه را فرمان برد و واقع است از همه گناه صانع خرد و محل است در تشکیک شک یابی و تند و بدین حجت کدبیاد و آب قطع و مجرد مطلق بلاست از چوان مثل نبی و عسل و شیر و لبن و کوب همه حاصلت دیبر دوی قدیمی و مرده فی بود بوخوان افلاک بقدرت تا قدرت بانی یکدیگر بشوند تا سنع خدا بنی در خدا بغیری قانع در برا کشی و انبی این وصف کو بیند و اصل ضد انبی در تبیان آورده که حاطب عرب اند و کفتوشان اصل بربه باشند و الا ایشان شتر است و هر طرف که دی کنی کوه جز اسمان و کوه و زمین نی بینند الجرم بعد از ذکر شتر میفرماید که و الی السماء کیف رفعت یانی نکرند با اسمان که چگونه مانند رفعت بر داشته شده است فرستون و الی الجبال کیف نصبت یا نظر نکنند بکوه ها که بقدرت ما کیف نصبت چگونه نهاده شده است زمین و مستحکم کشته و الی الارض کیف سطحت و فی نکرند بزمین کیف سطحت چگونه پهن شده است تا جای زندگی خلق باشد و ذکر بسیرند کوه نشانها بعد از تفکر در دلایل قدرت و انما انت مذکر ترا نیست که تربیت دهنده لست علیهم بمسیطر نیستی تو بر ایشان بمسلط نا کماشته کنی بایشان و آیه قتال این نسخ کرده لا من تولی و کفر هر که روی بکرداند بعد از تذکیر و انکرد و جحود را بر پوشد فیعذبه الله پس عذاب بکند خدای او را العذاب الاکبر عذاب بزرک تر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بحفظ و قتل و اسیری معذب بودند ان الینا ایابهم بدرستی که بسوی ماست بازکشت ایشان ثم ان علینا حسابهم پس بر حقیق ماست شمار ایشان در عقبی

سورة

سوکند بسیم که وقت مناجات دوستانست یا نهار و جمیع کدار ام جان بیدلان با نست و بعضی مراد روز اول محرم است که آدم بخش در یا اول دولتی که بنیاد عشرت بر دوست یا با مداد آدینه که حج مکبانست یا صباح روز عرفه که ضایف دعا و نیاد حاجات دانست یا سفیر دم دوزیدن با مل روز قیامت در تبیان کوید ایشان راست یا نهار آب اصابع مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و کفته اند انفجار ها ارجیون و منابع با انفجار مانند نخر حضرت عیسی علیه السلام با انفجار آب از بهر با انفجار ماء بنی چون موسی علیه السلام با انفجار عطا از عصا یاد دادن اشک تدامت از دیدهٔ ما عیان و انبا بعشر و سوکند بده شب بیست و دی الحجه که عرفه دانست یا دهٔ اولحرم که عاشورا دانست یا دهٔ آخر رمضان که شب قدر بقیه و در روست یا دهٔ میانه شعبان که شب برات دوست و الشفع و الوتر و سوکند بجفت و طاق مراد از شفع نضاد اوصاف مخلوقات چون جود و عدل و قدرت و بخل و علم و جهل و قوت و ضعف و حرکت و حیات و زوال و امثال و صفات الهی چون عزیز ذل و قدیر عجز و علم جهل و قوی بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق مکه و من کل شیء خلقنا زوجین و وتر خالق تو اهو الله احد و بقول جمیع جهت و طاق عناصر اند و افلاک یا روح و سپهر ارات یا نماز صبح و شام یا بدو جان جنان و در کات نیران یا دو دخل و عرفه یا مسجد بن مکه و مدینه یا مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام و اللیل اذا یسر و سوکند بشب کاکم کند یعنی شب قدر و در عیون اهالی آورده که شب مزدلفه و اصح آنست که عام کردند لیل و ذکر آیا هست در بن سوکند که یاد کردم قسم سوکند دیدنی و شنیدنی خبر مر خداوندان عقل را تا اعتبار کنند و بدانند که سوکند است محض و موکد جوابش اینکه عذاب خواهم کرد مکذبان را انهم لحق بدرستی که ایشان راست بحق و بدانکه خواهد کرد بر ایشان مثل ما انطقنا کما نطقتم کفتار ما چون کفتار شما بود یعنی ما بقوم عاد یعنی هود ام این عاد را یعنی که کفتند و دام نام جد ایشان

چند بار زیر عرض کرده و او بسر ادم و ادم بسر ایام این نوح علیهم السلام و کفته اند ادم نام بلد ایشان است و بر ین قول سر از اعلی ادم باشد پس عاد یا نام صفت کی بدند فاما عاد فاهلکوا بتندی آتشهای بزدک یا اهل خیمها و مرکبها و عادا الاولی ان قبیله که آفریده شد بنام ایشان در دنیا تا کی قدیم و بنی کجید و ارم ذات العماد شداد بن عاد و شرحها و ایشان اند که ادم نام بلدهٔ عادیانست و ذات العماد صفت اوست یعنی اشهر ادم خدای بنای بزدک چنان بنا کرده که مثل آن در همهٔ بلاد نبوده و قصهٔ آن بر سبیل اجمال است که عبد الله بن قلابه حلیف شر کم کرده در صحرای عدن کاشت در بیابانی بشصد ذرع سید که یاره محکم داشت و در میان او قصور بسیار بر عمد الله یاسمان کله کوه اکبر سند و بلهوال مشروح بر آید بر سید بدو حصار اند در دو بدر هر دو سراعش مکمل بجواهر نیشی و هیچ کوه الیاقوت نیست تحویر شد و چون بشهر در آمد بر تری بفرزند حصار بدین ستونها قدر چهل ذرع بنا کرده خشتی از نقره و خشتی از طلا و بر صوح تره زبرجد سبز فرش سر ای بزدهای آبدار نهاده در حوالی هر قصری آبهای روان بروی لن تودر سر جان در ختان بسیار و تفاوان از نذر و بر کها الوان دیبا و حریر و کمخا انواع نیشم باغ دکفت که صد لبنة الذی وعد المتقون مثل این چه ستون بهشت ابو بهم مقاست ایفاء نبی قدمی از ان جاها برداشت در بهشت بسته بینی باز آمد و غرد ان از کوهها در دست او دیدند رحل و یا قوت بکی کرده تعظیم در دنیا ها انفاد تا چه شکه سالان و با بلها و بدکه دران وقت حاکم شام بود اثر کرده معاویه و بقولی طلب دیدند تمام حکایت از ولب انشاء الله تعالی بر سد علی شداد و کعب الاحبار و اطلبیه بر سید که در دهر شهری که هست کبار ان اند و نقوب باشد و در حسان آن محلل بجواهر کعب کفت آن شهر بهشت کدام اند و نام آن یاد کرد لم یخلق مثلها فی البلاد شهری چنین آفریده نشده در روی زمین هرکه بنا زد و او را

قسم بنعت معرفت صاحب کشف الاسرار قدس سره کفنده مراد ازو وی شب کشف
وعجایب است که دشمنان نعمت وسموم هر بوم وعلامت انواد حیوان ناپاک
باشارت بوی شنوی وی مصطفی وکنایت از سیاهی موی رسول الله علیه
وسلم والحق در نزی ذوی قیمت مصطفی حق والیک کبری سیاه مصطفی
است حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد می کند که وَالضُّحٰى فرو نگذارد
تا پروردگار وی رَبُّكَ وَمَا قَلٰى ودشمن نگرفت ابن عباس رضی الله عنه فرمود که نفرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم بشارت دادند بخشی که کرامت وی را در دو جهان صد بود وکاشف بلاد
بعزت شیخ ابوسعید آمد حضرت بدان مژده سرور گشت وآیه آمد که
وَلَلْاٰخِرَةُ وسرای دیگر چون کار موکه خوشحاله در سرای عقبی بتوانرزانی خواهد
داشت وان هزار کرامت که در بهشت او سر وارید تر وخاکان مشکبار تو در دو
کونین از خدم وحور وقصر وغلمان وآنچه لاعین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر
وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى آنچه خواست مرتو
را عطا کند تا خشنود شوی چون خدای عطا ندانی دارد که کریم چون خواست ومن
راضی شدم الهم عبدک راضی اسد عنه شنوده که ای ابوسعید مراج شمای که بدگه امید دارد
نزدیک آنچه از فرمان اینست که لا تقنطوا من رحمة الله ورحمت الله اینست بر اتم که امید در آید تو
اسوف یعطیک ربک فترضی پیشتر است چه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم راضی
نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد لما نداند بوسعید رفیع دوزخ در گرد کرده باشد
سید ما یفرمود حتی شفاعت جانت دهند که کرامت تا وی در دوزخ مرهنند
ودر معنا ان عباس خواهد عن قریب است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

فرمود که پس سیدم پروردگار خود را پس چون دست میدارم تو ا بپرسیدم
گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی وفلان را این عطا دادی چنانکه گفت او بخشد
اَمْرِ خُذْ كَ ایا نیافت بر وفق دعا وی گفت بلی پس گفت ای محمد
چون تو در بهر الحقان آمده که تا در نیم بانت و در صدف نبرت جای داد
بگو تو نیز کرم دو تک دریای قدم غوطه زن تا بکفا ردو جنین در نیم یابید تو اگه
گوهر یکاند حکایت است از همه که بیان مفرد بردی وبقیع علقه انه سوی مرحمت تا
محکم ساخت ودر حضرت احدیت جمع کرد که مقام خاص است وَوَجَدَكَ وموافقت تو
خدای تو ضالًّا فَهَدٰى گمراه کرده در دریای مکه که وفتی که حلیمه زاید تو آمده بودند تا
جنبه در تی سپارد فَهَدٰى پس راه نمود تو را بانکه چندت بار پس تو در سایه دیاد داد تا ضالًّا
وتو که با میسره بخارت رفتید بودی دشتر تو افتاده بخوف صد جبرئیل در فساد
تا زام شتر گرفته بادام آورد ودر حقانی سلمی احمد الله آورده که تو با نعت پیوسته
مستغرق در بحر محبت بودی نعت نهاد وبنام قریب رسانید وَوَجَدَكَ عَائِلًا نعمت
تو در پرورش وعیال دادن فَاَغْنٰى پس توانگر ساخت تو را بمال خدیجه یا بانکه عبادت کرده
یا بغنای که از گفتا رکردن خلق در حقانی در مقام الزام فرمود که نعمت بوری مشاهدة خلق
تو را غنی گردانید بگفتا رشکر انه وجمال بخود فَاَمَّا الْيَتِيمَ پس اما یتیم را فَلَا تَقْهَرْ قهر
مکن وندر ایضان بشناسی که شریعت بنی چشیده وَاَمَّا السَّآئِلَ فَلَا تَنْهَرْ والما یل
را بانگ مزن وچون مسا لکه در دین تو ایی وتنگ سوی کشیده وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ
وا بانعمت پروردگار خود فَحَدِّثْ حدیث کن یعنی احکام ان با خلق
رسان محدث بنعم شکر نعمت صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که
فتح چیزیست محبوب با الذات ونعم در اغلب شکری باشد بسوجن حمد لاجل
فرمود که انعمت من بعنی کرد که خلق حمد کنند ومحتاج چون دگی منعم شود بدان

میگذد او را دوست دارد پس چندت بنوت من خلق را دوست من گردانید
ومن ایشانرا دوست می دارم سعد والاشراح نمان آیه یکم
اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ آیا نگشاد نکردیم
ایم برای تو سینه ترا با مناجات حق ودر عزت خلق وتم است در دو گیتی
یاد تو کلمه یی بنداوع که هیچ از اسماء دیی بتو داده نشود نخواند کرد وکفته
اند شرح صدر اشارت باینست در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت صلی الله علیه
وجنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت متعدد بوده یکی در بنان طفولیت در
قبیله بنی سعد نوبت دوم که حلیمه مرضعهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود بیازده
سالگی نوبت سیم که در سال شصم یا پانزدهم از بعثت بوده یکی
این صورت بوقوع پیوسته ودر حدیث آمده که شب معراج جبرئیل علیه السلام
سینه داد و از بالای سینه تا ناف می شکافت و یکا تو شوی تو در تنم آورد
و در دین و عرفان حلم مرا بدان آمیخته و جبرئیل را امر بدوختن آورد
مه شکافت و زشت و در آن شی ا طلاع نکرد فا بمان آوردند و در زمرهٔ
پرستاران آنحضرت در آمدند و در زمرهٔ
نیز ساخته یا نجا بتی ها دند و نشانی هست که جا نی از خود معرکه دند جنانکه اثر دا
نگذشت تا هنوز در عروق و مفاصل خود می بینم سبب خزینهٔ اسرار بودن دست
قضا در شی پرست کلید دلی بدست او داد وَهُوَ كَفُّكَ عَلَيْكَ وبر کو نیم از تو وَذَكَّرَكَ
با رکران تو اَلَّذِيٓ اَنْقَضَ آن بار که کمر ان ساخت ظَهْرَكَ پشت تو که اندوه کنار بود و امور
ایشان بر کفر و نفرقان حزن و کفته اند مراد ثم است که بدان کران بود فرا بر او
کرفتیم رشفاعت نا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا لَكَ وبرداشتیم برای اخبار
تو ذکرک که در ایمان بوت و رسالت و خلیت یا بانکه نام تو از تو نام خود بر آنجا نیم در اذان
واقامت و شهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند تو را یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستاد

ورد یکم تا امر کردیم بدرود دادن بر تی ذالنون مصری قدس سره فرمود که رفت ذکر
اشارت بانست که هم انبیا بر حلاوت عرفان چرا نی خورند و طاعت آنحضرت بالای
عرفی بر دا دی کرد سِيَرُ فَهُمْ هیچ کس را نا نبا رفت لیکا که تو با کرامت بر پرهٔ
هر یک بقدر خرقی جای رسیده اند نیکا که جای نیست تو انبا رسیده او را محمد مصر کن
اِنَّهُ الْعُسْرِ بپرس کی که دستوار یکه در دین تو را سا نی نیست در آنحضرت اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ
یسر سوکه یاد شوار یکه در کمر است یُسْرًا سا نی بود در مدینه ودر مسوخ آورده که
با عسر یک در مدینه باشد بسر بیت در بهشت خَلْفَ كَفَرَتْ پس چون فارغ شوی از
تبلیغ رسالت فَانْصَبْ پس رنج کشتن در سر اسم عبادت با جود فارغ کردن از نماز جمعه
کی در دنیا یا بود آنکه رنج الکام فراغت یابی باستغفار از یا مت مشغول شود
تا انفتوحات می آید که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیه فرمود که
چون فارغ شوی از مشاهده کوان نصب کن در خود در بهای مشاهده جوار حق
اِلٰى رَبِّكَ وبدعای بود دیکار تو فَارْغَبْ رغبت کن در محمدت و محبوبی
از خود که قادر بر اسعاد و حاجات و بلوغ مرادات جز حضرت او نیست و بعنی قرب
درکاه قرب مطلوبست و رعایت طلبات تو در دعا بتوبه جمله جز مقصود کسی نکا
بود نیست خدایرا هر لحظه مقصود نیست خَبِيرٌ آه

لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِيٓ اَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَاِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَاِلٰى رَبِّكَ فَارْغَبْ

وترجمه این سوره نوزده نوادا آورده که خصیص بر نده و بیوه جمعانست که
اخبر سوره پاکست و بر فضیلت عذاب لطیف سریع الختم و در ای شریف کثیر النفع
سلیم تلیم عمل بلقمه مطعم کلیتین مانع ضحک مشانه مفتح سده حکیم سپید نوشی
بدت و در خبر آمده که او بر اسیر قاطع کان و نقرس بنا یافته بعد و زیتون بیرم
ان حزن شی دد و دو تخم دادد بسیار نفع و کفته اند مراد از تخمیر و زیتون بنفشه

ایشانست وآن دو کوهست در اوّل مقدسه کوه ثبیر نام که دکری طوفان نام کاهر
مسجد کانا نبیا بوده یا در مسجده مشق و بیت المقدس در معالم آورده که نوشته
انجا کفتاست و آیتون مسجد ایلیا و در تبیان کفته که جبل یرد نی و جبل بیت المقدس
است که حق جانه بدا رشیم یاد می کند و نور جزیره سوکند و یاد سینا که عرض حالت
حضرت کلیم الله علیه صلوات الله بوده و بلد امین و هم بدین شهران و
هنده یعنی مکه که مولود مبارک حضرت سید عالم است صلی الله علیه وسلم و در بعضی نسخ
بجای اشارت قسم است بشجرة طیبة که مثل مومنست و شجرة زیتون مبارکه
سوزیاد می شود شی مصباح داست و طور سینین سرو سعد که محل تجلیات
و بلد امین خود کمحل سوانست و ما نت از نظوم آیات تعلقات اکوان و جواب ما نسبت
که لقد خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فی احسن تقویم در نکوترین شکلی
چون بخصوص کرد مارا بزیبا ترین حیوانات باعتصاب کاست و حسن صورت و اعتدال
مزاج و اجتماع خواص مکونات با خلوق ساختیم او را و اظهر و اکمل اصناف حیوانات
قوی و منبع تمیز با مت او قرار دادیم ثم رددناه اسفل سافلین پس باز کردانیدیم او را
تا نوبت صد فرو تران یعنی عالم طبیعت تا نزدیک کردانیدیم بوی نا وظیفه و اطوار شعور
و اشعار دادیم و چون دقت در خلق او آیه دیگر بواسطه تنبیه و ربط به پذیرفتن و یافته اطلاع
بر وحدانیه بطالعه آنست و کفت آیه معنی آیه آنست که آفریدیم انسان را در نکوترین صورتی
و آنرا باز بردیم بپستی حالت آنرا مکر در وقت صحت کار دشخوان کرد و کسی را در
سن صحت مردی باشد الذین آمنوا مکر آنانکه بکرویدند و عملوا الصالحات
و کردند عملهای شایسته و بسنده فلهم اجر غیر ممنون ایشانرا مزدی نا بریده و کم نا شده
یعنی نکی که در جزای ایشان می نوشتند در بیری و ضعف نیز آنرا
عملی کنند و همان دستور مزد ایشان ثابتست فما یکذبک پس چیز تو را در تکذیب پیغمبر

ای کرجت یعنی پس از نظر و دلیل آشکارا مقرر می شود بالدین بر تو و بعض و حساب آیا
نیست خدای باحکم الحاکمین حکم کننده ترین حاکمان بعدل و حکمت و در خبر آمده که هر که
بخواند بس الله باحکم الحاکمین یا بد بکوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و انا الشاهد

جمهور علما بر آنند که او جزوی که از قرآن نازل شده بیخ آیتست از اول این سوره و بر
این حال جمهور اعیان اکابر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در غار حرا کمکه داشته بود
بالای کوه ایستاده بودند ناکاه جبرئیل علیه السلام بر وظاهر شد و کفت ای محمد من جبرئیلم
و تو رسول خدای بدین امت امکه فرمود بخوان کفت ما انا بقاری جبرئیل او را بکرفت و
بفشرد چنانچه در طاقت او نبود پس بکذاشت و کفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری
دیکبار او را بکرفت و بفشرد بکذاشت پس کفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و آنست که جبرئیل
علیه السلام از نزدیک بر خود نامه حریر بیشت که بدست داشت ملوح بود پیش او نهاد و آن
نامه را بکشاد و کفت بخوان در نامه من خوانده نیستم و در این نامه جیزی
نوشته نی پیم جبرئیل علیه السلام او را بخواندن فرمود که دیدم بوی نوشته چنانکه نزدیک بود که
حواس کرد و ناسه نوبت این صورت واقع شد آنکه دیر بکذاشت این آیات بخواند
که اقرأ بخوان قرأ خواند و فوق کل ذی علم علیم تا آخر کفت بنام پروردکار خود
خلق آن خدای که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد ما را از نطفه خلق الانسان بیافرید
آدمی را من علق بکوی انطفه ای بسته اقرأ بخوان و ربک الاکرم پروردکار تو کریمتر
الذی علم بالقلم آن خدای که بیاموزانید نوشتن بقلم یا علم را بخلق فرشتکان و دوا
نا نامه که او ای دهنده در تبیان آورده که چون جبرئیل علیه السلام بود علم الانسان
بیاموخت

ای کرجت یعنی پس از نظر و دلیل آشکارا مقرر می شود بالدین بر تو و بعض و حساب آیا
نیست خدای باحکم الحاکمین حکم کننده ترین حاکمان بعدل و حکمت و در خبر آمده که هر که
بخواند بس الله باحکم الحاکمین یا بد بکوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و انا الشاهد

جمهور علما بر آنند که او جزوی که از قرآن نازل شده بیخ آیتست از اول این سوره و بر
این حال جمهور اعیان اکابر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در غار حرا کمکه داشته بود
بالای کوه ایستاده بودند ناکاه جبرئیل علیه السلام بر وظاهر شد و کفت ای محمد من جبرئیلم
و تو رسول خدای بدین امت امکه فرمود بخوان کفت ما انا بقاری جبرئیل او را بکرفت و
بفشرد چنانچه در طاقت او نبود پس بکذاشت و کفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری
دیکبار او را بکرفت و بفشرد بکذاشت پس کفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و آنست که جبرئیل
علیه السلام از نزدیک بر خود نامه حریر بیشت که بدست داشت ملوح بود پیش او نهاد و آن
نامه را بکشاد و کفت بخوان در نامه من خوانده نیستم و در این نامه جیزی
نوشته نی پیم جبرئیل علیه السلام او را بخواندن فرمود که دیدم بوی نوشته چنانکه نزدیک بود که
حواس کرد و ناسه نوبت این صورت واقع شد آنکه دیر بکذاشت این آیات بخواند
که اقرأ بخوان قرأ خواند و فوق کل ذی علم علیم تا آخر کفت بنام پروردکار خود
خلق آن خدای که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد ما را از نطفه خلق الانسان بیافرید
آدمی را من علق بکوی انطفه ای بسته اقرأ بخوان و ربک الاکرم پروردکار تو کریمتر
الذی علم بالقلم آن خدای که بیاموزانید نوشتن بقلم یا علم را بخلق فرشتکان و دوا
نا نامه که او ای دهنده در تبیان آورده که چون جبرئیل علیه السلام بود علم الانسان
بیاموخت

خدا کاه آدمی را ما لم یعلم آنچه نمی دانست ما محمد را صلی الله علیه وسلم چندین داد از انعام شریف
تعدد ما نیز کلا ان الانسان حقا مردمی که آدمی بود لیطغی البته سرکشی کند
ان رآه استغنی بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی تواکر و جبروت
کسی سبب ما زعاق شود و عبادت حق فرو کذارد ان الی ربک الرجعی بدرستی که مرجع و مرد
کاه دنست ارأیت باز کشت همه در آخرت و الفا اصل بکاه با بدنه ارأیت ای نکوی نه بالت
تو صل کار کیکه ما ذا تب کرامت و بعد از ین اصلا او رده اند که ابو جهل کفت که بر بینم محمد
در سجده هر آینه بپسرم کردن او در آویم و در نزدیک حضرت نا زی کذارد او را خبر کردند
بشتاب جانب ان حضرت دوان شد و بدر نا رسیده با کشت ریک از دور پیش رفته و زانو
در نا دانی افتاده کفتند ترا چه رسید کفت میان خود و میان خندقی دیدم از آتش
از دهایی چند من باز کرده و مرغان بر پرو در سر یافته این خبر بحضرت رسید فرمود که کر
نزدیک من آمدی ملائکه بر بودندی و اعضا و او را بدریدندی و این آیه آمد که کلا لا
ان یطغی آنرا که با ذیدار د خدای بنده را کاو را که مرا صلی الله علیه وسلم از نماز
که نا دی کذارد ارأیت آیا بینی ان کان اکر باشد بنده مسلمانان علی الهدی براه راست
او امر بپرهیزکاری بتقوی یعنی بعبرت کرفتن از قرآن داشت او را بنکرار
جمت تاکید است یا بینی ان کذب کر نکذیب کند ابو جهل قرآن را عن حق و از اطاعت
و رو کردانیدن از ایمان و برکردد از قرآن بر داری که سخن چون نوع با شد از عذاب
الم یعلم آیا ندانست ابو جهل بعنوان است بلی ما کند از دو حشو خدا
میداند و بیند و او را بر کفار کفت تا که در کلمه از اصل بر کنی هم ریشه و هم
و بید سند جست اقسام هر بوستی خاری که خاری بیند و او را بطریق قصد کرد
کرده حد ذاکه خاری بیند ریشی بدان کیاه نویکرده بود و بوستند کی کرست کشند
چه کی کرد خدای عزوجل کفت آنرا که هر چند بعضی کرفت از آنکه کی دید از خود دیکر

در رفت

منافقان وکه بدترین فریق اند پس بخوف عذاب برای نفاد کنار نکنان مرایی چون این
ایشان اصحاب اوند الذین هم انما کنا ایشان عن سورهم انما نخوض سخرون بخبر اند
وغفلت در زندگان یعنی از ان حساب کنند و نیز چون مردم نگذارند مراد است
که نفاق در خلوت روای نیاز ندارند چون بحضرت مزد بشرط داد اب میکنند
کجا دند و چه است ان نماز گه بیش مردم کذا ضف دارد اذا قاموا الی الصلوة قاموا
سکند در کذا دخوم با تبدشای مردم ولا یذکرون الله الا قلیلا و از بدار نده الزکوة را
یعنی نخرند و کشند مذا عون منع خانه است که مردمان بدان یکدیگر را معاونت کنند
چون دیگ و کاسه و بیل و داس و غربال و قرآن است که سزاد انا عون بسه چیز است که منع
آن نشاید آب آتش ریدک سورة الکوثر مکیة آیاتها

بسم الله الرحمن الرحیم

معلم آورده که عاص بن وایل پیغامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک رباب بنی سهم ملاقات کردند زایل ام
عاص گفت محمد را بیت پناه علیه الصلوات الله چون بیرون رفت به نزدیک محمد در آمد بعضی
از صنادید قریش که در مجلس نشسته بودند او را دیدند که با یکدیگر سخن گفتند با او
ابتر و عادت عرب آن بود که هر کرا پسر نبودی او را ابتر گفتندی که او عیب خواهد
ماند و نام پسر آن حضرت کرد ها هر نام او خدیجه داشت درگذشته بود چون
این خبر بحضرت پیغامبر صلوات الله وسلامه علیه رسید دلسیار کشاده نا کشته
حق سبحانه برای تقریع دل آن حضرت و تسلی خاطر یاد کشی فرستاد که انا اعطیناک
یعنی ای محمد ما کوثر دیم تا الکوثر بسیار را بدین لفظ فوعلت از کثرت یعنی عطا کردیم
تو را خیر بسیار دنیا و آخرت بسیار علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که
بسیاری امت و گفت کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت
دوستان و هواداران و اشمر است که کوثر حوضیست در بهشت و در احادیث

السلام ۲

امده که بالای آسمان هفتم جویی دیدم جلبان جوی خیمها بود از یاقوت د
لولو و در بر جدو مرجان سبز جلبان آن جوی دیدم از خمیر بیل علیه السلام پرسیدم
که این چیست فرمود که جوی کوثر است که حق جانه تعالی عطا کرده است و
در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله نقل کرده اند که
کوثر جویست در بهشت کناره های وی از نقاست و جزهای او بر نه در و یاقوت
و کاه او مشیوی تر از مشک و سفید تر از برف و در حلاوت و کرمت که چون
مر یعنی چوش کوثر مسیریی و یکبار عاهد ماست ابا و سفید تر از شیر و بوی
خوشتر از مشک کوثر های دستان های آسمان هر کدا از ان حوضی آرخ
هر کس تشنه نشود صاحب تاویل گفته اند که کوثر معرفت کثرت بوحدت و شوق
بحدت و در حدیث کثرت و این نظرت در بوستان معرفت که هر کدا از ان سیراب
شد ابدا از تشکی جهالت ایمن است و این معنی خاصه حضرت رسالت و کمل
اولیاء امت است فصل ان شانئک هو الابتر بدان بد و دکه دشمن خالص ترای
ضاد او و اخفر و شتر قریان کن برای وی خلاف مشرکان که برای بتان قربان می
کنند یا ست راست بر چپ نهادن نماز نزد یکخر و آن موضع قلاده است اندینه
گفته اند مراد نماز عیدست و قربان کردنها ان شانئک بدرستی که دشمن تو یعنی
عاص هو الابتر است دم بریده و منقطع از خیر و نسل و ذریه اما ش نرینه بسیار
وصیت و اشتهار و اثار و فضل بی شمار و تا قیامت باقی خواهد بود

انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر

کرمنا

ان فریقی بر جبل و عاصی و ولیه و اسود بن یزغوث عباس بیغام فرستادند که
بیغامبر یا کوکه تو یک سال خدایان ما را بیستش کن تا ما یزک سال عبادت خدای تو

فما قام آیهم چون بقیام یدان حضرت رسید مقاتل حال جبرئیل علیه السلام نازل شده
این سوره فرو دامد و دند که انا یا محمد اعطیناک فی دنیا کوثری را که فرزندان مراد صحابان جماعت اند که
مدکور شدند و خدای تعالی بیعد است که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان
یکوی یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون ای محمد شما را نرسید که
دنیت دشمنی با من بپرستید بتان را که من می پرستم ولا انتم عابدون ما اعبد
و نیستم من پرستنده در حال ما عبدتم ای محمد شما را نرسد که من می پرستم ولا انا
عابد ما عبدتم و نیاشید شما پرستش کنید ولا انتم عابدون ما اعبد آنرا که من می پرستم
شما را داست کیش شما که برانید و بتقلید اند و دست باز خواهید داشت دین
و مرا است دین و آیین من که برانم و خواهم که نگذاشت یا شما را است جزای کردار شما
مرا است جزای اعمال من و دین معنی عبادت نزدیک ما آنرا که الیف فیض
شده ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر
از این سوره از بهر آنکه توحید محض است و تبرا خواندن بر او تا ب. قرآن دیم انرا
باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح بحمد ربک
واستغفره انه کان توابا

چون یاری کردن خدای یعنی نصرت دادن تو او فتح مکه و فتح
سایر بلدان امت تو فسبح الله بی در حق من یا تو گفته اند فی دین الله
خدای اسلام است تو ایه که دسته دسته در سلک تندرین سوره شایع بود چون بخوانده
و فرا مده و بخوانیکا و کنانه و بنی هلال و بنی تمیم و غیر ایشان از اطراف
و اطراف بخدمت آنحضرت آمدند و بشرف اسلام مشرف شدند فسبح بستایش بود
تو بحمد مقترن بستایش بود دکار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده از عایشه
رضی الله عنها منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که بغامبر صلی الله علیه وسلم
نماز گذاردی الا که گفتی سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی و گفته اند نماز کی باشد

واستغفره و امر زخی طلب و دا بعنی برای همتم نفس ها استغفار عمل و گفته اند استغفار
کن برای کناهان امت خود انه کان بدرستی که خدای هست توابا قبول کننده توبه از
استغفران که فی جملا بات تکه نزدیک از این سوره بعد از فتح مکه بود و دین سوره خبر
وفات رسول است صلوات الله وسلم و در وی نشانه که نزدیک است بمرگ پیغامبر صلی الله علیه وسلم
بر عباس رضی الله عنه گریست و چون حضرت پرسید که چرای گریی عباس گفت
خبر دادند ترا از دفن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله بعد از نزول این سوره دو سال زیست و در کشف آمده که چون
این سوره نازل شد سر سول احداها فاطمه دا رضی الله عنها طلبیده گفت ای فاطمه خبر
وفات من داده اند ناهه رسیدا ان جان پدر مرا جعت بریم عزم دیرم گریه
بخت خرچی بریم فاطمه بگریست و ان حضرت فرمود که مگری تو اول کسی باشی از اهل
من که بمن رسی سورة تبت یدا ابی لهب وتب

بسم الله الرحمن الرحیم

چون ایه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا
بیامد و ندا کرد که یا صباحاه دوا و قریش تند و جمع آمدند فرمود که اگر من شما را
خبر دهم با نکه دیبای این کوه جمع امده اند بدا عبا اکنید من شما را شبخون آورده دست
بقتل و غارت بکشایند مرا دارید قصد من میکنید و ای گفتند دیر اکنیم که تو پیش ما بکذب
متهم نشده حضرت فرمود که ان تذیر بکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب بر فرست
و گفت هلاکت باد ترا مادر ای این خاصه قصد و دوا بین هست که بدو دست سکی بدانت
که بران حضرت انکند در همان حال یعنی سه اینه ایت فرستاد که تبت یدا ابی لهب هلاکه
نباد بود باد هر دو دست ابی لهب سنگ بر داشته خواست که بر حبیب من زند نمی عصم
رسول بود و حبیب امری نام داشت و بواسطه بسیاری معادات و یار رسول صلی الله
علیه وسلم بود نفرین واقع شده بعضی بر ون رفته گفته اند که نجیبن باد دیگر

وتب وهلاک شد وناچیز گشت خسرت بعد از دعا آورده اند که ابولهب این
سخن بشنید و گفت اگر آنچه برادرزاده من میگوید حق و راست است الافتر
زندم فدا کنم و خلاصی یابم و در قول او آیت آمد که ما اغنی عنه دفع نکند از وی
خاصیت نفرزند ما کسبه خواسته او و ما کسب و آنچه کسب کرده یعنی فرزندان و عشیره
یا بداد مکسوبات و است از اصناف تجارات و منافع معاملات سیصلی زود باشد که
در اید ناراً ذات لهب با شرارتی باشد که یعنی شعله زند اگر آتش دوزخ است و امرأته
زن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان نیز در اید با و حمالة الحطب بردارنده
هیزم و کشندهٔ هیزم و الجمان بود که ام جمیل در راه گاه حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله خانه داشت دوزها پشته خار و سنباخ جمع کردی و شب آوردی
و بواه مر سول خدا علیه السلام در اندختی تا خار بخلد دامنش از هم بدرد و پاره پاره شود و آن
حضرت که بنماز بیرون آمدی خار او را در راه او نهادی و بطریق ملایمت گفتی این جدوع محما
بگل است که بامن می کنید و بیفتد در دهان او خار و آن عمد جون گل شکفته و درج
گلستان او و گفته اند هیزم کشی عبارت از نحس جنونی که آتش خصومت میان دو کس
بر افروزند میاد و کسی بجهد الثواب نحوضین بفتح هیزم کشی کند و ابو
آن خویشی که کار او دل و فساد میان خاکسار الجمل میان دو کس آتش افروختن و عقال
جعد در میان سوختن و ام جمیل این خصلت داشت باحاطب جمع بود که جهت معاداة
رسول صلی الله علیه وسلم با کنار مریم بر داشتی و کوبند تر الام هیزم کشیده بر او نهی
جمله ریسمان عربیت روزی پشتهٔ هیزم در پشت داشت رانده شد بر سر هیزم
در کردن و اندر بن سنگی نهاد تکیه ساید ناگاه سنگ بغدرت بر رود و کاندان پشتهٔ هیزم
از سر سنگ بر عقب او بر گشت و بر سر دکلو بنی تند شد و نفه کشت بجهنم رفت و بی
سجانه خبر داد که فی جیدها در گردن او حبل من مسد از لیف خرما که هر چیدا

بریشتر بود و کوبند مراد سلسلهٔ حدید دوزخ است که دوزخیان در گردن او بسته
بدوزخ کشند سورة اخلاص اربع آیه بسم الله الرحمن الرحیم
چون از تقریر شی گفتار عجز صفت کن از برای خدایرا که بپرستش او دعوت میکنی تو در
معالم آورده که کردی از چون گفت تو ای بوالقاسم وصف کن خدایرا تا بشناسیم آوردم چه
در تورات صفتی بدین نام و دانسته بگوجه چیزاست و چه چیز خورد و می باشد و از که
میراث گرفته و میراث از که میگذارد پس سوره نازل شد که قل ای محمد بگو ای محمد کسی را که تو
می پرسید هو الله اوست خدای احد یگانه و منحصر بذات و متفرد بصفات الله الصمد
آن خدایی که بی نیاز است از همه و او است پناه و نیازمندان بخرد و نیاشامد
و نیاید است که فانی شود و نمیرد و آمرزنده که هر چه خواهد کند و دانا بعالم یعنی
المعانی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که صمد آنست که عمل
از اطلاع بر کیفیت او ناامید باشند کما شی دوی هر اندیشه بدست خرد یافت
از این اندیشه بگذشت لم یلد نزاد کس را در چهره دست که گفت عزیر پسر اوست
و لم یولد و زاده نشد تا کسی را که گوید عیسی خداست و لم یکن
و نیست و نبود له مر او را کفوا همتا احد هیچ کس و چیز کس و مشرکان عرب
را گفتند و ما کفو چیست شیخ ابو علی رودباری قدس سره فرموده شرکت دارد
بر عدد و قلب و علت و معلول و شکل و ضد و حد چنانه نوعی عدد و شرکت کرد از آنکه
که عدد است و نفی نقلب و تنقص فرمود که الصمد و علت و معلول را منتفی ساخت
تا هیچ بلد و لم یولد و لکان واضداد را هم نفع کرد انید به و لم یکن له کفوا احد و این
حجت است که او را سورة الاخلاص گویند محققان گفته اند توحید بنفی وجود تمام
ماهیت و ممکن فی حد ذوقت متصور نیاید بود تمام ذات ماهیت و ممکن در ذوقت
یا تمام خبر باشد در دیمهٔ بمثابهٔ معلول مثل ولد یا متقدم در آن بمنزلهٔ علت و ما یتبع

Sloane MS. CXIII. The Trinity Unitarian A

دارد بمثابهٔ مقارن مثل کفو این بصد قاعدهٔ توحید که بد قل هو الله احد تقدیم
یافت بدانم بلد که منفی ولد است و لم یولد که اقتضای صمد و لم یکن
له کفوا احد که منفی لیس است تمام شد و انام جمال الدین ساجی رحمت الله
فرموده که معطله که کنند عالم را صانع نیست و فلاسفه میانند که هست اما او را
نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شر کرد ات مشبه را عتقاد آنست که جز او
ما نند خود و نیز ما کس نیندا و اند و فرزند هست و معتقد مغان آنست که گفت او نه چون
بندهٔ ما و نه گفت هر اندیشه بر تمامی دست چون گفت الله فلاسفه بر آنست چون گفت
احد او نه شی چون شوی بر ابر من شی و نه چون مانند که الصمد او را عدد هیچ مشبه در
شد و نه لم یلد و لم یولد خواند او را چون و نه تو سازی کرد و چون و نه بر کی که
کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا فرمود و بعضی گفته اند از اسم الله اعظم
و ادریس او را گفته اند تباح یابد و در او احد نور واحد محفوظ شود و عقول از ضر الله
الصمد غیب یابد و نفوس از نقص لم یلد و لم یولد منتفع گردد و بخلص ابدی و لم یکن
له کفوا احد برسد و کلمهٔ احد گفتن اتم و الجات و لفظ الله بواو و اتی و ذا
نسب و نام احد حفظ حیات و کفتار او الصمد نهیب عارفات و الفاظ لم یلد
و لم یولد قطع ما قالات و کلمات و لم یولد بگوی که کفوا احد نان عامهٔ مؤمنات
هر کس بسر هم بندد و الا ثبت و هر که او را نداند عالم است و هر که احدیت دو یابد بهیت
و هر که معلومیت بشناسد عارفت و هر که فرد و لم یولد اعتماد کند عاقل هر که نه
بگوید له کفوا احدا قصد ولی نماید و من لک و هر که این معانی را جمع کند صمدانی خواهد

Sloane MS. CXIII. The Unity Unitarian 5

و نعمه انتهای این سوره در بحار التفسیر باز توان یافت سورة
الناس مکی آیه بسم الله الرحمن الرحیم
آن دیده اگه کودکی از بهر نخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مشغول بود و حضرت آن

و بدان اعجم ما زیبا نه بسیار مقداری از مشاطهٔ داعی الحضرت و بزدان جند
انعطف وی بسته و بنیام الحضرت بوسوسی بحر کرده دنیا و آخرت بزیان بوسکی همانه
و حبیب علیه السلام سید انام را خبر کرد و بنیاد بر صلی الله علیه وسلم علی ما کرم اهله
و جمعه فرستاد تا آن دیمن را بیا ورد و گرد بران زده بودند حق سبحانه معوذتین
فرستاد با دو آیه و بجبرئیل علیه السلام که قرائت فرمود هر آیه عفدی از آن دیمن
بگشود و عقبه بن عامر رضی الله عنه از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرده که
تا نعوذ و المتعوذون دون مثل المعوذتین قل اعوذ بگوی پناه می برم بپروردگار صبح
و گویند فلق صبح است بشکافته شدن از ظلمت شب و وقتی است سپس ساباط ماه تمام
و همین حجت بس بود اگر آب با زمینت در دوزخ و هر قدر چیزها که در آسمان
و زمین است بیافریده است از شر ما خلق از شر هر چه آفریده است از مردمان انس و جن و ستاع و هوام
و هوام و من شر غاسق از شر شب تاریک اذا وقب چون در اید ظلمت او و هر چیزها با او شر
اضاب چون فرو رود یا بجهد برآید یا تواند چون ساقط گردد که او کاشف است
مطلع او وقت قلت امر اض و من شر النفاثات و از شر زنان که یعنی نفاثه کلمات
عرب گویند و رسید منذر فی العقد در گره عامر او دختران لبید بن و من شر حاسد
و از شر هر حاسد اذا حسد چون نظام کند و حسد خود را بیفشاند ان عمل نا بدخواه
بر شد فرمان جز وی نیابد نسب مراد هر دو که بر حضرت سید ما صلی الله علیه وسلم
حسد داشتند و ختم کرد این شر داران سوره را بحسد که بد تر وی خصلت است ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که گوید عالم از شر حسد بد تو بری خم این سوره بران کرد
و او را خبر داد که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام بخست کرد
که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل حسد آتشی باکه چون بر فروزد
حسد بد بین را میان خلق بسوزد گر نیم بصورت هم دین سوزی حسد کی گذارد کسی

سورت الناس بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس بپروردگار آدمیان ملک الناس پادشاه مردم
الٰه الناس معبود انسان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس پنهان شونده
وقتیکه یاد خدا کند عادت شیطان است که چون بنده خدا را یاد کند روی بگریز دو پنهان
شود الذی یوسوس که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان من الجنة والناس از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین
الانس و الجن و بیاید آنرده که در این سوره چهار لفظ ناس واقع شده و معنی و مقصود
است مراد از اول اطفال اند و معنی دیوبت داشتن ایشان و تأدیب جانان و لفظ ملک که
بعد از آن است دلیل بر آنست چنین است یعنی و شالث پس ایشان را اله که پرستیدنی
بحق است و عبادت مناسب ایشان و رابع سلطان که ایشان را مطیع و منقاد باشند
و مخاطب و مقصود منه دلالت میکند بر آنکه ایشان بحقیقت ناس نیستند بلکه مانند
ناس مرتبت کمتر دارند اما حضرت خداوند بخشنده دوست دلالت بر نهایت رحمت و عنایت دارد بندگان
خود دارد بر آنکه ایشان را شارت باشد که اگرچند از مرتبه انسانی
و مرتبه کمتر دارند اما مورد عنایت و رحمت اند الی غیر النهایة عصمنا الله تعالی بحوله و قوته
باز آمدیم در نهایات این عدد خود را مانند جون و صد و بیست روح و بحوالهٔ اساس خلاصهٔ
مکونات که انسان است حدود بیکون و مع متقرش بدیع مصنوی مشتمل میشود بر اسرار و دقایق
و رجال و اطراف هر یک از آن عالمها و مع آنچه یافته و در یابد و در حیز بیان و عبارت آید
ظاهر است و دانسته بطرق علوم و علاقه پیشتر دارد و نظام شیء بحواس خمسهٔ ظاهری بالمشافهه
نزدیک حس مکرر استه شده و من بعد این قولست انگه در معوذتین تأثیر که سوره فلق
بدو منتهی میگردد یاد لفظ ناس یکبار یافته و در این عدد یکبار در عدد سیصد و چهل
و یک شطری دان در جواهر التفسیر سمت ظهور یافته و الله علم بکتبه

Journal Asiatique
Février 5

مجلس شورای ملی

حمد را فاتح کلام آلهی و ختام عرض سنین که سرمایه است جهان حمد و معرف بس
باشد و بعرب گفته اند که بسک ای شیک معنی چنین باشد که حسبک من الکوزین ما
عشاک یعنی الفرقین و در نوادر اتفاقات آنست که این حمد و معرف دریافت فارسی بیان
چنین چنانچه بیاید بعون الله و حسن تأیید و حکم تمثالی قدس سره اشارتی بدین معنی نموده انجاکه
نموده است اول و آخر قرآن زمد با مد سین یعنی اندر دین به بین تو فرقان بین
حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین
و الصلوات و السلام علی من اتبع الهدی بعون عنایت الهی جل و علی در بیان حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم تفسیر مواهب علیه بنام جشنه فرجام امیر
کبیر عالم کثیر مظهر آیات غیبیه و ایات صنع اظهار علم و عرفان المؤید بالفوز و
الشرف و المآب بمرتب المعالی نظام دولت و ملة علی شیر اکه بکلک معدلت نموده تحریر
یافته و بخشیر صدق تأثیر شی و بحمد شی کتاب بحمد الله آنچی آمد که علم افضل اجزاء
نطق انسانست تفسیر شی و بحمد الله و بایات دولته علی ذوق الدوام منصوبه و رایات
عدلته علی رؤس الانام مکتوبه یا ایام بکوشید و فتنه زیاد تر شد الذال قدم علیا
فعله سفیا و نتایج الهام را بحی ایشان فرموده و بایات و آخرین و دان مناسبتی
و مصداق الوفای مهم یا حامد کما ان ناطق اقبال توشت و بایام حق بابین اقبال توشت
کفتم مه دو سال تاریخ نویس و فی الحال رقم نه شمه شمالی توشت صدق الله العظیم و
رسوله الکریم و نعم ما قال من الشاهدین ربه مؤمنین و علیه متوکلین و الحمد لله رب
العالمین علی یدی العبد الضعیف الخفیف الراجی الی رحمة الله الملک القوی الغنی
مولانا احمد نقشبن محمود تیج بن شاه وش شمس تاشکندی غفر الله ذنوبه و الدی و الاساتذة
و الجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین آمین